
فسئلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون
احسن الفتاوی
فارسی ترجمه
تالیف
فقیه العصر مفتی اعظم
حضرت مفتی رشید احمد
مترجم
مولوی نصرالله منصور
مکتبه زکریا
محله جنگی پشاور




تمام فنون کے کتب ہمارے ویب سائٹ اور پلے سٹور سے فری ڈاون لوڈ کریں۔ ہم روزانہ کی بنیاد پر اس میں مزید نئے کتب شامل کر رہے ہیں نئے شامل شدہ کتب لیے روزانہ ہمارے پلے سٹور اور ویب سائٹ کو باقاعدگی سے چیک کیا کریں۔

## اپنی کتاب کو ہمارے ویب سائٹ پر شائع کرنے کے لیے رابطہ کریں

| | | |
|---|---|---|
| تفاسیر | خطبات | منطق |
| احادیث | سیرت | معانی |
| فقہ | تاریخ | تصوف |
| سوانح حیات | صرف | تقابل ادیان |
| درس نظامی | نحو | تجوید |
| لغت | فلسفہ | نعت |
| فتاوی | حکمت | تراجم |
| اصلاحی | بلاغت | تبلیغ ودعوت |
| آڈیو دروس | مناظرے | تمام فنون |

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿فَسْئَلُوٓا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾

وَ قَالَ رَسُولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَال «الحديث»

# احسن الفتاوی

## جلد نهم

**«بحذف مکررات وتخریجات فرائض ومسائل غیر مهمّه»**


**تالیف** : فقیه العصر مفتی اعظم حضرت مفتی رشید احمد صاحب

**مترجم** : مولانا سید داوُد (هاشمی)



**ناشرین**

**مولوی محمد ظفر «حقانی»** **مولوی امیر الله «شیرانی»**

**آدرس :** مکتبه فریدیه محله جنگی، قصه خوانی، پشاور

## مشخصات کتاب

نـام کـتاب : احـسـن الـفـتاوی «فارسی» (جلد نهم)
تألیف : فـقیه العـصر مفتی اعظم حضرت مفتی رشیداحمدصاحب
مترجم : مولانا سید داؤد (هاشمی)
سال طبع :
کمپوز : خالد کمپوز سنتر
کمپوزر : خالد
ناشرین : مولوی محمد ظفر (حقانی) مولوی امیر الله (شیراني)
آدرس : مکتبه فریدیه محله جنگی قصه خوانی پشاور
مسؤل مکتبه : مولوی محمد ظفر (حقانی) صاحب

بسم الله الرحمن الرحیم

# عرض مرتب جلد نهم (اردو) احسن الفتاوی

هشت جلد احسن الفتاوی در حیاة حضرت شیخ رحمه الله به چاپ رسیده بود. کتاب رسائل شامل شده در جلد نهم نیز قبلاً تکمیل شده بود، ومسوده مسائل تقریبًا یک سال قبل از وفات حضرت شیخ تکمیل شده بود، لیکن کاتب احسن الفتاوی (منشی فاروق صاحب) جهت ضعف از کتابت باقی مسائل معذور بود، طبق معیار حضرت رحمه الله یافتن یک کاتب جدید نیز یک کار مشکل بود، لیکن نزد حضرت شیخ به جای زیبایی اهمیت زیاد به املاء وترقیم داده میشد، واهتمام تصحیح آن به این اندازه بود که هیچ تسامح در آن برداشت نمیشد، چند کاتبان کتابت خود را درخدمت آنحضرت تقدیم نمود لیکن آنحضرت آنرا مسترد کرد، بالاخره با کتابت یک شخص قدری اطمینان کرد پس مسوده به او داده شد، بعد از کتابت نصف ویا کم از آن حضرت رحمه الله نظر ثانی با آن آغاز نمود، از جهت کثرت غلطی در املاء وکتابت آنرا همه مسترد کرد، پس از آن با یک کاتب جدید (مولوی عیسی صاحب سربازی) ارتباط نمود، این شخص قبل از این خدمت کتابت بعضی رسائل ومواعظ آنحضرت انجام نموده بود، پس مسوده را با او حواله نمود، او تا حصه سوم مسوده را تحریر نمود که با ششم ذی الحجه سال (۱۴۲۲ هـ) حضرت رحمه الله از دنیای فانی رحلت نمود، رحمه الله تعالى رحمة واسعة ورفع درجاته ونزله المقعد المقرب عنده.

با فنا شدن آفتاب ومهتاب علم وعمل از این دنیای فانی اینقدر یگانگی ومحرومی محسوس میشد که تا بسیار وقت برای این کار هیچ دلجمعی به دست نیامد، از جهت دیگر مصروفیت کاتب صاحب نیز باعث تاخیر میشد، اینچنین بعد از وفات حضرت شیخ رحمه الله درشائع شدن جلد نهم نیز تقریبًا یک ونیم سال ویا زیاد از آن تاخیر آمد.

مقصد تحریر این چند سطر اینست که همه مسائل ورسائل این جلد یا از طرف حضرت شیخ رحمه الله تحریر شده است ویا از طرف بنده نوشته شده است که حضرت شیخ رحمه الله بعد از تصویب وتصحیح برای احسن الفتاوی منتخب نموده بود.

در چاپ اول این جلد این وضاحت نشده بود، حضرت استاد صاحب دامت برکاتهم توجه من با این طرف گردانید، از همین جهت در چاپ دوم این چند سطر اضافه شد.

محمد عفاالله عنه

مرتب احسن الفتاوی —— دار الافتاء والارشاد ناظم آباد کراچی —— ۱۰ ذی القعده، سنه ۱۴۲۴ هـ

بسم الله الرحمن الرحيم

# مسائل شتی

## حضرت حسین رضی الله تعالی عنه چرا بغاوت نمود از یزید؟

تفصیل این مسئله در رساله (ذب الجهول عن سبط الرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم) درکتاب الجهاد صفحه ۱۹۹ج۶ موجود است .

## آیا باسه بار تلاوت سورة اخلاص ثواب ختم قرآن حاصل مي شود؟

**سوال :** آیا درست است که با قرائت سورة اخلاص سه مرتبه ثواب ختم قرآن حاصل می شود؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** در حصه فضیلت سورة اخلاص روایات ذیل درصحیح بخاری وصحیح مسلم منقول است .

عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رجلا سمع رجلا یقرء قل هو الله احد یرددها، فلما اصبح جاء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکر ذالک له وکان الرجل یتقالها، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده انها تعدل ثلث القرآن (صحیح البخاری.ص۷۵۰.ج۲)

عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لاصحابه ایعجز احدکم ان یقرء ثلث القرآن فی لیلة فشق ذالک علیهم وقالوا اینا یطیق ذالک یارسول الله فقال الواحد الصمد ثلث القرآن (حواله بالا)

عن ابی هریرة رضی الله عنه خرج الینا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال اقرء علیکم ثلث القرآن فقرء قل هو الله احد الله الصمد حتی ختمها (مسلم.ص۲۷۱.ج۱)

در این احادیث سورة اخلاص را با ثلث قرآن تشبیه داده شده که محدثین کرام چندین توجیهات در اینجا میکنند .

(۱) درقرآن کریم سه نوع احکامات بیان شده است . صفات الهی ، احکام وقصص . سورة اخلاص مشتمل است کاملاً بر صفات خداوند تعالی بناءً با ثلث قرآن مساوی است .

(۲) ثواب آن مساوی است با ثلث قرآن .

(۳) کسی که بر مضامین آن یعنی بر توحید واذعان بالخالق عمل نمود یعنی ایمان آورد پس او درحصول مقاصد مانند کسی است که ثلث قرآن را تلاوت نموده باشد.

(٤) مراد همین ثواب است امامخصوص باشد با صاحب واقعه مانندیکه حافظ ابن عبدالبر رحمه الله تعالی میفرماید که بر ثواب بیان شده از طرف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یقین داشته باشد واز نظر خویش توجیهات نکند که چرا وچگونه سورة اخلاص مساوی است با ثلث قرآن.

قال الحافظ العینی رحمه الله: قوله (انها) ان قرأ قل هو الله احد تعدل ثلث القرآن، واختلف فی معناه فقال المازری: القرآن ثلاثة انحاء قصص و احکام و صفات الله عز وجل، و هذه السورة متمحضة للصفات وهی ثلث وجزء من الثلاثة، و قیل ثوابها یضاعف بقدر ثواب ثلث القرآن بغیر تضعیف، وقیل القرآن لا یتجاوز ثلاثة اقسام: الارشاد الی معرفة ذات الله تعالی ومعرفة اسمائه وصفاته ومعرفة افعاله وسننه ولما اشتملت هذه السورة علی التقدیس وازنها رسول الله صلی الله علیه وسلم بثلث القرآن، وقیل ان من عمل بما تضمنته من الاقرار بالتوحید و الاذعان بالخالق کمن قرء ثلث القرآن، و قیل قال ذالک لشخص بعینه قصده رسول الله صلی الله علیه وسلم، و قال ابو عمر: لقول بما ثبت عن النبی صلی الله علیه وسلم ولا نعده ونکل ما جهلنا من معناه فاردة الیه صلی الله علیه وسلم ولا ندری لم تعدل هذه ثلث القرآن (عمدة القاری. ص ۳۰ ج ۲۰) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۷/صفر ۷۵ هجری

## فضیلت سورة اخلاص و رفع یک اشتباه

**سوال:** وقتیکه باحواله حدیث پاک اجر سه بار تلاوت سورة اخلاص مساوی است با تلاوت کامل و وقتیکه مقصد از تلاوت حصول ثواب است قرآن پس در این صورت هرشخص همه روزه چندین ختم میکند بگویم که نیاز مندی نباشد به تلاوت متباقی قرآن. آیا این سخن درست است وحاجت نیست برای تلاوت بالترتیب واگر کسی تلاوت نکند مجرم نیست آیا این مسئله درست است یا خیر؟ . بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** در حدیث سورة اخلاص ثلث قرآن قرارداد شده اماگفته نشده که به اعتبار ثواب ثلث قرآن است ویا بکدام اعتبار مساوی است با ثلث قرآن بلکه دراین مورد محدثین کرام توجیهات مختلف نموده اند دریک توجیه ثواب آمده پس معلوم میشود که چنین حدیث نیامده که در آن وارد شده باشد حصول ثواب

تمام قرآن از سورة اخلاص بلکه در توجیهات مختلف حدیث یک توجیه ثواب نیز آمده پس انتساب چنین فضیلت بسوی حدیث درست نیست بلکه این درجمله بهتان می آید که چنین توجیه کننده بنا بر ((من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار)) مستحق این وعید میگردد پس تلاوت نکردن قرآن کریم مسلسل واکتفاء نمودن تنها بر سورت اخلاص شرعاً وعقلاً درست نیست بنا بروجوده ذیل :

(۱) از طرف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دراین مورد شرح نیامده که مراد از ثلث القرآن چه می باشد پس این توجیهات را محدثین کرام پسند نکرده اند ومعنای آنرا مفوض الی الرسول صلی الله علیه وآله وسلم نموده اند.

(۲) اگر توجیهات را اختیار کنیم این توجیه متعین نباشد که سورة اخلاص مساوی باشد با ثلث قرآن بلکه توجیهات مختلف وارد در توجیهات اینکه سورة اخلاص در مضامین قرآن یعنی اسماء الله وصفاته، احکام وقصص مساوی است با ثلث قرآن این توجیه ارجح است پس بالیقین گفته نمی توانیم که آیا ثواب سورة اخلاص مساوی است با ثواب ثلث قرآن یا خیر ؟

(۳) در توجیهه ثواب نیز احتمالات مختلف است :

(الف) اجر بلا تضعیف مراد است یعنی اجر حقیقی ثلث قرآن میسر میشود اما اجر حاصل شده اضافی برثلث القرآن دراینجا میسر نمیشود.

(ب) این فضیلت مخصوص است با صاحب واقعه.

(ج) توجیه بهتر آنست که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله تعالی بیان کرده که انواع اجروثواب مختلف است با قرائت سورة اخلاص یک نوع ثواب حاصل میشود اگرچه مساوی است با ثلث قرآن اما اگر تلاوت مبتاقی قرآن را نکند پس از اجر منافع دیگر اجزاء محروم میگردد در حالیکه بنده نیازمند است به انواع اجر، شیخ الاسلام برای تقریب فهم مثال داده است که : فرضا یک مسکن طعام، لباس ونقدیات دارد که مالیت آن مساوی باصد هزار روپیه میشود اما شخص دوم مسکن لباس طعام وچیزی هم ندارد البته صد هزار روپیه دارد پس شخص دوم که مساوی با مالیت شخص اول پول دارد احتیاج دارد به ضروریاتیکه نزد شخص اول است وشخص اول نیازمند این چیزها نیست

این چنین اجر قرائت کننده سه مرتبه سورة اخلاص درانواع مختلف تنها یک نوع را حاصل نموده، که نیازمند است برای انواع متباقی اجر تلاوت قرآن وکسیکه همه قرآن را بالترتیب تلاوت کند آن همه انواع را حاصل میکند وبه هیچ نوع محتاج نمی ماند.

حاصل اینکه اولا باقرائت سه مرتبه سورة اخلاص ثواب همه قرآن متعین نیست تنها احتمال است که بنا بر احتمال محض قرائت متباقی قرآن را ترک نمودن معقول نیست، ثانیا حصول ثواب باید یقینی گرفته شود با آن اجر ثلث قرآن حقیقی میسر شود واز اجر اضافی محروم ماند یا یک نوع اجر را بدست آرد اگر با چندین بار تلاوت قرآن باشد واز برکات فکر تدبر و دیگر نوع اجر محروم می ماند. مقصد بیان فضیلت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مهتم بالشان بودن این سورت بود، نه به این مقصد که باسه بار تلاوت این سورت اجر همه قرآن حاصل میشود که حاجت نیست به تلاوت دیگر، طبقیکه اهمیت خدمت والدین را بیان میکند که در حدیث اطلاق جهاد شده برآن به این مقصد نیست که خدمت والدین قایم مقام جهاد است وضرورت نیست به ادای فریضه جهاد، این بود تعامل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، صحابه رضی الله تعالی عنهم وتعامل علماء وصلحاء امت که بالترتیب همه قرآن را تلاوت می نمودند و برآن تائید میکردند کسی هم بر قرائت سورة اخلاص اکتفاء نورزیده که بالترتیب تلاوت را ترک نموده باشد.

قال الحافظ العینی رحمه الله تعالی وقیل ثوابها یضاعف بقدر ثواب ثلث القرآن بغیر تضعیف (الی ان قال) وقال ابو عمر نقول بما ثبت عن النبی صلی الله علیه وسلم ولا نعده ونکلا ما جهلناه من معناه فلرده الیه صلی الله علیه وسلم ولا ندری لم تعدل ثلث القرآن وقال ابن راهویه لیس معناه ان لو قرأ القرآن کله کانت قراءة قل هو الله احد تعدل ذلک اذا قرءها ثلث مراة لا ولو قرءها اکثر من مائی مرة (عمدة القاری ص ۳۰ ج ۲۰) وقال العلامة الجنجوهی رحمه الله تعالی ان المراد بذلک الاجر المعین للقراءة لیس مع ما یؤتی له بعد ذلک من المضاعفة معه تعالی ولذلا ولو القرآن لم یر دهما الا ما هو له معین من الاجر. (الکوکب الدری ص ۲۰ ج ۴)

وقال شیخ الاسلام ابن تیمیة رحمه الله تعالی: فاذا قرء الانسان (قل هو الله احد) حصل له ثواب بقدر ثواب ثلث القران، لکن لا یجب ان یکون الثواب الحاصل من جنس الثواب الحاصل ببقیة القرآن، بل قد

مقامه فلهذا لو قراء (قل هو الله احد) فانه وان حصل له اجر عظیم لکن جنس الاجر الذی یحصل بقرآءة غیرها لا یحصل له بقراءتها، بل یبقی فقیرا محتاجا الی ما یتم به ایمانه من معرفة الامر والنهی والوعد والوعید ولو قام بالواجب علیه. فالمعارف التی تحصل بقرآءة سائر القران لا تحصل بمجرد قرآءة هذه السورة، فیکون من قراء القرآن کله افضل ممن قرءها ثلاث مرات من هذه الجهة لتنوع الثواب. وان کان قارئ (قل هو الله احد) ثلاثا یحصل له ثواب بقدر ذالک الثواب، لکنه جنس واحد لیس فیه الانواع التی یحتاج الیها العبد، کمن معه ثلاثة آلاف دینارا وآخر معه طعام ولباس ومساکن ونقد یعدل ثلاثة آلاف دینار فان هذا معه ما ینتفع به فی جمیع اموره. وذاک محتاج الی ما مع هذا، وان کان ما معه یعدل ما مع هذا وکذالک لو کان معه طعام من اشرف الطعام یساوی ثلاثة آلاف دینار فانه محتاج الی لباس ومساکن، وما یدفع به الضرر من السلاح والادویة وغیر ذالک مما لا یحصل بمجرد الطعام -(مجموعة فتوی ابن تیمیه. ص۳۰، ج۱۷) والله سبحانه وتعالی اعلم- ۷/صفر ۷۵ھ

## سیلي زدن موسی علیه السلام ملک الموت را

**سوال :** آیا واقعه سیلی زدن موسی علیه السلام ملک الموت رادر وقت قبض روح حقیقت را در؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** این واقعه حقیقت دارد . ملک الموت به شکل انسان آمده بود وموسی علیه السلام را اختیار به موت نیز نداده بود در صورتیکه در ابتداء انبیاء کرام را اختیار به موت داده میشد پس موسی علیه السلام ملک الموت را نشناخت وسیلی زدش به فکر کدام انسان بعدا ز آن به موسی علیه السلام اختیار داده شد به موت پس موت را ختیار نموده کما فی روایة البخاری وغیرہ زیرا در آن صورت مامور من جانب الله بودن آن متحقق شده بود . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۹/صفر ۸۰هجري

## به زنده نیز ایصال ثواب میشود

**سوال :** آیا در حق شخص زنده طبقیکه بعضی اخلاص مندان درحق مرشدان وپیران وشیوخ خویش با عقیدت ایصال ثواب بعض اعمال را هبه میکنند آیا این درست است؟ و آیا این هبه مخصوص است با نوافل و یا هبهء فرائض نیز جواز دادر؟ بینوا توجرو .

**الجواب باسم ملهم الصواب :** بله ! ایصال ثواب نفل وفرض بدون امتیاز درحق

شخص زنده جواز دارد .

قال العلامه ابن عابدين رحمه الله : وفي البحر من صام او صلى او تصدق و جعل ثوابه لغيره من الاموات والاحياء جاز ويصل ثوابها اليهم عند اهل السنة والجماعة كذا في البدائع ثم قال وبهذا اعلم انه لا فرق بين ان يكون المجعول له ميتا او حيا والظاهر انه لا فرق بين ان ينوى به عند الفعل للغير او يفعله لنفسه ثم بعد ذالك يجعل ثوابه لغيره لاطلاق كلامهم و انه لا فرق بين الفرض والنفل اه (رد المحتار ص٦٠٠ ج١) والله سبحانه وتعالى اعلم . يوم عرفه - سنه ٨٣

## در فرائض نیز ایصال ثواب نموده میشود

**سوال :** آیا ایصال ثواب مخصوص با نوافل است ویا در فرائض ننیز جوازدارد؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** ایصال درفرض ونفل هر دو جواز دارد (ردالمحتار ٦٠٠/١) والله سبحانه وتعالى اعلم . ١٢/ذي الحجه ٨٤هجري

## حکم سامان تبدیل شده در سامان وارد شده

**سوال :** احیانا از دهوبی عوض لباس کهنه لباس جدید بدست می آید و یا احیاناً در مسجد بوت های کهنه با بوت های جدید تبدیل میشود اگر درصورت اول آنرا به دوبی مسترد کند از هر دو جوره لباس محروم میشو ودر صورت دوم نیز اگر آن بوت ها را پس بدهد از بوت های خویش نیز محروم میشود، آیا در این صورت گرفتن لباس جدید وبوت جدید جواز دارد یا خیر ؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اگر مالک آن لباس وآن بوت معلوم نباشد در این صورت طریقه حلت آن اینست که آنرا بر پسر بالغ خویش یا بر شخص دیگر صدقه کند بشرطیکه پسراو و یا آن شخص دیگر مسکین باشد در این صورت برایش جائز میگردد و اگر خود این شخص مسکین بود پس نیازمندی ندارد بدین حیله بازی . بلکه بدون حیله برایش جائز است .

قال العلامه طاهر بن عبد الرشيد البخاري رحمه الله : امرأة وضعت ملاءها وجاءت امرأة اخرى ووضعت ملاءها ثم جاءت الاولى واخذت ملاءة الثانية وذهبت لا يسع للثانية ان تنتفع بملاءة الاولى والحيلة

ان تتصدق الثانية بهلة الملاءة على بعضها ان كانت فقيرة على نية ان يكون الثواب لصاحبها ان رضيت ثم تهب المتصدق الملاءة منها فيسعها الانتفاع بها كاللقطة (خلاصة الفتوى ص۲۰، ج۲)

اگر کسی در دبدل چیز خویش انرا ایدین طریق بگیرد وفکر کند که آن شخص از صمیم قلب آنرا برایش نهاده وقصد پس آمدن را جهت کفش های خویش ندارد و امکان آمدن او نیز نباشد پس اگر قیمت آن بوت اضافه باشد از پاپوش او پول اضافه را صدقه کند . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۷/ ذي الحجه ۸۰هجري

## سلام دادن سنت مؤکد است

**سوال :** آیا در راه سلام دادن بر هر خاص وعام سنت مؤکد است یا غیر مؤکد؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** بعضی ها بر وجوب سلام قول نموده اند اما درست اینست که ابتداء بالسلام سنت مؤکد است وجواب سلام واجب است. البته سلام دادن به فاسق مکروه است. تراشیدن یا کوتاه نمودن ریش نیز فسق است اما با فساقی که تعارف داشته باشید بنا بر خوف تهمت کبر ، ریاکاری وتنفر سلام دادن جواز دارد.

قال علامه ابن عابدين رحمه الله : (قوله فلو اصم يريه تحريك شفتيه) قال في شرح الشرعة واعلم انهم قالوا ان السلام سنة واسماعه مستحب وجوابه اى رده فرض كفاية واسماعه رده واجب بحيث لو لم يسمعه لايسقط هذا الفرض عن السامع حتى قيل لو كان المسلم اصم يجب على الراد ان يحرك شفتيه ويريه بحيث لو لم يكن اصم لسمعه (ردالمحتار ص۳۰، ج۵) والله سبحانه وتعالى اعلم .

۱۹ /شوال سنه ۸۶هـ

## جواب سلام لاسپیکر

**سوال :** درحصه جواب سلام رادیو مفتی محمد شفیع رحمه الله درآلات جدیده در صفحه ۱۲ نویسیده که جواب رادیو بنا بر اینکه سلام دهنده قادر نیست بر شنیدن جواب لذا جواب سلام واجب نیست همین علت درجواب سلام لاسپیکر هم دیده میشود پس آیا درنظر شما جواب سلام لاسپیکر واجب است یاخیر؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** جواب سلام رادیو ولاسپیکر واجب نیست زیرا که این

سلام بی موقع است ، قبل از وعظ وخطبه شرعا سلام معهود نیست .

**وردان رجلا عطس فسلم علی رسول الله ﷺ فقال ﷺ وعلی امك السلام فعدل ﷺ عن الجواب المسئول الی الاسلوب الغریب تنبیها له علی ان موقع السلام هو عند اللقاء لا بعد العطاس. رواه الترمذی وابوداؤد (مشکوة ص ۴۰۶)**

قدرت بر اسماع شرط وجوب جواب نیست مثلاً کسی اراده جواب خط کسی را ندارد پس ابلاغ سلام توسط خط حقیقة اگر که قدرت است اما حکما قدرت نیست زیرا تحریر جواب خط ضروری نیست، دراین صورت در واجب قرار دادن تحریرجواب حرج است وهو مدفوع ، ازاینجا این قدرت بحکم عدم قدرت است معهذا با زبان جواب دادن آن سلام واجب است .

**قال العلامة ابن العابدین رحمه الله تعالی: (قوله ویجب رد جواب کتاب التحیة) لان الکتاب من الغائب بمنزلة الخطاب من الحاضر مجتبی والناس عنه غافلون ط المتبادر من هذا ان المراد رد سلام الکتاب لا رد الکتاب (وبعد اسطر) وقال النووی رحمه الله ولو اتاه شخص بسلام من شخص ای فی ورقة وجب الرد فورا (ردالمحتار ص ۳۰۷ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.　　۲۵ /ذی القعده سنه ۸۲ هـ**

## اسماع جواب سلام

**سوال :** آیا جواب سلام با آنقدر صدای بلند واجب است که سلام دهنده بشنود ویا مطلقا جواب کافی است؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اگر بر اسماع جواب قدرت داشته باشد ضروری است درغیر آن ضروری نیست مانند جواب سلام خط اگر جواب خط را تحریر میدارد جواب آنرا نیز تحریر بدارد این ابلاغ بمنزله اسماع است ودرصورت تحریر نه نمودن جواب خط زبانی جواب دادن واجب است تفصیل را در جلد هشم احسن الفتاوی درکتاب الحظر والابا حة تحت عنوان (جواب سلام خط) مطالعه نمائید . والله سبحانه وتعالی اعلم .

**۲۲/ذی القعده ۱ ۸هجری**

## اگر دو نفر بیک وقت سلام دادند؟

**سوال :** وقتیکه دو تن با هم مواجه شوند و یکجا بر یکدیگر سلام بگویند آیا رد سلام

برهر دو واجب است یاخیر؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** بر هر دو جواب دادن واجب است.

قال العلامة ابن العابدين رحمه الله تعالى عن التتارخانية: فان سلما معا يرد كل واحد (رد المحتار، ص ۳۰۳، ج ۵) والله سبحانه وتعالى. ۲۶ ذي القعده سنه ۸۶ هـ

## جواب سلام با اشاره

**سوال:** آیا جواب سلام دهنده به اشاره دست واجب است یا خیر؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** اگر با وجود قدرت داشتن بر صدای زبان به دست اشاره کند جواب آن واجب نیست. والله سبحانه وتعالى اعلم.

۱۳/ربيع الاول سنه ۸۹ هجري

## سلام دادن در وقت دخول خانه یا مسجد خالي

**سوال:** اگر کسی از مسجد یا خانه خالي برآید آیا بر اوسلام دادن لازم است؟ اگر لازم است پس چگونه سلام بگوید؟ بینواتوجرو

**الجواب باسم ملهم الصواب:** بر خانه خالي فقهاء کرام برا ستحباب سلام .تصريح نموده اند وبین خانه ومسجد فرقی نیست بلکه درمسجد وجود مسئله اقرب است اما اگر در مسجد مردم باشند انداختن سلام جواز ندارد زیرا درعبادت مردم خلل می آید در چنین موقع الفاظ سلام چنین است: السلام علينا وعلى عباد الله الصلحين.

قال العلامة ابن العابدين رحمه الله تعالى تحت (قوله واذا اتى دار انسان الخ) وان دخل ليس فيه احد يقول السلام علينا وعلى عباد الله الصلحين فان الملائكة ترد عليه السلام (رد المحتار، ص ۳۰۳، ج ۵) والله سبحانه وتعالى اعلم. ۳۰/ربيع الثاني سنه ۸۹ هـ

## بر نا بالغ جواب سلام واجب نیست

**سوال:** اگرشخص بالغ بر نابالغ سلام کند آیا جواب سلام بر نابالغ واجب است یا خیر؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** نابالغ غیر مکلف است لذا بر او جواب سلام واجب نیست. والله سبحانه وتعالى اعلم. ۲۵/ذي الحجه ۸۹ هجري

## جواب سلام نابالغ واجب نیست

**سوال :** اگر نابالغ بر بالغ سلام بیندازد آیا جواب سلام او واجب است یاخیر ؟بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** جواب واجب نیست اما بشر طیکه بچه عاقل نباشد تا دلگیر نشود در غیر آن جواب سلام او واجب است .

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ : رد السلام واجب الاعلی من فی الصلوة اوياًكل شغلا (الی قوله) اوسلم الطفل اوالسكران اوشابة يخشىٰ بها الفتتان (ردالمحتار . ص ۳۰، ج ۱) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم . ۲۵ /ذی الحجه سنه ۸۹ هـ

## حکم ابلاغ سلام

**سوال :** اگرکسی را شخصی بگوید که بر فلان سلام من بگو و اوخاموش شود آیا ابلاغ سلام براو واجب است یاخیر؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** سکوت عرفاً ودلالة رضا والتزام است لذا در این صورت ابلاغ سلام واجب است ، البته اگر صراحة یا دلالة التزام را بدوش نگرفت فرضاً معذرت خواست یا ان شاء الله گفت در این صورت ابلاغ واجب نیست .

قال العلامة الحصكفي رحمه الله ولو قال لاخر اقرء فلاناً السلام يجب عليه ذالك . وقال العلامة ابن العابدين رحمه الله ( قوله يجب عليه ذالك ) لانه من ايصال الامانة لمستحقها والظاهر ان هذا اذا رضىبتحملها تأمل ثم رئيت فى شرح المناوى عن ابن حجر المحقق ان الرسول ان التزمه اشبه الامانة والا فوديعة اه اى فلا يجب عليه الذهاب لتبليغه كما فى الوديعة .(ردالمحتار ص ۳۳، ج ۵)

و قال العلامة الحصكفي رحمه الله والوديعة ما تترك عندالامين وهى اخص من الامانة كما حققه المصنف و غيره و ركنها لايجاب صريحا كاودعتك او كناية كقوله لرجل اعطنى الف درهم او اعطنى هذاالثوب مثلا فقال اعطيتك كان وديعة بحر لان الاعطاء يحتمل الهبة لكن الوديعة ادنى وهو متيقن فصار كناية ، او فعلا كما لو وضع ثوبه بين يدى رجل و لم يقل شيئا فهوا ايداع ، والقبول من المودع صريحا كقبلت او دلالة كما لو سكت عند وضعه فانه قبول دلالة كوضع ثيابه فى حمام بمرأ من الثياب و كقوله لرب الخان اين اربطها فقال هناك كان ايداعا خانية وهذا فى حق وجوب الحفظ واما فى حق الامانة فتتم بلا ايجاب وحده حتى لو قال للغاصب او دعتك المغصوب برء عن الضمان وان لم يقل اختيار .

قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى: (وقوله شيئا) فلو قال لا اقبل لا يكون مودعا لان الدلالة لم توجد بحر وفيه عن الخلاصة لو وضع كتابه عند قوم فذهبوا وتركوه ضمنوا اذا ضاع وان قاموا واحدا بعد واحد ضمن الاخير لانه تعين للحفظ فتعين للضمان اه فكل من الايجاب والقبول فيه غير صريح (رد المحتار ص ٣٠٠، ج ٥) والله سبحانه وتعالى اعلم. ٦/جمادي الاولى سنه ۱۴۱۹ هـ

## ختنه «سنت» نمودن دختران مستحب است

**سوال :** آیا ختنه دختران از کدام حدیث ثابت است ؟ آیا ختنه نمودن دختران در این عصر سنت است یا مستحب ؟بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** ختنه دختران از حدیث ثابت است وختنه بچه ها سنت مؤکد است وسنت دختران بنا بر الذ بودن فی الجماع مستحب است ودر نکردن گناهی نیست .

قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى تحت (قوله الختان) : لان الختان سنة للرجال من جملة الفطرة لا يمكن تركها وهي مكرمة في حق النساء كما في الكفالة (رد المحتار ص ٤٠٣، ج ٥).

و قال رحمه الله تعالى ايضا (قوله وختان المرئة) الصواب خفاض لانه لا يقال في حق المرئة ختان و انما يقال خفاض حموي (قوله مكرمة للرجال) لانه الذ في الجماع زيلعي (قوله وقيل سنة) جزم به البزازي معللا بأنه نص على ان الخنثى تختن ولو كان ختانها مكرمة لم تختن الخنثى لاحتمال ان تكون امرءة ولكن لا كالسنة في حق الرجال اه اقول ختان الخنثى لاحتمال كونه رجلا وختان الرجل لا يترك فلذا كان سنة احتياطا ولا يفيد ذالك سنيته للمرئة تأمل وفي كتاب الطهارة من السراج اواهاج اعلم ان الختان سنة عندنا للرجال مستحب للنساء لقوله عليه الصلاة والسلام ختان الرجل سنة وختان النساء مكرمة (رد المحتار ص ٤٠٣، ج ٥) والله سبحانه وتعالى اعلم- غرة ذي الحجه سنه ۸٦ هـ

## سوال مثل بالا

**سوال :** آیا ختنه در حق زن سنت است ویا مستحب ؟ آیا در این مورد تفصیل است ویا با بعضی مناطق مخصوص است؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب : مذهب الحنيفه:** ختنه درحق رجال سنت موکد ودر حق نساء مستحب .

**مذهب المالکیه :** در حق هر دوسنت است .

**مذهب الشافعیه :** درحق رجال ونساء واجب است . همین است اختیار امام نووی رحمه الله تعالی و درقول دوم درحق زن عدم وجوب است.

**مذهب الحنابله :** درحق رجال واجب ودر حق نساء مستحب است از احادیث ذیل معلوم میشود که درعصر رسول الله ﷺ ختنه نمودن آنها دستور عام بود .

عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله ﷺ اذا جاوز الختان الختان وجب الغسل فعلته انا ورسول الله ﷺ فاغتسلنا رواه الترمذی وابن ماجه (مشکوة ص ۴۸ ج ۱)۔

عن ام عطیة الانصاریة ان امرءة کانت تختن بالمدینة فقال لها النبی ﷺ لا تنهکی فان ذالک احظی للمرئة واحب الی البعل (ابوداؤد ص ۳۶۰ ج ۲) خرج سباع فقال هل من مبارز ؟ قال فخرج الیه حمزة بن عبد المطلب رضی الله عنه فقال یا سباع یا ابن ام انمار مقطعة البظور الحدیث (بخاری مع فتح الباری ص ۲۶۸ ج ۷)۔

بعض دیگران در حصه ختنه خانمان چنین تفصیل نموده اند که دربعضی ممالک مستحب ودربعض ممالک دیگر مستحب نیست دربعضی کتب طبیبان قرائت نموده ام که در ممالک گرم سیر اندک دراز میباشد ازین جهت آنرا قطع میکنند .

قال العلامة السهارنفوری رحمه الله تعالی : واختلف فی وجوب الختان فروی عن الشافعی رحمه الله تعالی و کثیر من المشائخ رحمهم الله تعالی انه واجب فی حق الرجال والنساء وعند مالک و ابی حنیفة رحمه الله تعالی قال النووی و هو قول اکثر العلماء انه سنة فیهما قاله الشوکانی و قال الحافظ فی الفتح : قد ذهب الی وجوب الختان دون باقی الخصال المذکورة فی الباب الشافعی رحمه الله تعالی و جمهور اصحابه وقال به من القدماء عطاء رحمه الله تعالی حتی لو اسلم الکبیر لم یتم اسلامه حتی یختن وعن احمد وبعض المالکیة لا یجب وعن ابی حنیفة رحمه الله تعالی واجب ولیس بفرض وعنه سنة یأثم بترکه وفی وجه للشافعیة لا یجب فی حق النساء انتهی (بذل المجهود ص ۲۳۱ ج ۱)

و قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی والاصل ان الختان سنة کما جاء فی الخبر و هو من شعائر الاسلام و خصائصه فلو اجتمع اهل بلدة علی ترکه حاربهم الامام فلا یترک الا لعذر وعذر شیخ لا یطیقه ظاهر (الی قوله) وختان المرءة لیس سنة بل مکرمة للرجال وقیل سنة۔

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی (قوله بل مکرمة للرجال) لانه الذ فی الجماع زیلعی (قوله وقیل سنة) جزم به البزازی معللا بانه نص علی ان الخنثی تختن ولو کان ختانها مکرمة لم تختن الخنثی لاحتمال ان تکون امرءة ولکن لا کالسنة فی حق الرجال اه اقول ختان الخنثی لاحتمال کونه رجلا وختان الرجل لا

يترك فلما كان سنة احتياطا ولا يفيد ذالك سنيته للمرءة تأمل وفى كتاب السراج الوهاج اعلم ان الختان سنة عندنا للرجال والنساء و قال الشافعي رحمه الله واجب وقال بعضهم سنة للرجال مستحب للنساء لقوله عليه الصلاة والسلام ختان الرجل سنة وختان النساء مكرمة (ردالمحتار ص۴۷۸ ج۵)۔

قال العلامة ابن قدامة رحمه الله فاما الختان فواجب على الرجال ومكرمة فى حق النساء وليس بواجب عليهن هذا قول كثير من اهل العلم (المغنى ص۷۰ ج۱)

قال الامام النووى رحمه الله فالختان واجب عند الشافعي رحمه الله و كثير من العلماء و سنة عند مالك رحمه الله و اكثر العلماء وهو عند الشافعي رحمه الله واجب على الرجال والنساء جميعا (شرح النووى على مسلم ص۱۲۸ ج۱)

و فى عون المعبود شرح سنن ابى داؤد : اختلف فى النساء هل يخفضن عموما او يفرق بين نساء المشرق فيخفضن و نساء المغرب فلا يخفضن لعدم الفضلة المشروع قطعها منهن بخلاف نساء المشرق (عون المعبود ص۱۳ ج۱۴) والله سبحانه وتعالى. ۲۴/ربیع الثانی سنه ۱۴۱۹ هـ

## يا فتن طلاء در مكان متروكه هندو

**سوال :** در حين عودت زينب از هندوستان به پاكستان در خانه يک هندو ۳۱ توله طلاء يافت آيا زينب مالک آن ميگردد ؟ آيا تاديه زكوة آن بر زينب واجب است ؟ بينواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اگر اين واقعه ايام پاكستان باشد پس تحت معاهده هر دو كشور رد مالكيت هندو قايم است جستجوى مالک وتسليم نمودن بدان فرض است اگر باوجود كوشش انتهائى مالک معلوم نشد پس زر واجب التصدق است اگر زينب شخصاً مسكين باشد آنرا مصرف كند در ضروريات خويش واگر اين زر را بعد از خاتمه معاهده هر دوحكومت يافته باشد درحكم مال فئ است كه بدون اجازه حكومت پاكستان حق قبضه را بدان ندارد البته اگر زينب مسكين باشد بدون اجازه حكومت پاكستان نيز آنرا قبضه نموده در آن حق مصرف را دارد و او مالک آن ميگردد. دركدام صورت هاكه ملكيت زينب تحرير شد در اين صورت ها برزينب زكوة آن واجب است درصورت هاى ديگر حكم مال غصب را دارد وزكوة آن براو وواجب نيست. والله سبحانه وتعالى اعلم.

۱۳/صفر سنه ۸۷ هـ

## انجام دادن کارهاي خانه برخانم واجب است

**سوال :** آیا کار های خانه مانند پُخت وپز برای شوهر و اولاد واجب است بصورت دیگر اگرخانم دارنده شرف دینی ودنیوی باشد نیز براو واجب است یا خیر؟بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** خانم با وجودیکه از خاندان خیلی شریف ونجیب وباحیثیت باشد انجام دادن کارهای خانه بر او واجب است دیانةً البته قضاءً براو واجب نیست اگر انکار ورزد اما اگر دختران وپسران خانم کارخانه را نمی کردند وخانم نیز مریض بود بر شوهر واجب است که برایش پخت وپز کند در غیر آن واجب نیست .

قال العلامة الحصكفي رحمه الله تعالى :استاجر امرائته لتخبزله خبزا للاكل لم يجز وللبيع جاز صيرفية-

وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى : (قوله لم يجز ) لان هذا العمل من الواجب عليها ديانة لان النبي صلى الله عليه وسلم قسم الاعمال بين فاطمة و على رضي الله تعالى عنهما فجعل عمل الداخل على فاطمة و عمل الخارج على على رضي الله تعالى عنه و افاد المصنف آخر الباب ان استئجار المرءة للطبخ و الخبز و سائر اعمال البيت لا تنعقد و نقله عن المضمرات ط قلت كانه لانه واجب عليها ديانة ثم راجعت باب النفقة فرئيته علل به وزاد ولو شريفة لانه عليه السلام قسم الاعمال الخ (ردالمختار ص۳۱،ج۵)

وقال العلامة الحصكفي رحمه الله تعالى امتنعت المرءة عن الطحن والخبز ان كانت ممن لا تخدم او كان بها علة فعليه ان يأتيها بطعام مهيئا و الا بان كانت ممن تخدم نفسها و تقدر على ذالك لا يجب عليه ولا يجوز لها اخذ الاجرة على ذالك لوجوبه عليها ديانة ولو شريفة لانه عليه الصلوة والسلام قسم الاعمال بين على و فاطمة رضى الله تعالى عنهما فجعل اعمال الخارج على على رضي الله تعالى عنه والداخل على فاطمة رضي الله تعالى عنها معا انها سيدة نساء العالمين بحر - (قوله لوجوبه عليها ديانة) فتفتى به ولكنها لا تجبر عليه ان ابت بدائع -(ردالمختار ص۳۰،ج۳)والله سبحانه وتعالى اعلم .　　　۱۰/جمادي الثانيه سنه ۸۷هـ

## اطاعت كدام احكامات شوهر بر خانم لازم است

**سوال :** اطاعت وامتثال اوامر شوهر درکدام کدام افعال بر خانم لازم است؟ در صورتيکه شوهر خانم برچیز مباح حکم کندآیا إنکار ورزیدن درحکم نافرمانی است یاخیر؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اطاعت هر حكم شوهر برخانم فرض است واطاعت او درحكم شرعی بطريق اولی فرض است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۸ربیع الاول ۸۹ هجری

## امهات المومنين رضي الله تعالي عنهن چرا از مردم روي ميگرفتند

**سوال** : روی گرفتن ازکسی درکارست که با او نکاح جواز نداشته باشد درصورتیکه نکاح امهات المؤمنین باکسی هم جواز نداشت پس چرا ازصحابه کرام روی میگرفتند ؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب** : حرمت امهات المومنین تکریماً بود روی گرفتن آنها نیز تکریمًا بود نیز انبیاء کرام علیهم بعد الوفات در بعضی احکام مثل الاحیاء اند لذا حرمت امهات المومنین ذوات زوج بودن آنها است که منافی پرده نیست علاوه از آن حکمت اینست تا امت اهمیت پرده را درک کند. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۲/جمادي الاولي۸۸هجري

## طريقه عفوه نمودن جرم نافرماني والدين

**سوال** : درصورتیکه کسی در نافرمانی والدین زندگی بسر می بر دو والدین نیز فوت شوند دراین تدارک آن چگونه ممکن است که ازگناه نجات یابد یا اقلاً درگناهش تخفیف آید ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب** : بعد ازوفات والدین حقوق ذیل آنها بر اولاد باقی می باشد

(۱) دعاء واستغفار درحق ایشان

(۲) تکمیل عهد وپیمان آنها

(۳) صله رحمی با قرابت داران والدین وحسن سلوک بامتعلقین آنان.

(٤) بلا قیود وشروط ایصال ثواب عبادت بدنی بهتر است با آن ان شاء الله گناهش عفوه میشود ودر عذاب آنها تخفیف می آید.

عن ابی اسید الساعدی رضی الله عنه قال بینا نحن عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ جاءه رجل من بنی سلمة فقال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم هل بقی من بر ابوی شیء ابرهما به بعد موتهما قال نعم الصلوة علیهما والاستغفار لهما وانفاذ عهدهما من بعدهما وصلة الرحم التی لا توصل الا بهما واکرام صدیقهما. رواه ابوداؤد وابن ماجه (مشکوٰة ص۴۲۰) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۹/جمادي الثانيه سنه ۸۸ھ

## حکم تصور شیخ

**سوال :** اگر کسی از تصور شیخ وفیوض اهل قبول انکار ورزد آیا در این صورت ازجماعت اهل سنت والجماعت خارج میگردد؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** باید عوام از عقیده تصور شیخ واستفاده از قبور اولیاء باز داشته شوند تا در شرک مبتلا نشوند اگرچه فی نفسه این هر دو امور جواز دارد لذا اگر کسی سداً لباب الفتنه از آن انکار ورزد انکار او درست است اما اگر واقعةً منکر باشد پس آن شخص منکر حقیقت است بنا بر ناواقفیت وجهل چنین شخص را بدعتی گفتن یا اخراج او از اهل سنت درست نیست بحث ومباحثه درچنین مسائل سبب تفرقه عوام میگردد باید عوض آن تمامتر مساعی خویش را در نجات از محرمات قطعی ودر سرخرونی دنیا وآخرت مصرف کنید . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۲/رجب۸۸هجری

## روز قیامت با انتساب بسوي پدر به هر شخص ندا کرده میشود

**سوال :** آیا روز قیامت مردم بنام پدرخواسته میشوند ویا بنام والده؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** چونکه نسب از پدران ثابت میشود لذا بنام پدران خواسته میشوند تنها حضرت عیسی علیه السلام که او را خداوند متعال با قدرت کامل خویش بدون پدر خلق نموده بود او را بسوی والده اش منسوب نموده میخواهد . امام بخاری رحمه الله تعالی را بر آن ترجمة الباب قایم نموده در (باب یدعی الناس بآباءهم) ودرآن روایت ذیل را متذکر شده است :

عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الغادر یرفع له لواء یوم القیامة یقال هذه غدرة فلان بن فلان (صحیح البخاری ص۹۱۱، ج۲)

قال الحافظ العینی رحمه الله تعالی قال ابن بطال الدعاء بالآباء اشد فی التعریف وابلغ فی التمییز (بعد اسطر) وفی حدیث الباب رد لقول من یزعم انه لایدعی الناس یوم القیامة الا بامهاتهم لان فی ذالک ستراعلی آبائهم وفیه جواز الحکم بظاهر الامور (عمدة القاری ص۱۰۱، ج۲۲)

وعن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تدعون یوم القیامة باسماء کم واسماء اٰبائکم فاحسنو اسماء کم. رواه ابوداؤد (مشکوة ص۴۰۸)

**قال العلامة عبدالحق المحدث رحمه الله تعالى: (فاحسنوا اسماء کم)** پس نیک بنهید نامهای خود را، این خطاب است مر جمیع بنی آدم را، پس پدران نیز داخل اند ودربعضی روایات آمده که روزقیامت مردم را بنام مادران خوانده میشوند وگفته اندکه حکمت درین آنست که تا اولاد زنا شرمنده ورسوا نشوند بجهت رعایت حال عیسی ابن مریم علیه السلام که پدر ندارد واز برای اظهار فضل وشرف حضرت امام حسن وحیسن رضی الله تعالی عنهما به اظهار نسب آنحضرت صلی الله علیه وسلم واگراین روایت ثابت شود (آبانکم) را حمل برتغلیب میتوان کرد چنانکه ابوین میگویند وشاید که گاهی بآباء خوانند وگاهی به امهات یابعضی را بنسبت پدران وبعضی را بنسبت مادران یادربعضی مواطن چنان ودربعضی چنین. والله سبحانه وتعالی اعلم. (اشعة اللمعات ص ۵۴ ج ۴)

والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۵/رجب سنه ۸۸ھ

## روایت واقعه اجراي حد زنا بر پسر حضرت عمر رضی الله عنه موضوعي است

**سوال:** در مردم شهرت یافته که حضرت عمر رضی الله تعالی بریک پسرش حد زنا را جاری کرد که در دوران حد جان داد تازیانه های متباقی را بعد از موت بر او تکمیل کرد آیا این واقعه درست است؟ اگر درست باشد آن پسر حضرت عمر رضی الله تعالی چه نام داشت وعمرش چند سال بود؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** این واقعه تنها از زبان واعظین به سمع میرسد که موضوع وباطل است طبقیکه در اللآلی المصنوعه این روایت با سند شیرویه بن شهر یار نقل شده که بعداز آن می فرماید:

موضوع فیه مجاهیل قال الدارقطنی حدیث مجاهد عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فی حدیث ابی شحمة لیس بصحیح وقد روی من طریق عبدالقدوس بن حجاج عن صفوان عن عمر رضی الله عنه وعبد القدوس یضع وصفوان بینه وبین عمر رضی الله عنه رجال۔

واقعه درست، واقعه نوشیدن نبیذ بود از طرف پسر حضرت عمر رضی الله تعالی که عبد الرحمن الاوسط ابو شحمه نام داشت که بعد از آن او شخصاً در زمان ولایت حضرت عمرو بن العاص رضی الله تعالی عنه درحضور او حاضر شد ومطالبه نمود که بر من حد را جاری کنید که عوض محضر عام در داخل خانه بر اوحد را جاری نمود حضرت او را

تنبیه داد بعد از باز گشت بار دوم بر او حضرت عمر رضی الله تعالی عنها حد را جاری کرد مانندیکه در اللآلی المصنوعه آمده است :

والذی ورد فی هذا ما ذکرہ الزبیر بن بکار و ابن سعد فی الطبقات و غیرهما ان عبد الرحمن الاوسط من اولاد عمر و یکنی ابا شحمة کان بمصر غازیا فشرب لیلة نبیذا فخرج الی السکة فجاء الی عمرو بن العاص رضی الله عنه فقال اقم علی الحد فمتنع فقال انی اخبر ابی اذا قدمت علیه فضربه الحد فی دارہ ولم یخرجه فکتب الی عمر یلومه ویقول الا فعلت به ما تفعل بجمیع المسلمین فلما قدم الی عمر ضربه واتفق انه مرض فمات۔ والله سبحانه وتعالی اعلم۔ ـ۱۵/رجب سنه ۸۸ھ

## حکم تبر کات مسجد شاهي لاهور

**سوال :** درمسجد شاهی لاهور تبرکات ازقبیل عمامه وعصای آنحضرت علیه السلام. کلاه حضرت علی رضی الله تعالی عنه ودستاویزات حضرت حسین رضی الله تعالی عنه واقعت دارد که بسوی آنان منسوب است یا خیر؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** تصدیق آن لازم نیست وانکار از آن مناسب نیست بنا بر امکان ثبوت احترام ضروری است ، اگر از زیارت آن احتمال شرک وبدعت باشد احتراز از آن واجب است . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۶/رجب ۸۸هجري

## روح نمي ميرد

**سوال :** آیا بر روح موت می آید؟ و آیا این مسئله اتفاقی است ویا اختلافی؟ باحواله تحریر فرمائید . بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** در فنائیت ارواح اختلاف است قول درست اینست که برروح موت نمی آید، مراد از فنائیت ارواح افتراق آن است از جسد درناقابل انتفاع شدن یا تبدیلی صفات آن با فنائیت از آن تعبیر شده است ، بالخصوص تقیید بالزمان کما قالوا فی الجواب عن عدم فناء جهنم والجنة والعرش والکرسی.

قال العلامة الآلوسی رحمه الله والصواب ان یقال موت الروح هو مفارقتها الجسد فان ارید بموتها هذا القدر فهی ذائقة الموت وان ارید انها تعدم وتضمحل فهی لا تموت بل تبقی مفارقة ماشاء الله ثم تعود الی الجسد و تبقی معه فی نعیم او عذاب ابد الابدین و دهر الداهرین وهی مستعدة ممن یصعق عند

النفخ فی الصور علی ان الصعق لا یلزم معه الموت والهلاک لیس مختصا بالعدم بل یتحقق بخروج الشیٔ عن حد الانتفاع به ونحو ذالک وما ذکر فی تفسیر الامام تین غیر مسلم (روح المعانی، ص۳۳، ج۱۳)۔

وقال الشاه عبد العزیز المحدث الدهلوی رحمه الله تعالیٰ: زیراکه مضمونی که باین قسم تاکید فرموده اند آنست که جان آدمی هرچند درشدائد ومصائب گرفتار شود بحفظ الهی محفوظ است شکسته شدن وفنا پذیرفتن از محالات است ولهذا درحدیث شریف وارد است که (انما خلقتم للأبد) یعنی جان آدمی که درحقیقت آدمی عبارت ازآنست ابدی است هرگز فناپذیر نیست وآنچه درعرف مشهور است موت هلاک جان میکند محض مجازاست نهایت کارموت آنست که جان ازبدن جدا شود وبسبب نایافت مربی ومحافظ ازهم پاشد والاّ جان را فنا متصور نیست واثبات عالم برزخ وامکان حشر ونشر مبنی برهمین مسئله است. (تفسیر عزیزی ص: ۱۳۳) - والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲/شعبان سنه ۸۸ھ

## مخالفت ازمعاهده ووعده

**سوال:** آیا مخالفت معاهده یا وعده گناه کبیره است ویا گناه صغیره؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** معاهده بین جانبین صورت گیرد خلاف ورزی نمودن از آن گناه کبیره است، واگر وعده ازیک جانب باشد درخلاف نمودن آن تفصیل است اگر دروقت وعده نیت ایفای عهد را نداشت گناه کبیره است واگر نیت ایفاء را داشت بعداً تبدیل نمود پس بلا عذر خلاف نمون مکروه تنزیهی است، درصورت عذر مباح است بشرطیکه از آن ایذاء نرسد، ایذاء رسانیدن به هر صورت حرام است. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۸/شعبان ۸۸هجری

## حق کافر چگونه ادا ء میگردد

این مسئله درجلد ششم احسن الفتاوی(اردو) درکتاب االلقطه (ص: ۳۸۹) گذشته است

## غیبت و دروغ فسق است

**سوال:** تعریف جامع ومانع فاسق چست؟ آیا غیبت ودرغگوئی نیز درفسق داخل است؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** دراصطلاح شرع فاسق کسی را گوید که در اعمالش نقص وفتور باشد یعنی حکم شرع را ترک کنده مناهی آنرا مرتکب شود غیبت ودر غگونی از جمله کبائر است لذا به درجهء اتم غیبت ودروغ در تعریف فسق داخل است.

قال العلامة الالوسی رحمه الله فی تفسیر قوله تعالی یاایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا. الایه. والفاسق الخارج عن حجر الشرع من قولهم فسق الرطب اذا خرج عن قشره. قال الراغب: والفسق اعم من الکفر ویقع بالقلیل من الذنوب والکثیر لکن تعورف فیما کانت کثیرة. واکثر ما یقال الفاسق لمن التزم حکم الشرع واقربه ثم اخل بجمیع احکامه او ببعضها واذا قیل للکافر الاصلی فاسق فلانه اخل بحکم ما الزمه العقل واقتضته الفطرة (روح المعانی ص۱۳۸، ج۲۶) والله سبحانه وتعالی اعلم۔

۲۱/ذی القعده سنه ۸۸ھ

## اوراق قطع شده جلد سازي نيز قابل احترام است

**سوال:** آیا دروقت جلد سازی قرآن پاک اوراق غیر محرره قطع شده نیز قابل احترام است؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** کاغذیکه به قصد تحریر تیار شود قابل احترام است اگر که بعداً بنا بر کدام علت ناقابل تحریر گردد پس تعظیم چنین کاغذ نیز ضروری است بالخصوص درصورتیکه کاغذ قرآن کریم باشد. والله سبحانه وتعالی اعلم

۲۹/ذي القعده۸۸هجري

## کفاره افتیدن قرآن از دست

**سوال:** اگر قرآنکریم بلا قصد از دست کسی بیفتد آیا شرعاً تدارک آن ضروری است مثلاً صدقه دادن استغفار نمودن وتوبه کردن وغیره؟ آیا بلا قصد در معصیت داخل است یاخیر؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** صدقه دادن ضروری نیست بنّاء بر ادعی الی قبول التوبه بشکل جرمانه بهتراست در صورت بلا قصد واراده افتیدن گناه نیست معهذا بنا بر صورت معصیت وعدم احتیاط توبه درکاست. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۹/ذي القعده۸۸هجري

## مقام ارواح حیوانات

**سوال:** مقام ارواح حیوانات درکجاست ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** درحصه ارواح حیوانات علماء نظریات جدا گانه دارند کسانیکه قائل حشر حیوانات اند آنان میگویند ارواح حیوانات معلق می باشد در هوا وکسانیکه قائل حشر حیوانات نیستند مانند امام غزالی رحمه الله تعالی آنان میفرمایند که ارواح حیوانات معدوم میشوند . قول اول صحیح تر است .

قال العلامة الالوسی رحمه الله تعالی فی تفسیر قوله تعالی یسئلونك عن الروح فی المبحث السادس فی مستقر الارواح بعد مفارقة الابدان: ثم ان ارواح سائر الحیوانات من البهائم و نحوها قیل تکون بعد المفارقة فی الهواء ولا اتصال لها بالابدان و قیل تعدم و لا یعجز الله تعالی شیء و من الناس من قال ان کان للحیوانات حشر یوم القیامة کما هو المشهور الذی تقتضیه ظواهر الایات و الاخبار فالاولی ان یقال ببقاء ارواحها فی الهواء او حیث شاء الله تعالی و ان لم یکن لها حشر کما ذهب الیه الغزالی و اهل الظواهر فالاولی ان یقال بانعدامها هذا و بقیة ابحاث کثیرة ترکناها لضیق النفس و اتساع دائر القصص و لعل فیما ذکرناه هدا مع ما ذکرناه فیما قبل کفایة لاهل الهدایة والهدایة لمن ساعدته العنایة والله عز وجل ولی الکرم والجود و عندہ سبحانه بدا کل شیء و الیه جل وعلا یعود ـ والله سبحانه وتعالی.

۹/ذی الحجه سنه ۸۸ھ

## اطاعت امیر

**سوال:** جماعت تبلیغ در اطاعت امیر خیلی محتاط اند آیا اطاعت امیر مانند اطاعت خانم شوهرش را و یا اطاعت برده مولا را درکاست ؟ بینواتواجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** مانندیکه جماعت تبلیغ اطاعت امیر را میکنند در کارست که چنین اطاعت شود از امیر اما در امور جائز واجتناب از تشتت والتزام . حسن انتظام طبق شریعت درکارست . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۸/ذی الحجه ۸۸ هجری

## استعمال «علیه الصلوة والسلام» ، «رضي الله تعالى عنه» و «رحمه الله تعالى»

**سوال :** لفظ (علیه الصلوٰة والسلام) ، (رضی الله تعالی عنه) و (رحمه الله تعالی) در شان چه کسانی درکارست ودرشان چه کسانی مکروه یا ناجائز است؟ آیا در حق امام ابوحنیفه (رضی الله عنه) ودرحق حضرت حسین (علیه السلام) گفتن جواز دارد یا خیر ؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** لفظ (علیه الصلوة والسلام) مختص با انبیاء وملائکه (علیهم الصلاة والسلام) است که استعمال آن درحق غیر انبیاء جواز ندارد . لذا حسین علیه السلام ویا علی علیه السلام گفتن جواز ندارد .

البته تبعاً استعمال آن جواز دارد یعنی درصورتیکه بعد ازسم کدام پیامبر ذکر کدام آل پیامبر آید یا ذکر صلحاء پس در حق همه علیهم السلام گفتن جواز دارد اما مستحب اینست که با آسامی صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم وبا اسامی ائمه وصلحا ء رحمهم الله استعمال شود. البته برعکس درحصه صحابه کرام ترحم ودرحصه ائمه استعمال ترضی نیز جواز دارد. لذا با اسم امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی نویسیدن (رضی الله تعالی عنه) جواز دارد .

قال العلامة الحصفكي رحمه الله تعالى : ولا يصلى على غير الانبياء ولا على غير الملائكة الا بطريق التبع وهل يجوز الترحم عليه النبي قولان زيلعي قلت وفي الذخيرة انه يكره وجوزه السيوطي رحمه الله تعالى تبعا لا استقلالا فليكن التوفيق وبالله التوفيق ويستحب الترضي للصحابة وكذا من اختلف في نبوته كذي القرنين و لقمان وقيل يقال صلى الله عليه وسلم على الانبياء وعليه وسلم كما في شرح المقدمة للقرماني والترحم للتابعين و من بعدهم من العلماء والعباد وسائر الاخيار وكذا يجوز عكسه وهو الترحم للصحابة والترضي للتابعين ومن بعدهم على الراجح ذكره القرماني وقال الزيلعي الاولى ان يدعو للصحابة بالترضي وللتابعين بالرحمة ولمن بعدهم بالمغفرة والتجاوز -

وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى (قوله ولا يصلى على غير الانبياء الخ) لان في الصلاة من التعظيم ماليس في غيرها من الدعوات وهي لزيادة الرحمة والقرب من الله تعالى ولا يليق ذلك بمن يتصور منه الخطايا والذنوب الا تبعا بان يقول اللهم صل على محمد واله وصحبه وسلم لان فيه تعظيم النبي صلى الله عليه وسلم

زیلعی واختلف هل تکرہ تحریما او تنزیها او خلاف الاولی وصحح النووی رحمه الله تعالی فی الاذکار الثانی لکن فی خطبة شرح الاشباه للبیری من صلی علی غیرهم اثم و کره وهو الصحیح وفی المستصفی وحدیث صلی الله علیه وسلم علی ال ابی اوفی الصلوة حقه فله ان یصلی علی غیره ابتداء اما الغیر فلا واما السلام فنقل اللقانی فی شرح جوهرة التوحید عن الامام الجوینی انه فی معنی الصلاة فلا یستعمل فی الغائب ولا یفرد به غیر الانبیاء فلا یقال علی علیه السلام وسواء فی هذا الاحیاء والاموات الا فی الحاضر فیقال السلام او سلام علیك او علیکم وهذا مجمع علیه آه (رد المحتار ص ۰۰۰ ج ۰) والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۸ /محرم سنه ۸۹ هـ

## خانم از افراد نامحرم خانه چگونه پرده کند ؟

**سوال :** چند برادران بنا بر مجبوریت یکجا دریک خانه گذاران میکنند که اطاق هریکی جدا است دراین صورت که خانم ضروریات خانه را تکمیل میکند چندین نوع افعال را انجام میدهد پس چگونه از افراد نامحرم خانه پرده کند درصورتیکه نیازمند است به گفتن بعضی سخن ها نیز ؟ بینوا توجرو

**الجواب باسم ملهم الصواب :** پرده شرعی حکم الهی است اگر درقلب کسی خوف الهی غالب باشد پرده نمودن برایش هیچ مشکل نیست لذا سکونت درخانه ضروری نیست باید در روی گرفتن وسخن های بی جا احتیاط کند دریک خانه سکونت ممکن است. البته درحصه سخن های ضروری جواز است اما بنا بر سوء استفاده مزاق های بی جا وبی احتیاط وسخن های بلا ضرورت ممنوع است. تفصیل اضافه در (پر ده شرعی) موجود است در آنجا مطالعه شود . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۹ /محرم سنه ۸۹ هجری

## پوشیدن لباس پیوند شده

**سوال :** آیا پوشیدن پیراهن یا تمبان پیوند شده سنت است؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** رسول الله علیه السلام پیراهن پیوند دار را پوشیده بود وحضرت عائشه رضی الله تعالی عنها را بدان ترغیب میداد پس به امید سنت پوشیدن آن باعث ثواب است . البته اختیار نمودن وضع خلاف علماء عصرخویش که باعث ریاکاری

عجب ، کبر و احساس کمتری باشد وبا اختیار شان امتیازی درکار نیست.

عن عائشة رضي الله عنها قالت قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عائشة اذا اردت اللحوق بي فليكفك من الدنيا كزاد الراكب وايّاك و مجالسة الاغنياء ولا تستخلفي ثوبا حتى ترقعيه (رواه الترمذي (مشكوة ص ٣٧٥)

والله سبحانه وتعالى اعلم . ۲۳/صفر سنه ۸۹ هـ

## رسیدن تا مهتاب خلاف شریعت نیست

**سوال :** از آیت ﴿ تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴾ دانسته میشود که این همه چیز ها در آسمانها اند ، در تفاسیر معتبر نیز چنین آمده اما در عصر حاضر بعضی افراد تا مهتاب وستاره عطاره وزهره رسیده اند ، درآنجا ایستگاه تیار نموده و آنها منکر آسمانها اند ونیز میگویند : اگر آسمان موجود می بود هر آننه به آنجا از رسیدن هیچ ممانعت نمی بود. آیا این درست است؟ و آیا رسیدن به مهتاب ممکن است؟ بینواتوجرو.

**الجواب باسم ملهم الصواب :** مفهوم سماء بلندی است لذا اگر این مفهوم لغوی از آیت گرفته شود. کمافی قوله تعالی (وانزلنا من السماء ماءً) پس اشکال باقی نمی ماند ویا این آیات (كل في فلك يسبحون) که مراد ازفلک تدویر است، پس اعتراض رفع گردید. و یا حرف (فی) برای ظاهر روایت آمده یعنی به ظاهر این سیارات در آسمان به نظر رسند بگویند آن چیز را در آسمان دیدم درحالیکه آن اشیاء پائین تر می باشند ازآسمان .

نیز از آیت مذکور معلوم نمیشود که سیارات در داخل آسمان مرکوز اند زیرا برای اشیاء مجاوره نیز (فی) استعمال می شود کمافی قوله تعالی (له ما في السموٰت وما في الارض) پس بنا بر قرب الی اسماء ویا بنا بر مائل بودن الی المحیط اطلاق فی السماء درست است بلکه متبادر از (یسبحون) همین است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۳/ربیع الاول سنه ۸۹ هجری

## انتساب نمودن عجله کاري بسوي شیطان

**سوال :** معروف است که عجله کار شیطان است آیا این مقوله درست است؟ نیز علت آن چیست ؟ بینواتوجروا .

**الجواب باسم ملهم الصواب :** درست است چر اکه عجله چیز بد است وهر چیز بد بسوی شیطان منسوب میشود .

عن سهل بن سعد الساعدی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الاناة من الله والعجلة من الشیطان (رواه الترمذی (مشکوة ص۴۳۰) والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۸/ربیع الاول سنه ۸۹هـ

## تاریخ ولادت رسول الله صلي الله عليه وسلم

این مسئله درجلد دوم ص ۳۶۸ احسن الفتاوی تحت عنوان (ولادت محسن اعظم علیه السلام ) مفصلاً گذشته است .

## مقصد از (۱۲منه) چیست ؟

**سوال :** درآخر عبارت (۱۲ منه) تحریر میشود مفهوم آن چیست؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** بحساب ابجد عدد لفظ (حد) دوازده (۱۲ ) می برآید بدین مفهوم که عبارت ختم شد . معنای منه اینست که این حاشیه از طرف ماتن است . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۰/رجب ۹۱ هجري.

## عوض بیع نوت بعد از سقوط مالیت آن

**سوال :** آیا نوت مال است یا سند مال؟ چند ماه قبل حکومت اعلان سقوط مالیت نوت های صد وپنج صد روپیه را نموده بود بعد ازاین آیا این نوت ها شرعاً در حکم مالیت است یاخیر؟ نیز اگر عوض این نوت های منسوخ بیع وشراء صورت گیرد درست است یا خیر ؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** نوت سند مال است . مال نیست زمانیکه حکومت این سند را منسوخ قرار داد پس درحکم مال باقی نمی ماند لذا عوض آن بیع وشراء درست نیست . بیان مفصل درمورد نوت در جلد هفتم احسن الفتاوی تحت رساله (حکم نوت کاغذی وکرنسی) بیان شده است . والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۶/شعبان ۹۱ هجري

## حکم کسب حرام

**سوال :** با یک رفیق چنین معامله نمودم که یک مقدار پول برایم داد که دوثلث از او باشد چندی بعد اطلاع یافتم که این پول او از مدرک حرام است. خواستم که تعلق را با او قطع سازم پول را پس تسلیم او کنم اما او درخارج است از مملکت وراضی هم نیست بر قطع معامله . پول نزدم امانت است که یک مقدار آن از من مصرف هم شد وخوف ضیاع آن نیز است اگر آن پول را در بانگ داخل کنم در بانک نیز یک مقدار پول را عوض آن میگرد آیا جواز دارد که با این پول معامله را جریان دهم یاخیر ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** در صورتیکه آن شخص پول را از مردم با طریقه ناجائز بدست آورده پس این پوال باید پس تسلیم مالکان آن گردد در غیر آن واجب التصدیق می باشد . صاحب معامله شخصاً مالک آن نیست لذا بعد از اجازه اوهم حق تصرف را در آن ندارد نه مسترد نمودن آن برصاحب معامله جواز دارد به هر صورت صدقه نمودن اصل مال بر مساکین واجب است . والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۷/شوال ۱۹هجري

## آیا تمبان سنت است ویا لنگ

**سوال :** آیا لنگ سنت است یا تمبان در عربی ازار لنگ را میگوید ویا تمبان را ؟ افضل تر کدام است؟ بینواتوجرو

**الجواب باسم ملهم الصواب :** ازار لنگ را گفته میشود . لنگ وتمبان هردو سنن عادیه اند مانندیکه در آن عصر لنگ ترویج داشت پس آنحضرت علیه السلام هم لنگ میزد اما تمبان را نیز پسند داشت وتمبان خریده که ثبوت پوشیدن آن موجود است ودر بعضی روایات تصریح آمده بر پوشیدن ودربعض روایات فضیلت آن ثابت است علاوه از آن تستر در شریعت اهمیت زیادی دارد وظاهر است که تستر اضافه است در تمبان لذا پوشیده تمبان افضل می باشد.

قال الحافظ العسقلانی رحمه الله : وصح انه ﷺ اشتری سراویل من سوید بن قیس اخرجه الاربعة و احمد و صححه ابن حبان من حدیثه واخرجه احمد ایضاً من حدیث مالك بن عمیرة الاسدی قال قدمت قبل مهاجر رسول الله ﷺ فاشتری منی سراویل فارجح لی و ما کان لیشتریه عبثاً و ان کان غالب

للبسه ازارا او اخرج ابو یعلی والطبرانی فی الاوسط من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه دخلت یوم السوق مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فجلس الی البزاز فاشتری سراویل باربعة دراهم الحدیث وفیه قلت یارسول الله وانک لتلبس السراویل قال اجل فی السفر والحضر واللیل والنهار فانی امرت بالتستر وفیه یوسف بن زیاد البصری وهو ضعیف قال ابن القیم فی الهدی اشتری صلی الله علیه وسلم السراویل والظاهر انما اشتراه لیلبسه ثم قال وروی فی حدیث انه لبس السراویل وکانوا یلبسونه فی زمانه وباذنه قلت ویوخذ ادلة ذالک کله مما ذکرته ووقع فی الاحیاء للغزالی ان الثمن ثلاثة دراهم والذی تقدم انه اربعة دراهم اولی (فتح الباری ص۳۰۰ ج۱۰)۔

وقال الحافظ العینی رحمه الله: وقال زین الدین رحمه الله روینا من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه مرفوعا ان اول من لبس السراویل ابراهیم علیه السلام رواه ابو نعیم الاصبهانی وقیل هذا هو السبب فی کون اول من یکسی یوم القیمة کما ثبت فی الصحیحین من حدیث ابن عباس رضی الله عنهما فلما کان اول من اتخذ هذا النوع من اللباس الذی هو استر للعورة من سائر الملابس جوزی بان یکون اول من یکسی یوم القیامة وفیه استحباب لبس السراویل (وبعد سطر) ورواه ابو یعلی فی مسنده من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه مطولا وفیه اقباله صلی الله علیه وسلم عن نفسه انه یلبس السراویل وروی الترمذی ایضا من حدیث ابن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کان علی موسی علیه السلام یوم کلمه ربه کساء صوف وکمة صوف وجبة صوف وسراویل صوف وکانت نعلاه من جلد حمار میت والکمة القلنسوة الصغیرة (عمدة القاری ص۳۰۰ ج۲۱) - والله سبحانه وتعالی اعلم.

۳۰ /شوال ، سنه : ۹۱هـ

## کدام رشته داران حقدار صله رحمی می باشند

**سوال:** کدام رشته داران حقدار صله رحمی می باشند ؟ علاوه از اصول وفروع عموه ، ماماه ، خاله ، پسران خاله ، اولاد آنان ، خسران وعزیزان نیز در این اطلاق داخل هستند یاخیر ؟ بینوا توجروا.

**الجواب باسم ملهم الصواب:** علاوه از اصول وفروع رشته داران قریب وبعید داخل حق صله رحمی می باشند ، البته دررتبه تفاوت دارند ، حق اقرب مقدم می باشد ، خسران وعزیزان درحق صله رحمی داخل نیستند. اما آنان نیز حقوق دارند.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (قوله وصلة الرحم واجبة) نقل القرطبی فی تفسیره اتفاق الامة علی وجوب صلتها وحرمة قطعها للادلة القطعیة من الکتاب والسنة علی ذالک قال فی تبیین المحارم و

اختلفوا في الرحم التي يجب صلتها قال قوم هي قرابة كل رحم محرم وقال آخرون كل قريب محرما كان او غيره والثاني ظاهر اطلاق المتن قال النووي في شرح مسلم وهو الصواب واستدل عليه بالاحاديث نعم تتفاوت درجاتهم ففي الوالدين اشد من المحارم وفيهم اشد من بقية الارحام وفي الاحاديث اشارة الى ذلك كما بينه في تبيين المحارم (رد المحتار ص۳۰، ج۵) والله سبحانه وتعالى اعلم۔

۲۹/صفر سنه ۹۲ھ

## وعیدن درحق خانم نافرمان

**سوال :** حکم بی ادبی لت وکوب ودندان گرفتن خانم شوهرش راچیست ؟ چنین خانم شرعاً چه حکم دارد ؟ آیا بند نمودن سخن با آن جواز دارد؟ خورد ونوش از دست او چگونه است ؟ بینواتوجروا.

**الجواب باسم ملهم الصواب :** (الرجال قوامون على النساء) خداوند مردها را حاکمان مقرر نموه بر خانم ها . لذا داخل حدود شرع بودن بر خانم‌ها لازمی است بر آنها اطاعت شوهران واجب است . رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که اگر جز خداوند کسی را حکم بسجده می نمودم پس خانم ها را حکم می نمودم تا سجده کند برای شوهران خویش ازینجا قدر و منزلت شوهر روشن میگردید .

در مورد چنین خانم ها وعیدات شدید درقرآن وحدیث وارد شده که عبادات چنین خانم قبول نمیشود تا زمانیکه شوهر از او راضی نشود . خانم مذکوره درقدم اول باید ابلاغ شود بر ادب واحترام شوهر درصورت اصلاح نشدن باید تخت خواب از او جدا گردد . در قد م دوم شوهر او را لت کند اما رویش را نزند البته طعام خوردن از دست اوجواز دارد .

قال الله تعالى: ﴿وَالّٰتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا﴾ ( ٤ - ٣٤) والله سبحانه وتعالى اعلم۔

۷/ذي القعده سنه ۹۲ هجري

## خانمیکه چند شوهر گرفته باشد در بهشت باکدام آنان می باشد

**سوال :** خانمیکه یکی بعد دیگری بعد از وفات شوهرش با چندین تن ازدواج نموده

باشد در بهشت در نکاح کدام شوهر خواهد باشد ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** در بعضی روایات آمده است که باشوهر آخر ودربعض روایات آمده که خانم را اختیار داده میشود باکسی که موافقت نمود حقّ دارد بعض ها تطبیق نموده اند که اگر همه شوهران دارنده حسن خلق بودند پس با شوهر آخر خواهد باشد در غیر آن خانم را اختیار داده میشود.

عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم قال المرءة لآخر ازواجها (احکام النساء ص۲۰)

وعن عروة بن رويم اللخمي قال لما احتضر موسى عليه السلام قالت له امرءته سل الله ان يزوجنيك فكانت تتبرقع بعده للقاط فاذا راها الحصا دون لم يخالطوها فاذا احسست بذلك تركته وفي رواية اخرى فان المرءة لآخر ازواجها (حواله بالا) عن ام سلمة رضي الله عنها قالت يارسول الله صلى الله عليه وسلم المرءة تزوج الزوجين والثلاثة والاربعة ثم تموت فتدخل الجنة ويدخلون معها من يكون زوجها منهم قال انها تخير فتختار احسنهم خلقا فتقول يارب ان هذا كان احسنهم خلقا في دار الدنيا فزوجنيه يا ام سلمة ذهب حسن الخلق بخير الدنيا والآخرة (معجم طبراني ص۳۶۸ ج۲۳) والله سبحانه وتعالى اعلم.

۲۸/جمادي الثانيه سنه ۹۳ هـ

## دوشیزگان باکره وخانم هاي مطلقات درنكاح چه كسى خواهد باشند

**سوال :** مردان در بهشت با حوران ازدواج میکنند ودوشیزگان بی شوهر وخانم های مطلقه درنکاح چه کسانی خواهد باشند ؟ بینواتوجرو

**الجواب باسم ملهم الصواب :** دوشیزگان باکره وخانم های مطلقه را در بهشت اختیار داده میشودکه با آن مرد ازدواج کنند که رضایت آنها با او باشد اگر کسی را هم پسند نکردند خداوند جل جلاله برای آنان حوران مذکر را خلق میکند وغلمان بچه های نو عمر را گفته می شود که خداوند آنها را برای خدمت اهل بهشت خلق نموده.

ولو ماتت قبل ان تتزوج تخير ايضا ان رضيت بآدمي زوجت منه وان لم ترض فالله يخلق ذكرا من الحور العين فيزوجها منه (مجموعة الفتوى بحواله غرائب) قال العلامة الالوسي رحمه الله تعالى: (غلمان لهم) مماليك مختصون بهم (روح المعاني ص۳۰ ج۲۷) والله سبحانه وتعالى اعلم.

۲۲/ ربيع الثاني سنه ۹۳ هـ

## حقیقت تصرف جنات وشیاطین

**سوال :** آیا شیطان وجنات بر کسی تصرف نموده می توانند یاخیر ؟ آیا درقرآن وحدیث ثبوت دارد ؟ آیا درعصرآنحضرت ﷺ کدام واقعه چنین سرزده بود؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** واقعه تسلط جن برکسی ازیار ان آنحضرت ﷺ درکتب حدیث بنظرم نرسید ، البته امکان آن از قرآن وحدیث ثابت است .

(۱) ﴿ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِى يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيْطَٰنُ مِنَ ٱلْمَسِّ﴾

حال سود خور روز قیامت مانند کسی باشدکه شیطان اورا ند جواس نموده باشد

(۲) ﴿كَٱلَّذِى ٱسْتَهْوَتْهُ ٱلشَّيَٰطِينُ فِى ٱلْأَرْضِ حَيْرَانَ﴾

قال العلامة الالوسی رحمه الله : ای کالذی ذهبت به مردة الجن فی المهامه والقفار (روح المعانی ص۱۸۹، ج۷)

(۳) له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر الله - قال الالوسی رحمه الله : اخرج ابن ابی الدنیا والطبرانی والصابونی عن ابی امامة رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ و کل بالمؤمن ثلثمائة وستون ملکا یدفعون عنه مالم یقدر علیه من ذالك (الی قوله) وما لو وکل العبد فیه الی نفسه طرفة عین لاختطفه الشیاطین (روح المعانی ص۱۱۳، ج۱۳)

(٤) درسورة (الناس) آمده که شیطان دردلهای مردم وسوسه می اند ازدازینجا معلوم میشود که شیطان درداخل جسد انسان تصرف میکنداگرکه آن تصرف بشکل ایذاء هم باشد.

(۵) از قرآن وحدیث ثابت شده است که شیطان انسان رابسوی گناه دعوت وترغیب میدهد وظاهر است که جن مانند انسان روبر ونمی آید که بر گناه ترغیب دهد بلکه ترغیب وتلقین اوبر قلب می باشد، اینست تصرف او بر قلب، براعصاب و اینچنین بر دیگر اعضاء نیز تصرف اوامکان دارد .

(۶) ان الشیطان یجری من الانسان مجری الدم.

(۷) طفل دروقت ولادت از مس شیطان می گریسد .

(۸) حضرت ابوهریره رضی الله تعالی عنه میفرماید : بسا اوقات جهت گرسنگی می افتیدم ، صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم من را اسیب زده فکر نموده زیر علاج می گرفتند،

ازینجا معلوم شد که ، درآن وقت این اسیب معرف بود و آنرا زیر علاج نیز می گرفتند.

(۹) شیطان به ابو هریره رضی الله تعالی عنه تعلیم داد که توسط آیات الکرسی از شر من نجات می یابی ! ازین افسانه مفصل معلوم میشود که شیطان چیزهای انسان را می دزد وعلاج ونجات از آن آیات الکرسی است .

(۱۰) قتل سعد بن عباده رضی الله تعالی عنه از دست جنات ثابت است.

قال العلامة ابن عبد البر رحمه الله : ولم یختلفوا انه وجد میتا فی مغتسله وقد اخضر جسده ولم یشعروا بموته حتی سمعوا قائلا یقول ولا یرون احدا —

قتلنا سید الخزرج سعد بن عبادة رمیناه بسهم فلم یخط فؤاده

ویقال ان الجن قتلته وروی ابن جریج عن عطاء قال سمعت الجن قالت فی سعد بن عبادة فذکر البیت (الاستیعاب. ص۱۳ ج۲)

(۱۱) ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لاصحابه وهو بمکة من احب منکم ان یحضر اللیلة اثر الجن فلیفعل قال (ابن مسعود رضی الله عنه) فلم یحضر احد منهم غیری فلما کنا باعلی مکة خط لی برجله خطا ثم امرنی ان اجلس فیه (فتح الباری. ص۳۰ . ج۱)

ازینجا ثابت شد که جنات تکلیف میدهد و کشیدن دائره برای حصار از حفاظت آنها نیز موجوده است .

(۱۲) اذا کان جنح اللیل او امسیتم فکفوا صبیانکم فان الشیطان ینتشر حینئذ فاذا ذهب ساعة من اللیل فخلوهم وغلقوا الابواب واذکروا اسم الله فان الشیطان لا یفتح بابا مغلقا متفق علیه ( مشکوة ص۳۷۲)

(۱۳) اعوذ بکلمات الله التامة من شر کل شیطان وهامة (جامع الترمذی. ص۲۶ ج۲)-

دم کردن اطفال به این کلمات ثابت است .

(۱٤) قال ابن القیم رحمه الله : قلت الصرع صرعان صرع من الارواح الخبیثة الارضیه وصرع من الاخلاط الردیه والثانی هو الذی یتکلم فیه الاطباء فی سببه وعلاجه واما صرع الارواح فائمتهم وعقلاؤهم یعترفون به ولا یدفعونه ویعترفون بان علاجه بمقابلة الارواح الشریفة الخیرة العلویة لتلک الارواح الشریرة الخبیثة فتدافع آثارها وتعارض افعالها وتبطلها وقد نص علی ذلک بقراط فی بعض کتبه (زاد المعاد ص۶۶ ج۳)

(۱۵) سحر نیز اثرجن است، ثبوت سحر با موثر بودن آن از قرآن ثابت است .

﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ ............ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۚ﴾

**تنبیه** : این حقیقت بادلائل وشواهد عام وازتجربات ثابت شده است که چنین تصرفات جنات بالعموم بر فساق وفجار می باشد و از بنده های نیک خداوند جل جلاله جنات شدید درخوف می باشند .

هرکه ترسید از حق و تقوی گزید ترسد ازوی جنّ و انس وهرکه دید

توهم گردن از حکم داور مپیچ که گردن نه پیچد زحکم تو هیچ

هیبت حق است این ازخلق نیست هیبت این مرد صاحب دلق نیست

هذا، فانه ظاهر جدا علی من طالع احوال الرجال وصاحب ارباب الکمال .

در واقعات حضرت عبدالله بن مسعود وسعد بن عباده رضی الله تعالی عنهما مجال تأویل وابطال استدلال با احتمال انشاء این باب بسیار وسیع تر است .

کما لا یخفی علی من اوتی الحکمة ومن شاء الاطلاع علی قصص فرار الجن من هذا العبد الضعیف فلیراجع الجزء الثانی من انوار الرشید فی باب نسمة، موسوسه، والله هو الحفیظ ولا حول ولا قوة الا به

۲۱ / ربیع الاول سنه ۹۳ھ

## فضیلت حضرت حسین رضي الله تعالي عنه

**سوال** : آیا حضرت حسین رضی الله تعالی عنه در تصوف مقام دارد یا خیر ؟ آیا در حدیث وفقه ازاو چیزی نقل شده است یا خیر؟ زید میگوید رتبه حضرت حسین رضی الله تعالی عنه تنها دراین است که نواسه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود . آیا این درست است یاخیر؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب** : مهارت در علم تصوف وحدیث ضروری نیست که سلسله حدیث وتصوف اوبه دیگران نیز رسیده باشد درصورتیکه عده از اکابر صحابه کرام چنین اند که مرویات آنان خیلی اندک است . مثلاً حضرت ابوبکر رضی الله تعالی

عنه . درمناقب حضرت حسین رضی الله تعالی به کثرت احادیث موجود است پس آیا آن کافی نیست برای اثبات فضل او ؟ اما مقام علمی او پس ازین حدیث ثابت میشود :

عن الحسن بن علی رضی الله عنهما قال سالت خالی هند بن ابی هالة و کان وصافا عن حلیة النبی ﷺ و انا اشتهی ان یصف لی منها شیئا ( الی قوله ) قال الحسن فکتمتها الحسین زمانا ثم حدثته فوجدته قد سبقنی الیه فسأله عما سالته فوجدته قد سال اباه عن مدخله و عن مخرجه و شکله فلم یدع منه شیئا (شمائل الترمذی ص ۳)-

از حدیث مذکوره ثابت شد که حضرت حسین رضی الله تعالی باکم سنی خویش درحلیه مبارکه وسیرت مبارکه دو برابر برادر بزرگش در حصول علم سبقت نموده بود.

(۱) در اول معلوم نمودن سیرت طیبه .

(۲) درحصول علم امور زیاده .

وقتیکه حضرت حسین رضی الله تعالی درتحصیل علوم غیر مقصوده آنقدر سبقت داشت پس چگونه در حصول علوم مقصوده غفلت نموده باشد. والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۳/ربیع الاول ۹۳ هجری

## تعداد درست اولاد آنحضرت علیه الصلوة و السلام

**سوال :** تعداد اولاد آنحضرت علیه الصلوة والسلام چند بود؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** آنحضرت علیه الصلوة والسلام چهار دختر داشت : حضرت زینب، حضرت رقیه، حضرت ام کلثوم وحضرت فاطمه رضی الله تعالی عنهن .

ودر تعداد پسرانش اختلاف است طبق قول بعض مؤرخین پنج اند : قاسم ، عبدالله ،طیب، طاهر وابراهیم رضی الله تعالی عنهم. مطابق قول بعض طیب وطاهر اسم عبدالله بود که طبق قول آنان تعداد پسران آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سه است. در این همه اولادها حضرت ابراهیم از بطن ماریه قبطیه رضی الله تعالی عنهما است. متباقی همه از بطن حضرت خدیجه رضی الله تعالی اند .

قال الحافظ بن کثیر رحمه الله قال ابن اسحاق فولدت ( خدیجة) لرسول الله ﷺ و لده کلهم الا ابراهیم. القاسم وکان به یکنی والطیب والطاهر وزینب ورقیه وام کلثوم وفاطمة (البدایة والنهایة ص ۳۰۳ ج ۲) والله سبحانه وتعالی اعلم .

۵ / ربیع الثانی ۹۳ هـ

## عطسه زدن دروقت طعام

**سوال :** اگر کسی در وقت طعام خوردن عطسه زد آیا الحمد لله گفتن درکارست یا خیر ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اگر لقمه در دهن باشد پس از روی عذر استحباب ساقط است، در غیر آن ساقط نیست . والله سبحانه وتعالی اعلم .

**۲۷/ربیع الثانی ۹۴هجري**

## هیئت نشستن براي طعام

**سوال :** طریقه مسنون نشستن به طعام چگونه می باشد ؟ نیز آیا بین نشستن مرد و زن فرق است یا خیر؟ بینواتوجروا .

**الجواب باسم ملهم الصواب :** طریقه بهتر نشستن اینست که در آن انسان زود سیر شود که در آن دو طریقه بهتر قرار داده شده است :

(۱) پای چپ را خوابانده وپای راست را ایستا ده نشستن .

(۲) به رؤوس هردو پای نشستن .

در مورد نشست مرد وزن کدام نوع فرق منقول نیسْت .

**قال العلامة ابن العابدين رحمه الله معزيا الى شرح الجامع الصغير للعلقمي: واحسن الجلسات للاكل الاقعاء على الوركين ونصب الركبتين ثم الجثي على الركبتين وظهور القدمين ثم نصب الرجل اليمنى والجلوس على اليسرى وتمامه فيه (رد المحتار ص۲۸۲ ج۵)**

شاید صورت اول عبارت ذکر شده علقمی ازین عبارت ما خوذ باشد .

**قال انس بن مالك رضى الله تعالى عنه رأيت النبي صلى الله عليه وسلم مقعيا ياكل تمرا وفي رواية يقسمه وهو محتفز ياكل منه اكلا ذريعا ۔(صحيح مسلم مع شرح النووي ص۱۸۰ ج۲)**

ازمضمون کامل این روایت معلوم میشودکه این مخصوص است با اکل تمرو غیره ازینجا حافظ عینی رحمه الله تعالی آنرا ذکر نکرده ودو صورت را بیان نموده **ونصه:**

**فالمستحب في صفة الجلوس للاكل ان يكون جالسا على ركبتيه وظهور قدميه او ينصب رجله اليمنى ويجلس على اليسرى (عمدة القاري ص۳۰ ج۲۱) والله سبحانه وتعالى۔**

## ثبوت دوشمله

**سوال :** آیا شمله بالا وپائین هر دو از سنت ثابت است ویا شمله بالائی بدعت است؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** هر دو نوع شمله از سنت ثبوت دارد .

قال الحافظ ابن قیم رحمه الله : عن عمرو بن حریث قال رئیت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المنبر و علیه عمامة سوداء قد ارخی طرفیها بین کتفیها (زاد المعاد ص ۱۳۰، ج ۱) والله سبحانه وتعالی اعلم۔

۷/محرم سنه ۹۵ هـ

## در وقت سفر لعاب دهن را در دهن زوجه واولاد دادن

**سوال :** بعضی مردم عادت دارند وقتیکه به سفر میروند لعاب دهن خویش را در دهن خانم واولاد خویش داخل میکنند تاکه آنها صبر کنند . آیا این عقیده درست است واز آن صبر حاصل میشود یا خیر؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** این عمل در شریعت اصل ندارد وچنین عقیده داشتن خطاست . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۷/محرم سنه ۹۰ هجری

## پوشیدن رسول الله علیه السلام چادر سیاه را

**سوال :** رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را (پوشنده چادر سیاه) گفته میشود آیا در وقت نزول سورة مزل چادر سیاه را پوشیده بود و یا درکدام وقت دیگر ؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** استعمال چادر سیاه از آنحضرت علیه السلام ثبوت دارد اما بر آن مداومت ثابت نیست .

قالت عائشة رضی الله عنها خرج النبی صلی الله علیه وسلم غداة و علیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسین فدخل معه ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا (صحیح مسلم، ص ۲۸۳، ج ۲)

## دستار سیاه

**سوال :** بسیار مردم مشاهده میشوندکه دستار سیاه می بندند آیا این سنت است؟اگر سنت باشد آیا جهت مشابهت با اهل تشیع بازهم استعمال آن جائز است؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** دستار سیاه باوجودیکه فی نفسه جائز وثابت هم است اما آنحضرت علیه السلام لباس وعمامه سفید را استعمال می نمود ازینجا عمامه سفید افضل تراست، نیز جهت مشابهت با اهل تشیع ترک عمامه سیاه درکارست.

تحقیق کامل درمورد عمامه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در رساله (المقالة البیضاء فی العمامة السوداء) بیان شده است. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۹/رجب ۹۰هجري

## حکم نافرماني والدين

**سوال:** اگر کسی نافرمانی کند از والدین خویش حتی آنها را لت کند، شریعت در دنیا کدام سزا را درحق آنها تعین نموده؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** اطاعت وخدمت والدین در اسلام اهمیت بزرگی دارد مانندیکه درقرآن کریم ارشاد آمده است: ﴿ ۞ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا ۚ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾ ﴾

یعنی چنین الفاظ را باوالدین تکرار نکنید که آنهارا ناگوار سازد، در حضور آنها دائم با عاجزی باشید واز خداوند دعا کنید که پروردگارا بر آنها ترحم فرما! مانندیکه آنها در طفولیت بر من ترحم نموده ومن را ترتیب داده اند.

خداوند درقرآن کریم حکم اطاعت والدین را متصل باحکم تو حید وعبادت خویش بیان نموده، ارشاد الهی است که: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا ﴾

نیز حکم فرموده است که سپاسگذاری کن نعمتهای من را بر علاوه آن سپاسگذاری کن والدین خویش را مانندیکه ارشاد فرموده است: ﴿أَنِ ٱشْكُرْ لِي وَلِوَٰلِدَيْكَ ﴾.

علاوه ازآن دراین مورد احادیث به کثرت وجود دارد، چند آن درج ذیل است:

(۱) عن ابی امامة رضی الله عنه ان رجلا قال یا رسول الله ما حق الوالدین علی ولدهما قال هما جنتك و نارك رواه ابن ماجه۔

(۲) عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصبح مطیعا لله فی والدیه اصبح له بابان

مفتوحا من الجنة ان كان واحدا فواحدا ومن اصبح عاصيا لله في والديه اصبح له بابان مفتوحان من النار ان كان واحدا فواحدا قال رجل وان ظلماه قال وان ظلماه وان ظلماه وان ظلماه رواه البيهقي-

(۳) عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما ان رسول الله ﷺ قال ما من ولد بار ينظر الى والديه نظرة رحمة الا كتب الله له بكل نظرة حجة مبرورة قالوا وان نظر كل يوم مائة مرة قال نعم الله اكبر واطيب-

رواه البخاري

(٤) عن ابي بكرة رضي الله عنه قال قال رسول الله ﷺ كل الذنوب يغفر الله منها ما شاء الا عقوق الوالدين فانه يعجل لصاحبه في الحيوة قبل الممات رواه البيهقي (مشكوة ص ۴۲۱)

خلاصه اینکه درقرآن وحدیث مقام عالی برای والدین بیان شده اما شریعت درمودر نافرمانی والدین کدام سزای دنیوی را مقرر نکرده البته وعیدات، آفات نا گهانی، ابتلاء در بلیات بیان شده است و سزای ظاهری به صوابدید حاکم سپرده شده است.

باید حکومت چنین شخص رابر سزای شدید محکوم کند. والله سبحانه وتعالی اعلم

۲۰/ذي الحجه ۹۰ هجري

## بین والدین اطاعت والد مقدم است

**سوال**: بین والدین حق کدام آنان اضافه است دراین مورد اندک تفصیل نمانند، بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب**: در احسان وحسن معاشرت حق والده مقدم است ودر امور تعظیمی ادب ومشاورت حق والد مقدم است.

قال علي القاري رحمه الله: وقال الخطابي لم يخص الامهات بالعقوق فان عقوق الاباء محرم ايضا ولكن نبه باحدهما على الاخر فان برالام مقدم على بر الاب الا ان عقوق لعقوق الامهات مزية في القبح، وحق الاب مقدم في الطاعة وحسن المتابعة لرئيه، والنفوذ لامره، وقبول الادب منه (المرقات ص ۱۱۱، ج ۸)

والله سبحانه وتعالى اعلم. ۱۰/ذي القعده ۹۶ هـ

## سوال مثل بالا

**سوال**: دریک امر جائز پدر اولاد را ازیک کار منع نمود و مادر حکم نمود یا بر عکس والده مانع شد وپدرحکم نمود. در این صورت تعمیل حکم کدام یکی درکارست ؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** در صورتیکه خانم شرعاً محکومه شوهر است حق مخالفت را ازحکم شوهر ندارد بلکه آن معصیت است پس در معصیت اطاعت جواز ندارد عوض والده حکم والد پذیرفته میشود . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۰/ذي القعده ۹٦ هجري

## اضافه ازیک مشت قطع نمودن ریش افضل است

**سوال :** کسی که ریش اوخیلی دراز است آیا قطع نمودن ریش اضافه از یک مشت بهتراست ویا دراز ماندن آن بهتر است. نیز حکم قطع نمودن موی گلو وگردن چگونه است ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** کوتاه نمودن ریش اضافه ازیک مشت افضل است وموی های بالای گلو وگردن از حد فاصل جواز دارد اما ضروری نیست .

قال العلامة ابن النجیم رحمه الله و قد صرح فی النهایة بوجوب قطع مازاد علی القبضة بالضم و مقتضاه الاثم بترکه۔

و قال العلامة ابن عابدین رحمه الله : (قوله وقد صرح فی النهایة بوجوب قطع مازاد الخ) قال فی النهر و سمعت من بعض اعزاء الموالی ان قول النهایة یجب بالحاء المهملة ولا بأس به اه قال الشیخ اسماعیل و لکنه خلاف الظاهر و استعمالهم فی مثله یستحب اه و کانه لهذا والله تعالی لم یعول علیه الشیخ علاء الدین مع شدة متابعته للنهر و قال مقتضاه الاثم بترکه الا ان یحمل الوجوب علی الثبوت اه قلت و ظاهر قول الهدیة و لا یفعل لتطویل اللحیة الخ یفید الکراهة تأمل (البحر، ص ۲۸۰، ج ۲) والله سبحانه وتعالی اعلم۔

۸/جمادي الثانيه ۹٦ هـ

## به نیت دعوت درخریداري حیوان ایفاء لا زم نیست

**سوال :** زید یک گوسفند را خرید وگفت وقتیکه پسرم قرآن را ختم نمود پس این گوسفند را ذبح میکنم و بر رفیقانم میخورانم در این وقت زید بنا بر نداشتن مصارف بخت وپذ گوسفند را فروخته وقیمت آنرا در تعمیر مسجد ویا برای مدرسه عربیه وقف نمود آیا این وقف جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** عادت ورواج که بعد از ختم وحفظ قرآن ازطرف

والدین مراسم گرفته میشود در آن قبایح زیادی است لذا فروختن گوسفند ومصرف نمودن پول آن در مسجد یا مدرسه خیلی بهتر است که ثواب صدقه جاریه واشاعت علم را دارد واگر در دعوت کدام قباحت هم نباشد باز هم بدین نیت خریداری گوسفند وذبح نمودن ضروری نیست . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۴/شعبان ۹۶هجری

## همه امت بر عصمت انبیاء علیهم السلام اجماع دارند

**سؤال :** بعضی ها منکر عصمت انبیاء کرام اند وبر قائلین عصمت طعنه می زنند در استدلال خویش چنین دلائل می آرند :

(۱) ﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ﴾

(۲) حضرت ابراهیم علیه السلام درسه مقام دروغ گفته : ۱ - ﴿بَلْ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمْ هَٰذَا﴾ ۲ - ﴿إِنِّى سَقِيمٌ﴾ «هذه اختي» .

۳ - ﴿قَالَ هَٰذَا رَبِّى هَٰذَآ أَكْبَرُ﴾ که این شرک است .

(۴) حضرت موسی علیه السلام قبطی رابه قتل رساند . ﴿فَوَكَزَهُۥ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ﴾ .

(۵) حضرت یونس علیه السلام بدون اجازه خداوند جل جلاله از قوم خویش فرار نمود.

آیا این استدلال آنان ازین آیات درست است ؟ اگر نیست پس مقصد این آیاتها چیست ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** بر عصمت انبیاء علیهم السلام تمام امت مسلمه اجماع دارند کسی از مسلمانان بر عدم عصمت قول نکرده اگر کسی چنین عقیده داشته باشد او را مجنون گفته میشود یا در لباس اسلام دشمن اسلام است.

دلیل آوردن برعصمت انبیاء کرام مترادف یک نظریه گردانیدن آنهاست بلکه کاملاً چنین است که کسی از احمقان در چاشت روز و وجود روز را بادلائل ثابت میکند .

باید آیات پیش کرده سوال را از کدام عالم بیاموزید در کدام آیاتها که نسبت معصیت ویا کذب شده بسوی انبیاء کرام در آن معنای ظاهری آن مراد نیست بلکه بر خلاف اولی محمول گردانیده میشود طبقیکه کبار مفسرین تحریر نموده اند .

قال الملا علی قاری رحمة الله علیه تحت قوله (والانبياء علیهم السلام کلهم منزهون عن الكبائر

والصغائر ولکفر والقبائح) ای جمیعهم الشامل لرسلهم و مشاهیرهم و غیرهم اولهم آدم علیهم السلام علی ما ثبت بالکتاب والسنة واجماع الامة (منزهون) ای معصومون (شرح کتاب الفقه الاکبر، ص۱۰)-

وقال العلامة ظفر احمد العثمانی رحمة الله علیه تعالی تحت قوله تعالی (قال انی جاعلك للناس اماما. قال: ومن ذریتی، قال: لا ینال عهد الظالمین) وفیه دلالة علی عصمة الانبیاء علیهم الصلاة والسلام عن الکبائر قبل البعثة لان کل ذنب ظلم، لانه تجاوز عن الحق و تعد علیه، و کثیر من الذنوب یسمی ظلما فی الشرع فدلت الایة علی ان نیل النبوة لا یجامع الظلم السابق، فاذا تحقق النیل کما فی الانبیاء علم عدم اتصالهم حال النیل بالظلم السابق (وبعد اسطر) فالحق ان المراد بالظلم خلاف العدل، فکل نبی معصوم عن الکبائر من الذنوب فما نقل عن الانبیاء علیهم الصلاة والسلام مما یشعر بکذب او معصیة فما کان منقولا بطریق الاحاد فمردود، وما کان منقولا بطریق التواتر فمصرف عن ظاهره ان امکن والا فمحمول عن ترك الاولی (احکام القرآن، ص۳۰، ج۱)

قال العلامة الشیخ رجب بن احمد رحمة الله تعالی علیه فی الطریقة المحمدیة (وهم) ای الرسل (مبرؤن) ای مطهورون ومنزهون (عن الکفر والکذب مطلقا وعن الکبائر) بجمیع انواعها وعن کل فرد من افرادها اجماعا (و) عن (الصغائر المنفرة) بصیغة الفاعل من التنفیر التبعید ممن قامت به (البریقة المحمودیة، ص۱۵، ج۱)-

شارح ابو سعید الخادمی بر آن بحث تفصیلی نموده وازاله تمام شبهات او نموده است، بحث مفصل را در آخرا رایه نموده است:

والحاصل ان الانبیاء علیهم السلام معصومون عن الجهل فیما یتعلق بالذات والصفات بعد النبوة عقلا واجماعا وقبلها سمعا ونقلا عن الجهل فی المور التبلیغیة قطعا وشرعا وعقلا وعن الکذب وخلف القول بعد النبوة قصدا وغیر قصد شرعا او اجماعا نظرا او برهانا او قبل النبوة قطعا وعن الکبائر اجماعا و عن الصغائر تحقیقا و عن استدامة السهو والغفلة تدقیقا و استمرارا الغلط والنسیان فی الامور الشرعیة حال غضب ورضا وجد ومزح (البریقة المحمودیة، ص۱۱۱، ج۱) والله سبحانه وتعالی اعلم۔

۷/ذی الحجه ۹۲ھ

## بین استخاره و استشاره تعارض نیست

**سوال:** درقرآن کریم حکم استشاره آمده است: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ

عَلَى اللَّهِ ﴾ - ﴿ وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ ﴾
ودرحدیث درصورت تردد بسوی استشاره ترغیب داده شده وبر عدم استخاره ترهیب آمده. پس سوال اینجاست اگر بعد از نظر مشوره در استخاره رجحان قلبی بسوی سخن دیگری بیفتد پس کدام را ترجیح داده شود؟ نظر مشوره را یا رجحان استخاره قلبی را ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب** : استخاره واستشاره هردو مامور به اند اما امر اول مؤکد تراست باز هم عمل نمودن بر ثمره یکی هم لازمی نیست. نیز بعد از استخاره چیزی که در شق قلب را جع آمد نافع بودن آن ضروری نیست بلکه حاصل استخاره فقط اینقدر است به کدام مقدار که مفهوم دعای ماثور است یعنی کدام شق که مفید باشد خداوند اسباب آنرا اخلق کند. اسباب دوم را دور نموده موانع راخلق کند پس به همین یقین استخاره نمودن درکارست اگر بعد از استخاره نیز اسباب هر دو جوانب موجود شد پس بعد از استشاره در هر یکی آن خیر میباشد. بعد ازین شرح معلوم شد که بین استخاره واستشاره تعارض نیست زیرا خلاف او در قلبی اگر طبق استشاره عمل کند این خلاف استخاره نیست بلکه همین هست کا ر استخاره . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۱/ذي‌الحجه۹۶هجري

## در اسماء الحسني كدام اسماء مختص بالله تعالی اند

**سوال** : در این عصر عموما با اضافت عبد به اسماء حسنی باری تعالی نام نهاده میشود اما بنا بر غفلت عموماً مسمی را بدون عبد صدا میزنند در حالیکه بعضی اسماء مخصوص باری تعالی میباشند مثلاً رزاق، رحمن ، و غیره . درین احوال بعد از جستجو در صفحه ۴۲۳ ج ٤ فیض الباری اسماء الحسنی درج شده است. شمایان تحقیق نمائید که کدام اسماء مخصوص اند با باری تعالی که بدون عبد در گفتن آن به مسمی گناه کبیره میباشد. اگر علاوه از آن کدام یکی دیگری نیز ازجمله اسماء حسنی چنین باشد باتحقیق آنرا نیز درج نمائند نیز اضافه نمودن محمد یا احمد در ابتداء یا انتهاء این اسماء چه حکم دادر ؟ بنیوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب** : در هر لغت اسماء سه نوع استعمال میشود :

(۱) مختص بالله مفرداً ومضافاً .
(۲) غیرمختص مفرداً ومضافاً .
(۳) مختص مفرداً لا مضافاً .
مثلاً در لغت فارسی خدا مفرداً مختص بالله تعالی است اما مضافاً مختص نیست بلکه بر غیر نیز اطلاق میشود ودر لغت اردو به هر صورت این مختص بالله تعالی است، پس ثابت شد که عرف اهل لسان را اعتبار میباشد . البته اسمائیکه مبدا آنها اشتقاق است آنها درغیر یافته نمیشوند، مانند خالق . رازق وغیره . در این مورد عرف را اعتبار نیست، چنین اسما، ممکن در یک دیار هم برغیر الله اطلاق نشوند واسمائیکه مبدأ اشتقاق آنها در غیرالله موجود شود در جواز استعمال آنها مفرداً و مضافا عرف را دیده شود چونکه نودونه اسماء حسنی درعربی است پس اسمائیکه مبداء اشتقاق آن درغیر یافته شود در جواز استعمال للغیر در آن عرف عرب مشاهده میشود، این تفصیل اطلاق در مورد اسماء است در صورت نام نهادن کسی حذف مضاف بهرصورت جوازدارد زیرا او در مراد متکلم داخل میباشد بازهم خالی از کراهت نیست . والله سبحانه وتعالی اعلم .
۱۴/محرم‌سنه۹۷

## امامت بي ختنه جواز دارد

**سوال :** کدام مولوی ختنه شده فی الحال بنا بر کدام علت ومرض پس بی ختنه گردیده آیا امام شدن آن جواز دارد یاخیر ؟ بینوا توجرو

**الجواب باسم ملهم الصواب :** بله ! امامتچنین شخص بدون شک درست است . والله سبحانه وتعالی اعلم.
۲۰/محرم۹۸هجري

## حکم ختنه بالغ و نو مسلم

**سوال :** درسن چند سالگی ختنه درکارست ؟ اگر فرضا والدین درختنه اولاد کاهلی کنند وبچه به عمر ده سالگی برسد دراین صورت آیا ختنه نموده شود یا خیر؟در این سن حکم ستر چگونه است . حکم ختنه شخص نو مسلم را نیز شرح کنید ؟بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** در مورد ختنه امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی سن را

تعین نکرده است، کدام سن را که اصحاب رای تعین نمودند درست است ، درعصر حاضر ادویه زود اثر ایجاد شده که درهر سن هیچ نوع تکلیف درختنه برای طفل نمی باشد لذا هر چه زود تر باشد افضل است . در صورتیکه والدین تغافل وکاهلی نمودند وطفل به سن ده سالگی رسید ، بازهم باید سنت نموده شود زیرا سنت از شعائر اسلام محسوب میشود با وجودیکه بعد از چهار سالگی دیدن عورت کسی بلا ضرورت جائز نیست اما بضرورت تداوی برهنه نمودن عورت جائز است وختنه از جملهء شعائر اسلام است پس برهنه کردن ستر بطریق اولی برایش جائز است، همین حکم است مر بالغ ونو مسلم را . البته اگر شخصاً قادر شد بر ختنه یا خانم ویا کنیز او را ختنه کند ، پس چنین بکند واگر از ختنه خطر شدید داشت وتحمل مشقت را نداشت پس در این صورت ترک ختنه جواز دارد .

قال الامام الکاسانی رحمة الله تعالی علیه : فلاباس ان ینظر الرجل من الرجل الی موضع الختان لیختنه و یداویه بعد الختن و کذا اذا کان بموضع العورة من الرجل قرح او جرح او وقعت الحاجة الی مداواة الرجل- (بدائع الصنائع، ص۱۲۳، ج۵)

وقال الامام قاضیخان رحمة الله تعالی علیه : و کذا للحجام ان ینظر الی فرج البالغ عند الختان ( وبعد سطرین ) و ینبغی ان یختن الصبی اذ بلغ تسع سنین فان ختنوه و هو اصغر من ذالك فحسن و ان کان فوق ذالك قلیلا قالو لا باس به و ابو حنیفة رحمة الله تعالی علیه لم یقدر وقت الختان قال الشمس الائمة الحلوانی رحمة الله تعالی وقت الختان من حین یحتمل الصبی ذالك الی ان یبلغ (الخانیة بهامش الهندیة، ص ۴۰۰، ج۳) . وقال ایضا: و کذا المجوسی اذا اسلم و شیخ ضعیف اخبر اهل البصر انه لا یطیق الختان یترك ( حواله بالا)

وقال العلامة الحصکفی رحمة الله تعالی علیه- عن ابی حنیفة رحمة الله تعالی علیه لصاحب الحمام ان ینظر الی العورة و حجته الختان و قیل فی ختان الکبیر اذا امکنه ان یختن نفسه فعل و ان لم یفعل الا ان لا یمکنه النکاح او شراء الجاریة والظاهر فی الکبیر ان یختن و یکفی قطع الاکثر-

وقال العلامة ابن عابدین رحمة الله علیه : ( قوله عن ابی حنیفة ) هذا غیر المعتمد لما فی شرح الوهبانیة و ینبغی ان یتولی طلی عورته بیده دون الخادم هو الصحیح لان ما لا یجوز النظر الیه لا یجوز مسه الا فوق الثیاب وعن ابن مقاتل لا باس ان یطلی عورة غیره بالنورة کالختان و یغض بصره اه-

قلت: وفی التتارخانیة قال الفقیه ابو اللیث هذا فی حالة الضرورة لا غیر (قوله وقیل الخ) مقابل لقوله و جهه الختان فانه مطلق یشمل ختان الکبیر والصغیر و کذا اطلقه فی النهایة و الدرة الشراح والظاهر ترجیحه و لذا عبر عن التفصیل بقیل (قوله الا ان لا یمکنه النکاح) کذا رأیته فی المجتبی والصواب اسقاط لا بعد ان کما وجدته فی بعض النسخ موافقا لما فی التتارخانیة وغیرها والمراد ان لا یمکنه ان یتزوج امرءة تختنه او یشتری امة کذالك (قوله والظاهر فی الکبیر انه یختن) الظاهر ان یختن مبنی للمجهول ای یختنه غیره لیوافق اطلاق الهدایة تامل (ردالمحتار، ص۳۰، ج۵)

وقال العلامة الحصکفی رحمة الله تعالی علیه: صبی حشفته ظاهرة بحیث لو رآه انسان ظنه مختونا ولا تقطع جلدة ذکره الا بتشدید الیمه ترك علی حاله کشیخ اسلم و قال اهل النظر لا یطیق الختان ترك ایضا (ردالمحتار ص۴۸، ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۵/محرم سنه ۹۷ هـ

## در وقت حرکت باید اول قدم راست بالاشود

**سوال:** آیا دروقت حرکت باراول قدم راست را با لا نمودن سنت است؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** در کدام کتاب بنظرم نیفتیده اما از استادان شنیده ام شاید این مستنبط از قاعده کلیه میباشد. والله سبحانه وتعالی اعلم -

۲۵/جمادي الثانيه۷ ۹ هجري

## آداب طعام

**سوال:** در مورد طعام خوردن حکم خداوند ورسول او چسیت تابه همان طریق طعام بخوریم. بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** آداب طعام قرار ذیل است:

(۱) شستن دست قبل از طعام بدون خشک نمودن.

(۲) شستن دست بعد از طعام وخشک نمودن آن.

(۳) بسم الله گفتن قبل از طعام اگر جماعت باشد با صدای بلند گفتن.

(۴) قرائت دعای ماثور بعداز طعام: الحمدلله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مکفی ولا مودع ولا مستغنی عنه ربنا (بخاری)

الحمدلله الذی کفانا وارونا غیر مکفی ولا مکفور (بخاری)

الحمدلله الذی اطعمنا وسقانا وجعلنا مسلمین (ابوداؤد والترمذی)

(۵) دروقت طعام خوردن چار زانو ویا تکیه زده طعام نخورد بلکه یک پای خود را خوابانده بر آن بنشیند ودوم را ایستاده بماند یا بر دو زانو به شکل التحیات بنشیند ، در صورت عذر هر نوع نسشتن جواز دارد .

(۶) طعام را برزمین یا بر چوکی بخورد اما بر میز و چوکی طعام خوردن یا طعام را بر چوکی نهادن وشخصاً پائین نشستن یا شخصاً بر تخت یا بلندی نشستن وطعام را پا نین نهادن این همه صورت ها خلاف آداب طعام است باید نشستن طعام خور ومکان طعام یک مساوی باشد در بلندی .

(۷) بر طعام پیاله وغیره رامه نهید .

(۸) بر سفره پای نه نهید .

(۹) طعام را بر سفره بدون ظرف ننهید .

(۱۰) از روی خود بخورید البته اگر بر دسترخوان اشیای متفرق باشد از روی دیگر نیز خوردن جواز دارد.

(۱۱) کلک های خود را بچوشید بانان ، دستمال یا دسترخوان خشک نمودن انگشت ها بی ادبی است اگر بعد از چوشیدن دست را خشک کند باک ندارد اما با دستمال ودستپاک جدا گانه .

(۱۲) در طعام باید عیب نکشد اگر می خواهد بخورد در غیر آن بگذارد .

(۱۳) اگر لقمه بیفتد آنرا بردارد وبخورد .

(۱۴) باید با دست راست بخورد .

(۱۵) شکم سیر نخورد .

(۱۶) طعام را خیلی گرم نخورد .

(۱۷) طعام را پف نکند .

(۱۸) طعام را بوی نکند .

قال العلامة الحصکفی رحمة الله تعالی علیه: (قوله وغسل الیدین قبله) لنفی الفقر ولا یمسح یده

بالمنديل لمبلى اثر الغسل وبعد تلطيف اللحم وبمسحه (الى قوله) ويكره وضع المملحة والقصعة على الخبز ومسح اليد او السكين به ولا يلطعه بالخوان ولا بأس بالاكل متكئا او مكشوف الرأس فى المختار (الى ان قال) وان لا يترك لقمة سقطت من يده فانه اسراف بل ينبغى ان يبتدئ بها ومن السنة ان لا يأكل من وسط القصعة فان البركة تنزل فى وسطها وان يأكل من موضع واحد لانه طعام واحد بخلاف طبق فيه الوان الثمار فانه يأكل من حيث شاء لانه الوان بكل ذالك ورد الآثار ويبسط رجله اليسرى وينصب اليمنى ولا يأكل الطعام حارا ولا يشمه وعن الغالى انه لا يكره النفخ فى الطعام الا بما له صوت نحو اف وهو محمل النهى و يكره السكوت حالة الاكل لانه تشبه بالمجوس و يتكلم بالمعروف ( الى ان قال ) و لعق القصعة و كذا الاصابع قبل مسحها بالمنديل و تمامه فى الدار المنتقى والبزازية وغيرها (ردالمحتار ،ص۳۰،ج۵)

عن وهب بن كيسان عن عمر بن ابى سلمة رضى الله تعالى عنه قال كنت فى حجر رسول الله صلى الله عليه وسلم و كانت يدى تطيش فى الصحفة فقال لى يا غلام سم الله و كل بيمينك وكل مما يليك - (مسلم ص ۱۷۲، ج۲) عن ابى هريرة رضى الله تعالى عنه ما عاب رسول الله صلى الله عليه وسلم طعاما قط كان اذا اشتهى شيئا اكله وان كرهه ترکه (مسلم، ص ۱۷۱، ج۲) والله سبحانه وتعالى اعلم -

۲/ رجب ۹۷ھ

## آداب نوشیدن

**سوال :** آداب نوشیدن را شرح کنید ؟بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** (۱) بسم الله گفتن قبل از نوشیدن .

(۲) نوشیدن بادست راست .

(۳) اقلاً باسه نفس نوشیدن .

(٤) دور نمودن ظرف از دهن ونفس گرفتن .

(٥) در اشیاء خورد ونوش چنین پف زدن که صدی داشته باشد، درست نیست، البته برای سرد نمون نفس بی صدا را فقهاء جواز داده اند اما بازهم خالی نیست از کراهت طبعیه :

عن ابن عمر رضى الله تعالى عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا اكل احدكم فليأكل بيمينه واذا شرب فليشرب بيمينه فان الشيطان يأكل بشماله ويشرب بشماله (مسلم ص ۱۷۲، ج۲)

وعن انس رضى الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتنفس فى الاناء ثلاثا وفى رواية

فی الشراب ثلاثا (مسلم ص۳۰، ج۲)

وعن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی ان یتنفس فی الاناء او ینفخ فیه هذا حدیث حسن صحیح (ترمذی ص۱۱، ج۲)

و ترجم الامام النووی رحمة الله تعالی علیه لمثل هذه الاحادیث، باب کراهة التنفس فی نفس الاناء و استحباب التنفس ثلاثا خارجا الاناء. ثم قال هذان الحدیثان محمولان علی ما ترجمناه لهما فالاول محمول علی اول الترجمة والثانی علی آخرها۔

وقال ایضا: (قوله فی الحدیث الثانی کان یتنفس فی الاناء او فی الشراب) معناه فی اثناء شربه من الاناء او فی اثناء شربه الشراب۔ والله اعلم۔ (شرح مسلم للنووی ص۳۰، ج۲)

قال العلامة ابن عابدین رحمة الله تعالی علیه: وعن الثانی انه لا یکره النفخ فی الطعام الا بماله صوت نحو اف وهو محمل النهی (ردالمحتار ص۲۳، ج۵)

قال فی الهندیة: وفی النوادر قال فضل بن غانم سالت ابا یوسف رحمة الله تعالی علیه عن النفخ فی الطعام هل یکره قال لا الا ماله صوت مثل اف وهو تفسیر النهی ولا یؤکل طعام حار ولا یشم ولا ینفخ فی الطعام والشراب (عالمگیریة ص۳۰، ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم۔

۲/رجب سنه ۹۷ھ

## مقصد این قول امام صاحب: (اذا صح الحدیث فهو مذهبی)

**سوال:** غیر مقلدین سوال میکنند که امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی فرموده است: (اذا صح الحدیث فهو مذهبی) یعنی وقتیکه خلاف مذهب من حدیث صحیح موجود شد، همان مذهب من است. پس چرا احناف عوض حدیث بر قول امام صاحب عمل میکنند؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** این قول امام حنیفه رحمه الله تعالی مشروط است با دوشرط که عقلاً ونقلاً ثابت است:

(۱) این ارشادات برای مجتهد است زیراکه معرفت ناسخ ومنسوخ صحت وسقم حدیث وتطبیق نمودن ویا ترجیح بین ادله متعارضه وظیفه مجتهد است.

(۲) این ظن غالب بود که این حدیث تا امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی نردسیده اگر با وجود رسیدن حدیث آنرا نپذیرفته باشد پس این دلیل است که این حدیث عند الامام

صحیح نیست یا در مقابل آن دلیل قوی تر از آن موجود است ، در این صورت این حدیث را مذهب امام صاحب گردانیدن بدیهی البطلان است .

قال العلامة ابن عابدین رحمة الله تعالی علیه : قلت ولا یخفی ان ذالك لمن كان اهلا للنظر فی النصوص ومعرفة محكمها من منسوخها (رسائل ابن عابدین ص۳) والله سبحانه وتعالی اعلم -

۱۸/محرم سنه ۹۸ هـ

## خینه نمودن براي خانم مستحب است

**سوال** : آیا خینه ماندن سنت است؟ بعضی ها میگویند که دست بی خینه زن مانند دست مرد می باشد جهت مشابهت با مرد آیا این ردست است؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب** : بله ! خینه ماندن برای خانم ها سنت است ونماندن آن مشابهت می باشد با مردها ، لذا دست بی خینه مکروه می باشد برای زنان .

عن عائشة رضی الله تعالی عنها ان هند بن عتبة قالت یا نبی الله بایعنی فقال لا ابایعك حتی تغیری كفیك فكانهما كفا سبع (راوه ابوداؤد)

وعنها قالت اومت امرءة من وراء ستر بیدها كتاب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقبض النبی صلی الله علیه وسلم یده فقال ما ادری اید رجل ام ید امرءة قالت بل ید امرءة قال لو كنت امرءة لغیرت اظفارك یعنی بالحناء - راواه ابوداؤد والنسائی - (مشكوة ص۳۸۳)

عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال لعن النبی صلی الله علیه وسلم المخنثین من الرجال والمترجلات من النساء وقال واخرجوهم من بیوتكم (رواه البخاری)

قال العلامة علی قاری رحمة الله تعالی علیه : (اخرجوهم من بیوتكم) ای من مساكنكم او من بلدكم . فی شرح السنة : روی عن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی بمخنث قد خضب یدیه ورجلیه بالحناء فامر به فنفی الی النقیع . فی شرعة الاسلام : الحناء سنة للنساء ویكره لغیرهن من الرجال الا ان یكون لعذر لانه تشبه بهن . مفهومه ان تخلیة النساء عن الحناء مطلقا مكروة ایضا لتشبههن بالرجال وهو مكروه اه (المرقاة ص۲۸، ج۸) والله سبحانه وتعالی اعلم .

۳/شعبان سنه ۹۸ هـ

# تلاوت قرآن افضل تراست از استماع آن

**سوال :** آیا تلاوت قرآن ثواب زیاد دارد ویا استماع آن؟ در بهار شریعت آمده است که : (شنیدن تلاوت قرآن افضل تر می باشد ازتلاوت واز ادای نفل) (غنیة) . (بهار شریعت ص۱۰۳ج۳) در این باره شمایان تحقیق نمائید . بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** قال فی الغنیة و استماع قرآن افضل من تلاوته و کذا من الاشتغال بالتطوع لانه یقع فرضا والفرض افضل من النفل (کبیری ص۴۹۶)

ازینجا ثابت شد که قول فضیلت استماع مبنی بر فرضیت آن می باشد ، راجح آنست که خارج از صلوٰة استماع فرض نیست لذا افضلیت نیز ندارد .

نیز قاعده (الفرض افضل من النفل) قاعدهء کلیه نیست مثلاً جواب سلام واجب است، ابتداء سلام سنت است. معهذا ثواب ابتداء سلام اضافه تر می باشد ، زیرا فضیلت ثواب موقوف است بر ابتداء سلام. این چنین فضیلت استماع نیز موقوف است بر تلاوت.
ازینجا در تلاوت نیز دو ثواب است : اول تلاوت ، دوهم سبب استماع شخص دوم، در جمع الفوائد از مسند احمد رحمه الله تعالی نقل شده است که : من استمع الی آیة من کتاب الله کتب له حسنة مضاعفة ومن تلاها کانت له نورا یوم القیامة (جمع الفوائد ص۱۳، ج۲)

ازین حدیث نیز افضلیت تلاوت بر سماع ثابت شد زیرا بر سماع قرآن تنها وعده حسنه مضاعفه است وبر تلاوت علاوه از حسنه مضاعفه، وعده نور نیزشده است .

در احیاء از حضرت علی رضی الله تعالی عنه منقول است : کسی که با ایستاده در نماز قرآن بخواند ، عوض هر حرف او را صد حسنه داده میشود ، و کسیکه بانشسته در نماز قرآن بخواند، عوض هر حرف پنجاه حسنه داده میشود، و کسی که بدون نماز با وضوء قرائت بخواند او را بست وپنج حسنه داده میشود، وکسی که بلا وضوء قرائت بخواند او را ده نیکی داده میشود وکسی که عوض قرائت به قرائت کننده سمع کند اورا عوض هر حرف یک حسنه داده میشود . (احیات ص۲۷۵ج۱)

در اینجا تصریح شده است که ثواب تلاوت اضافه تر می باشد از ثواب استماع . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۰/شوال۹۸هجری

## خانه جداگانه براي خانم

**سوال :** اگر خانم از شوهر خانه جدا ومستقل می خواست درصورتیکه والدین شوهر بدین راضی نمی باشند وخوف دارند که ممکن در نان ونفقه آنها کمبودی آید و شوهر هم درخوف است پس دراین صورت چه باید کرد؟ بینوا توجروا .

**الجواب باسم ملهم الصواب :** خانم حقدار اطاق جدا است اما حق مطالبه خانه مستقل را ندارد زیرا در صورت دادن اطاق مستقل خانم از همه مفاسد مطمئن میشود وکسی را با او هیچ دخل نمی باشد ودر دادن اطاق جدا از چندین مفاسد در حفاظت میشود بناءً با این مطالبه او تکمیل میشود.

وباید با والدین حسن سلوک کند وحسب طاقت اخراجات آنان را تکمیل کند.

قال العلامة التمرتاشی رحمة الله تعالی علیه: وبیت منفرد من دار له غلق، وقال العلامة الحصکفی رحمة الله تعالی علیه : و بیت منفرد ای یبات فیه وهو محل منفرد معین قهستانی والظاهر ان المراد بالمنفرد ما کان مختصا لیس فیه ما یشارکها به احد من اهل الدار (ردالمحتار، ص ۳۰، ج۲) والله سبحانه وتعالی اعلم۔ ۱۸/ذي القعده سنه ۹۸ھ

## ثواب نوافل مختلف با اختلاف مواقع مختلف میگردد

**سوال :** آیا بین ثواب حج نفلی وثواب صدقه پول ومصارف حج نفلی کدام فرق است یاخیر؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** بنابر احوال متصدقین وضرورت وموقع ثواب مختلف میگردد .

قال العلامة الحصکفی رحمة الله تعالی علیه: حج الغنی افضل من حج الفقیر، حج الفرض اولی من طاعة الوالدین بخلاف النفل بناء الرباط افضل من حج النفل واختلف فی الصدقة ورجح فی البزازیة افضلیة الحج۔

و قال العلامة ابن عابدین رحمة الله تعالی علیه : (قوله رجح فی البزازیة افضلیة الحج) حیث قال الصدقة افضل من الحج تطوعا کذا روی عن الامام لکنه لما حج و عرف المشقة افتی بأن الحج افضل ومراده انه لو حج نفلا وانفق الفا فلو تصدق بهذه الالف علی المحاویج فهو افضل لا ان یکون صدقة فلیس افضل من انفاق الف فی سبیل الله والمشقة فی الحج لما کانت عائدة الی المال والبدن جمیعا فضل فی المختار علی الصدقة اه قال الرحمتی والحق التفصیل فما کانت الحاجة فیه اکثر والمنفعة فیه اشمل فهو

الافضل کما ورد حجة الفضل من عشر غزوات وورد عکسه فیحمل علی ما کان انفع فاذا کان اشجع وانفع فی الحرب فجهادة الفضل من حجه او بالعکس فحجه افضل و کذا بناء الرباط ان کان محتاجا الیه کان افضل من الصدقة و حج النفل واذا کان الفقیر مضطرا او من اهل الصلاح او من آل بیت النبی صلی الله علیه وسلم فقد یکون اکرامه افضل من حجات و عمر و بناء ربط کما حکی فی المسامرات عن رجل اراد الحج فحمل الف دینار یتاهب بها فجاءته امرأة فی الطریق و قالت له انی من آل بیت النبی صلی الله علیه وسلم و بی ضرورة فافرغ لها ما معه فلما رجع حجاج بلدة صار کلما لقی رجلا منهم یقول له تقبل الله منك فتعجب من قولهم فرای النبی صلی الله علیه وسلم فی نومه وقال له تعجبت من قولهم تقبل الله منك قال نعم یا رسول الله قال ان الله خلق ملکا علی صورتك حج عنك وهو یحج عنك الی یوم القیامة باکرامك لامرأة مضطرة من آل بیتی فانظر الی هل الاکرام الذی ناله لم ینله بحجات ولا بناء ربط (ردالمحتار ص ۲۰۳، ج ۲)

والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۹/ذی الحجه سنه ۹۹ هـ

## شرکت نمودن با مهمان در طعام

**سوال:** آیا شرکت میزبان با مهمان درطعام افضل است ویا خدمت نمودن آن؟ در کدام ثواب اضافه تر است؟ بینوا تواجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** اصل اینست که خدمت مهمان را کند اگر مهمانان زیاد نباشند بانشستن با آنها حرجی نیست، یعنی مستحب خدمت نمودن است با آنها نشستن نیست.

قال فی الهندیة: ینبغی ان یخدم المضیف بنفسه اقتداء بابراهیم علی نبینا و علیه الصلاة والسلام کذا فی خزانة المفتیین و اذا دعوت قوما الی طعامك فان کان القوم قلیلا فجلست معهم فلا باس لان خدمتك ایاهم علی المائدة من المروءة و ان کان القوم کثیرا فلا تقعد معهم و اخدمهم بنفسك ولا تغضب علی الخادم عند الاضیاف ولا ینبغی ان تجلس معهم من یثقل علیهم فاذا فرغوا من الطعام واستاذنوا ینبغی ان لا یمنعهم (عالمگیریة ص ۳۴۰، ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۱/صفر سنه ۱۴۰۰ هـ

## طریقه اداء نمودن حقوق مالی

**سوال:** عبد الله در عصر سابق سارق ورهزن بزرگ بود که اموال وقف ولقطه را نیز

به سرقت برده بود، حالاً از صمیم قلب توبه کرد و او در این وقت مسکین است، از کسانیکه اموال را دزدی کرده است اکثر افراد آنان با جماعت تبلیغ تعلق دارند که عفوه نمودن از آنان اغلب گمان برده میشود، اما افراد دیگر آنان اشخاص نا معلوم اند دراین صورت که عبد الله از صمیم قلب توبه نمود آیا تنها همین توبه برای اوکافی است ویا تسلیم نمودن اموال سرقت شده به مالکان آنان ضروری است، اگر ضروری است طریقه تادیه آن چگونه است؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** افرادیکه معلوم اند باید در قدم اول از آنها عفوه ومعذرت بخواهد، درصورت انکار یابد . اندک، اندک از عائدات خویش ذخیره کند وحق آنان را اداء کند تا حق همه اداء شود واگر بر ذخیره نمودن قلیل مقدار نیز قدرت نداشته باشد پس نیت کند هر وقتیکه پول یافتهم حق آنهارا اداء میکنم واموالیکه مالکان آن معلوم نباشند حسب طریقه مذکوره آن را بر مساکین صدقه کند وحکم مال وقف اینست اگر از چنین مال سرقت نمود که اوشخصاً نیز درآن سهیم بود، پس با وجودیکه ضمان بر او واجب نیست اما او سخت مجرم است، نظیر آن مال غنیمت است که مصرف آن مجاهدین اند ، اما بازهم قبل از تقسیم نمودن در مودر گرفتن آن وعید شدید وارد شده است، پس باید براین گناه بد استغفار کند وتوبه کند واگر شخصاً او مصرف آن نباشد مسترد نمودن آن بر او واجب است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۹/ربیع الثانی ۱۴۰۰ هجری

## باتوبه حقوق العباد عفوه نمي شود

**سوال :** آیا با توبه نمودن حقوق الله وحقوق العباد با شمول گناه های کبیره همه عفوه میگردد ؟ تفصیل حقوق العباد وتفصیل چیزهائیکه ضائع کردن آن گناه کبیره است آنرا بیان کنید . بینواتواجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** با توبه حقوق الله عفوه میشود اگر چه کبیره نیز می باشد اما حقوق العباد بدون اداء و یا اسقاط آن عفوه نمیگردد .

ضیاع جان ، مال یا عزت کسی در زمره تضیع حقوق العباد داخل است وهریکی ازین سه گناه کبیره است . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۳/جمادي الاولي ۱۴۱۱ هجري

## حکم زنیکه او را خواهر گفته شود

**سوال** : من یک دختر را همشیره بزرگ خویش گرفته بودم و او را آپه میگفتم در این مورد حکم شرع چیست؟ اما وقتیکه واقعه زیدبن حارثه رضی الله تعالی عنهما در تاریخ اسلام مطالعه کردم که او را مردم زید بن محمد میگفتند ، آنحضرت علیه السلام آنان را ازچنین گفتن باز داشت. ازینجا در اشتباه شدم عرض دارم که علت آن چه بود؟ بنیوا تواجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب** : با خوهر خواندگی دختر نا محرم همشیره کسی نمیگردد بلکه در تمام احکامات کاملاً مانند اجنبی است، واقعه حضرت زیدبن حارثه رضی الله تعالی عنه نیز این چنین بود ، ازینجا از آن چنین گفتن ممانعت وارد شده است. والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۸/جمادي‌الثانيه ۱۴۰۰ هجري

## صورت مصرف نمودن پول درکتب تجارتي به شکل صدقه

**سوال** : بنده یک تاجر ام که کتب دینی را به چاپ میرسانم، کسی برایم یک مقدار پول داد که این پول را نیز در مصارف طباعت داخل کن تا برایم صدقه جاریه گردد از نگاه شرع این شرکت چگونه است وچه نوعیت دارد؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب** : این را دو صورت است :

(۱) مساوی با پول آن صاحب خیر همان مقدار کتب را مجانا بر اهل صلاح بطور رایگان تقسیم گردد .

(۲) آن مقدار پول را از مصارف کتاب وضع کن بر مصارف متباقی منفعت را اضافه کن چنین کتب نسبتًا ارزان می افتد به مشتریان کتب . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۰/جمادي‌الثانيه ۱۴۰۰ هجري

## طریقه سرمه نمودن

**سوال** : سرمه چه وقت انداخته میشود وطریقه آن چگونه است؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب** : سرمه هیچ وقت متعین ندرد، البته قبل از استراحت زیاد مفید است، طریقه آن چنین است که سه سه پلته درچشم نموده شود و ابتداء از

چشم راست کرده شود.

عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اکتحلوا بالاثمد فانه یجلو البصر وینبت الشعر وزعم ان النبی صلی الله علیه وسلم کانت له مکحلة یکتحل منها کل لیلة ثلاثة فی هذه وثلاثة فی هذه (الترمذی ص۳۰۰،ج۱)

عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یکتحل قبل ان ینام بالاثمد ثلاثا فی کل عین (شمائل الترمذی، ص۴) والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۷/رجب سنه ۱۴۰۰ هـ

## دعوی مصافحه با رسول الله صلی الله علیه وسلم

**سوال:** کسی دعوه میکند ومیگوید: وقتیکه فلان شخص داخل روضه اطهر شد آنحضرت ﷺ با اومصافحه نمود، آیا این دعوی او درست است؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** اگر شخصاً آن شخص دعوه نکرده در این دعوه کسی دیگر قابل قبول نیست و اگر اوشخصاً دعوه کند در این مورد سه شرائط لازمی است:

(۱) وقتیکه آن شخص کاملاً متشرع باشد، یعنی وقتیکه تمام اوامر را بجا آورده واز تمام نواهی اجتناب داشته باشد.

(۲) این معامله را تشهیر نکرده باشد.

(۳) دروقت موجودیت دیگر زائرین آنان این واقعه را تصدیق کنند وشاهدی دهند.

والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۷/رجب ۱۴۰۰

## سه مرتبه تکرار دعاء

**سوال:** شنیده ام که باید در وقت دعا خواستن هر دعاء سه سه مرتبه تکرار شود، طریقه مسنون در این باره چگونه است؟ بینوا تواجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** سه بار خواستن دعاء افضل و اقرب الی القبول می باشد و یکبار گفتن نیز خلاف سنت نیست.

عن عبدالله رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یعجبه ان یدعو ثلاثا و یستغفر ثلاثا (ابوداؤد ص۲۱۰،ج۱)

عن عبدالله بن مسعود رضی الله تعالی عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا دعا دعا ثلاثا و اذا

سال سال ثلاثا (حلية الاولياء ص ۳، ج ۲)

عن حفصة رضي الله تعالى ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم كان اذا اراد ان يرقد وضع يده اليمنى تحت خده ثم يقول اللهم قني عذابك يوم تبعث عبادك ثلاث مرات (رواه ابو داؤد (مشكوة ص ۲۱)

عن عبد الرحمن بن ابي بكرة قال قلت لابي يا ابي اسمعك تقول كل غداة اللهم عافني في بدني اللهم عافني في سمعي اللهم عافني في بصري لا اله الا انت تكررها ثلاثا حين تصبح وثلاثا حين تمسي فقال يا بني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعو بهن فانا احب ان استن بسنته رواه ابو داؤد (ومشكوة ص ۲۱)

والله سبحانه وتعالى اعلم. ۸/ذي الحجة ۱۴۰۰ هـ

## حکم فروشنده گوشت حرام

**سوال** : کسی در دکانش با گوشت حلال گوشت حرام ونجس را نیز به فروش میرساند کسانیکه او را می شناسند از او گوشت نمی گیرند اما مردم های بی خبر از او گوشت میگیریند، چندین مرتبه تنبیه داده شد اما اصلاح نمی گردد ، حکم چنین شخص چیست وآیا کمایی او حلال است یا خیر؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب** : اگر اواین عمل را حرام میپندارد کافر ومرتد شد، خانم بر اوطلاق است باید حکومت جلو گیری او را کند و براو تجدید نکاح ضروری است واگر این عمل را حرام میپندارد در این صورت فاسق است باید حکومت جلوگیری او را بکند وکافه مردم نیز درصورت کاهلی همه مجرم وشریک اند با او در این جرم ، البته در مودر حکم مال او پس عائدات گوشت حلال اوحلال است و عائدات گوشت حرام او حرام است، درصورتیکه هر دو کمائی او جدا جدا باشد اما اگر کمائی او خلط باشد تازماییکه املاک مردم را پس تسلیم آنان نکرده درصورت متعذر بودن آنان آنرا صدقه نکرده برایش استفاده از تمام پول حرام است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۴/محرم ۱۴۰۱ هجري

## تکرار درمعانقه

**سوال** : شمایان فتوی داده اید که سه مرتبه معانقه خلاف سنت ویکبار مسنون است ، یک عالم میفرماید که معانقه سه مرتبه آمده، اگر درحدیث کدام حد ذکر شده باشد

خلاف نمودن از آن خلاف سنت است ، اما چنین نیست پس معانقه مروجه را خلاف سنت گفتن درست نیست مانندیکه ازر سو ل الله ﷺ بعد از فرائض تنها جمله (اللّٰهم انت السلام و منك السلام تبارکت یاذا الجلال والاکرام) ثابت است اما مردم این عصر دعای طولانی می خواهند اگرچه بعد از فرائض در آن همه علماء اتفاق ندارند اماکسی آنرا بدعت نگفته اند پس معانقه مروجه را از کدام علت خلاف سنت گفته می توانید ؟ بنیوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اگر سه مرتبه تکرار را در معانقه ثواب پندارد تنها خلاف سنت نه بلکه بدعت است درغیر آن محض رسم است که از سنت ثبوت ندارد چونکه ترویج آن مقدمه سنت پنداشتن است لذا باید از آن احتراز نموده شود ، تحقیق مفصل ومدلل در ساله مصافحه ومعانقه جلد ۹ احسن الفتاوی آمده است در مسائل شتی.

بعد از فرائض دعاء طویل را معمول گرفتن بدعت است اما جهت حاجة خاصة احیانا دعای طویل جواز دارد ، تفصیل در رساله (زبدة الکلمات فی حکم الدعاء بعد المکتوبات) در جلد سوم احسن الفتاوی مذکور است . والله سبحانه وتعالی اعلم

۲۰/صفر ۱۴۰۱هجری

## طریقه نشستن براي قضاء حاجت

**سوال :** در وقت قضاء حاجت باید در بیت الخلاء چگونه بنشیند ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** بر پای چپ زور وفشار کند وپای ها راکشاده گیرد.

عن سراقة بن مالك رضی الله تعالی عنه قال علمنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الخلاء ان نقعد علی الیسری وننصب الیمنی، رواه البیهقی بسند ضعیف-

قال الشیخ الامام محمد بن اسماعیل الصنعانی رحمة الله تعالی علیه: واخرجه الطبرانی قال الحازمی: فی سنده من لانعرف ولانعلم فی الباب غیره قیل: والحکمة فی ذالك انه یکون اعون علی خروج الخارج، لان المعدة فی الجانب الایسر ، وقیل: لیکون معتمدا علی الیسری و یقل مع ذالك استعمال الیمنی لشرفها (سبل السلام شرح بلوغ المرام ص۷۸، ج۱) والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۶/صفر ۱۴۰۱هـ

## حکم عاجز از حلق عانه

**سوال :** کسی ضعیف العمر گردیده وخانم او نیز فوت شده درحالت صحت موی زیر ناف خویش را می گرفت اما در ایام مرض ناتوان است پس چکند ؟ بینوا تواجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اگر بر استعمال چونه ویا پودر قدرت داشته باشد پس آن صفائی کند در غیر آن شخص دوم اورا بعد از پوشیدن دستانه توسط پودر صفاکند وحتی الامکان ازنگاه نمودن به عورت او احتراز کند .

لابأس بأن يتولى صاحب الحمام عورة انسان بيده عند التنوير اذا كان يغض بصره و قال الفقيه ابو الليث هذا في حالة الضرورة لا في غيرها (عالمگيرية ص۳۰ ج۵) والله سبحانه وتعالى

۲۸/جمادی الاولی سنه ۱۴۰۱ھ

## دفن نمودن مو و ناخن

**سوال :** بعضی بزرگان مشاهده می شوند که موی جسد وناخن را در یک ظرف نهاده وبا اهتمام آنرا دفن می کنند در این مورد تحقیق چیست ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** دفن نمودن آن بهتر است اگر انتظام آن سهل باشد دفن کند اما تعمق و تکلف در اهتمام و افراط ممنوع ومذموم است ، التزام امر مندوب اعتقادا یا عملاً ممنوع است در چنین حالت امر مندوب واجب الترک می باشد . علاوه از این ، این امر تشریعی نیست بلکه برای تحفظ از سحر است .

قال العلامة الطحاوی رحمه الله تعالى عليه معزيا الى الخانية : وروى ان النبي صلى الله عليه وسلم امر بدفن الشعر والظفر وقال لا تتلعب به سحرة بني آدم (طحاوی علی المراقی ص۲۸۰) والله سبحانه وتعالى اعلم .

۲/صفر سنه ۱۴۰۵ھ

## حجامت نکردن درعشر ذي الحجه

**سوال :** این مسئله درکتاب الاضحیه والعقیقه احسن الفتاوی جلد هفتم (ص : ۴۹۶) تحت عنوان (حیثیت قطع نمودن ناخن وغیره درعشره ، ذی الحجه) ذکر میشود .

## پیش ازطعام شوئیدن دست مستحب است

**سوال :** ملا علی قاری رحمه الله تعالی متعلق غسل الیدین قبل الطعام درصفحه ۲۳۷

جلد اول ، مرقات تحریر نموده است :

هذا مستحب واختلف العلماء فی استحباب غسل الیدین والاظهر استحبابه الا ان یتیقن نظافة الیدین من النجاسة والوسخ واستحبابه بعد الفراغ الا ان یبقی علی الید اثر الطعام

ودرمرقات در ج : ۸ ، صفحه ۱۸۴ آمده است که : (کان سفیان الثوری رحمة الله تعالی علیه یکره غسل الیدین قبل الطعام) .

. علامه ابن عابدین رحمه الله تعالی آنرا سنت گفته وتعامل نیز بر آن است آیا این سنت مؤکد است ویا مستحب ؟ بینوا تواجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** راجح بنظر می رسد که قبل از طعام اگر متیقن بود بر نظافت دست پس شوئیدن دست مستحب است وسنت مؤکده نیست .

از عبارت علامه ابن عابدین سنت عادیه به نظر می رسد نه سنت شرعیه که درجه مستحب را دارد ، نیز علامه ابن عابدین رحمه الله تعالی فرقی بیان نکرده بین تیقن نظافت وعدم تیقن ، ازینجا قبل از طعام شوئیدن دست مطلقا مستحب است .

قال العلامة ابن عابدین رحمة الله تعالی علیه: (قوله وغسل الیدین قبله) لنفی الفقر ولا یمسح یده بالمندیل لیبقی اثر الغسل وبعده لنفی اللمم ویمسحها لیزول اثر الطعام وجاء انه برکة الطعام ولا باس به بدقیق وهل غسل فمه للاکل سنة کغسل یده الجواب لا (ردالمحتار ، ص ۳۱ ، ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم- ۱۳ صفر سنه ۱۴۰۵ هـ

## اگر زمین یک شخص با شخص دوم یکجا شود؟

**سوال :** هفت سال قبل توسط بارش زیاد زمین من با درختان حرکت کرده بر زمین شخص دوم افتید. تا الحال زمین من با درخت در زمین آن شخص موجود است من درآن زمین کاشت کاری میکینم وشخصیکه زمین اوته زمین من است دراین مدت هیچ یاد آوری نکرده ، شمایان ارایه فرمائید که آیا این زمین از من خواهد باشد و یا از او ، آیا درخت وغیره را گرفته زمین را حواله اوکنم یا چگونه اگر جزیه صریح درین مورد موجود باشد، تحریر فرمائید ! بینوا توجروا .

**الجواب باسم ملهم الصواب :** چونکه این معامله غیر اختیاری صورت گرفته لذا بصورت نقصان بر کسی ضمان لازم نیست.

قال فی الهندیة: لان هذا نقصان حصل لا بفعل احد فلیس احدهما بایجاب الضمان علیه اولی من الآخر کذا فی فتوی قاضیخان (عالمگیریه، ص۳۳، ج۵)

انتفاع مالک زمین فوقانی بتاویل ملک بود پس بر اوهیچ نوع ضمان لازم نیست بالخصوص وقتیکه مالک زمین پائین اعتراض هم نداشته باشد.

قال العلامة محمد خالد الاتاسی رحمة الله تعالی علیه: ولا یلزمه شیء من اجرة المثل او حصة من الزرع وان کانت معدة للاستغلال او المزارعة لانه استعملها بتاویل ملک (شرح المجله، ص۳۰، ج۲).

اگر قیمت هر دو زمین مساوی باشد پس درآن هردو مالکان مساوی شریک اند اگر قیمت کم وبیش باشد پس مالک زمین بیش بها قیمت حصه او را بدهد ومالک آن گردد

نقل فی الهندیة عن الخانیة: شجرة القرع اذا نبتت فی ملک رجل فصارت فی حب رجل آخر وعظم القرع فتعذر اخراجه من غیر کسر الحب فهی بمنزلة اللؤلؤة اذا ابتلعها دجاجة ینظر الی اکثر المالین یقال لصاحب الاکثر ان شئت اعطیت الآخر قیمة ماله فیصیر لک وان ابی یباع الحب علیهما ویکون الثمن بینهما.

وبعد اسطر: ولو ادخلت دابة رجل راسها فی قدر آخر ولا یمکن الاخراج الا بالکسر کان لصاحب الدابة ان یمسک الآخر بقیمته ونظائرها کثیرة فلصاحب اکثر المالین ان یمسک الاخر بقیمته فان کانت قیمتها علی السواء یباع علیهما ویقسمان الثمن (عالمگیریة ص۳۳، ج۵)

وقال العلامة محمد الاتاسی رحمة الله تعالی علیه: لو سقط جبل بما علیه من الروضة علی الروضة التی تحته یتبع الاقل فی القیمة الاکثر یعنی صاحب الارض التی قیمتها اکثر یضمن لصاحب الاقل ویتملک تلک الارض مثلا لو کان قبل الانهدام قیمة الروضة الفوقانیة خمس مائة وقیمة التحتانیة الفا یضمن صاحب الثانیة لصاحب الاولی قیمتها ویتملکها (شرح المجلة، ص۳۳، ج۳، ش) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۳/جمادی الآخرة سنه ۱۴۱۲ھ

## ترتیب درگرفتن ناخن کدام اصل وثبوت ندارد

**سوال:** طریقه معروف گرفتن ناخن که ازدست راست وپای راست شروع کند نیز از انگشت شهادت دست راست شروع وبر خنصره چپ خاتمه دهد. آیا این طریقه سنت است ویا مستحب؟ آیا این طریقه ثبوت دادر؟ بینوا توجزوا.

**الجواب باسم ملهم الصواب:** ترتیب هیچ ثبوت ندارد وتمام روایات منقول در این

مورد بی بنیاد است.

قال العلامة الحصكفي رحمة الله تعالى عليه: قلت وفي المواهب اللدنية قال الحافظ ابن حجر رحمة الله تعالى عليه انه يستحب كيف ما احتاج اليه ولم يصح في كيفية شيء ولا في تعيين يوم له عن النبي صلى الله عليه وسلم وما يعزى من النظم في ذلك لا مام على ثم لابن حجر قال شيخنا انه باطل.

وقال العلامة ابن عابدين رحمة الله تعالى عليه: (قوله قلت الخ) وكذا قال السيوطي رحمة الله تعالى عليه وقد انكر الامام ابن دقيق العيد جميع هذه الابيات وقال لا تعتبر هيئة مخصوصة وهذا لا اصل له في الشريعة ولا يجوز اعتقاد استحبابه لان الاستحباب حكم شرعي لا بد له من دليل وليس استسهال ذلك بصواب اهـ (رد المحتار ص ۳۰۰ ج ۵)

وقال العلامة ابو السعود رحمة الله تعالى عليه: وقال ابن حجر رحمة الله تعالى عليه في شرح الشمائل: ولم يثبت في كيفيته ولا في تعيين يوم له شيء وما يعز من النظم في ذلك لعلي او غيره باطل انتهى (فتح المعين ص ۳۰۰ ج ۳) والله سبحانه وتعالى اعلم. ۲۰/رجب سنه ۱۴۱۵ هـ

## حکم درختیکه به همسایه ضرر میدهد

**سوال**: دیار ما سرسبز وشاداب است، املاک مردم بایکدیگر متصل است دراین موردر چند سوالات ذیل مطرح است:

(۱) شاخ های درختان یکی بر زمین دیگر رفته که در وقت قلبه کردن با تکلیف مواجه میشوند.

(۲) شاخ های درختان اینقدر بالا رفته باشد که در وقت قلبه نمودن تکلیف به همسایه نمی باشد اما بنا بر سایه نمودن بر زمین شخص دوم مالک این زمین مطالبه نمود تا او شاخ درختان خویش را قطع کند تا مانع حاصلات زمین او نگردد آیا درصورت های فوق شرعاً بر مالک درخت قطع نمودن شاخ های درختان آن لازم است یاخیر؟ بینوا بالتفصیل توجروا عندالله الجلیل فجزاکم الله خیر الجزاء.

**الجواب باسم ملهم الصواب**: (۱) بر صاحب اشجار لازم است تا شاخ درختان خویش راقطع کند تا داخل ملک شخص دوم نگردد، باید صاحب بستان و ارض برقطع نمودن چنین شاخچه ها مکلف گردانیده شوند بشرطیکه کدام صورت دیگری ممکن نباشد.

(۲) اگر شاخ های درختان در حدود آن شخص باشد اما سایه آن فصل را نقصان

میدهد پس بر اوقطع شاخها وغیره لازم نیست اگرضرر بین وفاحش باشد که کاملاً فصل و زراعت را ضربه می دهد پس استحساناً قطع نمودن آن لازم است.

قال العلامة محمد خالد الاتاسي رحمة الله تعالى عليه: اذا تدلت اغصان شجرة البستان لدار جارة او بستانه فللجار ان يكلفه تفريغ هوائه بالربط او القطع سواء تضرر الجار بذالك ام لا، لانه تصرف في ملك الغير بلا اذنه۔

وقال ايضا: ان لا تتدلى اغصان شجرته على هواء دار الجار او ارضه وانما ارتفعت في هواء بستانه حتى منعت الشمس عن ارض الجار فلا تقطع تلك الشجرة وان تضرر زرع الجار لما سياتي في المادة الاتية من انه لا يمنع احد من التصرف في ملكه الا اذا كان ضرره لغيره فاحشا وسياتي في المادة ۱۱۹۹ ان الضرر الفاحش ما يمنع من الحوائج الاصلية ومنع الشمس والريح ليس منها بل من الحوائج الزائدة كما في جامع الفصولين عن الذخيرة قال: فصار كرجل له شجرة يستظل بها جارة اراد قلعها لا يمنع منه ولو تضرر به جارة اذ رب الشجرة بالقلع يمنعه عن الانتفاع بملكه اه اقول: ان المنفعة الاصلية من ارض الزراعة او البستان هي الزراعة فكان ما يمنع منها نظير ما يمنع من السكنى في البناء على ما سياتي في المادة المذكورة وما بعدها الا ان يجاب بالفرق بين ما يمنع من الانتفاع بها اصلا وبين ما يقللها بان ينتفع بزراعتها مع نوع ضرر تأمل اه۔ (شرح المجلة ص ۳۸، ج ۴)

وهكذا احرر الشيخ علي حيدر رحمه الله تعالى (درر الحكام ص ۳۰، ج ۱۰) والله سبحانه وتعالى اعلم۔

۲۶/رجب سنه ۱۴۱۶ھ

## تاریخ وفات رسول الله صلي الله وعليه وسلم

**سوال**: شمایان در (ارشاد العابد) فرموده اید که تاریخ ولادت آنحضرت ﷺ هشتم ربیع الاول است و تاریخ وفات آنحضرت ﷺ ۲ ربیع الاول است وفرموده اید که تاریخ ۱۲ ربیع الاول در مورد ولادت و وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پنداشتن خطاست وحساب این تاریخ در هیچ صورت درست نمی آید. درصورتیکه علامه حافظ ابن کثیر رحمه الله تعالی بر اختلاف مطالع تاریخ وفات ۱۲ ربیع الاول را چنین تاویل نموده است:

وقد اشتهر هذا الا يراد على هذا القول وقد حاول جماعة الجواب عنه ولا يمكن الجواب عنه الا

المدينة فلم يروه الا ليلة الجمعة و يعويد هذا قول عائشة رضى الله تعالى عنها و غيرها خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم لخمس بقين من ذالقعدة - يعنى من المدينة - الى حجة الوداع ويتعين عما ذكرنا انه خرج يوم السبت وليس كما زعم ابن حزم انه خرج يوم الخميس لانه قد بقى اكثر من خمس بلا شك ولا جائز ان يكون خرج يوم الجمعة لان انس رضى الله تعالى عنه قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهر بالمدينة اربعا والعصر بذى الحليفة ركعتين فتعين انه خرج يوم السبت لخمس بقين فعلى هذا انما راى اهل المدينة الجمعة وحسبت الشهور بعده كوامل يكون اول ربيع الاول يوم الخميس فيكون ثانى عشر يوم الاثنين، والله اعلم (البداية والنهاية، ص ۲۰، ج ۵) بينوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اعتبار اختلاف مطالع درهيچ صورت امكان ندارد نه شرعاً، نه عقلاً و نه طبق نظريه فلكيات ، تفصيل آن را در رساله من (الطوالع لتنوير المطالع) مطالعه كنيد ، آن نظريه باطل را بطريق فرض محال نيز اگر تسليم نموديم بازهم بين مكه ومدينه احتمال آن خيلى اندک بلكه كالعدم است چراكه در بلاد مختلفه در اختلاف قابل رؤيت بودن هلال چهار اسباب است :

(۱) اختلاف مؤثر تر طول البلد .

(۲) در درجه دوم اختلاف عرض البلد .

(۳) در درجه سوم زيادت ميل شمس .

(٤) در درجه آخرى زيادت ميل قمر .

مكه ومدينه هر د و بريک طول البلد موقعيت دارند وبين عرض البلد هر دو فقط ۳-۲ وبحساب تقويم غره ذى الحجه (۱۰) هجرى بيوم خميس : ۲ مارچ ۶۳۲ ء است كه درآن ميل شمس جنوبى فقط ۷.۱ است با اينمقدار فرق قليل تصور اختلاف رؤيت فكر خام است اما درجه آخر درجه مؤثر يعنى ميل قمر پس درصورت اضافه ترشدن آن اختلاف رؤيت مى باشد اما در فقدان مؤثرات ثلاثه قويه تنها جهت يک مؤثر ضعيف امكان اختلاف رؤيت بعيد تر است وابن امكان بعيد تنهاد آن صورت است كه ميل اضافه تر باشد درصورت كم بودن ميل امكان بعيد نيز نيست چنين امكان بعيد رؤيت كه كالعدم يا معدوم و در تاريخ معهود تخريج طول عمل ميل قمر ازينجا من آنرا درحساب نياوردم وضرورت آن نيز هم نيست چرا اين بحث تنها بر فرض محال مبنى

است ، بین مکه ومدینه امکان اختلاف رؤیت را نیز اگر تسلیم کنیم باز هم حقیقت آنست که هیچ صورت معتبر گردانیدن اختلاف مطالع ممکن هم نیست قطع نظر اعتبار اختلاف مطالع در بلا د مختلفه .

قاعده متفقه صورت اختلاف رویت این است که خبر رؤیت یک شهر به شهر دوم بشرائط معهوده رسیده باشد پس برای آنها موجب عمل می باشد در حجة الوداع شخصاً رسول الله صلی الله علیه وسلم موجود بود وبا معیت او علیه الصلوة والسلام جم غفیر صحابه کرام موجود بودند ، در مورد رؤیت مکه خبر آنها چگونه برای اهل مدینه موجب عمل نمی بود .

درمدینه منوره نظریه غر ذی الحجه بیوم الجمعه بوجوه ذیل کاملاً باطل است :

(۱) نظر اعتبار اختلاف مطالع کاملاً بدیهی البطلان است .

(۲) بلحاظ مکان و زمان اثر اختلاف مطالع بعید ازقیاس است .

(۳) خلاف اصول مسلمهء رؤیت هلال است .

(٤) در تمام دنیا درتقویم قمری مسلم هیچ امکان آن نیست .

(۵) دراین صورت چارماه مسلسل سی یوم می آید که بعید تر است .

(۶) تصحیح این نظریه تنها این صورت دارد که اختلاف مطالع را معتبر قرارداده شود که علاوه از شرذمه قلیله تمام امت مسلمه بالاجماع آنرا غیر معتبر قرارداده بایکجا نمودن هر دو نتیجه لازمی این است که معاذالله تمام امت دراین سلسله با فیصله آنحضرت ﷺ تصادم دارند این محال است، والامر مستلزم للمحال محال، پس دلیل بزرگتر ازین چیست؟ فبأی حدیث بعده یؤمنون.

(۷) آن شرذمه قلیله که در وهم وخیال اعتبار مطالع بیّن البطلات، ممتنع وناممکن گرفتار اند از آنها کسی هم بر این زعم باطل خویش از آنقدر فیصله صریح واز آن دلیل بزرگ وبین استدلال نکرده است .

ازینجا ثابت شد که آنها نیز خیال غره بیوم جمعه را باطل میپندارند .

## حدیث حضرت عائشه رضی الله تعالی عنه

زیادی را در درمباحب حدیث وسیر طبق آن یافت می شود، طبق آن از روز شنبه تا چهارم شنبه پنج یوم می آید، اختیار نمودن این حساب کثیر الوقوع ازین حدیث محض تاویل بصورت احتمال نیست بلکه تحت مفاسد وممتنعات مذکوره این امر لازمی وحقیقت بدیهیه است که از آن مفر نیست.

حاصل اینکه درمکه ومدینه بدون تسلیم نمودن خمیس غرة ذی الحجه چاره دیگر ممکن نیست. والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۳/ربیع الاول ۱۴۱۸ هجری

## دروقت مصافحه انگشت ابهامه را گرفتن

**سوال:** علامه ابن عابدین رحمه الله فرموده است که باید در وقت مصافحه ابهامه را فشار داده شود زیرا با آن محبت اضافه میشود وفرموده است که اینچنین در حدیث آمده است، آیا این درست است و درحدیث آمده است ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** عبارت علامه ابن عابدین رحمه الله تعالی چنین است :

والسنة ان تكون بكلتا يديه وان يأخذ الابهام فان فيه عرقاً ينبت المحبة كذا جاء في الحديث ذكره القهستاني وغيره (ردالمحتار ص۳۳، ج۵)

اما بر کدام کتاب حدیث حواله نداده بلکه حواله قهستانی است درقهستانی نیز حواله کدام کتاب را نیافتم درکتب حدیث نیز بعد از جستجو نیافتم، اگر ثبوت میداشت باید روایات کیثره حدیث مذکوره میبود، این عمل کثیر الوقوع مصافحه وقتیکه درکتب متداول حدیث یا فته نشد پس درست نیست. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۲/ربیع الثانی ۱۴۱۷ هجری

## حکم تصویر ویدیوئی

**سوال:** محافل عروسی خوشی ها را مردم توسط کامره ویدوئی ثبت کرده آنرا در وی سی آر مشاهده میکنند، آیا این عکس گیری در حکم تصویر حرام داخل است یا خیر؟ بعض علماء میفرمایند که این عکاسی توسط ذرات برق می شود که گرفته میشود وفوراً دور میشود، قرار و بقاء ندارد، بعضی علماء دیگر آنرا حرام می دانند، نظر شمایان دراین مورد چیست؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** (۱) توسط کا مره ویدوئی عمل منظر کشی کدام تقریب یک صورت مترقی تصویر سازی است ، مانندیک در زمانه قدیم تصویر توسط دست تیار میشد در عصر مترقی عوض آن توسط کامره برقی تیار میشود که این تصویر ماشینی سهل تر ود یرپا است ، در این عصر مترقی ایجادات سائینسی ترقی یافته عوض تصویر جامد وساکن ، تصویر متحرک ، ایستاده وتصویر رونده را نیز ایجاد نمونده که به همین شکل محفوظ می باشد، در شیسته تلویزون چگونه بار دوم بلکه هر مرتبه آشکارا میشود؟ ظاهر است که آن تصویر محفوظ است، البته این کافی نیست که ظاهر درنظر کسی نمی آید اما درست این است که اوعکس را محفوظ ساخته ضائع نکرده در غیر آن چرا بار دوم در وی سی آر بنظر می رسید.

(۲) اگر تسلیم شود که او محوه میشود وباز تیار میشود واین عمل هر لحظه جاری می باشد پس دراین قباحت دیگری ظاهر شد که جرم بار بار تصویر سازی است .

(۳) آنرا عکس گفتن نیز درست نیست چراکه عکس تابع اصل می باشد و دراینجا بعد از موت اصل نیز آن تصویر باقی می باشد .

(٤) اگرعدم بقا ویا عکس بودن آن تسلیم شود عوام این فرق دقیق را درک نمیکنند پس با جواز دادن آن در لعنت تصویر سازی داخل میشود و در اشاعت آن واز این مفسده تصویر واقعی راجائز پنداشته می شود .

(۵) تصویر بودن ونبودن بر عرف مبنی است که ترقیات سائینسی را در عرف عام تصویر می پندارند طبقیکه شریعت علم صبح صادق ، طلوع وغروب را بر کدام علم دقیق وفن موقوف نساخته بلکه بر علامت ظاهری وسهل موقوف ساخته است .

(۶) اگر تسلیم شود که عوام با بار بار اعلان نمودن بر فرق آن فهمیده است بازهم چندین درجه گناه تصویر سازی می ماند که در فوق متذکر شدیم، ظاهری است که جواز یاعدم جواز چیزی را فیصله نمودن با درنظر گرفتن استعمال آن تعلق دارد ، نه با پیش نظر گرفتن استعمال قلیل کالعدم .

ملحدان ماضی قریب سینما بینی را جائز قرارداده بودند ومیگفتند که عکس روشن شده بر پرده سینما عکس است و تصویر نیست، که با آن جوانان را به دیدن فلم های

فحش وعریان ترغیب میدادند وتشجیع میکردند که یک عمل ناجائز وحرام را جائز قرار بدهند. اینست حال بعضی علماء تحقیق جدید، که تصویر ویدوکه قرار وبقاء ندارند لذا آن تصویر نیست، پس با این فتوی کسانیکه از مشاهده نمودن تلویزون خالف وگریزان اند تشییع میشوند بر دیدن تلویزون و آنرا جائز پنداشته ومشاهده میکنند. آنها با بهانه دیدن مناظر پاک از عریانی وفحاشی تدریجًا در دیدن فلم های فحش وخراب مبتلا شدند ، تنها امکان نه بلکه وقوع آن است که بعضی افراد متدین به بهانه گیری فلم های جهادی ومظلومیت مسلمان تلویزون و وی سی آر را بیارند وبا دیدن پروگرام های فحش وحرام عادی مشوند که با آن افراد متدین وبا جذبه شکار مشاهده حرام وفحش میگردند بالاخره این کار اسلام را شدیدًا ضربه میرساند .

اللّٰهم انا نعوذبك من شرور الفتن ما ظهر منها وما بطن، انت العاصم ولا ملجا ولا منجاء منك الا اليك، والله سبحانه وتعالى اعلم . ۲۰/جمادى الثانيه۷ ۱۴۱ھ

## نمک خوردن قبل از طعام

**سوال :** آیا قبل وبعد از طعام خوردن نمک سنت است یا خیر؟ اگر سنت یا مستحب نیست چرا در شامی وا حیاء العلوم ودیگر کتب معتبره آنرا از آداب طعام محسوب نموده اند؟ جواب آن چیست؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** در ابتداء و انتهاء طعام خوردن نمک که درکتب معتبره موجود است از کدام حدیث صحیح ثابت نیست، تمام احادیث وارد شده درآن مورد موضوعی است، لذا ابتداء و انتهاء طعام را با نمک سنت پنداشتن تسامح است .

فی حاشیة فردوس الاخبار سیدادامکم الملح وفی اسنادہ عیسی بن ابی عیسی متروك كما فی التقریب لابن حجر رحمة الله تعالی علیه و قال الذهبی فی ترجمة عیسی ضعفه احمد وغیرہ وقال الفلاس والنسائی متروك (فردوس الاخبار ص ۳۰، ج۲)

وقال العلامة سیوطی رحمة الله تعالی علیه : یا علی علیك بالملح فانه شفاء من سبعین داء الجذام والبرص والجنون لایصح والمتهم به عبد الله بن احمد بن عامر او ابوہ فانهما یرویان نسخة عن اهل البیت کلها باطلة (اللآلی المصنوعة، ص ۲۱۱، ج۲)

وقال الملا علی قاری رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ: ومنہا وصایا علی کلہا موضوعۃ سوی الحدیث الاول وہو یا علی انت منی بمنزلۃ ہارون من موسی غیر انہ لا نبی بعدی قال الصغانی ومنہا وصایا علی کلہا التی اولہا یا علی لفلان ثلاث علامات (الاسرار المرفوعۃ، ص ۴۸۸)

وقال العلامۃ الشوکانی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ: حدیث یا علی علیک بالملح فانہ شفاء من سبعین داء ہو موضوع (الفوائد المجموعۃ ص ۳۰)

وفی التعلیقات علی الکشف الالہی: علیکم بالملح فانہ شفاء من سبعین داء منہ الجنون والجذام والبرص قال العجلونی ولعلہ موضوع ونص ابن القیم علی انہ موضوع (الکشف الالہی، ص ۳۶۲، ج ۱) واللہ سبحانہ وتعالیٰ اعلم. غرہ - رجب ۱۴۱۷ھ

## تلاوت قرآن کریم، نزدیک مردمان مشغول

**سوال :** آیا خارج از نماز گوش ماندن به تلاوت قرآن کریم فرض عین است ویا فرض کفایه؟ احیانا مردم مشغول کار می باشد اگر کار را ترک گفته به تلاوت گوش گیرند، در کار آنها حرج می آید دراین صورت حکم چیست ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** دراین مورد اقوال فقهاء مختلف است: وجوب ارجح واحوط است وعدم وجوب ایسر واوسع، بوقت ضرورت بر آن عمل نمودن جواز دارد.

قال العلامۃ ابن عابدین رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ: فی شرح المنیۃ والاصل ان الاستماع للقرآن فرض کفایۃ لانہ لاقامۃ حقہ بان یکون ملتفتا الیہ غیر مضیع فلذلک یحصل بانصات البعض کما فی رد السلام حین کان لرعایۃ حق المسلم کفی فیہ البعض عن الکل (رد المحتار ص ۳۰، ج ۱)

قال القاضی ثناء اللہ الفانی فتی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ: اختلف العلماء فی وجوب الاستماع والانصات علی من ہو خارج الصلوۃ یبلغہ صوت من یقرأ القرآن فی الصلوۃ او خارجہا قال البیضاوی: عامۃ العلماء علی استحبابہا خارج الصلوۃ، وقال ابن الہمام: وفی کلام اصحابنا ما یدل علی وجوب الاستماع فی الجہر بالقراءۃ مطلقا قال فی الخلاصۃ: رجل یکتب الفقہ وبجنبہ یقرء القرآن فلا یمکنہ استماع القرآن فالاثم علی القاری، وعلی ہذا لو قراء علی السطح فی اللیل جہرا والناس نیام یاثم، وہذا صریح فی اطلاق الوجوب ولان العبرۃ لعموم اللفظ دون خصوص السبب، قلت، وقد ثبت عنہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقرء القرآن باللیل جہرا بحیث یسمع من وراء حجرتہ وربما یسمعہ الجیران - روی الترمذی

والنسائی وابن ماجه عن ام هانی قالت کنت اسمع قرءة النبی صلی الله علیه وسلم باللیل وانا علی عریشی و روی ابو داؤد والترمذی عن ابن عباس قال کان قراءة النبی صلی الله علیه وسلم علی قدر ما یسمعه من فی الحجرة وهو فی البیت...وروی البخاری فی الصحیح عن عائشة قالت کنت انام بین یدی النبی صلی الله علیه وسلم ورجلای فی قبلته فاذا سجد غمزنی فقبضت رجلی فاذا قام بسطتهما قالت والبیوت یومئذ لیس فیها مصابیح - و کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرؤن القرآن باللیل والنهار رافعی اصواتهم من غیر نکیر - وروی مسلم عن ابی موسی الاشعری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لقد رأیتنی و انا اسمع لقراءتک البارحة و فی الصحیحین عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لاعرف اصوات رفقة الاشعریین حین یرحلون واعرف منازلهم من اصواتهم بالقرآن باللیل وان کنت لم ارمنازلهم حین نزلوا بالنهار . ولا شک ان بعض الناس فی العسکر کانو نیاماً وقت قراءة الاشعریین .... فهذه الاحادیث تدل علی فساد ما افتی به صاحب الخلاصة و اخرج ابن مردویه فی تفسیره قال ثنا ابو اسامة عن سفیان عن ابی المقدام هشام بن زید عن معاویة ابن قرة قال سئالت بعض مشایخنا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم احسبه قال عبدالله بن مغفل: کل من سمع القرآن و جب علیه الاستماع والانصات قال انما نزلت هذه الآیة اذا قرء القرآن فاستمعوله وانصتوا فی القراءة خلف الامام۔

قلت: واللام فی قوله تعالی اذا قرء القرآن للعهد دون الجنس والمراد به القرآن المقرو لاستماعکم کالامام یقراء حتی یسمع من خلفه والخطیب یقرء للمخاطب والمقری یقرء علی التلمیذ والله اعلم۔ (التفسیر المظهری ص ۳۰۰ ج ۳) والله سبحانه وتعالی اعلم

۸/جمادی الثانیه ۱۴۱۸ھ

## مدت ختم قرآنکریم

**سوال :** آیا تلاوت قرآن مستحب است یا واجب ودر چند یوم ختم نمودن مستحب می باشد یا واجب ؟بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** تلاوت قرآن کریم مستحب است ودر مدت ختم فقهاء اختلاف دارند ، قول معتدل و راجح یک ماه است .

قال العلامة الحلبی رحمة الله تعالی علیه : قیل الاولی ان یختم القرآن فی کل اربعین یوما وقیل

ینبغی ان یختمه فی السنة مرتین روی عن ابی حنیفة رحمه الله تعالی انه قال من قراء القرآن فی السنة مرتین فقد قضی حقه و قیل اذا اراد ان یقضی حقه فلیختم فی کل اسبوع و قیل فی کل شهر مرة و به افتی ابو عصمة رحمه الله تعالی (حلبی کبیر ص ۳)

وقال العلامة الانصاری رحمه الله تعالی : وینبغی لحامل القرآن ان یختم فی کل اربعین یوماً . وفی السراجیة: ینبغی له ان یکون فی کل سنة ختمان. وفی الیتیمة: سئل عمر الحافظ عن المروی عن ابی حنیفة رحمه الله تعالی ان من قراء القرآن فی السنة مرتین فقد قضی حقه ان المراد به فی سنة فی عمرة ام فی کل سنة؛ فقال بل فی کل سنة - واختلف مشایخنا رحمهم الله تعالی فی قارء القرآن اذا اراد ان یقضیه حقه الواجب بقراءته. قال بعضهم: یختم کل اسبوع. وقال الحسن بن زیاد رحمه الله تعالی: فی کل سنة مرتین. والاحسن فیه ان یقال: الختم فی کل شهر مرة. وبه افتی ابو عصمة رحمه الله تعالی (الفتاوی التتارخانیة ص ۳۰ ج ۲) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۸/جمادی الثانیه ۱۴۱۸ھ

* * * * * * * * * * * *
* * * * * * * * * * *
* * * * * * * * * *
* * * * * * * * *
* * * * * * * *
* * * * * * *

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ﴾

# حیثیت وحدود شرعي تبلیغ

**توضیح اعتدال بین راه افراط وتفریط در اداي فریضه تبلیغ دین وصراط مستقیم**

## حیثیت شرعي و حدود تبلیغ

این رساله خلاصه وعظ مؤثر حضرت اقدس رحمه الله است بر ضرورت مهم تر این عصر که از چندی به شکل رساله مستقل شائع میشود و برای طالبین صراط مستقیم بین افراط وتفریط یک مشعل راه وهدی للمتقین است ، چونکه به حیثیت فتوی نیز اهمیت زیادی را دربرداشت بالخصوص برای طلاب وعلماء خیلی ها مفید وسند قوی ومحکم است، ازین جا آنرا جزء احسن الفتاوی گردانیدیم .

**خلاصهء بحث :**

- اقسام تبلیغ .
- ازاله یک سوء تفاهم .
- اهمیت نهی عن المنکر وبر ترک آن وعیدات.
- مداهنت پر ستی علماء واشخاص متدین .
- عذاب محبت واشتی با بی دینان .
- حکم صبر نمودن درمودر نهی عن المنکر مصیبات .
- طریقه درست وصحیح ومؤثر نهی عن المنکر .
- شعبه های مختلف دین .
- علامات اخلاص .
- سارق اعمال صالحه .
- خیانت درنعمت های الهی .

- علامت ایمان .
- بعداز نیکی نیز باید انسان درخوف باشد .
- خوف اهل الله از آخرت .
- قوانین شرع برای متدینان .
- یک نظریه خطای اهل تبلیغ .
- سه سخن باهاهل تبلیغ .
- مثال شرکت کنندگان در گناه جهت تبلیغ .
- نظریه خطای اهل مدارس .
- نظریه خطای اهل سیاست .
- استدلال خطا وجواب آن .
- وعیدات بر تبلیغ جهت ترک قتال فی سبیل الله .

## دو اقسام تبلیغ فرض

آن تبلیغ که فرض است بر دونوع است : (۱) فرض عین . (۲) فرض کفایه .

(۱) **فرض عین** : آن تبلیغ که مانند نماز وروزه بر هر مرد وزن مسلمان فرض است اگر آن شخص باکدام جماعت تبلیغ تعلق داشته باشد یا نداشته باشد، حکم آن را رسول الله صلی الله علیه وسلم واضح بیان فرموده است : :

مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهٖ فَإِنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهٖ فَإِنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهٖ وَذٰلِكَ أَضْعَفُ الْإِيْمَانِ

اگر کسی از شما کدام شخص را بر بدی بنگرد پس می باید اورا با دست باز دارد اگر توان نداشت آنرا بازبان باز دارد واگر طاقت نداشت او را با قلب باز دارد ، یعنی عزم داشته باشد دور نمودن آنرا و این درجه ضعیف ایمان است .

اگر کسی درتادیه آن تقصیر نمود مانندیکه در او ایمان نیست .

دراین حدیث ترتیب استطاعت ذکراست که بار اول آنرا با دست منع کند در قدم دوم به زبان منع کند ودر این نیز این تفصیل است که در قدم اول با انعطاف منع کند، درقدم دوم با شدت او را باز دارد، اگر باشدت هم باز نگردد پس دست را استعمال کند.

دراین هم تفصیل است که باید بقدر ضرورت دست استعمال شود. مثلاً با یک سیلی مراد می برآید حق سیلی دوم را ندارد، خلاصه اینکه بهر ممکن که بتواند او را از گناه باز دارد ، این سخن خلاف شان مسلمان است که با دیدن گناه صبر کند اگر در بازداشتن غفلت نمود پس از روی حدیث مذکور مسلمان نیست .

اگر دراستعمال زبان یا دست احتمال واندیشه فتنه باشد پس در آنصورت استعمال دست یا زبان جوازندارد .

## ازاله یک اشتباه

اما با وجود آن باید این سخن را در نظر داشته باشد که اگر قدرت میداشتم آن گناه را از بین می بردم وعزم صمیم داشتم اگر در آینده نیز قدرت یافتم این منکر را محوه می سازم، غرض (فان لم یستطع فبقلبه) همین است، در دانستن مفهوم این جمله حدیث شریف خیلی مولوی ها درس و ء تفاهم افتیده اند. آنها مفهوم حدیث را چنین بیان نموده اند که در قلب آنرا بد پندارد، درقلب بد پنداشتن کار سل وآسان است، بر الفاظ حدیث فکر نموده شود که تعلق فبقلبه با فلیغر است یعنی توسط خویش آنرا محوه کنید وبا قلب محوه نمودن در آنصورت می باشد که این اراده کند : وقتیکه توان یافتم آنرا از بین میبرم .

ازیک حدیث دیگر نیز تائید آن میشود که حالاً بیان میکنیم :

اگر کسی کدام گناه را ببیند و قدرت ازبین بردن آن را با دست وزبان ندارد پس اگر او بوقت قدرت عزم ازبین بردن آنرا بار بار نداشته باشد پس اوشدید مجرم وگنهگار است، ازعذاب الهی نجات نمی یابد ، این نهی عن المنکر است وتبلیغی است که فرض عین است، در این وقت مردم اسلام را یک چیز شیرین فکر نموده اند ، سخنان سهل وشیرین را بیان مینماید وبه همین سبب مبلغ جهان شمرده میشود .

## درحصه باز داشتن از گناه هر شخص حق سزا دادن راندارد به مجرم

دراین حدیث که کدام مسئله بیان شده است آنرا در اصطلاع شرع (تغیر منکر) میگویند که بر هر مسلمان بقدر استطاعت فرض است، دوم اینکه اگر کسی مرتکب گناه شود مثلاً ریش خود را تراش کند ویا ریش را کوتاه کند ویا کدام خانم بی حجاب از

خانه بیرون شود باید شدید عذاب برایش داده شود تا دیگران را عبرت را باشد و همت آنرا درآینده کسی نکند، دراصطلاح شرع آنرا (تعزیر) گفته میشود، اما او را سزا دوان حق هر شخص نیست، این تنها وظیفه حکومت است، اما دراین عصر حکومت عوض سزا دادن به مجرم کسی را سزا میدهد که مرتکب این جرم نباشد، نیز وقتیکه کسی را بر کدام جرم بنگری و با منع نمودن تو، او از آن گناه باز گردید وتومتیقن بودی که بعد از رفتن تو بار دیگر مرتکب آن جرم میشود پس حق نداری که جهت ارتکاب او در آینده او را سزا دهی زیرا که بر تو تغیر منکر یعنی باز داشتن ازگناه فرض بود و آنرا انجام دادی البته والدین ولد نا بالغ خویش را ، شوهر خانم خویش را ، استاد شاگردان خود را ، پیر سزای مناسب مریدان خویش را جهت التزام حدود شرع سزای مناسب می توانند بدهند درآن صحت نیت ضروری است که رضای الهی مقصود باشد نه چنین که انتقام شخصی خویش را به بهانه شریعت بگیرد.

علاوه از والدین، استاد شوهر وپیر کسی دیگر حق ندارد با کسی چنین سزا دهد ، حکم شرع اینست که چنین مجرمان را باید حکومت سزا دهد البته در صورت تقصیر حکومت مردمان دیگر حق تعزیر را دارند اما بشرطیکه خوف فتنه بزرگ نباشد .

## اهمیت نهي عن المنکر و وعیدات بر ترک آن

چونکه نهی عن المنکر کار سخت ومهم تراست ازینجا دراین مورد وعیداست شدید وارد شده است، چند آن را قراد زیل متذکر میشویم :

(۱) ﴿وَالْعَصْرِ ① إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ ② إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ③﴾

عصر شاهد است که هر آئنه انسان در خسران، است مگر کسانیکه ایمان آوردند وعمل های نیک کردند ویکدیگر را بر حق توصیه نمودند یک دیگری را به صبر توصیه نمودند . توسط چهار عمل انسان از عذاب الهی نجات می یابد .

(۱) درست نمودن عقائد .

(۲) اختیار نمودن اعمال صالح .

(۳) توصیه نمودن یکدیگر بر حق .

(٤) توصیه نمودن یکدیگر بر صبر .

**تفصیل : (۱) درست نمودن عقائد :**

باید تمام عقائد طبق ارشادات آنحضرت ﷺ باشد اگر یک عقیده هم خلاف دستور پیامبر اسلام باشد مواجه با عذاب میگردد .

**(۲) اختیار نمودن اعمال نیک :**

مفهوم اعمال نیک این نیست که تسبیحات آن اضافه باشد، نمازهای طولانی باشد تهجد، اشراق ، چاشت ، وغیره نوافل و روزه های نفلی ، حج وعمره نفلی و بر صدقات وخیرات اهتمام کند ، بلکه بنیاد نیکی ترک معاصی است ، تفصیل این موضوع در بحث (ترک منکرات) و (ترک گناه) به چا پرسیده است .

**(۳) یکدیگر را وصیت نمودن برحق :** عقائد صحیحه را به یکدیگر ابلاغ نمودن .

**(۴) یکدیگر را بر صبر توصیه نمودن :** ویکدیگر را تلقین نمودن بر اعمال صالحه یعنی ترک گناه وترک تقاضای نفسانی ، چشم تقاضای نظر بد را میکند ، زبان تقاضاء فضول گوئی وسخنا لایعنی را میکند در چنین مواقع یکدیگر را تلقین کنید بر صبر .

اگر در چهار چیز مذکور تقصیر نموده شود ویا غفلت شود پس انسان در دنیا وآخرت نجات نمی یابد .

(۲) ﴿ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَن مُّنكَرٍ فَعَلُوهُ ۚ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧٩﴾ ﴾ . (٥ _ ٧٨، ٧٩)

کسانیکه کا فراند از بنی اسرائیل بر آنها لعنت شده بود بر زبان داؤد وعیسی بن مریم (علیهما السلام) بنا بر اینکه آنها ازحکم الهی مخالفت می نمودند و از حد تجاوز نموده بودند وقتیکه کاربد را انجام میدادند از آن باز نمی گردیدند هر آینه این فعل آنها بسیار بد وخراب بود .

در شان نزول این آیات آنحضرت ﷺ میفرماید :

علماء بنی اسرائیل در ابتداء مردم را ازبدیها باز میداشتند ، به آنها بلاغ می نمودند واز خداوند میترسانیدند ، اما وقتیکه آنها سخن علماء قبول نکردند واز گناهان خود باز

نگشتند باز هم علماء با آنها نشست وبرخاست را آغاز کردند ازگفن های ایشان تبری نکردند بنابر این حرکت آن علماء ، خداوند بر آنها نفرین فرستاد .

## مداهنت پرستي علماء متدينان اين عصر وتكاسل درمقابل گناهان

این وبا ومعصیت خیلی به سرعت در علماء ومتدینان این عصر نشأت میکند که آنها اسلام را چنین ثابت میکنند که گویا این متدین بودن آنها به خاطر طبعیت است نه بخاطر اسلام ، مانندیکه یک مقوله (هرکسی پسند خویش را اختیار میکند) اگر کسی ریش دراز دار ولباس استوار به سنت با شخصی که ریش تراشیده، پتلون ویخن قاق پوشیده آمد وفت میکند با آنها خنده، ومزاق میکند، گویا درذهن آنها می آورد که این اختلاف بنا براسلام نیست بلکه بنا بر مزاج وطبع است، طبیعت من به ریش دراز و لباس موافق به سنت میلان دارد وطبیعت آنها به تراشیدن ریش و در تن گرفتن پتلون ویخن قاق ونشستن بر چوکی میلان دارد .

پس نتیجه این عمل چنین می بر آید که یک شخص دریک وقت ریش دراز ولباس مطابق سنت را در تن داشته باشد وچند یوم بعد ریش را تراش یا کوتاه کند عوض لباس پتلون بپوشد که او با عمل خویش هم عصران ومردمان عصر بعدی را کاملاً آزادی نشان میدهد ومردم بعدی ازعمل او یقین میکنند که اسلام با مسلمانان در طرز زندگانی خود کاملاً آزادی میدهد .

اگر شما با جرم مجرم با اونشت وبرخاست میکنید ، پس عملاً ثابت میکنید که مایان با عمل شما نفرت نداریم ، پس این متدین بودن او بخاطر خداوند نیست. اگر بخاطر خداوند میبود با مشاهده آن از آن متنفر میشدید واز جرم آنها تبریٔ را اعلان میکردید.

مقصد آن این هم نیست که با مجرمان برخورد بد وبد اخلاقی کنید و آنها را حقیر وذلیل بپندارید ، جهت ترغیب بسوی دین ودعوت دینی از ملا طفت وحسن خلق با آنها کار کار گرفتن بکار است، و این مقصد هم نیست کسانیکه بنا بر ضروریات با آنها برخورد می نمائید از آنها برخورد را قطع کنید .

خلاصه اینست که با مشاهده نمودن جرم های آنها اگر اظهار برائت را نکردید پس جهت نجات از عذاب الهی آنقدر کنید که با مواجه شدن با چنین شخص علی الفور در

حق او دعا کنید یا اقلا در روز وشب یک مرتبه درحصه مجرمان دعاء کنید ، با چنین نمودن برعلاوه از نجات از عذاب الهی این فوائد نیز حاصل میشود :

(۱) حق یک برادر مسلمان بجا می آید با دیدن کسی درمشقت درحق او دعا نمودن حق اوست، تکلیف بزرگتر از ارتکاب جرم مسلمان دیگر چیست؟

(۲) در شمار عجب وتکبر خلق نمیشود که من پا رسا ایم و او مجرم ، پس با دعاء علاج عجب نیز نموده شد .

(۳) درقلب نفرت با مجرمان وحقیر پنداشتن آنها پیدا نمیشود .

(٤) دراستحضار بدی گناهان ونجات از آن اهتمام اضافه میشود وقتیکه درحق دیگر دعای نجات کنید هر آنئه برای نجات خویش اضافه تر از آن دعا میکنید واهتمام به دعا می نمائید .

## عذاب محبت داشتن با فاسقان

بسا مردمان عوض نفرت با فساق وفجار از سخن های آنها لذت میگیرند اگر کسی گفت که انگلیس ها خندان وخوش مزاج اند واین علماء وبزرگان تند خو و خشک مزاج اند، پس دانسته شد که خوش مزاجی انگلیس ها اثرا زبان آنهاست، اکثر مردمان چنین میگویند پس جوابان آن قرار ذیل است :

(۱) مسلمان درهر فعلش پابند قانون الهی می باشد، هیچ عمل را خلاف قانون اداء نمیکند که چیزی در فکرش بیاید آنرا انجام دهد، دائم درخوف باشد تا کدام عمل خلاف مقتضی رضایت الهی از او سر نزند ، انگلیس کاملاً آزاد است چیزی که در فکرش بیاید میکند، پس مردم فکر میکند که این افراد خیلی خوش مزاج اند ، کسیکه پابند قانون باشد خوش مزاج نمی باشد، درسخن های خوش مزاجی نیز ماتحت قانون الهی می باشد سنجیده وبا فکر وهوش سخن میزند وکار میکند وعمل را برای رضای الهی انجام میدهد ، از آزادی کاملاً خالی میباشد، بی موقع وبدون فکر نمی باشد و نه برای رضایت مخلوق عمل میکند .

(۲) حکم الهی است که : درقبال با غی های خداوند ومجرمان اظهار برائت کنید ازجرم های ایشان .

اولیاء خداوند تابع حکم خداوند می باشند پس با دشمنان الهی خوش مزاجی نمیکنند وانگلیس که باغی الهی است چگونه بادیگر باغی ها نفرت کند بلکه با آنها محبت میکند، ازینجا هریکی با دیگر بر خورد خوش مزاجی را میدارد .

از دو علت ذکر شده دانسته شد که خوش مزاجی انگلیس خلاف تعلیمات اسلامی است. البته در افراد غیرمسلم بعضی سخن ها چنین می باشد که واقعًا درست باشد ، مانند نظم وترتیب اوقات، پابندی وقت، سلیقه مندی وغیره درآن مورد باید عقیده داشته باشید که این سخنان دراصل از تعلیمات اسلامی است که مسلمانان عمل را بر آن ترک نموده اند وکفار با عمل نموده بر آن در امور دنیوی مترقی شده اند. این افعالی است که مایان آنرا نزد خویش درخانه خود داریم .

در اقوام غیر مسلم بعضی سخنان چنین می باشد که عقلاً وشرعاً درست نمی باشد اما بعضی اشخاص آنرا طبعاً پسند داشته باشد ، میلان طبع بدین افعال خیلی ها خطیر است که انسان را کافر می سازد .

بعض افعال دراقوام کفار غیر اختیاری می باشد مثلاً ، ساخت جسمانی ،خوش رنگ ، زیبایی ، قد درازی ، قوت، شجاعت وغیره، این نیز خالی از خطر نمی باشد زیرا این سخن نزدهمه مسلم است : کسی که با او عداوت ودشمنی باشدکمالات وصفات نیک او نیز بد به نظر می آید وکسیکه با او محبت داشته می باشد ، سخنان بد او درست بنظر میرسد پس اگر کسی در حضور شما دشمن شما را توصیف کند به کدام اندازه ناگوار بنظر میرسد که شنیدن اسم آنرا نیز پسند نداشته باشی، پس با مشاهده نمودن صفات غیر اختیاری دشمنان بزرگ خداوند باغی های راه اسلام اگر شما متاثر شوید پس دلیل است بر اینکه شما با دشمان خداوند محبت دارید، پس بالاخره با دشمنان خدوانذ انجام شما می باشد وهمرای آنها درآخرت نیز یکجا می باشید (اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ) حشر انسان باکسی می باشد که با اومحبت دارد ودر دنیا درکسی که کدام صفت نیک دیده شود پس باید فکر شود که آیا این شخص مسلمان ومتدین است یا خیر؟ اگر مسلمان ومتدین باشد با او محبت بجا وصحیح است .

ازین سه سخن های فوق اجتناب ورزید درغیر آن با خطر ایمان مواجه میشوید.

## چطور باید خود را اصلاح کنیم ؟

**اول** : درقدم اول فکر کنید کسی که خداوند جل جلاله با او محبت دارد باید با او محبت داشته باشیم وکسیکه نزد خداوند مبغوض می باشد باید با او بغض داشته باشیم .

**علاج دوم :** اگر غیر اختیاری کدام صفت آنها بنظر رسد یا کسی آنرا نزد ما بیان کند پس عوض متوجه شدن ومیلان با آن باید آنرا با تکلف دور کنید.

کسانیکه باغی اند از خداوند جل جلاله هیچ کمال ندارند، جهت زیبائی ظاهری او ضروری نیست که باطن او نیز زیبا باشد، مار در ظاهر به کدام اندازه زیبا می باشد اما در داخل او زهر است ، چقدر که بدیهای کفر بیان شود به آن مقدار با آن نفرت اضافه میشود وبه کدام اندازه که با کفر نفرت اضافه شود به همان اندازه با اسلام محبت اضافه می شود ، اگر عوض بیان نمودن بدیهای کفر صفات نیک آنها را بیان کنید ویا به آن سمع کنید ویا با افسانه-گوی آن محبت کنید بالاخره به کیفر کفر خواهد برسید.

خلاصه اینکه عوض محبت وتعلق بافساق وفجاز اظهار نفرت ازکفر وفسق آنها فرض می باشد و در زوال کفر وفسق آنها باید از هیچ نوع فدا کاری دریغ ورزیده نشود یعنی درقلب عدم قصد وعزم ازبین بردن آن نیز یک جرم بزرگ است ودعوت دادن است با عذاب الهی ، با بنی اسرائیل بنا بر عدم نهی عن المنکر عذاب آمد که از آنها شادی ها (قرد) وخوگ ساخته شدند شدند ، نیز آنحضرت ﷺ فرموده است : ((**والذی نفس محمد بیده لیخرجن عن امتی اناس من قبورهم فی صورة القردة والخنازیر داهنوا اهل المعاصی سکتوا عن نهیهم وهم یستطیعون**)) (درمنثور)

سوگند بر ذاتیکه نفسم در اختیار اوست بسا افراد امتم از قبور خویش بشکل شادی وخوگ بر خیزند بنابر اینکه با مجرمان مداهنت (تساهل) می نمودند و با وجود طاقت وتوان آنها را از گناهان منع نمی کردند .

(۳) ﴿ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَّا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ خَاصَّةً ﴾(۸:۲۵)

ترجمه : بترسید از عذاب الهی که در دنیا نشر میشود . نیز ممکن بر شما نازل گردد.

واگر کسی میگوید که : (**یاهلها فقال یارب ان فیهم عبدك فلانا لم یعصك طرفة عین قال اقلبها علیه وعلیهم فان وجهه لم یتمعر فی ساعة قط**(بیهقی شعب الایمان)) خداوند جل جلاله

حکم نمود به جبرائیل علیه السلام که فلان فلان شهر را بر باشندگان آن سرنگون کن ! حضرت جبرئیل علیه السلام فرمود که : پروردگارا ! در آنها بنده، شما ست که به انداز، پلک چشم نافرمانی نکرده، خداوند ارشاد فرمود که : حکم شد که با او واهل شهر همه سرنگون کن ! زیرا او به گناهان مردم نظر میکرد وهیچگاه ازخاطر من در روی نشانه حزن وخفگان معلوم نشد .

آنقدر عابد وزاهد بزرگ که درطول عمر علا وه از عبادت هیچ جرمی نکرده بود اما وقتیکه مردم را در جرم ها دید ، هیچ اندوهگین بر آن نشد ونه عزم از بین بردن آن جرم ها را نمود ، ونه با ظهور آن برائت را از آن اعلان نکرد پس عبادت وریاضت او را از عذاب الهی نجات نداد .

(٤) رسول الله ﷺ می فرماید : (ما من رجل یکون فی قوم یعمل فیهم بالمعاصی یقدرون علی ان یغیروا علیه ولا یغیرون الا اصابهم الله بعقاب قبل ان یموتوا (ابوداؤد)

اگر کدام شخص در یک قوم مرتکب جرم شود و افراد دیگر قوم با داشتن توانائی باز داشتن او را از گناه باز ندارد پس خداوند آنها را قبل ازموت عذاب میدهد .

## حفظ حدود الله درنهي عن المنكر

در مورد اهمیت نهی عن المنکر خداوند جل جلاله میفرماید : ﴿الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ﴾ (۹ : ۱۱۲)

**ترجمه :** حکم کنند گان برنیکی ، باز دارندگان از بدی ، حفاظت کند گان حدود خداوند جل جلاله.

کسانیکه نهی عن المنکر میکنند آنها حدود خداوند را نیز حفاظت میکنند . پس حفاظت حدود الهی چگونه می باشد؟

اولاً اینکه فریضه نهی عن المنکر را اداء کرد پس حفاظت حدود الهی را کرد زیرا کسانیکه دیده ودانسته بدیها را منع کند این اینست نقض حدودالله .

دوم صورت حفاظت حدودالله اینست که درقلبش این فکر وتصور نباشد که : (کار بزرگی را انجام دادم ومن مجاهد بزرگ هستم) بلکه باید بر خداوند نظر کند که او را توفیق عطا نمود، اگر نظر کند بر کوشش خویش پس تمام سعی او رایگان میگردد . این

عمل برای نفس اوست وبرای خدواند نیست .

اگر احیانا دروقت نهی عن المنکر در دل او فکر تکبر بیایدپس کار را ترک نکند بلکه باید بعد از تنبیه وآگاهی استغفار کند ونیت خویش را خالص کند واگر فی الفور تنبیه نشد وقتیکه فهمید پس فوراً استغفار کند و با نفس خویش محاسبه را ادامه دهد.

صورت سوم حفظ حدود الله اینست که در وقت از بین بردم گناه آنقدر خشم نشود که ازحد تجاوز کند ، مثلاً برای باز داشتن کسی چند کلمه کافی است برای تهدید اما بدگوئی وبالت وکوب آن جواز ندارد ، واین قدر خشم گیری کافیست که تا وقت تعمیل حدود الهی جاری باشد ، ودیگران را نیز از گناه منع کنند.

مثال آن اینست که : یک جاورکش (بهنگی) را بادشاه حکم کند که پسرم را سزا بده پس چه می باشد در فکر این جاروکش؟ اگر حکم را تعمیل نکند نیز خطر است واگر تعمیل میکند شاید ناگوار گردد ، مبادا سزا را بیفزاید یا تحقیر شاهزاده نشود .

نیز وقتیکه کسی را ازگناه باز میداشت باید فکر کند که او بنده الله، تعالی است وخداوند جل جلاله یا تمام بنده های خویش محبت دارد، با کسی اندک وباکسی اضافه ، نیز خداوند مایان را حکم نموده بر باز داشتن از گناهان، اما گر در تعمیل حکم او از حد تجاوز نمودیم چه می باشد حال مایان .

## مواجه شدن با مصائب درنهي عن المنكر

قرآن نکریم جابجا با امر با المعروف ، حکم نهی عن المنکر نیز آمده است، فریضه تبلیغ وقتی اداء میگردد که بر هردو جزء آن عمل نموده شود، ب تبلیغ کارهای نیک سهل است اما باز داشتن از بدی مشکل است، اگر کسی مردم را بر ادای نماز حکم کند پس اگر مردم با تبلیغ او نماز بگزاند و یا نگزارند در هردو صورت دشمن او نیمگردند بلکه او را توصیف میکنند واو را آفرین میگویند اما وقتیکه بگوید : تلویزون را نبینید، ساز و سرود را نشنوید، از لعنت تصویر باز آنید، تراشیدن وکوتاه نمودن ریش را ترک کنید از عائدات حرام خود داری کنید وطبق شریعت حجاب را مراعت کنید .

پس بنگرید که دراین صورت تمام افراد فامیل با او مخالف میشوند وتمام اهالی چطور دشمنان او میگردند .

از همین جهت است که حضرت لقمان علیه السلام با پسر خود توصیه میکند وخداوند جل جلاله آنرا در قرآن کریم نیز نقل کرده است : **وامر بالمعروف وانه عن المنکر واصبر علی ما اصابک**(۳۱ : ۱۷)

**ترجمه**: دستور ده برنیکی وباز گردان از بدی وبر مصائبی که با آن دچار میشوی صبر کن!

مصائبی که در قبال نهی عن المنکر بر انسان می آید برآن صبر نمودہ هم حکم الهی است، مانندیکه با کفار جهاد نمودن مشکل است با وجود آن خدوانند جهاد را فرض نموده وبر تکالیف جهاد صبر نمودن لا زمی می باشد ، نیز در مقابل نهی عن المنکر با تکالیف مواجه میشود ، احیانا اندک واحیانا اضافه تر، پس باید بر آن نیز صبر کند .

اقلاً مردم این ضرور میگویند که اعصاب اوخ راب است، ابله است ، فکر زمانهء قدیم را میکند، تنگ نظر است، سکونت را در دنیا نمی خواهد ازکجا در دنیا آمده ، باید در کدام جنگل اوسکونت را اختیار کند، او خود خراب بود پس اطفال مایان را نیز خراب میکند.

این نیز یک نوع اذیت وتکلیف است بلکه اگر بر اذیت های مردم صبر نکرده نهی عن المنکر را ترک کنید وگوشه نشی را اختیار کنید وشخصاً خویش را ازبدی ها باز دارید، بازهم شما را مردم نمی ماند، بلکه شما را با خود در گناه شریک میکند و شما را بر آن مجبور میکند، این طریقه کار از زمانه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم جاری است.

مفسرین درتاریخ رهبانیت می نوسند که ابتدای آن چنین بود : وقتیکه مردم در بدیها مبتلاء می بودند بزرگان وصلحاء وعلماء آنهارا باز میداشتند اما وقتیکه مردم بازنمی گردیدند علماء وصلحاء فکر می کردند که ما وظیفه خویش را اداء کردیم ، دیگر قدرت نداریم وبرئ الذمة شدیم بیائید که خود را نگاه داریم، اما مردم آنها را میگفتند که هر آئینه با مایان اشتراک ورزید درگناه، پس نزد بادشاه رفته شکایت می نمودند که این ابله ها ومجانین را حکم کنید تا با مایان در این کار (گناه) شرکت ورزند .

رقیبوں نے رپٹ جاجا کر لکھوائی ہے تھانے میں

کہ اکبرنام لیتاہے خدا کا اس زمانے میں

اینها در این عمل (گناه) شامل شوید و یا قریه را ترک کنید و به جنگل بروید، شما حق سکونت را در شهر ندارید، آنها بخاطر حفاظت دین از شهر به جنگل می رفتند .

درعصر حاضر نیز چنین واقعات بنظر می رسد، اولاد نیک و صالح میشود اما والدین او را به صالح شدن نمی مانند اگر یک پسر ریش بماند والدین برایش میگویند اگر مسلمان می باشی در خاصه خود سکونت اختیار کن واگر مولوی می شوی از خانه بدرشو . چونکه جهاد باز داشتن مردم ازگناه خیلی ها مشکل است ازینجا مولوی ها و مقررین این عصر چنین طی نموده اند که : در تقاریر باید سخن های شیرین، شیرین را گفته شود، درغیر آن مردم ناراض شده بر می خیزند .

## طریقه درست ومؤثر نهي عن المنكر

کسانیکه ماتحت وزیر تسلط شمایان باشند مانند خانم، اولاد ، نوکر وغیره درمنع نمودن آنها ازگناهان حدود الله را در نظر گرفته حتی المقدور کوشش نمودن بر شما فرض است، اما کسانیکه ماتحت شما نیستند، باز داشتن آنها از گناه بر هر شخص فرض نمی باشد بلکه فرض کفایه می باشد و باز داشتن اینها دو طریقه دارد :

(۱) خطاب خاص (۲) خطاب عام .

(۱) **خطاب خاص :** اگر کسی چنین باشد که باو او بی تکلیفی داشته باشی اگر شما او را درگناه مبتلا دیدید و او را تنبیه دادید پس ناگوار نشود بلکه خوش شود وتنبیه شمارا احسان بداند، پس چنین شخص را توسط خطاب خصوصی از گناه باز داریدن بر شما فرض است، واگر باکسی چنین بی تکلفی نباشد یا اجنبی باشد پس چنین شخص را اگر درگناه مبتلا دیدی خطاب خصوصی بر تو لازم نیست. اگر چنین شخص ظاهراً دیانت دار باشد پس تبلیغ شما با او ناگوار تمام میشود و در قلب اوخلاف تو خشم وبغض پیدا میشود وتاویلات باطل گناه خویش را میکند. واگر چنین شخص ظاهراً متدین نباشد اما درقلب او وقعت وعظمت نیکان باشد پس تبلیغ شما نیز با او ناگوار تمام میشود ، اگرچه جهت عظمت قلبی ظاهراً با زبان خود چیزی نگوید اما از قلب او اندک عظمت صالحان نیز خارج میشود، واز قب او آهسته آهسته وقعت متدینان می برآید و در آینده از ملاقات متدینان دور میگردد، نفرت اینچنین مردم فقط با یک سخن نیز پیدا میشود.

واگر کسی چنین بی دین باشد که وقعت دین واهل دین درقلب اونباشد و با شنیدن تبلیغ تو کلمه کفر را از زبان بیرون مسکند مثلاً شخص ریش دار را که تبلیغ کنید او بگوید که این وظیفه مولوی هاست ویا بگوید : باریش ماندن انسان مانند بز میشود، پس علی الفور او کافر میشود وسبب کفر او تو گردیدی، پس درمورد اینها تبلیغ اجمالی کافی است، ویا آنها با چنین گفته شود که : مایان مسلمان هستیم، مسلمان باخداوند ورسول او محبت داشته می باشد وتقاضای محبت اینست که از نافرمانی وبغاوت خداوند توبه کنیم، تمام زندگی خویش را طبق فرامین الهی بسر بریم، بالخصوص بکوشیم ازآن گناه ها که در معاشره مانند مرض کنسر حلول نموده ومردم آنرا گناه نمیدانند واز فهرست گناهان آنرا خارج نموده .

(۲) **خطاب عام :** طریقه دوهم نهی عن المنکر این است که در اجتماع مردم، نقصانات وفسادات آن گناهان را بیان شود که در معاشره عام شده است، البته درخطاب عام ضروری است که این بیان زشت وتیز نباشد که سامعین را در وحشت بینداز و آنرا توهین خویش فکر کنند. بلکه خطاب باید با محبت ، شفقت و از درد دل باشد ، زیرا که سخن برآمده از قلب زیات مؤثر می باشد ، شاعر میگوید :

دل سے جو بات نکلتی ہے اثر رکھتی ہے　　　پر نہیں طاقت پرواز مگر رکھتی ہے

یعنی سخنیکه از دل برآید اثر میکند ، بال ندارد اما توان پرواز را دارد.
شاعر دوهم میگوید : (ازدل خیزد بر دل ریزد) .

## تبلیغ فرض کفایه

قسم دوهم تبلیغ فرض کفائی است، بدین معنی که اگر در روی زمین از جائی اطلاع یابد که مردم آنجا از مذهب اسلام آگاهی ندارند پس در چنین موقع برکافه مسلمانان فرض است که چند نفر را بسوی آنها بفرستند تا آنها را اسلام دعوت دهند بسوی اسلام وبعد از اسلام آوردن، بیا موزانند آنها را احکام وفرائض اسلام ، اگر کسی هم این فریضه را انجام نداد پس کافه مسلمانان در این باره مجرم می باشند واگر تنها یک شخص این فریضه را انجام داد پس کافه مسلمانان برئ الذمة میگردند .

در عصر حاضر هیچ جا وهیچ کشور چنین نیست که بر آنجا دعوت اسلامی نرسیده باشد و بر مسلمانان این فریضهء کفائی مانده باشد چرا که در این عصر خود شهرت اسلام دعوت است ودر تمام عالم پخش گردیده است، در دنیا هرکسی علم دارد که اسلام نیز در دنیا یک مذهبی است، پس این فرض وذمه داری بدوش کسانی است که تحقیق مینمایند . مذاهب مختلف را برای معرفت مذهب حق وباطل مذهبیکه حق باشد آنرا اتباع کنند، خداوند جل جلاله در هر شخص صلاحیت فکر نمودن را پیدا کرده است .

اگر کدام شخص درجائی پیدا شود که درآنجا کسی از انسانها وجود نداشته باشد پس بعد از بلوغ بر او فکر وغور نمودن در مصنوعات الهی و ایمان آوردن با وجود خداوند فرض است .

این چنین کسانیکه از ابتداء مسلمانان هستند، این فرضْ وذمه داری بدوش آنها عائد است که آنها احکام اوامر وانواهی اسلام را معلوم کنند ، بدوش مسلمانان دیگر این ذمه داری فرض نیست که بروند وآنها را احکام اسلام بیاموزانند . مقصد مسلمان بودن یک شخص اینست که او حکومت اسلامی را تسلیم کند پس یک عمل را نیز خلاف قانون اسلام انجام ندهد .

قوانین اسلام را معلوم کند وعمل کردن برآن بر اولازم وفرض است، بر کسی دیگر فرض نیست، ازهمین جهت اگر او مخالفت یک قانون اسلام بکند پس از سزای آن جرم خلاص شده نمیتواند.

وقتیکه در روی زمین کسی کدام حکومت را تسلیم نمود پس اگر ا در قله کوه باشد ویا در کدام غار باشد ویا از روی غفلت قوانین حکومت را معلوم نکند وبرآن نه فهمد، در این صورت اگر او مخالفت یک قانون این حکومت را بکند و در محکمه جکومت این عذر را بیان کند که با من این قانون معلوم نبود پس آیا در کدام محکمهء دنیا این عذر قبول میشود ؟ و او را از سزای آن جرم برئ میکند؟ هیچگا ، نه، پس وقتیکه اینست دستور ،حکومت های دنیوی پس آیا حکومت الهی کم است از حکومت های دنیوی؟ خداوند جل جلاله علنًا اعلان نموده است که : (ایحسب الانسان ان یترک سدی . ( ۷۵: ۳۶)

آیا فکر میکند انسان که او را مهل میگذاریم .

وقتى كدام حكومت لاعلمى كسى را عذر تسليم نمى كند و براى اطلاع دادن قانون خويش كسى را بدنبال كسى نمى فرستد بلكه مردم در معلوم نمودن قوانين بسوى مردمان حكومت رجوع ميكند . اين چنين اسلام نيز بر مسلمانان اين فرض را عائد نكرده كه بسوى نا واقفان رفته و آنهارا بيا موزانيد احكام اسلام را ، اگر در دل كسى چنين همدردى باشد كه خوابندگان غلفت را با شنواندن احكام بيدار ميسازد ، اين عمل او مستحب و موجب ثواب است اما فرض نيست، اگر بنا بر سوء تفاهم و لا علمى اين عمل را فرض بداند، اين كاملاً تحريف است در دين كه جرام است ، البته در هر جا براى حفاظت وصفاى دين چند تن مسلمانان ضرورى است كه توسط آن مردم احكام اسلام را معلوم كنند ، تا از تحريف دشمنان اسلام محفوظ باشند و در آينده دركوشش پيدا نمودن حاملين دين باشند .

## شعبه هاي مختلف دين

پس مانانديكه حكومت هاى دنيا براى انتظام ملكى خويش امور انتظاميه را به چند نوع تقسيم نموده است ، مانند شعبه تجارت وصنعت ، شعبه وزارت وعدالت، شعبه مواصلات ، شعبه معالجات وغيره پس در هر شعبه آن شعبه هاى مختلف مى باشد .

اينچنين براى بقا وحفاظت دين اسلام كارهاى دينى را به شعبه هاى مختلف تقسيم نمودن لازمى است، مانند شعبه تعليم وتدريس ، شعبه افتاء وتخريج مسائل وتمرين افتاء ، شعبه اصلاح وتلقين ، شعبه وعظ وتبليغ ، وچند شعبه هاى جهاد مسلحانه نيز بايد باشد، اينچنين توسط تصنيف وتاليف تبليغ نمودن ودفاع دين، اينچنين دراينها نيز شعبه هاى مختلف مى باشد .

مانانديكه متعلق شعبه هاى حكومت دنيوى اين مشوره دادن كه شعبه هاى مختلف آن از بين برده شود وعوض آن يک شعبه مثلاً تنها شعبه صنعت وتجارت باقى بماند وديگر شعبه هارا ختم شود و همه مردم را در همين شعبه كار كنند. اين خلاف عقل وجهالت است. اينچنين با ختم نمودن تمام شعبه هاى دين وعوض نمودن آن فقط بريک شعبه مثلاً تنها شعبه وعظ وتبليغ را گذاشتن وديگر شعبه ها را خاتمه دادن ودر همين شعبه مصروف كار شدن ، اين مشوره كاملاً جهالت، خلاف عقل و نا واقفيت است از دين

اسلام . فرق اینقدر است که این شعبه تبلیغ عوام است وآن شعبه تبلیغ خواص، درشعبه تبلیغ خواص تدریس ، تصنیف ،افتاء ، اصلاح باطن بنابر چند وجوه مهم تر است نسبت به شعبه تبلیغ عوام که وجوهات آن قرار ذیل است :

(۱) بدان ذرائع تبلیغ خدمات بنیادی اسلام انجام داده میشود مثلاً : تعین وتشریح مفهوم درست قرآن وحدیث ، توضیح وتحریر فرامین خداوند وپیامبر او ، حفاظت واستحکام حصه اسلام از فتنه های نظریاتی دشمنان اسلام .

(۲) درآن به مردمانی که از جای دور آمده اند تبلیغ نموده میشود ، این بیان را تفصیلاً واضح مینمایم ان شاء الله که مقدم داشتن طالبین بر دیگران ضروری است. آنها را نظر انداز نمودن وتوجه بدیگران خطا است .

(۳) دراین طالبین دین استعداد وصلاحیت انجام دادن خدمات دینی است، اهمیت آن در وجه اول بیان شد .

ازینجا معلوم شد علمائیکه خداوند در آنها صلاحیت خدمات تبلیغ دین را نهاده برای آنها در تبلیغ عوام خروج قطعا جواز ندارد ، نیز طالبیکه چنین صلاحیت دارد آنها هم حق خروج را درتبلیغ عوام ندارد .

البته طلابیکه ازآنها چنین توقع نباشد برای آنها خروج درتبلیغ عوامی ضروری است، درمدارس بیکاره ماندن وضیاع وقت به آنها جواز ندارد ، این ذمه داری مدیران مدرسه ها است وبدوش آن است که چنین طلاب غبی ومهمل را عوض مدرسه درتبلیغ عوامی داخل کنند .

## خطرات پیش آمده کار کنان دینی

درتمام شعبه های دین سعی ومحنت با اخلاص برای بقاء وحفاظت دین باعث اجر وثواب می باشد اما در این مورد با خطرات وحملات جدی نفس وشیطان چنین شخص مواجه میشود ، اگر درجلو گیری آن نکوشد پس اخلاص دراین اعمال از بین میرود که بعداً آن اعمال دینی در درگاه الهی قابل قبول نمی باشد بلکه عوض حصول رضایت الهی وبدست آوردن بهشت با نارضایتی خداوند وموجب دوزخ میگردد .

اینقدر سخن ظاهر است وقتیکه در یک عمل دینی وعبادت اخلاص و رضایت الهی

نباشد به کدام اندازه وبال دارد . اما این کار خیلی ها مشکل است که در وقت کار بدانیم که آیا این کار موجب رضایت اله میگردد یا موجب خشم او وآیا در این اخلاص است ویا خیر؟ بظاهر اخلاص بنظر می آید وهر شخص دعوای اخلاص را میکند اما قبل از موجودیت تمام علائم ونشانه های ظاهری وباطنی اخلاص بنظر می آید وهر شخص دعوای اخلاص را میکند اما قبل ا ز موجودیت تمام علائم و معیار ظاهری وباطنی اخلاص فیصله نمودن بر آن کار مشکل است، پس تا زمانیکه یک سالک با اهل الله ارتباط نگیرد تا آن وقت حصول اخلاص درکنار احساس اخلاص نیز نمیشود، ازین جهت فکر حصول این دولت وتوجه ورغبت پیدا کردن به آن طرف شده نمیتواند ازینجا ست که قرآن کریم ارشاد می فرماید : ((الرحمن فسئل به خبیرا))(۲۵:۵۹)

راه رحمان را از یک شخص مطلع وبا خبر بپرسید !

از همین جهت با یک شخص مصلح کامل ومصالح باطن ارتباط گرفتن لازمی است، علامات شیخ کامل درجلد هفتم زیور بهشتی مطالعه کنید .

طریقه درست یافتن اخلاص همین است، دراین وقت بیان نمودن علامات اخلاص مقصود است :

## علامات اخلاص

چند علامات بزرگ اخلاص را بیان میکنم ، در موقع هر نوع عبادت بالخصوص در مواقع خدمات دینی این علامات باید پیش نظر گرفته شود، اگر عبادت وخدمت شمایان طبق این معیار باشد قبول میشود (ان شاء الله تعالی) درغیر آن قابل قبول نمی باشد و عوض ثواب موجب عذاب میگردد .

## علامه اول اخلاص وقبول

**فکراستدراج :** هر عبادت یاخدمت را که انسان انجام میدهد درآن سه حالت میباشد:

(۱) عبادت وخدمت اوقبول میباشد به درگاه الهی که اثرات آن دردنیا نیز ظاهر میشود

(۲) عبادت وخدمت او جهت عدم اخلاص یا کدام نا لائقی دیگر قبول درگاه الهی نگردد و در دنیا خداوند او را این عذاب میدهد که او را از آن عبادت محروم کند.

(۳) گاهی در دنیا محروم نمیشود بلکه ترقی میکند ، در عبادت میلان وشوق او اضافه شود وظاهر شدن ثمرات وخدمات دینی نیز آغاز شود لیکن در عملنامهء او عوض حسنات ، سنیات وبدیها تحریر میشود ، این حالت وصورت سوم را استدا را ج میگوید اگر کسی در عبادت زیاد وخدمت دینی خویش استدراج را احساس نمود وفکر نمود که مبادا این حالت من استرا ج نباشد پس همین است علامت اخلاص وللهیت .

واگر درطول عمر چنین خیال در فکرش نه آید بلکه همیشه برکمال خود مغرور میباشد ، پس این علامه ونشانهء این سخن است که در اور اخلاص نیست، پس عبادت او را به درگاه الهی قابل قبول نیست ، کسانیکه در آنها اخلاص باشد درخدمات دینی از لذت نفس مبرا میباشند .

بندگان نفس بعد از اندک عمل نیکی فکر میکنند که مایان خدمت بزرگ دینی را انجام دادیم، مردمانیکه به کشورهای خارجی برای تبلیغ میروند ومی آیند آنها برایم خطوط می فرستادند وفتوحات خویش را با افتخار می نویسند وکارنامه های خویش را درآن درج می کینند که این کارنامه را انجام دادیم وآن کارنامه را انجام دادیم، درحق چنین مردم با خلوص دل دعا میکنم که خداوندا ! در آنها اخلاص را خلق کن ! وطبق رضایت خود از آنها کار بگیر ! وعمل آنها با رحمت خود قبول فرما !

احیلنا بخاطر همت افزائی و ترغیب دیگران بیان نمودن چنین حالات نیز بکار است، اما نه چنین که دائم حسنات خویش را حساب میکنند ، بلکه این را نیز حکم خداوند فکر نمودن وبر قدر ضرورت بیان کردن بکار است، ودرعین وقت اظهار باید از فریب نفس وشیطان بیدار باشند ، اگر یک ذره نظر از عنایت الهی برداشته شود ونظر بر کمال خویش بیاید پس واصل دوزخ میگردد ، خداوند جل جلاله ما و شمارا در پناه خویش بگیرد ، پس اگر چنین شخص را اندک توصیف شود پس (سبحان الله) این احمق هم با خود نظر میکند وفکر میکند که من هم در حقیقت اینچنین هستیم.

واه واه گفتن مردم انسان را هلاک سازد ، حالات مخفی خود خوب میداند با وجود آن اگر کسی او را تعریف کند پس درفریب نفس وشیطان آمده خود را چیزی فکر میکند.

کسی در وقت فروخت اسپ خود دلال را گفت که اسپ من را بفروش ، دلال در

پیش روی مالک، تعریف اسپ را آغاز کرد، مالک گفت که اگر این چنین خوب است پس او را نگاه میدارم و نمی فروشم .

زن یک دلاک به خانهء مالک خود رفت، دید که زن مالک زیورات خود را به خاطر شستن وصفایی از تن خود دور کرده است ، زن دلاک (نائی) فکر کرد که این زن بیوه شده است وازهمین جهت زیورات خود را دور کرده است، پس زن دلاک رفت وبه شوهر خود گفت که زن مالک بیوه شده است (درحالیکه مالک به کدام جای دور رفته بود) دلاک پشت مالک رفت واو را گفت که زن تو بیوه شده است ، مالک گریه کرد، مردم از اوپرسیدند که چرا گریه میکنی ؟ اوگفت که زن من بیوه شده است ، مردم به خاطر دعاء برایش می آمدند ، درآنجا یک شخص عاقل بود به مالک گفت که توه زنده هستی په چطور زن تو بیوه شد، عقل این سخن را هیچ تسلیم نمیکند؟ مالک جواب داد که عقل من نیز این سخن را قبول نمیکند لیکن دلاک من بسیار شخص معتمد است ، او هیچ دروغ نمیگوید.

پس حال احمق همچنین می باشد که از حالت خود خوب خبر می باشد لیکن باز هم با سخن تعریف کننده اعتماد میکند وخود را بسیار بزرگ فکر میکند .

گرگدے کے کان میں کہدو کہ عاشق تجہ پہ ہوں

ہے یقین کامل کہ وہ بھی گھاس کھانا چھوڑدے

خلا صه اینکه کسی که خداوند از او کار دینی را بگیرد به مردم از او نفع دینی اضافه می رسد وطالبان دین با او بسیار رجوع میکنند پس درچنین حالت باید در غفلت نباشد بلکه دائم هوشیارباشد تا خداوند جل جلاله اضافه از توقع از او کار دینی را بگیرد، وباید با خود فکر کند که ممکن این استدراج باشد مبادا که این خدمت اوقابل قبول در درگاه الهی نباشد او را مهلت دهد ، پس باید در این فکر باشد ، همیشه در خوف باشد ومصروف به دعا واستغفار باشد وسوال قبولیت دعا رابکند .

## یک واقعه سبق آموز

در چنین موقع براین واقعه یک شخص بسیار فکر بکار ومفید است، برامن ضرورت فکر کردن نیست، این واقعه خود بخود با ذهن من می آید، کسی بسیار مکار وفریبکا بود با

لباس بزرگان مردم را فریب میداد، در این عصر فریبکاری مردم سهل وآسان است، با سجاده وتسبیح ونام های گوناگون که ظاهر زیبا وباطنش و خالی باشد با صورت صوفیه وبزرگان، دراین عصر فریب دادن مردم خیلی ها سهل است، در سابق مردم هشیار بودند ، بر دین میفهمیدند، مردم زود فریب نمی خوردند ، زیرا در زمانهء گذشته یک مکار را حاصل نمودن اصطلاحات ومسائل پیچیده آن فن ضروری بود .

پس این شخص نیز فن تصوف را حاصل نموده وخود را شیخ گفته نشست ومردم را تقلین داد به حفظ اوراد و اذکار واشغال مراقیات وغیره، مردم بسوی اوبسیار رجوع کردند ویک تعداد مردم توبه تائب واولیاء الله شدند .

روزی این اولیاء الله فکر کردند که باید امروز توسط مکاشفه مقام حضرت خویش را بنگریم ، همه یکجا مراقبه را آغاز کردند لیکن مقام حضرت هیچ در نظر آن نیامد، اینها بسیار متیحر شدند وگفتند که باید شخصاً از حضرت مقام او را پرسیده شود، همه حاضر شدند وعرض نمودند که همهء ما یکجا شدیم تا مقام شما را در مراقبه بنگریم اما هیچ مقام شمایان بنظر نرسید، پس شمایان مقام خویش را با ما معرفی کنید .

جواب این سوال بسیار آسان است ، باید چنین میگفت که : (شمایان حالاً پیداً شدید ومقام من را جستجو می کنید مقام من خیلی ها عالی است ، شمایان شاید بعد از بست سال مجاهده محکم از مقام من آگاه شوید) درهر کارکه باشید بروید کار خویشرا دامه دهید) ، اما جهت تیار نمودن صورت اهل الله واز برکت ذکر الله تعالی، رحمت خداوند بسوی او متوجه شد و راست فرمود که : (حقیقت اینست که در داخل من هیچ چیز هم نیست من یک شخص مکار هستیم وبه خاطر حوصل مال وجاه شکل اولیاء الله را اختیار کردم)

وقتیکه این اولیاء الله از حقیقت آگاه شدند پس نگفتند که بیایید که برویم، ما در کدام جا حصار شده ایم ؟ ویا اینکه او را بزند ودر پیش روی مردم او را حقیر کند بلکه بجای تحقیر وتذلیل او گفتند که : بیائید ما همه دعاء کنیم که یا الله ! او بر مایان بسیار احسان نموده ، با نسخه های نشان داده او گناهان ما بخشیده شده است وجهت او تعلق ومحبت شما با ما نصیب شده است ، پس یا الله این شخص هم در فهرست اولیاء الله داخل کن ! پس خداوند دعاء ایشان را قبول کرد و او را اولیاء الله گردانید. وقرب ، تعلق

ومحبت خود را با او نیز نصیب کرد .

نصرت اهل الله او را از جهتی حاصل شد که او صورت بندگان محبوب خدا را اختیار نموده بود، اگرکه این کار را بخاطر حصول دنیا کرده بود لیکن خداوند این عمل او را اینقدر پسند نمود که او را نیز در فهرست اولیاء الله داخل کرد ،

وقتیکه خداوند اینچنین شخص را محبوب خود گردانید که به خاطر حصول دنیا شکل اولیاء الله را اختیار نموده بود وخداوند تعالی با او نصرت کرد ، پس کسیکه فقط به خاطر رضاء الله تعالی صورت اولیاء الله را اختیار کند پس آیا خداوند او را محروم میماند وبا او نصرت نمیکند؟ هیچگا نه ! بلکه ضرور با او نصرت میکند.

الغرض وقتیکه کدام اطلاع یا خطی چنین باشد که در آن بیاید که تمام گناه ها را ترک نمودیم و با آن ازته دل نفرت میکنیم ، در آن وقت مفاجاةً بسوی این واقعه ذهن میرود، وفکر میکنیم که مبادا واقعه این مکار میباشد که حالات دیگر مردم خوب میشود وحالات من خراب میشود واین دعاء را نیز میخوانیم که (رب لاتخزنی یوم یبعثون) یا الله روز محشر ما را رسوا مکن !

با فکر نمودن دراین افسانه باید فکر شود وهر انسان باید حال خود را محاسبه کند.

## رسوائي آخرت بزرگتر است از رسوائي دنيا

مقصد رسوائی روز محشر چیست؟ از کدام مردم خداوند تعالی کار دین را میگیرد یک تعداد مردم مقتداء دیگران می باشند ومردم معتقد آنها می ،باشند دست های آنان را بوسه میکنند وآنها را اولیاء الله می پندارند . رسوائی روز حشر برای اینچنی مردم اینست که مریدان و معتقدین آنها به بهشت میروند وخود آنان به دوزخ میروند . چقدر رسوائی بزرگ است؟ وقتیکه سالکین ومریدان پیر صاحب که از جاهای دور ونزدیک یا توسط خط وکتابت از او فیض میگرفتند. داخل بهشت میشوند وخود پیر صاحب سرنگون در دوزخ میفتد. باید در وقت این دعاء آن حالت باید در نظر گرفته شود .

وقتیکه این صورت حال را فکر میکنم پس فرموده مولانا روم رحمه الله را متذکر میشوم که در مثنوی ذکر کرده است : میفرماید که در زمان قدیم طریقه شکار نمودن طوطی ها چنین بود که توسط نل آن طوطی را چنین شکار می نمودند که نل را در نار

ویا کدام چیز دیگر می بستند وآن نل را در درخت آویزان میکردند وقتیکه طوطی غافل بر چوب می نشست پس چوب سرنگون میشد وطوطی نیز در آن سرنگون آویزان میشد شکاری آمده وطوطی غافل را میگرفت ، این صورت در فکر می آید که اگر خدا نخواسته این عبادت مایان قبول نباشد، عوض اخلاص ریا می باشد، پس روز محشر چه حال داشته باشیم؟ معتقدان ومریدان بنگرند که پیر صاحب سرنگون است در دوزخ، خداوند بر همه مایان ترحم کند ، باید از عذاب الهی درخوف باشیم ومحاسبه اعمال خویش را بکنیم .

## مثال ناز کنند گان بر اعمال خویش

حضرت رومی رحمه الله دو مثال را بیان نموده است : روزی یک دزد به خانه کسی رفت درشب مالک خانه بیدار شد، طبق معمول باسنگ چقماق روشنی میکرد در عصر سابق رواج بود که مردم توسط سنگ چقماق روشنی میگردند وقتیکه مالک خواست که توسط سنگ چمقاق پنبه را روشن کند ، لیکن سارق زیر چپرکت مالک نشست ، وقتیکه ماسلک سنگ چقماق را با یکدیگر میزدند وشعله آن به پنبه میرفت، دزد فوراً آنرا در دست خود میگرفت وخاموش میکرد از همین جهت پنبه آتش را نگرفت، خواب بر مالک غالب بود بعد از اندکی سعی وکوشش مالک پس خوابید. سارق از چالاکی کار گرفت و تمام خانه را صفا کرد وهمه چیز را با خود برد.

پس مولانا رحمه الله این مثال کسانی را بیان نموده که فکر میکنند که مایان از نعمت های زیاد دینی بر خورداریم، تمام گناه ها ما را ضرر نمیدهد ، عبادات ما نیز اضافه است وخدمات متعدی نیز بسیار میشود، امادگی جنت هم شده است وخانه پر از عبادت است. اما اگر خدانخواسته کدام سارق آن نعمت را از ما گرفت درحالیکه ما غافل بودیم پس روز محشر چه کنیم ؟

## سارق اعمال صالح

آن کدام سارق است؟ نفس وشیطان وقتیکه یکبار هم در نظر این مردم بیاید که مایان عالمان بزرگوار ، مفتیان وپارسایان هستیم پس تمام حسنات آنها ضائع شدند ، اگر

نصرت خداوند ازبین برود وبا نفس خود نظر شود پس به جای جنت ، اسباب دوزخ تیار شدند، تمام عمر مشقت وتکلیف هم تحمل شود ومصروف عبادات نیز می باشند اما باز هم عوض بهشت حقدار دوزخ گردند پس این خسران بزرگ است .

## مثال دوم فخرکنندگان بر اعمال صالح

مولانا روم رحمه الله مثال دوم سرقت اعمال را چنین بیان نموده است : کسی نزدش میوه جات زیادی بود آن بدین مفکوره ذخیره نمودکه دروقت قلت میوجات آنرا با قیمت اضافه به فروش برساند ، وقتی که قحطی شروع شد میوه جات را بدین فکر کشید که خیلی فائده بگیرد اما دید که تمام میوه جات را موش ها برده بود، پس دراین موقع آن شخص چقدر پریشان شده می باشد؟

این مثال را نیز مولانا روم رحمه الله در مورد کسانی بیان نموده است که فکر میکنند که نزد ما متاع بهشت کامل است ،عبادات زیادی داریم وخدمت ابلاغ دین را به دیگران انجام داده ایم خدمات دینی را انجام داده ایم ، گناه را ترک نموده دیگران را نیز مانع شده ایم ، درنظر خویش خود را از اهل بهشت می پندارد که ما اعما صالح را داریم مستحق بهشت هستیم، اما وقتیکه روز باز نمودن خزانه آید چه میشود؟

فردا روز محشر وقتیکه محاسبه اعمال شروع شود اگر درآن خدا ناخواسته یک حبه هم از خزانه ما نبرآید وآنرا نفس وشیطان دزدیده باشند پس چه حال داشته باشیم به کدام اندازه پریشان می باشیم؟ موش های نفس وشیطان بر خزانه ها حمله میکنند وقتیکه کسی اعمال صالح ونیکی ها را کمال خویش پندارد واز دستگیری خداوند بی نیاز شود در همانوقت نفس وشیطان تمام خزانه های او را تصفیه میکند .

## واقعه مولانا شبیرعلي صاحب رحمه الله تعالى

مولانا شبیر علی رحمه الله یک واقعه خود را بیان میکند و میفرماید : یک دفعه همه بوره (شکر) حاصل شده از زمین خود احتکار کردیم تا در وقت قلت از آن استفاده کنیم لیکن وقتیکه گودام ها را باز کردیم وآن منظر را دیدیم پس حیران شدیم که هیچ نشانی بوره (شکر) نبود، عوض شکر چیز های سیاه در ته زمین بنظر میرسید، متوجه شدیم پس

دیدیم که مورهای سیاه اند که تمام شکر را بوسیده وازبین برده اند . چنین می باشد مثال کسانیکه بدون دستگیری الله تعالی بر اعمال نیک خویش می نازند، باید دائم درخوف عذاب الهی باشیم واز عذاب اوپناه بخواهیم .

## خیانت درنعمت هاي الهي

مثال کسی که نعمت های الهی را کمال خویش می پندارد مانند بهنگی وجارو کش است که بادشاه او را خازن وخزانه دار مقرر کند اما جاورکش آن مال را مال شخصی خویش فکر کند وقتیکه بادشاه ازین خیانت بزرگ او اطلاع یابد او بر دار میکشد و یا اقلاً او را ازین منصب معزول میکند.

چنین فکر کنید که تمام نعمت های الهی اگر دنیوی باشد ویا دینی ، علمی باشد یا عملی لازمی باشد ویا متعدی ابلاغ آن باشد به دیگران یا عامل گردانیدن دیگران اگر هریکی آنرا یک شخص کمال ذاتی خویش پندارد هر آننه این شخص درنعمت های الهی خیانت نموده ، این نعمت ها همه امانت های الهی است کسی که کدام عمل نیک را انجام داد او خازن نعمت های الهی است، اگر کسی یکی ازین نعمت ها را کمال ذاتی وشخصی خویش فکر کند پس فکر کنید که اگر کسی درخزانه بادشاه دنیوی خیانت کند ممکن او را اطلاع نرسد اما در علم الهی نقصی نیست، تمام زنده ها درعلم اوست ازحالات قلوب علم دارد، اگر درقلب کسی بیاید که این کمال من است آن نیز ازعلم خداوند خارج نمی باشد وبالش بر او میباشد ، خدواند او را معطل میکند و او را ازهمه نعمت ها محروم میسازد . که این نالائق را خازن خزانه خود مقرر ساختم و او آنرا خزانه شخصی خویش پنداشت به کدام اندازه خائن بزرگ است؟ پس دردنیا وآخرت رسوا وذلیل میگردد .

دعاهائیکه معمول من است از آن جمله یک دعاء مناسب سه مثالهای مذکور نیز هست وآن اینست که :

یا الله : از موش ، دزد وخیانت در امانت مرا نجات ده دائم بسوی تو متوجه هستیم وبر نصرت تو نظر من است.

## علامت دوم اخلاص و قبول کثرت دعاء واستغفار

علامه دوم قبولیت عبادات انفرادی وخدمت دینی کثرت این دعاء است (لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم) که آنرا معمول خود گرداند . خلاصه اینکه توفیق نیکی ونجات از گناه اگر در ذات خویش باشد یا در تلقین بر اجتناب گناه وکامیاب شدن دراین عمل مردم دعوت به نیکی وباز گردانیدن از جرم ها . باری الها ! این همه با فضل تو است . منع نمودن دیگران از گناهان سخن بسیار دور است . اگر نفس خود را هم از گناه منع کنم وفکر این را بکنم وفکر آخرت را بکنم . این هم بدون فضل تو شده نمیتواند .

ازهمین جا آنحضرت ﷺ در دعا می فرمود : (لاحول ولا قوة الا بالله کنز من کنوز الجنة) . یعنی (لاحول ولا قوة الا بالله) خزانه بزرگ است از خزانه های بهشت . این جمله تقریبًا در سه ثانیه اداء میشود . پس چگونه آنقدر اجر بزرگ کمائی نشود؟ زیراکه این دعا نفس وشیطان را پامال میکند .

نفس وشیطان تمام نیکی ها را ضائع میکند پس عوض نیکی مست وسرشار گناه میگردند واگر ازکدام گناه باز گردد وکدام نیکی را انجام دهد بازهم آنها در ضائع نمودن این حسنه کوشش میکند و درقلب اوعجب وتکبر ررا پیدا میکند وخویش را پارسای بزرگ فکر میکند.

مقصد اینست که فکر کنید که توفیق نیکی وتوفیق رسانیدن حق بدیگران ودرآن تبلیغ اثر اندختن ودیندار ساختن مردم همه با مرحمت الهی میشود اگر بخواهد که درتبلیغ مایان اثر نباشد پس تبلیغ و وعظ مایان بی اثر میباشد .

## ترمامیترحقیقت گفتن کلمه (لاحول ولا قوة الا بالله)

مقصد (لا حول ولا قوة الا بالله) تعلیم دادن انسانهاست . ممکن بر بعضی افراد اثر آن شده باشد اگر از کسی پر سیده شود خواه مسلم باشد یا کافر این نعمت صحت، دولت مال ومتاع ودیگر نعمت های دینوی را چگونه بدست آوردی پس همه میگویند که این همه نعمت های عطا کرده الهی است حتی متکبر و مغرور زمانه نیز بدین عقیده است. البته تنها منکر وجود خداوند این نعمتها را کمال خویش میپندادر مانندیکه قارون منکر ذات خداوند گفت این نعمت ها را شخصاً بکمال خویش حاصل نموده ام کسی دیگر بر

من عطا نکرده است، در نتیجه با مال ودولت خویش در زمین خسف گردید . قارون به زبان خود گفت که این همه کمالات من است، پس اگر در فکر کسی چنین بیاید که این کمالات شخص من است او با قارون مشابهت پیدا میکند زیرا مرض اصلی مرض قلبی است که قارون اظهار آنرا به زبان نمود . ترسیدن بکار است که مبادا حشر من مانند حشر قارون نشود وتمام مال من هلاک نگردد .

خلاصه اینکه همین است عقیده مسلم وکافر که همه نعمت ها عطای الهی است همه در اختیار خداوند است به زبان نیز میگویند اما آیا حقیقت (لاحول ولاقوة الا بالله) درقلب کدام شخص هست ویا نه ؟ برای معلوم نمودن این سخن . این یک ترمامیتر است.

بدون توجه درقلب هر شخص بیاید اگر خدا ناخواسته 'در مورد این نعمت ها که با من هست فکر نمودم که این نعمت کمال شخص ما است ممکن این جمله ناپسند خداوند شود وتمام نعمت ها ازمن سلب گردد. این فکر شب وروز درفکر انسان بیاید بالخصوص در وقت حصول توفیق عمل صالح یا توفیق نجات از بدیها توفیق تبلیغ بدیگران مؤثر شدن این تبلیغ اگر کیفیت وحالت قلب کسی موافق این ترمامیتر شود پس حقیقت (لاحول ولا قوة الا بالله) در قلب او جای میگیرد .

اگر جا نگرفته باشد باید قلب طبق آن گردانیده شود بر علاوه آن دایم دعاء ذیل را برای نجات از کبر وعجب وظیفه کند :

یاحی یاقیوم برحمتک استغیث اصلح لی شانی کله ولاتکلنی الی نفسی طرفة عین.

ای ذاتیکه همیشه زنده است وقایم کننده دیگران است که کجی ها را درست کننده است سوال میکنم از درگاه تو که تمام حالات من را اصلاح فرما ! (عقیده من را هم درست کن که هیچگاه درقلبم نیاید که این کمال من است) و به اندازه یک چشم من را بنفسم حواله مکن .

«ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی»

ترجمه : هر آئنه نفس حکم میکند دایم بر بدیها مگر کسی را که خداوند بر او رحم کند. اگریاری خداوند شامل حال نباشد نفس وشیطان انسان را هلاک میسازد .

احیانًا دعاء (والله المتسعان) نیز بکار است . وگاهی این دعاء (اللهم انا نستعینک علی

طَاعَتِكَ) واحیانا این دعاء (لَاحَوْلَ وَلَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ) را وظیفه کند. باید دایم درخوف باشد مباداکه از دستگیری مالک صرف نظر شود و برکمال خویش نظر کند ومحروم تمام نعمتها بگردد .

## علامت ایمان

رسول الله ﷺ فرموده : (ماخافه الامومن ولاآمنه الامنافق (بخاری)) یعنی از خداوند تنها مومن در خوف می باشد یعنی دائم در خوف میباشد که علم وعمل من وهمه کمالات من در قبضه خداوند است، دراختیار من چیزی نیست . اگریک ذره از نظرکرم الهی افتادم هلاک میشوم ودر قلب منافق هیچ گاه این خوف نمی آید ودائم مطمئن میباشد.

نفس خویش را بنگرید اگر درقلب کسی باشد که این کمال تبلیغ ووعظ واصلاح خویش واصلاح دیگران این همه کمال من است ومست شود پس چنین شخص که دائم در این فکر باشد منافق است، باید بترسد وتوبه کند و باید دایم درخوف و امید باشد خوش نیز میباشد اما برچه ؟ نه بر اینکه کار کردم بلکه بر اینکه مالک از من کار گرفت اما این فکر تا زبان وفکر کافی نمی باشد بلکه باید آنرا در قلب جا دهم ، بار بار درهمین فکرِ باشیم که خدایم از من کارگرفت وتوفیق به نیکی عطاء نمود . وقتیکه بدین فکر خوش شویم هر آننه خوف نیز بر ما طاری میشود خدائیکه از من کار گرفت مبادا که ناراض نشود مانندیکه مامور حکومتی باوجود خوشی درخوف نیز میباشد که کدام عمل یا سخن من ناپسند حکومت نیاید و من را از وظیفهء اخراج نکند پس باید باخوشی خوف نیز باشد .

غافل مرو که مرکبِ مردانِ مرد را | در سنگلاخ بادیـه پیما بریده اند
نومیدهم مباش که رندانِ باده نوش | ناگه بی خروش بمـنزل رسیده اند

## معامله خدوانند با آنحضرت ﷺ

خداوند به آنحضرت ﷺ میفرماید : ﴿ وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ ۚ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ﴿٨٧﴾ ﴾ ، ( ۱۷: ۸۶ ، ۸۷ )

یعنی اگر بخواهیم تمام علوم ترا از بین میبریم، علم آنحضرت ﷺ اضافه تر بود از علوم کافه دنیا با وجود آن تنبیه میشود که این همه در اختیار من است چیزی که نزد آنحضرت ﷺ هست همه لطف وکرم من است.

یک مرتبه خداوند بر آن تجربه نیز نمود چنین که جبرئیل امین به شکل یک شخص اجنبی آمد و در مورد اسلام عقائد واعمال از او پرسید که مقصودش تعلیم دادن بود دبه صحابه کرام، چونکه صحابه کرام از آنحضرت ﷺ میترسیدند در سوال کردن که مبادا کدام سوال نامناسب نکند، بالخصوص درصورتیکه درقرآن کریم ازآن ممانعت نازل گردیده بود، صحابه کرام نیز درخوف بودند دراین دوران جبرئیل امین علیه السلام سوال می نمود و آنحضرت ﷺ جواب میداد که تمام صحابه کرام از آن مستفید میشدند، دراین وقت در ابتداء آنحضرت او را نشناخت، وقتیکه او رفت آنحضرت ﷺ به صحابه کرام فرمود که او را تلاش کنید وقتیکه او را تلاش نمودند او را نیافتند پس آنحضرت ﷺ فرمود که این جبرئیل بود.

کیسکه با آنحضرت ﷺ بیست وسه سال محبت ودوستی نموده بود در آخر عمرش آنحضرت ﷺ او را نشناخت، درحقیقت این بود اظهار قدرت الهی که همه چیزها در اختیار من اند اگر بخواهیم آنرا پس میگیریم، این تنبیه بود در مورد علم ودر مورد عمل میفرماید که: ﴿ وَلَوْلَآ أَن ثَبَّتْنَٰكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْـًٔا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾ ﴾ (۱۷: ۷٤)

یعنی با آنحضرت ﷺ نصرت مایان است ،مضبوطی بر حق او را عطا نمودیم این همه بود رحمت مایان که مایان آنرا ثابت قدم گردانیدیم در غیر آن ممکن اندک میلان می نموده بسوی کفار.

پروردگارا ! مایان را نیز بر حق مستقیم کن که ماحول وجامعه خراب ونفس وشیطان ما را به اندازه یک موی از حق دور نکند، قلوب مایان را نیز چنین محکم کن که وابسته باشد با محبت شما وفکر آخرت که یک ذره انحراف نکند تا تعلق ومحبت غیر بر آن غالب نه آید.

درمورد آنحضرت ﷺ خداوند درمقام دوم می فرماید: ﴿ وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُۥ لَهَمَّت طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ أَن يُضِلُّوكَ ﴾ (٤: ١١٣)

اگر بر شما فضل وکرم من نمی بود پس قصد می نمود یک طائفه کفار تا ترا از راه حق منحرف سازند .

اینست نصرت من که شمایان را ازحملات آنها نجات دادیم وبرحق قایم داشتیم .

این هرسه آیات در مورد آنحضرت ﷺ هنست، دیگران را نیز بر آن قیاس کنید که درقلب یک مثقال کبر راجا مده وقتیکه اینست حالت سید عالم ﷺ پس کسی دیگر چه مجال داشته باشد .

## فضل خداوند برترک کنندگان گناه

خداوند در مورد کافه مومنان میفرماید : ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ﴾ ، (۲۴: ۲۱)

اگر بر شمایان فضل ومرحمت خداوند نمی بود پس کسی از شما هیچگاه از گناه نجات نمی یافت اماکسی را خداوند بخواهد پاک میکند از گناه .

خداوند به مرحمت خویش مایان را پاک سازد ازگناهان باید دانسته شوکه ترک گناهان با نصرت خداوند است، درآن وقت که بر او نظر الهی باشد کوشش همت تدابیر ترک گناه و علاج همه از جانب شخص میباشد زیرا اینست حکم الهی اما باید برکمال خویش نظر نکنیم بلکه نظر بر خداوند داشته باشیم که در آن اسباب اثر انداخت که آن اثر در اختیار اوست وبدون نصرت او هیچ چیز شده نمیتواند .

خداوند قول بندهای خویش را نقل کرده می فرماید : ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾ ، (۷: ۴۳)

احسان بی پایان خدا است که مایانرا تا اینجا رسانید ، اگر خداوند مایان را هدایت نمی کرد تا اینجا رسانیدگی ما غیر ممکن بود .

درغزوه خندق آنحضرت ﷺ با نفس نفیس خویش مصروف عمل بود با شکم گرد آلود خویش با پروردگار خویش چنین راز ونیاز میکرد :

وَاللهِ لَوْلَا اللهُ مَا اهْتَدَيْنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا

سوکند بر الله! اگر نصرت خداوند نمی بود هیچ عمل دینی را تمام نمی کردیم عبادت مشکل مانند جهاد وکشیدن خندق دراین عمل نیز بجای ناز ، نیاز کردن است.

## بعد ازنیکي نیزباید درخوف باشیم

حضرت ابراهیم واسماعیل علیهما السلام بیت الله شریف تعمیر می کردند در تعمیر علاوه از مال، جان خود را درآن وقف کرده بودند اما حال قلبی آنها چنین بود که دائم در خوف وهراس می بودند که ندانیم آیا این عمل مایان پذیرفته شود یا خیر؟ ازاینجا دائم چنین دعاء می نمودند : (ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم ( ۲: ۱۲۷)

ترجمه : پروردگار ما ! سعی وکوشش مایان را بپذیر، هر آئنه تونی شنوا ودانا.

بنگرید معامله خداوند را با بندها خویش توسط وحی این کار را اعلان نمی کند که مطمین باشید من از شما را ضی ام ، امساعی شمارا پذیرفتم ، او حالت بندها از پشت می نگرد که آیا آنها درخوف اند و توبه می کشند ویا نه ؟ اما امروز شیطان ویا مسلمان نام نهاد اگر مردم آنها را بزرگ وصوفی فکر کنند آنها چه میگویند؟ میگویند که (بکنید وخوف کنید) به این مفهوم که گناه می کنید وخوف کنید با ارتکاب گناه عقل های مردم مسخ شد، اینقدر سخن در ذهن آنها نمی آید که مردم بترسند پس چگونه مرتکب جرم میشوند؟

مقصد کلام مذکور با این مثال خوب در ذهن مینشیند : اگر با کسی گفته شود که در سوراخ مار دست بزن آیاکسی چنین همت کرده میتواند؟ اگر که با دست داخل کردن نقصان یقینی نیست چراکه چندین احتمالات دیگر نیز دارد دارد مثلاً :

(۱) ممکن آن عار مار نباشد بلکه غار کدام حیوان دیگر باشد .

(۲) اگر غار مار باشد ممکن دراین وقت مار در سوراخ نباشد وبیرون بر آمده باشد.

(۳) اگر داخل باشد ممکن استراحت باشد وآماده حمله نباشد .

(٤) اگر بیدار باشد ضروری نیست که فوراً حمله کند.

(۵) اگر حمله کند لازمی نیست که از حمله اوکسی بمیرد ، احیانا زهر او بر عکس انسان را فربه وصحتمند میسازد .

وقتیکه با وجود اینچنین احتمالات کسی با سوراخ مازدست نمیبرد زیراکه درقلب اوخوف است ، این چنین وقتیکه کسی از دوزخ درخوف باشد و در قلب او خوف الهی موجود باشد پس چگونه جرئت میکند بر ارتکاب جرم وگناه؟

## حالات خائفین از الله تعالی جل جلاله

پرسان کردن وخوف از از آنحضرت ﷺ بکنید وقتیکه این آیتها نازل شدند :

﴿ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾ ﴾

وکسانیکه میدهند چیزی را که میدهد لیکن دلهای آنها میترسانند که آنها بازگردانیده اند با پروردگار خویش .

خدواند متعال در دل حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها سوالی را خلق نمود . اگر این رحمت الهی نمی بود پس این سوال را در ذهن حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها خلق نمی کرد، واگر نه صوفیای این عصر را یک دلیل پیدا میشد زیرا آنها میگفتند که مطلب این آیت اینست که گناه بکنید واز خدا نیز بترسید .

حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها از رسول الله ﷺ پر سید که آیا مراد از این آیت کسانی اند که گناه می کنند ومی ترسند؟ رسول الله ﷺ ارشاد فرمود که نه خیر! بلکه مراد از آن کسانی اند که اعمال نیک را انجام می دهند ومی تر سند ، نماز، روزه، صدقات وخیرات را اداء میکنند ومی ترسند . زیرا معلوم نیست که این اعمال مایان در بارگاه الهی قبول میشود ویا نه ؟

نیکیاں یا رب مری بدکاریوں سے بد ہوئیں

وہ بھی رُسوا کن ترے دربار میں بے حد ہوئیں

خداوند جل جلاله میفرماید : ﴿ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿٣﴾ ﴾ (۱۱۰ :۳)

تسبیح بیان کن پروردگار خود را ! وبا کثرت ذکر استغفار نیز بکن. یقینًا خداوند توبه شما را قبول میکند .

باذکر الله تعالی تلقین استغفار را نمود زیرا معلوم نیست که آیا تسبیح مایان پذیرفته شد یا خیر؟ ممکن عوض اجر وثواب ماخوذ گردیم . لائق قبول واجر نیستم مگر پروردگارا ! کرم ومهربانی تو بسیار وسیع است . به توسل آن کرم از تو سوال میکنم که خدایا آن از ما قبول فرما ! اما صوفی های امروز میگوئید که بعد از گناه نیز استغفار

نکنید بلکه فقط خوف کنید .

و باز خداوند جل جلاله میفرماید : ﴿ كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿١٧﴾ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿١٨﴾ ﴾ (۵۱ : ۱۷، ۱۸)

بنده های خداوند درشب کم می خوابند ودر وقت سحر استغفار میگویند .

اول درقلیلاً قلت پس از آن درتنوین قلت وبعداً در (من) قلت در (ما) قلت ، خداوند با چهار تاکیدات فرمود که بندهای من در شب خیلی کم میخوابند ، تمام شب را در عبارت سپری می کنند ، اما بازهم درصبح بر عبادت خویش نمی نازند که تمام شب در ذکر الهی بودیم بلکه خائف می باشند که آیا عبادت مایان پذیرفته شد ویا خیر؟

در جای دیگر می فرماید : ﴿ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾ ﴾ (۳ :۱۷)

درچنین اوصاف آنقدر به کمال رسیده اند با وجود آن در آخر شب استغفار می گویند، در همین حالت زندگی آنها سپری میشود، اینها بر نیکی خویش نیز استغفار می گویند ودائم در خوف میباشند که ممکن نیکی های ما پذیرفته نشده باشد ، کرم خداوند را متوجه شوید ازهر جانب دستگیری میکند اگر ناز وعجب کند تنبیه می فرماید که این همه درقبضه من است وکمال تو نیست، اگرخیلی ها خائف شود اینچنین اطمینان میدهد :

﴿ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ﴾ (۵۷ : ۱۷)

خداوند کریم توسط بارش زمین مرده را زنده میکند ، درآن فصل ، گلها ومیوه را می برآید ، هیچ مشکلی نیست برای قدرت او که با بارش رحمت خویش دلهای مردهء شمایانرا حیات دهد و در آن بستان محبت و اطاعت خویش را برویاند .

فکر کنید خداوندیکه ما را توفیق قالب وصورت ظاهری عمل داده است همان ذات قبول کننده آن است اگر پذیرفتن آن مقصود نمی بود پس چرا توفیق میداد بصورت ظاهری عمل ؟

باید این دعاء همیشه بگویم که : یا الله ! وقتیکه صورث ظاهری عمل را با ما عطا نمودی پس با توسل کرم خود سوال میکنیم که با فضل خویش درآن روح نیز بینداز ! وقبول فرما ! وقتیکه مقام قرب با درجهء عالی برسد پس احیانا حالت خوف غالب میشود.

بر یک سالک این کیفیت غالب شد وبسیار پریشان شد ، پس جواب داده شد که :

گفت این الله تو لبیک ماست     این فغان وآه زاری پیک ماست

فرمود : وقتیکه با توفیق گرفتن نام من داده شد همین است پیام قبولیت از جانب من، بعد از یکبار (الله) گفتن توفیق بار دوم گفتن (الله) ، همچنان بعد از یک مرتبه ادای نماز توفیق ادای نماز دوم نشانهء قبولیت است ازجانب پروردگار که بار دوم توفیق احضار را در حضور خویش عطاء کرد

ع : این فغان و آه زاری پیک ماست

اگر ازخوف من آه وناله وفغان میکنی پس این پیام اینست که تو در درگاه من حاضر هستی پس مطمئن باش و زیاد خائف مباش ! بین امید وخوف باش ! (الایمان بین الخوف والرجاء) یعنی ایمان میان خوف و امید است .

خداوند متعال حال بنده های خویش را اینچنین بیان میکند : ﴿ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا ﴾ ( ۳۲: ۱۶ )

یعنی پهلوی آنها جدا می باشد ا از رخت خواب ونداء میکنند با پروردگار خویش بین خوف ورجا .

## حقیقت استغفار

خلاصه اینکه اهل الله بر عبارت خویش نمی نازند بلکه بر علاوه عبادت با کثرت استغفار نیز میکنند . اکثر افراد استغفار را وظیفه میکند . کسی یومیه صد مرتبه وکسی با مداد و شام وظیفه میکند، اما تنها قرائت آن کافی نیست، تا اینکه حقیقت استغفار درقلب جانگیرد . حقیقت استغفار اینست که شما وا قعًا خود را مجرم پنداشته و ازته دل ندامت کنید، وبگوئید که : یا الله ! من مجرم هستیم واعتراف میکنم بر جرم خود . یا الله ! من را عفو کن ! ودرآننده نگاهم دار ازگناه . یا الله ! خیلی عاجز هستم، بر من نفس، شیطان، ما حول ومعاشرهء بد غالب آمده است، در مقابل آن بر من یاری کن . نصرت فرما با من ! اگر نصرت تو باشد پس هیچ کسی بر من غالب شده نمیتواند، این دعا واستغفار را باید معمول خود بگرداند زیرا این اکسیر است وآنرا قدر دانی کند . خداوند ما وشما را توفیق استغفار عطا کند .

## خوف آخرت اهل الله

خداوندتعالی اوصاف بنده های نیک خویش را بیان میکند ومیفرماید :

﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿٣٧﴾﴾ ( ٢٤ : ٣٧ )

بندهای خاص خداوند کسانی هستند که آنها را غافل نمیکند تجارة ونه خرید وفروخت از ذکر الهی و اداء نماز ودادن زکوة . یاد الهی را برهرکار مقدم میکنند از ذکر الهی غافل نمیشوند .

مقصد دائم الله گفتن این نیست که از او نافرمانی خدا شده نمیتواند .

علاوه از زبان در قلب آنها نیز یاد الهی چنین جا گرفته است که اگر منفعت بزرگ در راه اطاعت حائل شود آنها را از اطاعت وفرمانبرداری غافل نمیکنند ، تعلق الهی را فراموش نمیکنند ودائم متوجه ذکر الهی میباشند وفکر میکنند که پروردگار من را می بیند ، دائم در خوف میباشد که مبادا خدایم از من ناراض نشود. همه دنیا را از دست میدهد اما خدای خویش را ناراض نمیکند .

لیکن با وجود این مقام عالی در قلب آنها هیچ تکبر وعجب خلق نمیشود که من اینقدر بزرگ هستم ، بلکه کیفیت عاجزی و انکساری آنها چنین می باشد :

﴿يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾ .

دلهای آنها ترسان می باشند از خوف قیامت که از هیبت های آن روز دلها ترسان میباشند ، ازشدت خوف نقشهء حشر در روی آنها می آید .

## ازالهء یک شبهه

اگر در فکر کسی بیاید که آنحضرت علیه السلام دعای ذیل را تلقین نموده است :

((اللّٰهم اجعلنی من الذین اذا احسنوا استبشروا واذا اساءوا استغفروا))

یعنی الهی مایان را از جمله کسانی بگردان وقتیکه کارنیک را انجام دهند خوش وخرسند میشوند واگر کار بدی را انجام دهند علی الفور استغفار میگویند .

ازین حدیث خرسند شدن بر کارنیک معلوم میشود در حالیکه در آیت سابق آمده بود که بنده های نیک بر کارهای نیک خویش خوش نمی شوند بلکه خائف میباشند چرا

که معلوم نیست که آیا عمل مایان پذیرفته شده باشد خیر ؟

تفصیل این اشکال را قبلاً ذکر نمودیم که در قلب هر دو حات خلق کردن بکار است خرسندی وخوف و ندامت نیز . مانندیکه یک خانم درحین ولادت اولاد خویش خائف میباشد که معلوم نیست که باکدام حالت مواجه میشود مبادا که بمیرم وخرسند نیز میباشد که کدام چیزی از طرف خدا داده میشود، پس مانند خوشی وخوف در حین ولادت این چنین میباشد حالت تعلق با خداوند تعالی که محبت او در قلب آنها خلق میشود توفیق می یابند به اعمال نیک و با ترک گناه خوش میشوند اما در فکر این نیز می باشند که اینقدر نوازش الهی در این نعمت بزرگ محض اعطاء الهی وکرم اوست مبادا که بنا کدام اشتباه از من سر زند وخداوند تعالی از من ناراض شود و این همه نعمت ها از دستم برآید پس چه باشد حال من پس ازینجا در خوف میباشد . این چنین هر دو کیفیت در قلب آنها خلق میشود .

ازاین حالت چنین تعبیر نیز میشود که اهل الله بر حالت ظاهری عبادت خوش میشوند زیرا بسا مردم چنین اند که از حالت ظاهری عبادت نیز محروم اند اما وقتیکه فکر کنند که آیا در این عبادت روح است یا خیر؟ پس بر آن آه وناله کرده استغفار میکنند .

یک تعبیر آن چنین نیز میشود که توفیق هر عبادت از جانب خداوند تعالی میسر میشود این انعام وکرم اوست پس فکر میکند که از یکسو کرم الهی است واز جانب دیگر اگر درست اداء نگردد پس حق عبادت اداء نمیشود.من بسیار ناقص هستم ، کمیت عبادت من درست نیست پس کیفیت آن چگونه خواهد باشد؟ جهتیکه انتساب آن بسوی الله تعالی است پس باعث خوشی است واگر بسوی خود متوجه شود پس ندامت میکند وبرآن استغفار میکند .

نشانه های قبولیت عبادت که قبلاً نشان دادیم که انسان عبادت هم میکند ودر خوف هم می باشد این علامت عام است خواه خدمت متعدی را انجام میدهد ویا خدمت شخصی خود را ، در هر دو صورت همین حالت او می باشد .

## علامه سوم اخلاص وقبول

## عوض تبلیغ با مردم در خلوت بسیار دل دادن

اگر در مزاج کسی عوض دعوت وتبلیغ به دیگران ، پسند داشتن خلوت باشد با کسی سخن گفتن و اختلاط قلب او را مطمئین نمیسازد ، پس حال او چنین میباشد :

مجھے دوست چھوڑدیں سب کوئی مہرباں نہ پوچھے
مجھے میرا رب ہے کافی مجھے کل جہاں نہ پوچھے
شب وروز میں ہوں مجذوب اور یاد اپنے رب کی
مجھے کوئی حال نہ پوچھے مجھے کوئی ہاں نہ پوچھے

مرا باد وستم بگذارید اگر همه مهربان باشند مپرس من را خدایم کافی است از حالت جهان مپرس، شب و روز در یاد خداوند مجذوب هستم، نزد من از حال کسی مه پرس.

در تبلیغ مردمان دل تنگ میباشد اما در تعمل حکم مالک خود مجبوراً تبلیغ میکند پس این است دلیل بر اینکه در اینصورت تبلیغ او نزد خداوند تعالی مقبول است واگر در خلوت قلب او بی چین وخوف زده باشد ودائم در شوق بیان وتبلیغ مردمان میباشد پس این دلیل است براینکه که خدمات دینی او قبول نشده زیرا که او این خدمات را بخاطر رضای الهی انجام نمی دهد ، مخالفت قانون الهی میکند، وبرای نفس خویش آنرا انجام میدهد .

طبیعت ومقصد اصلی آنحضرت علیه السلام این بود که : (حُبِّبَ إِلَيْهِ الْخَلَاءُ).

خداوند تعالی برایش خلوت را محبوب گردانیده بود ، ونشستن با مردم در تبلیغ ثقیل بود بر طبیعت او ، ازینجاست که خداوند میفرماید : ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ (۱۸ :۲۸)

وخود را مقید ساز باکسانیکه که بامداد وشام بخاطر رضای الهی در عبادت او مصروف اند .

یعنی میدانم که در بین مردم بر شما نشستن مشکل میباشد ازینجا حکم شده شمایان

را که بخاطر تبلیغ بر طبیعت جبر نموده با مردم اختلاط نمائید. قلب دائم بلا واسطه بی قرار میباشد برای دیدار محبوب . اما حکم اوست که سخن من را به دیگران ابلاغ کنید ازینجا خواهش خویش را در تعمیل حکم محبوب فدا میکند.

اریدوصاله ویریدھجری فاترك ما ارید لمایرید

من وصال او را می جویم واو هجران من را پس اراده خویش را جهت اراده او می گذارم .

نہ دیکھا جائے گا خون تمنا اپنی آنکھوں سے مگر تیرے لئے جان تمنا یہ بھی دیکھیں گے

## علامت چهارم اخلاص وقبول

### خدمات دینی طبق قوانین شرع باشد

در تمام اعمال دینی ودنیوی از قبیل عبادات وتعمیل احکام شرع یا کارهای دنیوی یک مقدار قوانین مقرر است . خداوند تعالی انسان را ماتحت آن قوانین گردانیده وخود مختار نگذاشته است. خداوند تعالی میفرماید : ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾﴾ (۷۵ :۳۶)

**ترجمه** : آیا انسان فکر میکند که او مهمل گذاشته میشود ؟

باید انسان در هر عمل فکر کند که او پابند قانون است . حقدار مخالفت به اندازه سر موی نیست اگر طبق آن قوانین وظیفه اجراء کند با او یاری ورضایت الهی شامل حال میباشد ودر مقصد کامران میشود اگر بالفرض طبق معمول به قانون مرادش بر آمده نشود باز هم کامران میباشد چرا کامیابی او در چیزی است که مخالفت مقررات وقوانین نکند اگر خلاف مقررات وقوانین الهی تمام دنیا را نیز فتح کند باز هم در آخرت در دوزخ داخل میشود. بلکه پرسیده میشود که آیا طبق قوانین من عمل نموده ای یا خیر ؟ لذا کار کنندگان دین الهی کامیاب اند وخدمات دینی آنها قبول میباشد اما اگر بدون رعایت قانون طبق طبیعت خویش عمل نمودند پس او بنده‌ء نفس خویش است و بنده خداوند تعالی نیست. تبلیغ او قابل قبول نیست خواه تبلیغ اهل مدرسه باشد ویا تبلیغ اهل سیاست یا اهل خانقاه که او را تبلیغی گفته میشود هیچ عمل آنها قابل قبول نیست در آنجا رعایت هیچ کسی نیست. همه ماتحت قانون الهی می باشند .

دراینجا قوانین الهی را با ترتیب بیان میکنم : کسانیکه مصروف کارهای دینی می باشند آنها باید این قوانین را پیش روی خود بگذارند وفکر کنند که آیا این کار دینی را برای رضایت الهی انجام میدهیم ویا برای خوشنودی نفس خود .

## قوانین شریعت برای کارهای دینی

## قانون اول : بخاطر کدام مصلحت ارتکاب اندک گناه نیز جواز ندارد

قانون اول الهی اینست که شمایان خدمت دین من را کنید اما در خدمت دینی اختیار ترمیم را درقوانین من ندارید ، مایان دین را تا روزحشرمکمل ساخته ایم، مصلحت ها وحکمت های که تا قیامت می آید، همه در نظر مایان هست، کسی اختیار ندارد که بنا بر کدام مصلحت در قانون الهی تغیر وارد کند یا بنا بر مصلحت کدام قانون را ترک کند ، ویا مرتکب کدام گناه شود یا با کسی در گناه شرکت ورزد ، این چیزها هیچ گاه امکان ندارد ، خواه آن مصلحت ، مصلحت داخل نمودن مردم در دین باشد ویا مصلحت سیاسی باشد، و یا مصلحت اهل مدرسه برای حفاظت مدرسه باشد، به خاطر هیچ مصلحت نافرمانی خداوند تعالی جواز ندارد .

## یک نظریه خطاء اهل تبلیغ

یک تعداد تبلیغی ها میگویند : به منظور دعوت مردم بسوی دین ارتکاب گناه بنا بر مصلحت جواز دارد ، نیز با آنها شرکت در گناه وبدعات وپذیرفتن دعوت مامورین بانگ ونشستن در موترهای آنها ، ارتکاب این همه جرم ها بنا بر مصلحت جائز بلکه باعث ثواب است ، در مورد ارتکاب گناه بنا بر مصلحت سه نوع نظریه امکان دارند :

(۱) نظریه بعضی ها اینست که بنا بر مصلحت دعوت مردمان به دین اسلام، همه گناه ها از قبیل کفر، شرک، بدعت، زنا، سرقت، قمار، شراب نوشی ، خوردن گوشت خوگ، وقتل ناحق ارتکاب این همه جرم ها جواز دارد .

به نظر من چنین عقیده، از هیچ کسی امکان ندارد. البته خطر بهانه حلال بو:ن گناه امکان دارد ، بخاطریکه ممکن در آننده مردم با این نظریه نروند، خداوند تعالی همه مایان را از چنین عقیده نجات دهد - آمین

(۲) نظریه دوم اینست که بنا بر هر مصلحت دینی ارتکاب هیچ نوع گناه جواز ندارد اگر که گناه صغیره باشد. اینست آن حقیقت که دائم اظهار نموده ام آنرا که در هیچ صورت ارتکاب هیچ نوع گناه جواز ندارد ، آن طریقه دعوت خطا وناجائز است که توسط گناه مردم را دعوت داده میشود، اینچنین دعوت نیز ناجائز است. (این مضمون با تفصیل می آید - مرتب )

(۳) نظریه سوم اینست که بنا بر مصلحت ارتکاب بعضی جرم ها جائز وارتکاب بعضی دیگر ناجائز است . کسانیکه چنین عقیده دارند باید بگویند که آیا نزد آنها کدام معیار این موجود است یا خیر کدام گناهاں جرم پنداشته میشود وکدام گناهان جرم پنداشته نمیشود ؟ خوراک در خانهء مورین بانک ، انشورنیس وکمرکات را حلال میپندارند پس در این صورت زنا، سرقت وشراب خوری ومردار چرا حلال نمی پندارند ؟ آیا بین هر دو فرقی است؟ آن هم حرام است واین هم حرام است بلکه حرمت سود اضافه تر است از حرمت چیزهای دیگر، اینها ارشاد آنحضرت علیه السلام را به سمع خویش برسانند که میفرماید: یک در هم سود بدتر است از ۳۶ مرتبه زنا (مسنداحمد )

ارشاد دوم : سود هفتاد ودو گناه دارد ، گناه کوچک آن مساوی است با زنا با مادر خویش (حاکم عی شرط الشیخین)

ارشاد سوم : در شب معراج با قومی مواجه شدم که شکم های کلان مانند اطاق ها داشتند در آن مارهای بزرگ بزرگ بود که از بیرون بنظر می رسید پرسیدم ای جبرائیل اینها چه کسانی است ؟ فرمود : اینها سود خوران اند (مسند احمد)

شرکت در مجالس بدعات ، میلاد ، قرآن خوانی ، تیجه ، چهلم ها را نیز جواز داده اند ، بدعت به کدام اندازه جرم بزرگتراست پس اگر بنا بر دعوت دین در رسومات بدعات شرکت جواز داشته باشد پس درهر نوع جرم های بزرگ شرکت جواز دارد پس این تبلیغ گناه است نه تبلیغ دین ، اگر این باشد پیدا کردن ارتباط مردم با خداوند پس فکر کنید که با اینچنین عمل شما در تبلیغ با مردم چه نوع تاثیر می باشد؟ شمایان گناه را ترک نمی کنید پس آنها آنرا چگونه ترک کنند؟

## سه سخن با اهل تبلیغ

اینچنین تبلیغی ها را سه سخن میگویم باید با آنها خوب فکر کنند :
(شاید سخن من در دل کسی جای بگیرد) .

**آن سه سخن اینست :**

(۱) آیا برای مصلحت تبلیغ ارتکاب هر نوع گناه ازقبیل سرقت، قتل، قمار بازی ، بی حیائی ، فلم دیدن ، تلویزون ، وی سی آر، وهر نوع فحاشی وبد معای جواز دارد ؟ اگر این همه جائز نمی باشد پس کدام معیاری را تعیین کنید، که ارتکاب فلان وفلا ن گناه جائز وارتکا ب فلا ن وفلان گناه ناجائز است .

(۲) وقتیکه با فساق وفجار درگناه شرکت نمودید پس آنها را بارحمان وصل نمی کنید بلکه با شیطان وصل میکنید که عوض رسیدن به بهشت به دوذخ با آنها یکجا می رسید .

(۳) وقتیکه باشکل مقدس خویش با مجرمان درگناه شرکت کنید پس پس جهت این عمل شما آن زجمله دو خرابیها دریکی حتمًا مبتلا میگردند :

**اول** : اینکه اشخاص پارساه ، نیک وملیغبین نیز ازگناه های حرام مانند شراب نوشی ، سرقت، زنا وفلم بینی وغیره پرهیز نمی کنند، پس این دلیل است بر جواز این کارها، اول کسانیکه ارتکاب این جرم ها را میکرند آنرا حرام گفته میکردند بعد از ارتکاب مبلغین آنها این گناه را حلال میپندارند وعوض توبه وندا مت ارتکاب آنرا جائز میپندارند پس ضرورت ندامت واستغفار از اینچنین گناهان نماند .

**دوم** : اینکه اگر آنها سبق حلال پنداشتن اینچنین حرام را ازا شما نگیرند پس اقلاً اینقد اثر بر آنها میشود که محرمات وفواحش را اندک و گناه صغیره می پندارند، ومعتقد می باشند که انسان با ارتکاب جرم های بزرگ میتواند داعی ومبلغ نیز باشد و در همین حالت کامل مسلمان پندا شته میشود .

پس او نیز داخل جماعت تبلیغ میشود پس وقتیکه جهت اصلاح او شمایان مرتکب گناه میشدید در قدم اول شما دعوت مداومت بر گناه داشته باشد و در صورت ابلاغ دبگران او نیز با آنها درگناه شرکت کند پس رفته رفته جماعت اهل تبلیغ جماعت

فساق وفجاز وبدعات ومنکرات میگردد.

## مثال اشتراک کنندگان گناه جهت تبلیغ

فرضاً کسی را آب گرفته به غرق شدن نزدیک شد، اگر نزدیک اوآب باز یا کشتی باشد ممکن او را نجات دهد اما اگر کسی دیگر عوض کشیدن او از آب خود را درآب داخل کند پس عوض نجات او خویش را نیز مانند او در آب غرق وهلاک میسازد اینست مثال مرتکب گناه که با مجرم یکجا واصل دوزخ میگردد.

## واقعه یک پیر صاحب

یک پیر مشهور از پنجاب با کراچی آمده بود که چند دفعه برای چله در تبلیغ رفته بود. در کدام خانه که او سکونت میکرد روزی او را کسی درحالت دیدن تلویزیون دید، آن شخص برایش گفت که باید تو اینها را از تلویزون بینی منع کنی درحالیکه تو همرای آنها در اینچنین مجلس شرکت میکنی ؟ ؟ پیر صاحب گفت : اگر با آنها در این مجلس شرکت نکنم پس چگونه آنها را از گناه اصلاح کنم؟ بنگرید پیران امروزی توسط شرکت در گناه اصلاح گناه را میکنند که عوض نجات دادن دیگران از دوزخ ، خود را هیزم دوزخ میگردانند .

## عقیده خطاء اهل مدارس

اهل مدارس نیز ارتکاب بعض جرم ها را جهت بقاء مدرسه می کنند وقتیکه از آنها پرسیده شوند ، میگویند بخاطر مصلحت وبقای مدرسه چنین نمودیم، مدار برای حفاظت دین ساخته میشود ، هزاران مدارس فدای دین باد، لیکن در این زمان اصحاب مدارس ، دین را فدای مدرسه میکنند که این عمل برای نفس است نه برای خداوند کسانیکه عملش بخاطر رضاء الهی باشد نظریه واعمال آنها چگونه می باشد؟

## حالات عمل کنند گان بخاطر رضاء خداوند

دارالعلوم دیوبند دریک منطقه هند قرار داشت که درآنجا یک شخص دولتمند شریر وفاسق مطالبه رکنیت مدرسه را نمود ، حضرت گنگوهی رحمه الله که سرپرست اعلی مدرسه

بود از رکن گرفتن او انکار ورزید، زیرا رکن مدرسه باید شخص صالح باشد، حکیم الامت رحمه الله توسط خط وتحریر از او التجاء نمود تا او را رکن مدرسه گردانیده شود وگفت شاید در این کار کدام نقصان بزرگ نباشد، زیرا فیصله طبق افراد اکث میشود واکثریت ارکان مصلح اند . اما گنگوهی رحمه الله گفت که هیچگاه چنین نمیکنم چرا اگر فردا خداوند بپرسد که چرا چنین شخص نالائق را رکن مدرسه تعین نمودی پس من جواب ندارم و اگر او را رکن تعین نکنم پس اول متیقن هستم که جهت عمل کردن طبق قانون الله تعالی نصرت او حاصل میشود، بلکه دارالعلوم ترقی می یابد وهیچ نقصان نمی رسد ، با کسیکه خدا باشد او را هیچ نقصان نمی رسد واگر نقصان هم برسد پس در نتیجه دارالعلوم مسدود میگردد واگر دارالعلوم مسدود گردید پس ازجهت او مسدود میگردد ، پس وقتیکه روز قیامت در حضور خداوند پیش شدم وخداوند از من پرسان کند پس من در جواب گفته میتوانم که یا الله ! من طبق قانو تو عمل کردم ، شخص غیر صالح را رکن دارالعلوم نگردانیدم ، دارالعلوم از من نبود بلکه از تو بود ، باز کردن ومسدود کردن آن در اختیار تو است، وقتیکه شما آنرا باز نکنید پس هیچ شخص آنرا باز کرده نمیتواند .

پس کسانیکه کار آنها بخاطر رضای الهی باشد با اخلاص وفکر آخرت وخوف حساب وکتاب پس برای حفاظت مسئله کوچک دین ، مصلحت های بزرگ را فدا میکنند همانا که مدرسه دارالعلوم دیوبند الحمدالله عوض تنزل ترقی نمود .

در بارهء بدگمانی های اهل مدارس ، یک وعظ مستقل حضرت شیخ بنام (ازاله ترقی مدارس) نیز موجود است .

## نظریه خطاء اهل سیاست

اهل سیاست نیز مرتکب بعضی جرم ها در سیاست می شوند وقتیکه پرسیده شوند می گویند اینرا بنا بر مصلحت سیاسی میکنیم وقتیکه حکومت مایان بر پا شود کاملاً اسلام را در کشور نافذ وپیاده میکنم . برای این نظریهء خطاء خود از یک حدیث شریف استدلال غلط میکنند .

## استدلال غلط وجواب آن

آنحضرت ﷺ اراده وفکر تعمیر جدید بیت الله شرٗیف را کرده بود، طوریکه از طریقه پائین جای بلند از بین برده شود ومانند مشرق دروازه مغرب نیز باز شود، وحطیم نیز در بیت الله شریف داخل شود، اما درصورتیکه بسا مردمان قریبُ العهد به اسلام بودند ، تعمیر سابق آباء و اجداد خویش را دوست داشته وکسانیکه هنوز کا فربودند متنفر می شدند از اسلام ، لذا آنحضرت ﷺ از اراده خویش باز گشت .

اهل سیاست ازین واقعه استدلال میکنند که کدام اندازه کار بزرگ دین را آنحضرت ﷺ بنا بر مصلحت ترک نمود ، این استدلال اهل سیاست خطاست زیرا ویران نمودن تعمیر سابق و بناء تعمیر جدید با کدام مسئله شری تعلق ندارد بلکه این از امور انتظامیه بیت الله شریف وسهولت مردمان بود که با آن کدام مسئله شریعت تعلق ندارد .

## آنحضرت ﷺ در مقابل حکم الهي تمام مصلحت ها را فدا نموده بود

البته درجائیکه حکم شریعت می آمده درآنجا آنحضرت ﷺ همه مصلحت ها را از آن فدا می نمود چندین مثال های آن قرار ذیل است :

(۱) حضرت زید رضی الله عنه که متبنی (فرزند گفته) آنحضرت ﷺ بود وقتیکه او خانم خویش را طلاق نمود رسول الله ﷺ می خواست با او نکاح کند اما در عرف عرب خانم متبنی حرام پنداشته می شد، ونکاح کردن با آن عار بود ، رسول الله ﷺ فکر نمود که اگر با حضرت زینب نکاح کنم شاید مردم بدگامی کنند که این چطور پیامبر است که با زن پسر خود نکاح میکند امکان دارد مردمانیکه نو مسلم اند آنها اسلام را ترک کنند وکسانیکه تا هنوز کافر اند آنها از اسلام آوردن اباء ورزند .

البته با ترک این نکاح تائید عقیده کفار بود که این کار خلاف قانون الله تعالی بود زیرا خداوند نکاح کردن با متبنی خود حلال گردانیده است وآنها این عمل را حرام می پنداشتند، از همین جهت بود که از طرف خداوند تنبیه آمد که باید همه مصالح ازاین حکم من قربان شود . وباید آنحضرت ضرور با این زن نکاح کند خواه مردم اسلام می آورند ویا نمی آورند.

حتی اگر همه مردم اسلام را ترک میکنند باز هم باید با این قانون خداوند عمل شود، وخداوند متعالی صراحتًا درقرآن کریم فرمود که باید این نکاح ضرور صورت بگیرد، و با نه کردن آن تنبیه فرمود ، دراینجا باید در نظر بگیریم که با زوجهء متبنی نکاح کردن نه فرض است، نه واجب بلکه یک عمل مباح است لیکن با وجود این الله تعالی با آنحضرت این حکم را با بسیار تاکید کرد مثلکه حکم یک کار مهم وفرض میشود .

مقصد ازاین واقعه وضاحت این سخن بود که جهت کدام مصلحت بزرگ هم باید حکم الهی ترک نشود ، پس باید اهل سیایت اهل مدارس واهل تبلیغ همه ازین واقعه درس بیاموزند که درمصالح کوچک اداره ها ، جماعات وتنظیم های خویش چقدر قوانین خداوند زیر پای میکنند، کسیانیکه اهل بصیرت هستند آنها میگویند : (بخاطر یک مسئله کوچک دین ، همه مصلحت های دنیا را مانند مصالحه ریزه ریزه کنید به کدام اندازه که مصالحه خوب میده شود به همان اندازه سالن لذیذ می آید ).

(۲) **واقعه دوم :** روزی آنحضرت ﷺ با رؤسا و بزرگان کفار مشرکین مخاطب بود به خاطر دعوت بسوی اسلام، در این وقت یک صحابی نابینا حضرت عبدالله بن ام مکتوب رضی الله تعالی عنه حاضر شد تا یک مسئله را دریا فت کند اما آنحضرت ﷺ بسوی او التفات نکرد بنا بر این منظور که او از دوستان ومتعلقین نزدیک است ممکن در وقت دیگر مشکل ومسئله او را حل کنم ودر این وقت آمدن او را آنحضرت ﷺ نا گوررا دانست ، پس بسوی سرداران کفار درخطاب متوجه شد با وجودیکه دراین صحابی طلب بود پس خداوند این عمل پیامبر خویش را پسند نکرد زیرا دستور خداوند این است که درقلب کسی طلب باشد باید هر آنته حق او مقدم گردانیده شود پس خداوند سورة عبس را بخاطر تنبیه پیامبر اسلام نازل فرمود :

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ﴿١﴾ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ﴿٢﴾ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ﴿٣﴾ أَوۡ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكۡرَىٰٓ ﴿٤﴾ أَمَّا مَنِ ٱسۡتَغۡنَىٰ ﴿٥﴾ فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ ﴿٦﴾ وَمَا عَلَيۡكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسۡعَىٰ ﴿٨﴾ وَهُوَ يَخۡشَىٰ ﴿٩﴾ فَأَنتَ عَنۡهُ تَلَهَّىٰ ﴿١٠﴾﴾ (۸۰: ۱ تا ۱۰)

ترجمه : روی ترش کرد (پیامبر) واعراض نمود ازجهتیکه آمد پیش او یک نا بینا وچه چیز خبر داد ترا شاید وی پاک میشد وپند را قبول میکرد، پس نصیحت قبول کردن

او فائده میرسانید . آیا کسیکه بی پرواهی میکند از تو پس تو بسوی نظر میکنی درحالیکه بر تو هیچ ملامتی نیست بر تو در آنکه او پاک نشود ، اما کسایکه می آیند پش تو شتابان پس تو چرا از او بی رغبتی میکنی؟

کسانیکه زبان عربی را میدانند وصلاحیت فهم قرآن را دارند آنها میدانند که دراین آیت ها خداوند بکدام اندازه پیا مبر خود را تنبیه داده است ، دروقت نزول این آیات بر قلب مبارک انحضرت ﷺ چه گذشته باشد، چرا بدین اندازه تنبیه داده شد ؟ زیراکه که در مقابل قانون الهی مصلحت را ترجیح داده میشد .

ازین واقعه نیز عاملان دین را عبرت ونصحیت معلوم میشود که باید قانون الهی مقدم باشد بر مصلحت ها وقتیکه آنحضرت ﷺ را اینقدر تنبیه داده شد بر مصلحت که مقدم گردانیده شد بر قانون الهی پس چه حال می باشد آن مردم را که مصلحت های کوچک را ترجیح میدهند بر قوانین الهی ، آیا اینها در آخرت از عذاب الهی نجات می یابند ؟ آیا اینها در دنیا بر خورده ار نصرت الهی میگردند؟ هرگز نه ، هرگر نه .

## قانون دوم : وقتیکه گناه را دیدید پس منع نمودن آن فرض است

قانون دوم را بشنوید ! در قانون اول گفتیم که بنا بر مصلحت بزرگتر نیز ترک قانون کوچک الهی جواز ندارد ، ونه ارتکاب گناه کوچک جواز دارد ، قانون دوم بزرگتر از آن است شخصاً مبتلا شدن درگناه درکنار بلکه منع نمودن دیگران ازگناه فرض است، اگر شما کدام نوع خدمت متعدی را انجام دادید یا به کدام شعبهء تبلیغ ارتباط داشته باشید پس بر علاوه از امر بالمعروف بر شمایان نهی عن المنکر نیز فرض است، اگر تنها امر بالمعروف را انجام کنید پس شمایان یک فرض را نجام دادید و فرض دوهم را ترک نمودید ، این خدمات وتبلیغ شمایان ناقص ونا تمام است ونزد خداوند مقبول نیست در قرآن کریم متصل با امر بالمعروف خداوند کریم امر نموده بر نهی عن المنکر :

﴿ كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ ﴾ (۳: ۱۱۰).

**ترجمه** : شمایان آن جماعت وامهٔ افضل هستید که بیرون آورده شده است برای مردمان ، دستور میدهید به نیکی وباز میدارید مردمان را از بدی .

﴿ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ ﴾ (۹ : ۱۱۲)

ترجمه : حکم کنند گان بر نیکی ها و باز داشته گان از بدی ها وحفاظت کنند گان حدود الهی .

البته نهی عن المنکر درجات وطریقه های مختلف دارد که در ابتداء بالتفصیل شرح گردید .

## اصلاح یک فکر فاسد

بعضی مردم میگویند که درآوردن فساق ومجاز در مجلس نیکان نیز یک طریقه نهی عن المنکر است، زیرا جهت اثر مجلس نیکان گناه ترک میشود . اگرچه این قدر سخن مسلم است که صحبت نیک اثر خوب دارد لیکن اگر در مودر گناه های کوچک وبزرگ هیچ یاد آوری نشود این مداهنت است که چندین فسادات را دربر دارد :

(۱) اگرتد بیر بازداشتن ازگناه کافی پنداشته شود پس مطلب اینٌ شد که (العیاذ بالله) خداوند و رسول او وصحابه کرام وحتی تا پانزده صد سال با علماء وبزرگان علم این حکمت علم نبود؟ (العیاذ بالله) وعیداتیکه درقرآن ، حدیث وکتب فقه آمده است آن همه بی فائده بود وخلاف حکمت عملی بود، جهاد، تعزیرات ، حدود وقصاص این همه بی معنی وظلم است ؟

(۲) از صحبت ونصیحت انبیاء کرام هیچ چیزی دیگر بسیار مؤثر شده نمیتواند اما باوجود آن بازهم آن برای هدایت مردم کافی نگردید که اکثر مردم آنرا نپذیرفتند .

(۳) باوجود داخل شدن در صحبت نیک چندین گناه ها که درعلم انسان نباشد پس چگونه انسان ازآن توبه کند ؟ مانندیکه قبلاً گفته شده صرف کنندگان عمر در جماعت تبلیغ نمی دانند که طبق شریعت پرده نمودن وتراشیدن یاکوتاه نمودن ریش گناه است آنها آ نقدر گناهای کبیره و نافرمانی علنی خداوند ورسول او واندک یا گناه صغیره نیز نمی پندارند .

(٤) اگر کسی جهت نصیحت نیک اینچنین گناهان را ترک کند پس او اینرا فقط یک حالت خوب فکر میکند زیرا او که کدام کبائرو بغاوت های علانیه را مرتکب شده بود توبه نمودن ازآنرا ضروری نمی پندارد تا آنکه درهمان حالت بدون توبه بمیرد .

(۵) اگر در صحبت نیک ها رسیدن با صحبت ودلسوزی در ترک منکرات خطاب عام

جاری داشته شود ممکن سامع را ندامت آید وخود را مجرم پندارد که این ندامت قلبی دولت بزرگ است .

درصورت تبلیغ نکردن ترک منکرات اگر کسی محض از اثر صحبت بعد ازیک مدت توفیق توبه حاصل شود پس ایام قبل از توبه درگناه عذاب وبال آن بدوش آن مداهنان باشد که تبلیغ آنرا نکردند واگر قبل ازتوفیق توبه بمیرد پس ذمه داری رفتن یک مسلمان بدوش آن مداهنان باشدکه آنها تبلیغ ترک آن منکر را نکرده اند .

## قانون سوم : تبلیغ در صورت قتال نیز فرض است

**شعبه ها وطریقه هاي مختلف تبلیغ :** تعلیم الفاظ واحکام قرآن کریم که صورت های مختلف دارد : مثلاً درس وتدریس ، تصنیف وتالیف، افتاء وارشاد ، رفتن نزد مردم وعظ وتلقین نمودن به آنها، اما این تمام طریقه ها درآن حالت است وقتیکه طاقت دشمن درقبال اسلام حائل نباشد وهیچ نوع مشکل ومانع درمقابل تبلیغ اسلام نباشد، اگر طاقت کفار قوی باشد واسلام ومسلمانان را از دنیا محوه کردن میخواهند یا درتبلیغ اسلام حائل می شوند ، واحیانا صراحةً وظاهراً اجازه میدهند اما منصوبه بندی وسیاست آنها این می باشدکه کدام حکومت اسلامی قایم نماند وتمام کفار داخل اسلام نشوند پس دراین حالت به طرف مسلمان یک قانون شرعی متوجه میشود که آنها یک نوع دیگر تبلیغ را اختیار کنند یعنی با شمشیر خبر گیری آنها را بکند و با آنها آنقدر قتال کند که شان وشوکت کفار از بین برود ومانع تبلیغ اسلام نگردد، این نیز یک شعبه تبلیغ است که بدون آن نشراسلام ممکن نیست، این تبلیغ بصورت قتال است که در ترک آن وعیدات آمده است:

## وعیدات درمورد ترک تبلیغ در صورت قتال في سبیل الله

(۱) ﴿وَأَنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٩٥﴾﴾ (۲۰ ۱۹۵)

**ترجمه :** وشمایان مصرف کنید در راه الله (در راه جهاد) وخود را با دست خویش نیندازید در هلاکت واحسان کنید هر آنئه خداوند می پسندد نیکو کاران را .

یعنی خرج نکردن در جهاد باعث هلاکت وتباهی است .

(۲)﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلْتُمْ إِلَى ٱلْأَرْضِ ۚ أَرَضِيتُم بِٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا مِنَ ٱلْـَٔاخِرَةِ ۚ فَمَا مَتَـٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾﴾ (۹-۳۸)

**ترجمه :** ای مسلمانان ! چیست شما را که چون به شما گفته شود که بیرون آنید در راه خدا ، پس گران شده میل میکنید بسوی زمین آیا رضامند شدید بزندگانی دنیا عوض آخرت پس نیست متاع زندگانی دنیا در برابر آخرت مگر اندکی .

(۳) ﴿إِلَّا تَنفِرُوا۟ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْـًٔا ۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾﴾ (۹-۳۹)

**ترجمه :** اگر بیرون نشوید، عذاب میدهد شما را عذابی درد دهنده وعوض شما می آورد قومی را بجز شما وهیچ زیان رسیده نمی توانید خدا را وخدابر همه چیز تواناست.

(٤) ﴿ فَرِحَ ٱلْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَـٰفَ رَسُولِ ٱللَّهِ وَكَرِهُوٓا۟ أَن يُجَـٰهِدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَالُوا۟ لَا تَنفِرُوا۟ فِى ٱلْحَرِّ ۗ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا ۚ لَّوْ كَانُوا۟ يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾﴾ (۹-۸۱)

**ترجمه :** شادمان شدند باز ماندگان بر نشستن خویش بر خلاف پیامبر خدا وپسند نکردند که جهاد کنند با اموال خویش وجان خویش در راه خدا وگفتند با یکدیگر که بیرون مروید درگرمی . بگو آتش دوزخ بسیار سخت است در گرمی واگر می فهمیدند چنین نمی کردند .

(۵)﴿ وَٱتَّقُوا۟ فِتْنَةً لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مِنكُمْ خَآصَّةً ۖ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٢٥﴾﴾ (۸-۲۵)

**ترجمه :** وبپرهیزید ازفتنه، که نرسد به آنانکه ستم کردند ازشما به تخصیص وبدانید که هر آئینه خدا سخت عقوبت کننده است.

یعنی کسانیکه توسط جهاد از گناهان منع نمی کنند آنان نیز در این عذاب شریک می باشند

(۶)عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات ولم یغز ولم یحدث به نفسه مات علی شعبة من النفاق، رواه مسلم وابوداؤد والنسائی.

کسی که نه جهاد کرد ونه در مورد جهاد فکر نمود پس او دریک شعبه نفاق میمیرد.

(۷) عن ابی امامة رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال: من لم یغز او یجهز غازیا او یخلف غازیا فی اهله بخیر اصابه الله تعالی بقارعة قبل یوم القیمة (رواه ابن ماجه)

کسیکه نه شخصاً جهاد کرد ونه کدام مجاهد را تیار نمود وفرستاد ونه محافظت خانه مجاهد را نمود پس خداوند هرآئنه او را قبل ازقیامت با مصیبت مهلک مواجه سازد

(۸) عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه: قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لقی الله بغیر اثر من جهاد لقی الله وفیه ثلمة (رواه الترمذی وابن ماجه)

کسیکه باخداوند درچنین حالت مواجه شد که بر او کدام نشانه جهاد نبود ، پس با خداوند در چنین حالت مواجه می شود که بر او نقص می باشد .

(۹) عن ابی بکر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم :ماترک قوم الجهاد الاعمهم الله بالعذاب، رواه الطبرانی.

قومیکه جهاد را ترک کند ، خداوند بر آنها عذاب عمومی را نازل میکند .

## قانون : حقیرپنداشتن عمل کندگان در دیگر شعبه هاي دین جواز ندارد

این مضمون در ابتداء بیان شد باتفصیل که خداوند کار دین خویش را بر طبقه های مختلف تقسیم نموده واین تقسیم قانون اجتماعی دنیا نیز است و خلاف نمودن از آن نیز مخالفت از عقل ودین می باشد ، کار کنند گان یک شعبه دین حق حقیر پنداشتن کار کند گان شعبه دیگر دین را ندارند اگر کسی چنین کند خدمات دینی اوقبول نمیشود.

پس فکر کنید که کدام شعبه ها طبق این فرامین عمل میکنید ؟ اهل سیاست میگویند تنها مایان فریضه اسلام را اداء میکنیم ، اهل تبلیغ میگویند تنها مایان این کردار را اداء میکنیم ، اهل مدارس میگویند مایان حفاظت دین الهی را میکنیم .

در حقیقت چنین اشخاص احکام الهی را نقص میکنند وکار آنها برای نفس ایشان می باشد نه بخاطر رضای الهی ، اگر دریک مدرسه یک استاد طلاب را (ا - ب - ت) می آموزد ودوم صحیح بخاری را تدریس میکند پس اگر استاد صحیح بخاری بگوید که تنها من حق دین را اداء میکنم پس عمل او بی فائده است واین استاد نفس پرست است زیرا در او اخلاص نیست چراکه همه پرزه های یک ماشین اند اگر پرزه (ا - ب- ت) نمی

بود پس چگونه صحیح بخاری خوانده میشد؟ شاید که حیثیت استاد (ا - ب- ت) اضافه تر باشد از حیثیت شیخ الحدیث بنا بر اخلاص او .

پس کسی را که خداوند بر خدمت کدام منصب وکدام شعبه توفیق داده باشد این محض کرم الهی است، پس اگر صاحب یک منصب ، صاحب منصب دوم را حقیر پنداشت پس بر او عذاب آخرت می باشد بر علاوه آن مواجه میگردد با مصیبت دنیا وخداوند او را ازین خدمت محروم میسازو وقتیکه درخدمت دین الهی باشد پس این ماموریت رسمی است ، اگر ملازم حکومتی رتبه اندک نیز داشته باشد کسی حق تحقیر نمودن او ندارد ، بلکه به کدام اندازه که منصب او عالی باشد پس همان مقدار خوف بر او غالب باشد ومواخذه او اضافه می باشد ، پس وقتیکه کسی درتمام شعبه های دینی مامور تعین شود چه حق دارد که خود را افضل تر بر دیگران پندارد ودیگران را حصیر فکر کند ، البته این ظلم درحکومت های دنیوی جریان دارد اما خداوند از افکار پوشیده قلبی مردم نیز خبر دارد ، اگر درآن این ظلم جاری شود اگر در دنیا سزا داده نشود پس آخرت عوض بهشت مستحق دوزخ میگردد .

**خلاصه :** اینکه باید عمل کنندگان شعبه های دینی عوض بغض با یکدیگر باید از محبت ،کمک وهمکاری کاربگیرند ، دیگران را افضل تر از خود بپندارند وکارهای آنها را تحسین کنند اگر چنین نکند مخالفت کرده است از قانون الهی ، پس چنین خدمات دینی اونزد الله تعالی مقبول نیست .

## معمول یک دعای مهم

**معمول من این دعا است :** باری اله ! اگر کدام بنده تو درکدام گوشه دنیا وظیفیه دینی را انجام میدهد پس اخلاص را نصیب اوفرما و در عمل او برکت بینداز و او را توفیق عطا فرما و درکار او برکت نما ! بدین معنی که در اندک وقت کار زیاد را انجام دهد بنا بر این ، این خدمت او از آنحضرت ﷺ تا اکابرین او تادم قیامت صدقه جاریه بگردان !

یا الله ! همه عمل کندگان دین را در تمام گوشه های دنیا ودر هر شعبه دین توفیق تناصر، تحاسب وتوادد عطاء فرما و آنها دربین خود ازعذاب تباغض، تنافر ، تحاسد نجات ده .

شمایان گرامی نیز این دعاء را معمول گردانیند خداوند توفیق عطا فرماید .

## قانون پنجم :

## فکر اصلاح خود واهل وعیال خود نسبت به دیگران بسیار مهم است

بکدام اندازه سعی وکوشش که در تبلیغ امر بالمعروف ونهی عن المنکر ومتدین شدن وکامیابی دیگران در دنیا وآخرت می شود، اضافه تر از آن باید کوشش در اصلاح وکامیابی خود واقربای خود شود، مردم امربالمعروف ونهی عن المنکر را ادامه میدهند اما باید بنگرد که خود برآن بکدام اندازه عامل است ، برای مصلحتهای اندک ترین درمجالس جرم وگناه شریک میشوند . یهودی ها دیگران را تبلیغ میکردند اما خود بر آن عمل نمیکردند ، خداوند آنها را بدین جرم چنین تنبیه فرموده است :

﴿ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٤﴾ ﴾ (۲:٤٤)

بکدام اندازه غضب است که دیگران را امر میکنید بر نیکی و از حال خویش خبر نیستید درحالیکه شمایان کتاب را تلاوت میکنید پس چرا نمی فهمید .

درجای دیگر اهل ایمان را تنبیه میدهد ومیفرماید :

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٢﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ أَن تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٣﴾ ﴾

ای اهل ایمان ! چرا میگوئید چیزی که خود بر آن عمل نمیکنید ، سخن ناراض تر است نزد خداوند اینکه میگوئید چیزی راکه بر آن عمل نمیکنید.

اگرچه این آیت در مورد دعوت وتبلیغ نیست بلکه در مورد دعوه کنندگان است مگر چونکه وظیفه داران دعوت وتبلیغ نیز بر زبان نمی گویند بلکه بر حال مدعی عمل می باشند ازینجا آنها نیز داخل این تنبیه و وعید می باشند.

بعد از آنکر خداوند متعال به آنحضرتﷺ نبوت عطا فرمود در قدم اول حکم نمود بر تبلیغ خویساوندان خود مثلیکه میفرماید : ﴿ وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿٢١٤﴾ ﴾ (۲٦: ۲۱٤)

یعنی بترسان اقرباء وخانواده نزدیک خود را .

پس باید در باره، اهل وعیال و رشته داران خویش اضافه تر کوشش کنید ونفس

خود ازهمه نزدیک تر است باید بر او از همه اضافه تر سعی وکوشش شود .

﴿يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قُوْٓا اَنْفُسَكُمْ وَاَهْلِيْكُمْ نَارًا﴾ (۶:۶۶)

ای اهل ایمان ! خود رت وخویشاوندان خود را از آتش دوزخ نجات دهید .

باید ازاین جمله کسی چنین مطلب نگیرد که تا وقتی یک شخص خود واهل وعیال خود را درست واصلاح نسازد باید دیگران را تبلیغ نکند . این فکر خطاست زیرا تقدم وتاخر به دوگونه است : در اینجا مقدم داشتن خویش ومؤخر نمودن دیگران زمانی نیست که تا یک مدت بر خود محنت کند وبعد از آن بر دیگران تبلیغ کند . این درست نیست زیرا در اینجا مراد از مقدم داشتن نفس ومؤخر داشتن دیگران تقدم زمانی نیست بلکه مراد تقدم رتبی است، یعنی به کدام اندازه که در فکر نجات دیگران از دوزخ وعذاب الهی هستید باید نسبتاً این فکرر در مورد خود اضافه داشته باشد ، خود را اصلاح کنید ودیگران را نیزاصلاح کنید هردو کار را در یک وقت اجرا کنید مگر فکر خویش را باید اضافه داشته باشید

آیا فکرخود زیاد است ویا فکر دیگران ؟این چگونه دانسته میشود؟ این دو معیار دارد :

(۱) **فکرا ستدراج :** بعد از اداء نمودن کار دینی خود را مجرم، عاجز وناقص پندارد، خدمات دینی را کمال خود فکر نمیکید بلکه آنرا فضل وانعام خداوند فکر میکند ودر آخر با استغفار باشد ودعاء قبولیت نیز میکند واز این سخن در خوف باشد که معلوم نیست که آیا این خدمات من پذیرفته میشود یا خیر و یا کدام وقت در فکر ما عجب وتکبر نیامده باشد، این خدمات را کمال خویش پنداشته ایم وازخدواند سوال نموده که مایان را ازین خدمات مجرم نه سازد (این مضمون با تفصیل گذشته است) **هوتب .**

(۲) **محاسبه اعمال :** بکدام اندازه که سخنان دینی را در محضر مردم بیان میکند چند مرتبه اضافه تر در خلوت درآن مورد در فکر باشد که بر دیگران تبلیغ میکنم آیا شخصاً بر آن عمل نموده آم یا خیر؟ نقائص خود را در نظر گرفته استغفار را بگوید و از خداوند دعاء بخواهد : ارشاد الهی است :

﴿يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍۚ وَاتَّقُوا اللّٰهَؕ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ۝۱۸﴾ (۵۹: ۱۸) .

ای مؤمنان بترسید از خدا وهر شخص باید فکر کند که چه آمادگی گرفته برای قیامت.واز خداوند بترسید هر آئینه خداوند خبر است از تمام اعمال شما .

آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است :

حَقِيقٌ بِالْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ لَهُ مَجَالِسُ يَخْلُو فِيهَا وَيَذْكُرُ ذُنُوبَهُ فَيَسْتَغْفِرُ اللهَ مِنْهَا (هب).

یعنی بعضی مجلس های خلوت برای انسان ضروری است که درآن گناه های خویش را یاد آور شده و از خداوند مغفرت خواهد.

درصحیح بخاری امام بخاری رحمه الله قول ابراهیم واعظ را نقل نموده است :

مَا عَرَضْتُ قَوْلِي عَلَى عَمَلِي إِلَّا وَجَدْتُنِي مُنَافِقًا.

وقتیکه قول خویش را با عمل خویش موازنه نمودم خود را منافق یافتم .

ازاین قول ابراهیم رحمه الله دو سخن ثابت میشود :

(۱) وقتیکه کسی دیگران را تبلیغ میکنند بر او لازم است که همه روزه دریک مقدار وقت اعمال خود را محاسبه کند اگر او چنین نکند پس دعوت وتبلیغ اوقبول نیست زیرا که این خدمات او برای اوست نه برای خداوند .

(۲) کسیکه درتبلیغ مخلص باشد وقتیکه اعمال خود را محاسبه کند محسوس میکند بکدام اندازه که بر دیگران تبلیغ میکند نسبتا عمل او خیلی کمتراست . عبادات خود را ناقص پندارد خود را مجرم فکر کند . استغفار کند پس اودراصلاح خود مترقی میگردد.

## قانون ششم : مقدم داشتن طلب کنندگان بر دیگران

دین خداوند باید برای طالبین وغیر طالبیبن رسانیده شود اما در صورتیکه بین هردو معارضه آید پس اگر وقت درتبلیغ طالبین صرف میکند، با غیر طالبین وقت نمی ماند واگر برغیر طالبین وقت صرف کند برای طالبین وقت نمی ماند پس در این مورد قانون الهی این است که : طالبین را ترک گفته صرف نمودن وقت برای غیر طالبین جواز ندارد زیرا حق اهل طلب مقدم است، اگر ازآن وقت اضافه شد بر دیگران نیز محنت شود. درغیر آن ضرورت نیست واگر فکر کند که اهل طلب مردمان نزدیک ومحبت کنندگان اند و برای آنها دائم فرصت یافته میشود وبر دیگران وقت را صرف کند، پس این مخالفت حکم الهی است، وچنین خدمت بر درگاه الهی مقبول نیست.

واقعه حضرت عبد الله بن ام مکتوم ﷺ تفصیلا بیان شده است، وقتیکه آنحضرت ﷺ او را گذاشته وبر سوی مشرکین متوجه شد، پس خداوند درسورت عبس آنحضرت را چگونه تنبیه فرمود.

این چنین یک مرتبه مشرکین مکه از آنحضرت ﷺ خواستند تا با آنها بدون صحابه کرام در یک مجلس شرکت کند. بر آن از جانب خداوند این ارشاد آمد :

﴿وَٱصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِٱلْغَدَوٰةِ وَٱلْعَشِىِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُۥ ۖ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ﴾ (۱۸:۲۸)

ومقید گرادان خود را به کسانیکه صبح وشام عبادت پروردگار خود را تنها به قصد رضا جوی او میکنند وباید نظر تو بدون آنها بسوی دیگران نگرداند.

یعنی باید طالبین را نگذارید وبا غیر طالبین توجه ومحنت نکنید.

## قانون هفتم : پابند بودن کثرت ذکر وفکر

کسی که اضافه تر در فکر اصلاح خود باشد از دیگران و با کسیکه خلوت محبوب تر میباشد پس او هر آئینه در پابندی محاسبه ، مراقبه ، کثرت نوافل ، اذکار ، تسبیح ودرکثرت عبادت ودیگر خدمات متعدی خود بسیار مشغول می باشد نسبت به تبلیغ دیگران . چنین نمودن ازجهتی ضروری است که ثمره بر تبلیغ وخدمت متعدی درآن وقت مرتب مشود وقتیکه انسان پایبند عبادات خود باشد .

باوجودیکه در دل آنحضرت فکر ودرد اصلاحت امت ازهمه اضافه تر بود، لیکن باز هم پیامبر ﷺ در قیام اللیل تا آن حد میکوشید که پاهای مبارک او ورم گرفت و روزه های نفلی را بر کثرت پابند میبود و دائم در ذکر الهی مشغول میبود ، درفکر آنحضرت ﷺ این بنود که عوض کثرت نوافل باید این وقت نیز درتبلیغ دین صرف شود .

متعلق این مضمون یک وعظ مستقل بنام(ضرورت کثرت ذکر برای تعلیم وتبلیغ) شائع شده هست (مرتبه) .

اگر کسی میخواهد که طبق آنحضرت ﷺ فریضه تبلیغ دین را انجام دهد پس او را میباید که او پایبند کثرت نوافل وکثرت ذکر باشد ، نه این چنین که به خاطر تبلیغ همه عبادت نفلی ، اذکار ، تسبیحات ودیگر معمولات را ترک گوید ، چنین نمودن خلاف قانون الهی وسنت نبوی است .

## خلاصه بیان

**خلاصه مجلس امروزی :**

تبلیغ بر دو نوع است : (۱) فرض عین. (۲) فرض کفایی.

(۱) فرض عین : بقدر استطاعت باز گردانیدن مرم از گناه برهرشخص فرض است.

(۲) **فرض کفایه :** رسانیدن احکام شریعت را بر مردم یعنی تبلیغ دین.

پس این تبلیغ صورتهای متعدد دارد :

افتاء، اصلاح باطن، درس وتدریس، تصنیف وتالیف، وعظ و تبلیغ، جهاد وقتال فی سبیل الله

پس آیا دراین خدمات دین اخلاص وجود دارد یا خیر ؟ این سه علامات دارد :

(۱) خوف استدراج (۲) برعلاوه کار وعمل، کثرت دعاء استغفار

(۳) پابندی قوانین شریعت.

## قوانین شریعت

(۱) بناء بر کدام مصلحت ارتکاب کوچک ترین گناه نیز جواز ندارد.

(۲) در وقت ارتکاب گناه باز داشتن مجرم از گناه فرض است.

(۳) اهتمام تبلیغ بر صورت قتال.

(٤) حقیر پنداشتن عمل کنندگان درشعبه های دیگر دین جوازندارد.

(۵) فکر اصلاح خویش و اهل وعیال خویش مهم تراست ازدیگران.

(۶) اهل طلب مقدم است بر دیگران. (۷) مداومت بر کثرت ذکر وفکر.

## دعاء

یاالله ! همه خدمات دینی مارا قبول فرما ! طبق رضائیت خویش توفیق فرما به انجام دادن آن خدمات ! خوف وتعلق خویش را نصب فرما، چنین تعلق ومحبت را عطا فرما که یک عمل را نیز خلاف رضائیت تو انجام نه دهیم ودر ارتکاب کوچک ترین جرم از تو حیاکنم و در خدماتہ دینی اخلاص عطا فرما و آنرا ازما قبول کن ! نظر مایان را عوض مخلوق بر خود برار کن ! در مقابل نفس وشیطان ما را حفاظت فرما.

وصلی الله تعالی علی خیر خلقه وعلی آله واصحابه وسلم اجمعین.

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَمَا تَوْفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

# جماعت تبلیغ و ثواب چهل ونه ملیارد

- تنقیح وتحقیق بعضی روایات
- تفسیر وتشریح في سبیل الله

* * * * * * * *
* * * * * * *

## جماعت تبلیغ و ثواب چهل ونه ملیارد

خداوند متعال با فضل وکرم خویش توسط جماعت تبلیغ اشاعت اسلام وتبلیغ دین را ارایه نمود، جهت توسع کار غیر معمولی این جماعت که بناء بر لا علمی وجهالت در جذبات تبلیغ در عقائد واعمال از حدود شریعت تجاوز میکنند .

**ـ در این رساله ـ**

آنها فقط بسوی بعضی اغلاط نظریاتی متوجه مسازیم ، تفصیل کامل این موضوع در رساله (تبلیغ کی شرعی حیثیت اور حدود) موجود است در آنجا ملاحظه کنید . خداوند متعال از کافه امت طبق رضائیت خود کار بگیرد، خداوند افراد کافه شعبه های دین را مشرف فرماید با تحابب وتعاون در بین خود .

## جماعت تبلیغ و ثواب وچهل ونه ملیارد

**استفتاء :** علماء دین متین ومفتیان اسلام چه میفرمایند دراین مورد که درعصر حاضر الحمد لله کار تبلیغ دین خیلی به وسعت جاری است اما بعضی افراد مصداق حدیث (کفی بالمرء کذباً ان یحدث بکل ما سمع) گردیده اند که در امت نزاع وفتنه خلق شده است. بناءً امیدوارم که در روشنی قرآن وحدیث سوالات ذیل را جواب گوئید :

(۱) اینها میگویند که یک نماز در راه تبلیغ با فضیلت ۴۹ ملیارد مساوی است ودیگران را در این با خود شامل نمی کند آیا شرعاً ثواب ۴۹ ملیارد ثابت است ؟ اگر ثابت باشد پس آیا مجاهدین ، طلاب مدارس نیز با آنها شامل اند؟ درصورتیکه آنها نیز درمساعی اعلاء کلمة الله می کوشند .

(۲) بعض مردم از آنها چنین اند که مسجد محله خویش را ترک گفته درمسجد محله دوم میروند و میگویند که که درآنجا ۴۹ ملیارد ثواب را کمایی میکنیم، اگرچه میان این هردو مسجد مسافه ده ویا پنج دقیقه میباشد، آیا شرعاً اینقدر ثواب در این مسافه قلیل بدست می آید؟

درآنها کسانی اند که فقط شش نمبر تبلیغ را حفظ نموده اند وبر آن آنقدر اهتمام میکنند که همه روزه دو مرتبه با اهتمام بر آن مداومت میکند که دراین دوران تلاوت قرآن پاک، ذکر واذکار ودیگر اوراد را ترک میکنند ودر اثناء سماع این عمل یک عمل هم قابل قبول نمی باشد، اگر چه تلاوت باشد ویا کدام عمل دیگری، کسانیکه به سماع این شش نمبر گوش نگیرند درنظر آنها مجرم بلکه خارج ازملت اسلام پنداشته میشود.

(۳) بعض مردم میگویند که فضیلت رایوند اضافه است از بیت الله شریف زیر اکه ثواب یک نماز در رایوند مساوی بر چهل ونه ملیارد است وثواب یک نماز در بیت الله شریف مساوی بر صد هزار است .

سخن دوم این است که در رایوند کار دینی اجراء میشود و در بیت الله اجراء نمیشود.

اینچنین اینها دین کامل را فقط وفقط درهمین یک راه منحصر میپندارند ومیگویند که علاوه ازاین یک راه ، راه دیگر برای نشر واشاعت ایمان وجود ندارد ، آیا چنین گفتن درست است؟ درصورتیکه توسط مدارس دینی وجهاد ، نیز اشاعت دین میشود ، این حضرات میگوشند که علماء، طلباء ومجاهدین را با خود در راه تبلیغ ببرند، پس آیا با این عمل آنها مدارس دینی بند نمیشود وآیا جهاد خاتمه نمی یابد؟ از راه کرم حکم قرآن وحدیث را در مورد مسائل مذکوره بیان فرموده حوصله افزائی فرمالید وثواب دارین را حاصل کنید . واجر کم علی الله .

**المستفتي : بنده فضل وهاب کوهستاني صوبه سرحد**

**مورخه۱۸اکتوبر۱۹۹۷**

**الجواب ازجامعه دارالعلوم کراچی :**

**الجواب حامداً ومصلیا :**

(۱) کدام حدیث صریح درمورد اشاعت دین یا تحصیل علم دین ویا رفتن در جهاد فی سبیل الله وغیره در مورد نماز، روزه، ذکر وغیره آنان موجوده نیست که ازآن اجر ٤٩ ملیارد ثواب بدست آید . البته تنها یک حدیث که در خروج در راه الله تعالی وبر صرف نمودن یک درهم برخود در این راه ثواب هفت صد هزار آمده است، و در حدیث دوم آمده است که کسی که در راه خداوند بیرون شود، در عوض خروج در راه خدا ثواب نماز ، روزه ، ذکر ومصرف کردن یک درهم در این راه ثواب هفت صد چند داده میشود.

پس هفت صد هزار ضرب هفت صد ٤٩ ملیارد میشود بنا بر این حساب در راه الله ثواب تعلیم دین ، جهاد وتبلیغ وثواب نماز ،روزه ، ذکر وتسبیح ٤٩ ملیارد میگردد .

اما اولاً این هر دو حدیث سنداً ضعیف اند پس استدلال برآن بدون تنبیه برضعف آنها وتشهیر آن عموماً جواز ندارد ، این هر دو حدیث همرای سند وجرح ذکر میگردد:

حدثنا هارون بن عبدالله الحمال ثنا ابن ابی فدیک عن الخلیل بن عبدالله عن الحسن عن علی و ابی الدرداء وابی هریرة و ابی امامة وعبدالله بن عمر وعبدالله بن عمرو وجابر بن عبدالله وعمران بن حصین رضی الله تعالی عنهم اجمعین کلهم یحدث عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من ارسل بنفقة فی سبیل الله واقام فی بیته فله بکل درهم سبعمائة درهم ومن غزا بنفسه فی سبیل الله وانفق فی وجهه ذلک فله بکل درهم سبعمائة الف درهم ثم تلا هذه الایة والله یضاعف لمن یشاء ۔(ابن ماجة، ص ۲۰۳، الترغیب ص ۲۵۳ ج ۲)

درسند این حدیث راوی (خلیل بن عبدالله ) مجهول است (لسان المیزان ۲/۴۱۰) و در (تهذیب التهذیب ص۱۶۷ج۳ ) حافظ ابن حجر عسقلانی رحمه الله میفرماید :

قرأت بخط ابن الهادی الخلیل بن عبدالله المدکور روی عن الحسن عن هؤلاء هذا الحدیث وهو حدیث منکر والخلیل بن عبدالله لایعرف وکذا قال الذهبی فی الخلیل هذا۔

وامام منذری رحمه الله درالترغیب والترهیب مینویسد : (لااعرفه بعدالة ولاجرح)

وامام دارقطنی رحمه الله در (غرائب مالک) یک حدیث را بطریق ابن ابی ذئب عن الخلیل بن عبدالله عن اخیه عن علی نقل کرده وبعد از آن میفرماید : الخلیل واخوه مجهولان.

(۲) حدثنا احمد بن عمرو بن سرح نا ابن وهب عن یحیی بن ایوب وسعید بن ابی ایوب عن زبان بن فائد

عن سهل بن معاذ عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصلوة والصیام والذکر ویدخل فیه التسبیح والتهلیل والتکبیر والتصلیة وقراءة القرآن بالتدبر وغیر ذالک من انواع الذکر یضاعف ای یزاد باعتبار الاجر والثواب علی النفقة فی سبیل الله عزوجل بسبعمائة ضعف ولفظ احمد فی مسنده قال ان ذکر فی سبیل الله تعالی یضعف فوق النفقة بسبعمائة ضعف قول یحیی فی حدیثه بسبعمائة الف ضعف والحدیث ضعیف لان فی سنده زبان بن فائد وسهل بن معاذ (بذل المجهود ص-ج، الترغیب ص-ج).

این حدیث را بنا بر د و راوی ضعیف گفته شده است :

(۱) زبان بن فائده (۲) سهل بن معاذ .

در مورد زبان بن فائده ، حافظ ابن حجر العسقلانی رحمه الله در تهذیب التهذیب ص : ۳۰۸ ج : ۳ میفرماید : اما احمد رحمه الله تعالی فرموده است : احادیثه مناکیر .

وابن معین رحمه الله تعالی فرموده است : شیخ ضعیف .

وابن حبان رحمه الله تعالی فرموده است : منکر الحدیث جدا یتفرد عن سهل بن معاذ بنسخة کانها موضوعة لایحتج به.

و الساجی رحمه الله فرموده است : عنده مناکیر .

ومتعلق راوی دوم سهل بن معاذ بن انس الجهنی درتهذیب ، ص : ۲۰۸ج ٤ میفرماید : نزل مصر روی عن ابیه وعنه یزید بن ابی حبیب و ابو مرحوم عبد الرحیم ابن میمون و فروة بن مجاهد و اسماعیل بن یحیی المعافری و زبان بن فائد واللیث بن سعد و یحیی بن ایوب و غیرهم قال ابوبکر بن ابی خیثمة عن ابن معین ضعیف وذکره ابن حبان فی الثقات _ قلت لکن لایعتبر حدیثه ماکان من روایة زبان بن فائد عنه وذکره فی الضعفاء فقال منکر الحدیث جدا فلست ادری اوقع التخلیط فی حدیثه منه اومن زبان فان کان من احدهما فالاخبار التی رواها ساقطة.

دوم اینکه اگر این هر دو حدیث صحیح نیز تسلیم شوند پس در مفهوم فی سبیل الله (درس وتدریس، تحصیل علم دین، وعظ ونصیحت واصلاح باطن ودعوت وتبلیغ خواه از آن طریق جماعت تبلیغ باشد ویا از راه دیگر جماعت) ، پس خروج برای جهاد در راه خداوند وتمام شعبه های امر بالمعروف ونهی المنکر در این داخل است، برای همه این ثواب ثابت می باشد این ثواب تنها باجماعت تبلیغ مختص نیست، مختص نمودن آن ثواب در خروج با جماعت تبلیغی جهالت محض و دلیل کم علمی است. (الترغیب اولترهیب ص۲۵۷ج۲)

ذکرت فیه ثمانیة انواع الجهاد فی سبیل الله وعدت فیها محاربة الکفار لاجل نصر دین الله ودعوة

الناس الی الحق وحثهم علی العمل بکتاب الله تعالی وسنة نبیه صلی الله علیه وسلم و مجاهدة النفس بالتحلی بالمکارم والتخلی عن الرذائل و تعلم امور الدین و السیر علی منهج خیر المرسلین ثم العمل باحکام الشریعة الغراء حتی ینیع ثمرتها فی دوحته و مجاهدة الشیطان بدفع مایأتی به من الشبهات و ما یزینه من الشهوات و نصب العالم کله للارشاد والوعظ ، والهدایة والنصیحة و تفهیم الناس لایات القرآنیة والاحادیث النبویة والاحکام الفقهیة والسیرة النبویة وتاریخ ابطال الاسلام و حماته ومحبة الصالحین و زیادة المتقین و مودة العاملین والاستضاءة بانوارهم والاقتداء بافعالهم هذا ما الخصته من الترغیب والترهیب ان شئت التفصیل فارجع الیه.

(۲) اساس اصلی حصول این ثواب خروج در راه الله تعالی است با اخلاص . وقتیکه حصول علم دین برای رضای الهی باشد یا اختیار نمودن درس وتدریس یا جهاد یا دعوت وتبلیغ وعظ ونصیحت وغیره اگر کسی در هریکی از این راه ها رفته به او این اجر داده میشود، اگربه همین نیت برود خواه در مسجد محله خود نماز بگذارد ویا در مسجد محله دیگر، دور بودن ویا نزدیک بودن مسجد هیچ فرق نمی کند، رحمت الهی وسیع تر است پس اداء نماز در محله خویش افضل است .

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : انما الاعمال بالنیات وانما لامرء مانوی الخ (بخاری)

شش نمبر که در جماعت تبلیغ رائج است بزرگان آنرا بنا بر مناسبت گرفتن با دین الهی وضع نموده اند اما آنرا کاملاً دین گفتن خطاست، بلکه این متعلق است با اکثر عبادات علاوه از آن دیگر شعبه های دین نیز وجود دارد که آن تعلق دارد با زندگی اجتماعی ، انفرادی ، معاشی وسیاسی انسان، یاد گرفتن آن نیز ضروری است .

همه روزه خواند شش نمبر صبح وشام ویا تلقین عمل نمودن برآن درست است وباعث اجر است، اما تذکره آنرا واجب یا فرض پنداشتن و بر غیر سامع آن طعن گفتن ویا دیگر فتواها زدن وکسیکه آنرا گوش نمیگیرد او را مسلمان نه پنداشتن ناجائز وگمراهی است، این چنین در تذکره شش نمبر دیگران را از تلاوت قرآن ، ذکر ، تبلیغ و دیگر عبادات باز داشتن ویا گفتن که در دوران خواندن شش نمبر کدام عمل دیگر قابل قبول نیست ، این بدترین گمراهی وبسیار غلو وجهالت است که ازآن توبه واجب است ، ودر آننده از اختیار نمودن چنین طرز العمل باید پرهیز شود .

(فی رد المحتار ص ۳۰ ج ۱ : اجمع العلماء سلفا وخلفا علی استحباب ذکر الجماعة فی المساجد وغیرها الا ان یشوش جهرهم علی نائم او مصل او قارء - وفی خلاصة الفتاوی ص ۳۰ ج ۱)

رجل یکتب الفقه وبجنبه یقرء القرآن ولا یمکنه استماع القرآن فالاثم علی القارء وعلی هذا لو قراء علی السطح فی اللیل جهرا والناس نیام تأثم -

(۳) رایوند را بر کعبة الله فضیلت دادن غلو وگمراهی شدید است، بنا بر اینکه شمولیت باجماعت تبلیغ یاشمولیت در اجتماع رایوند یا شمولیت در اجتماع تبلیغی در کدام گوشه دیگر دنیا اگر فرضا ثواب چهل ونه ملیارد اجر را تسلیم کنیم بازهم این اجر با جماعت یا اجتماع تبلیغی منحصر نیست، بلکه شامل است هر شخصی را که خروج کند در راه خداوند تعالی در خدمت دینی پس او را ثواب هر عبادت چهل ونه کرور چند داده میشود اما بشرطیکه آن هر دو حدیث قابل استدلال تسلیم گردد.

خروج در راه خداوند تعالی عام است، خواه در حصول علم دین باشد یا برای جهاد ویا برای اعانت ونصرت مسلمانان ویا برای کدام کار خیر دیگر این همه صورت ها داخل است در فی سبیل الله، پس کسیکه بسوی بیت الله شریف جهت تبلیغ یا حصول علم دین یا حج ویا عمره راهی شود او را ثواب خروج در راه الله تعالی میسر میشود وخصوصی ثواب هزار چند فضیلت بیت الله شریف نیز برایش داده میشود، پس برای او اضافه از حساب چهل ونه ملیارد، اجر داده میشود ان شاء الله تعالی.

اما با رفتن به رای‌وند فضیلت بیت الله شریف میسر نمیشود بناءً رای‌وند هیچگاه بر بیت الله شریف فضیلت وبرتری ندارد وچنین گفتن که در رایوند کار تبلیغ اجراء میشود ودر بیت الله شریف اجراء نمیشود، این سخن کاملاً خطا، تعصب وسخن جاهلانه است.

در بیت الله شریف نیز خدمات تبلیغی در صورت های مختلف اجراءً میشود البته ماتحت جماعت تبلیغ نیست.

اشاعت وتبلیغ دین که بر هر طریق جائز صورت گیرد درست ومعتبر می باشد، شمولیت باجماعت تبلیغ وطبق اصول وقواعد آنها عمل نمودن فرض یا واجب نیست، نیز تبلیغ دین منحصر نیست در جماعت تبلیغی، اگر کسی چنین می پندارد پس این جهالت وغلو اوست :

(فی کنز العمال ص ۳۰ ج ۱۲) ان الله تعالی ینزل علی هذا المسجد مسجد مکة فی کل یوم ولیلة عشرین و مائة رحمة ستین للطائفین واربعین للمصلین وعشرین للناظرین - وفی سنن ابن ماجه ص ۱۰۲:

عن انس بن مالك رضی الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الرجل فی بيته بصلوة وصلوته فی مسجد القبائل بخمس وعشرين صلوة وصلوته فی المسجد الاقصى بخمسين الف صلوة وصلوته فی مسجدی بخمسين الف صلوة وصلوته فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة۔

**تنبیه :** باید واضح شود که حال کدام کسانی درسوال ذکر شد این حال انفرادی وطرز العمل انفرادی آنها بود که این جهالت ، نادانی ونا واقفیت آنهاست از حقیقت تبلیغ شرعی ، اما بنا بر این جهالت ونادانی آنها همه جماعت تبلیغ را خطاء وغلط گفتن ویا مانند آنها فکر نمودن درست نیست، جماعت تبلیغ به اعتبار مجموع جماعت درست است در آن خیر غالب است، توسط آنها به مخلوق خداوند خیر می رسد که در این صورت آنها قابل قدر هستند .

اگر بر اعتدال قائم باشند پس تعاون وشرکت با این جماعت بلاشبه نافع ومفید است، بنا بر جهالت چند افراد تمام جماعت را غلط وخطاء گفتن و انکار نمودن از فوائد آن خطاء وجهالت است. والله سبحانه وتعالی اعلم بالصواب .

**کتبه بنده محمد یٰسین محراب پوری عفي عنه**

دارالافتاء دارالعلوم ، کراچی ۱۴



## سوال مثل بالا

**سوال :** از جانب دارالعلوم در مورد چهل ونُه ملیارد چند ثواب بخاطر خروج در تبلیغ تحریر گردیده بود که شمایان جناب نیز آنرا تصدیق نموده اید ، یک مولوی صاحب با آن مخالف نشان داده است یک پارچه آن ارسال خدمت شمایان گردید بر آن نظر فرموده فیصله تحریر نمائید .

**تحریر خلاف فتوی دارالعلوم :** از ظاهر بعضی روایات چنین دانستن درست است که عوض خروج در راه الهی اجر وثواب یک نماز نسبت به نماز های دیگر چهل ونه ملیارد چند اضافه میگردد .

عن عمران بن حصین عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من ارسل بنفقة فی سبیل الله واقام فی بیته فله بکل درهم سبعمائة درهم یوم القیمة ومن غزا فی سبیل الله وانفق فی جهة ذالک فله بکل درهم سبعمائة درهم ثم تلا هذه الایة. یضاعف لمن یشاء.

ابن کثیر بر روایت ابن ابی حاتم نقل نموده می فرماید : هذا حدیث غریب (تفسیر ابن کثیر ص۳۲۰ ج۱)

عن معاذ بن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصلوة والصیام والذکر یضاعف علی النفقة فی سبیل الله عزوجل بسبعمائة ضعف. رواه ابی داود فی باب تضعیف الذکر،

شارح رحمه الله میفرماید : ولفظ احمد فی مسنده قال ان الذکر فی سبیل الله تعالی یضعف فوق النفقة بسبعمائة ضعف قال یحی فی حدیثه بسبعمائة الف ضعف، والحدیث ضعیف لان فی سنده زبان بن فائد وسهل بن معاذ (بذل المجهود ص۳۰۲ ج۱)

در اینجا درحدیث دوم (یضاعف علی النفقه) گفته شده است، وثواب نفقه در حدیث اول بیان شده لذا اگر ثواب مذکور در هر دو حدیث باهم ضرب داده شود پس حاصل ضرب چهل ونه ملیارد می برآید ، بعد از ضرب مقصد الفاظ خط کشیده حدیث ثانی واضح میگردد. البته آیا هر دو حدیث مذکور قابل اینست که از آن مدعی ثابت میگردد.

در مورد حدیث اول عرض نموده میشود که یکی از راویان این حدیث خلیل بن عبدالله نیز است که در بعضی کتب او را غیر معروف گفته اند ، اما چونکه همین حدیث توسط ابن ابی حاتم نیز مرویست مانندیکه ابن کثیر رحمه الله تعالی تحت : (مثل الذین

ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة) روایت کرده است (ج ۱، پ۳، ع ۳)
و نزد محدثین بالعموم معروف است که اگر ابن ابی حاتم کدام روایت را ذکر کند
وبر راویان آن جرح نکند پس آن دلیل وعلامت توثیق آنست .
شیخ الاسلام علامه ظفر احمد عثمانی رحمه الله میفرماید :
سکوت ابن ابی حاتم او البخاری عن الجرح فی الراوی توثیق له قال الحافظ فی تعجیل المنفعة، فی مواضع عدیدة ذکرة ابن ابی حاتم ولم یذکر فیه جرحا، منها فی ص ۱۰۶ فی ترجمة عاصم (عاصم بن صهیب) وفی ص ۱۳۰ فی ترجمة (عبدالله بن الحصین) وفی ص ۱۳۲ فی ترجمة (عبدالله بن سعید عن عبدالله بن ابی اوفی) وفی ص ۱۴۰ فی ترجمة (عبدالله بن عباد) وفی ص ۱۶۵ فی ترجمة (عبدربه بن میمون) وفی ص ۱۷۳ فی ترجمة (عبدالرحمن بن علقمة) وصنیعه یدل علی ان سکوت ابن ابی حاتم رحمة الله تعالی علیه عن الجرح توثیق کسکوت البخاری رحمة الله تعالی علیه (قواعد علوم الحدیث ص ۳۵۸)
لذا استدلال ازین حدیث درست است ، ودر مورد حدیث ثانی اگر که آنرا ضعیف گفته شده است اما به آن درجه ضعف نیست که آنرا مسترد کند .
سهل بن معاذ را ابن حبان ثقه گفته است، وحافظ ابن حجر رحمه الله در مورد سهل بن معاذ فرموده است : سهل بن معاذ الجهنی نزل مصر لا بأس به الا فی روایات زبان بن فائد عنه، من الرابعة (تقریب التهذیب ص ۱۳۸)
یعنی در روایت کردن حدیث از سهل کدام حرجی نیست، مگر در صورتیکه زبان بن فائد از او روایت نموده باشد وتعلق او باطبقه رابعه محدثین است .
البته در مورد زبان بن فائد، حافظ رحمه الله مینویسد : زبان بن فائد هو ضعیف الحدیث مع صلاحه وعبارته (تقریب ص : ۲۱۳)
یعنی زبان بن فائد با وجود ورع وعبادت ضعیف است در حدیث .
لذا در هر دو احادیث تنها حدیث دوم جهت زبان بن فائد ضعیف قرار داده شد، اما برای این درجه ضعف : (انما یوفی الصبرون اجرهم بغیر حساب) جبیره میگردد زیرا در عموم این آیت اجر مخصوص نیز داخل است .
عن ابن عمر رضی الله عنهما قال : عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال: لما نزلت مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن

يشاء والله واسع عليم. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رب زد امتى فنزلت: انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب. رواه ابن حبان فى صحيحه والبيهقى (ترغيب وترهيب ص۴۸۶ ج۲)

بهر صورت باوجودیکه این دو حدیث مذکور متکلم فیه است اما ضعف آن بدان درجه نیست که بنا بر آن عمل بر آن ناجائز باشد.

مانندیکه علامه سیوطی رحمه الله میفرماید: درباره کدام راوی اگر محدثین کرام الفاظ ضعیف، مجهول وغیره را استعمال کنند، آن حدیث ضعیف و متروک العمل نمی باشد بلکه معتبر وقابل استدلال می باشد.

وقولهم ليس بقوى.... واذا قالوا ضعيف الحديث فدون ليس بقوى ولا يطرح بل يعتبر به (تدريب الراوى ص۳۴۴ ج۱)، ومن الفاظهم فلان روى عنه الناس، وسط، مقارب الحديث.... مجهول.... ما اعلم به بأسا ويستدل على معانيها بما تقدم (تدريب الراوى ص۳۴۸ ج۱)

اما اینکه آیا حدیث ضعیف درحلقه های فضائل باید بیان شود یا خیر؟ وآیا بیان ضعف آن ضروری است یا خیر؟ پس اگر ضعف آن درجه تشدید را نداشته باشد وموضوع نیز نباشد پس بدون بیان ضعف، بیان نمودن آن جائز است بلکه بعضی محدثین در فضائل بر بیان ضعف چشم پوشی وتساهل را واجب قرار داده اند. البته اگر حدیث موضوع باشد پس بدون تنبیه بر وضع بیان آن جواز ندارد.

واما الموضوع فلا يجوز العمل به بحال ولا روايته الا اذا قرن ببيانه.

قال ابن عابدين رحمة الله تعالى عليه: (قوله بحال) اى ولو فى فضائل الاعمال، قال ط اى حيث كان مخالفا للقواعد الشرعية واما لو كان داخلا فى اصل عام فلا مانع منه لا لجعله حديثا بل لدخوله تحت الاصل العام اه تأمل.

(قوله الا اذا قرن) اى ذلك الحديث المروى ببيانه اى بيان وضعه، اما الضعيف فتجوز روايته بلا بيان ضعفه (الدر المختار مع الشامية ص۸۷ ج۱، ايچ ايم سعيد)

نیز خطیب بغدادی رحمه الله تعالی اقوال مهم اهل علم را متعلق آن در (باب التشديد فى احاديث الاحكام والتجوز فى فضائل الاعمال) ذکر نموده است.

(۷) اخبرنا محمد بن احمد بن يعقوب قال انا محمد بن نعيم قال سمعت ابا زكريا العنبرى يقول الخبر اذا ورد لم يحرم حلالا ولم يحل حراما ولم يوجب حكما وكان فى ترغيب وترهيب او تشديد او ترخيص

وجب الاعراض عنه والتساهل فی روایته و (کتاب الکفایة ص ۱۳۳)

نیز ابن صلاح رحمه الله در مقدمه خود میگوید : یجوز عند اهل الحدیث وغیرهم التساهل فی الاسانید وروایة ماسوی الموضوع من انواع الحدیث الضعیفة من غیر اهتمام ببیان ضعفها فی ما سوی صفات الله تعالی واحکام الشریعة من الحلال والحرام وغیرهما وذلک کالمواعظ والقصص وفضائل الاعمال وسائر فنون الترغیب والترهیب و سائر مالا تعلق له بالاحکام والعقائد، وممن روینا عنه التنصیص علی التساهل فی نحو ذلک عبد الرحمن بن مهدی واحمد بن حنبل رضی الله تعالی عنهما (علوم الحدیث لابن صلاح ص ۳)۔

در تدریب الراوی آمده است : وعبارة الزرکشی : والضعیف مردود مالم یقتض ترغیبا او ترهیبا او تتعدد طرقه ولم یکن المتابع منحطا عنه . و قیل لا یقبل مطلقا و قیل ان شهد له اصل واندرج تحت عموم النهی ویعمل بالضعیف فی الاحکام ایضا اذا کان فیه احتیاط۔

عبدالوهاب عبداللطیف در کتاب خود (تعلیق علی التدریب) نوشته است که :

نص علی قبول الضعیف فی فضائل الاعمال احمد بن حنبل وابن سید الناس والنووی والعراقی والسخاوی وشیخ زکریا وابن حجر العسقلانی والسیوطی وعلی القاری بل ذهب ابن الهمام الی ان یثبت به الاستحباب واشار الی ذالک النووی وابن حجر المکی والجلال الدوانی. وممن منع العمل به (لا بیانه) الشهاب الخفاجی والجلال الدوانی وتوسع فی القول فیه والعمل اللکنوی فی ظفر الامانی۔
(تدریب الراوی ص ۲۹۹)

خلاصه اینکه بدون ذکر ضعف ، بیان احادیث در فضائل اعمال صحیح است و جواز دارد

**الجواب باسم ملهم الصواب :** برای جواز عمل برحدیث ضعیف چهارشرایط است:

**شرط اول :** عدم اثبات حکم شرعی، اعتقاد بر تحدید چهل ونه ملیارد، اثبات حکم شرعی است.

**شرط دوم :** عدم شدت ضعف : معیار شدة الضعف و خفته : قال ابن عابدین رحمة الله تعالی علیه (قوله من طرق) ای یقوی بعضها بعضا فارتقی الی مرتبة الحسن. اقول: لکن هذا اذا کان ضعفه لسوء حفظ الراوی الصدوق الامین اولارسال اوالتدلیس او جهالة حال. اما لوکان لفسق الراوی او کذبه فلایؤثر فیه موافقة مثله له ولا یرتقی بذالک الی الحسن کما صرح به فی التقریب وشرحه - (قوله عدم شدة ضعفه) شدید الضعف هو الذی لا یخلو طریق من طرقه عن کذاب او متهم بالکذب قاله ابن

جہ (ردالمعارض ص۳۸ ج۱)

در تحریر مرسل از تدریب الراوی این الفاظ را در فهرست ضعیف خفیف نقل نموده:

(لیس بالقوی، ضعیف الحدیث وروی عنه الناس، وسط، مقارب الحدیث، مجهول، ما اعلم به بأسا)

ودر فتوی بر دو حدیث زیر بحث، این الفاظ جرح است:

مجهول، حدیث منکر، لا یعرف، احادیثه مناکیر، ضعیف، منکر الحدیث جدا، یتفرد عن سهل بن معاذ بنسخة کانها موضوعة لا یحتج به، عنده مناکیر، سهل بن معاذ لا یعتبر حدیثه ما کان من روایة زبان بن فائد عنه، منکر الحدیث جدا، فلست ادری اوقع التخلیط فی حدیثه منه او من زبان فان کان من احدهما فالاخبار التی رواها ساقطة۔

بنا بر این تفصیل گفته میشود که از شدت ضعف این حدیث انکار درست نیست بالخصوص از شدت ضعف حدیث دوم. محرر حدیث اول را از تفسیر ابن کثیر نقل نموده وکوشش توثیق آنرا صنیع ابن ابی حاتم نموده که درست نیست.

محرر در انتساب جمله (هذا حدیث غریب) بسوی حافظ ابن کثیر رحمه الله وهم نموده زیرا در حقیقت این جرح وتعدیل را شخصاً ابن ابی حاتم فرموده، اطلاق لفظ (غریب) احیانا بر (شاذ ومنکر) نیز میشود.

قال الشیخ عبد الحق رحمة الله تعالی علیه: والغریب قد یقع بمعنی الشاذ ای شذوذا هو من اقسام الطعن فی الحدیث وهذا هو المراد من قول صاحب المصابیح من قوله هذا حدیث غریب لما قال بطریق الطعن۔

وقال فی الفصل المتقدم: وسوء الحفظ ان کان لازم حاله فی جمیع الاوقات مدة عمره لا یعتبر بحدیثه وعند بعض المحدثین هذا ایضا داخل فی الشاذ (مقدمة المشکوة ص۲)

طبق تفصیل ذکر شده، حدیث زیر بحث درفتوی را ابن الهادی، حافظ ابن حجر، منذری ودار قطنی ضعیف ومنکر گفته است، با نظر داشت این سخن مراد او از (هذا حدیث غریب) واضح میگردد.

محرر برای اثبات توثیق از روایت ابن ابی حاتم که تا کدام حد کوشش ومحنت کرده است، ازآن دانسته میشود که او برای حصول مقصد خود از تصفح وتنقیر جرح وتعدیل هیچ سخن دقیق وباریک را نگذاشته است، باز هم بدون کامیابی بالاخره بر روایت ابن ابی حاتم رحمه الله اعتماد نموده که حال آنرا روشن نمودیم.

باید دانسته شود که با توثیق یک حدیث مدعی ثابت نمیشود. زیرا که حساب (چهل ونه ملیارد) بر مجموعه هر دو حدیث مبنی است.

**شرط ثالث : دخول في اصل عام :** در ((والله یضاعف لمن یشاء)) و ((انما یوفی الصبرون اجرهم بغیر حساب)) ادخال مضمون این احادیث بنا بر این درست نیست که در آن بغیر حساب آمده است واز احادیث حساب (چهل ونه ملیارد) ثابت میشود.

**شرط رابع : عدم اعتقاد السنية :** عمومًا برادران تبلیغی آنرا سنت میگوید لیکن درحقیقت آنرا فرض می پندارند.

روایة الحدیث الضعیف : قال الامام الطحاوی رحمة الله تعالی علیه معزیا للتقریب وشرحه:

اذا اردت روایة حدیث ضعیف بغیر اسناد فلا تقل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وما اشبه ذالك من صیغ الجزم بل قل روی عنه کذا اوبلغنا او ورد او جاء او نقل وما اشبه ذالك من صیغ التمریض و کذا فی ما تشك فی صحته و ضعفه . اما الصحیح فاذکره بصیغة الجزم و یقبح فیه صیغة التمریض کما یقبح فی الضعیف صیغة الجزم (حاشیة الطحاوی علی المراقی ص۳)

وقال العلامة ابن عابدین رحمة الله تعالی علیه: اما الضعیف فتجوز روایته بلا بیان ضعفه لکن اذا اردت روایته بغیر اسناد فلا تقل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کذا وما اشبهه من صیغ الجزم بل قل روی کذا او بلغنا کذا او ورد او جاء او نقل عنه وما اشبهه من صیغ التمریض و کذا ما شك فی صحته و ضعفه کما فی التقریب (ردالمحتار ص۱۲۸ ج۱)

از عبارت محرر شامی فقط جمله : ((اما الضعیف فتجوز روایته بلا بیان ضعفه)) را نقل نموده لیکن معلوم نیست که تفصیل آننده را بنا بر کدام مصلحت گذاشته است.

ازین تفصیل ثابت میشود که : حدیث ضعیف اگر باسند روایت شود، بیان ضعف آن ضروری نیست، زیرا که اهل فن از تحقیق سند مقام حدیث را معلوم میکنند.

در حدیث بلا سند تنبیه ضعف با صیغه تمریض ضروری است اما در عصر حاضر عوام بلکه اکثر خواص نیز صلاحیت تحقیق سند را ندارند و نه آنرا ضروری می پندارند، نیز تنبیه با صیغه تمریض در حدیث ضعیف از فهم آنها بالاتر است، پس کسیکه لفظ حدیث را بشنود هر آننه آنرا ارشاد آنحضرت علیه السلام میپندارد . لذا بهر کیف بیان ضعف روایت لازمی است، علاوه از آن وقتیکه در عمل بالضعیف عدم اعتقاد السنية شرط باشد پس بدون بیان ضعف بر آن شرط عمل کردن چگونه ممکن باشد ؟

عباراتیکه در مورد تساهل نقل گردید آنها مقید اند با شرایط اربعه مذکوره کماهو ظاهر جداً . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۱/جمادی الاخره ۱۴۱۱هجری

## الحاق

بر تحقیق جواب دارالعلوم کراچی اعتماداً تصدیق نمودیم پس درآن وقت اضافه تعمق را محسوس نکردم . بعداً در دوران تبویب احسن الفتاوی فرصت یافتیم بر تحقیق براین مسئله پس ثابت شد که در این جواب بعضی سخنها خلاف تحقیق است که تفصیل آن حسب ذیل است :

**اول :** واقعه اینست که کدام حدیث صریح در مورد جهاد یا کدام عمل دیگر بنظر نرسید که صراحةً از آن فهمیده شود که در صورت خروج در جهاد وغیره ثواب اداء وقرائت یک نماز یا یک تسبیح مساوی چهل ونه ملیارد باشد بلکه این فضیلت از یکجا نمودن مضمون دو حدیث دانسته میشود پس چنین فضیلت را بیان نمودن در مورد جهاد نیز محل نظر است .

**ثانیا :** فضیلتیکه از یکجا ساختن دو حدیث بنظر می رسد با استنباط آن دو حدیث سنداً ضعیف آند که کلام مفصل بر فتوی دارالعلوم کراچی وبرجواب تحریر شده در رد در فتوی دارالارشاد گذشت .

**ثالثا :** اگر آن دوحدیث را قابل استدلال تسلیم کنیم چونکه در یک روایت تصریح (من غزا بنفسه) آمده ازهمین جهت دراینجا از (فی سبیل الله) عموم مراد گرفتن واین فضیلت را برای دیگر شعبه های دین عام پنداشتن را هیچ گنجائش نیست. بلکه این فضیلت مخصوص است باغزا کننده گان با کفار یعنی با مجاهدین بر سرپیکار لذا دعوت وتبلیغ یا شعبه دیگر دینی فضائل زیاد دیگری دارند باید بر همان اکتفاء شود وبیان این فضیلت مخصوص در مورد آنها هیچگاه درست نیست .

**رابعا :** فضیلت مذکوره را عام نمودن برای تبلیغ یا دیگر شعبه های دینی از جمله فی سبیل الله مستنبط نموده اند در صورتیکه جهاد وفی سبیل الله .از آن اصطلاحات شرعیه محسوب میشوند که در عرف شرع آنها را مصداق خاصی متعین است که خروج برای جهاد وپیکارنمودن در محاذ جنگ با کفار است .

در احادیث یا اقوال علماء اگر بر علاوه این بر کدام عمل دیگری احیاناً اطلاق جهاد

یا فی سبیل الله آمده باشد آن مجازاً می باشد، پس چنین نتیجه گرفتن بر آن که در آن نیز تمام فضائل جهاد حاصل میشود درست نیست، مانندیکه اصطلاح لفظ صلوة به اعتبار شرح برای عمل مخصوص مصداق است ولغةً اطلاق آن بر درود شریف وبر دعاء نیز میَ آید اما کسی نگفته است که با قرائت درود شریف یا دعاء کسی از ادای نماز سبکدوش میگردد وتمام فضائل نماز را با او حاصل میگردد.

درحقیقت چونکه جهاد عمل عالی تراست لذا برای اهمیت کدام عمل . آن عمل را با جهاد تشبیه داده میشود، اما بدین معنی نیست که آن عمل بعینه جهاد است وبا آن تمام فضائل جهاد حاصل میشود، لذا صرف نظر از معنای حقیقی جهاد باید معنای مجازی آن چنین بیان شود که آنرا مصداق حقیقی گردانیدن درست نباشد .

**خامسا** : در فتوی سابق در (۳) جواب گفتیم که او عموم فی سبیل الله را مدنظر گرفته در صورتیکه از تفصیل فوق معلوم میشود که در آن عموم نیست لذا جواب متفرع بر آن نیز درست نیست .

خلاصه اینکه بیان این فضیلت در مورد رایوند هیچگاه درست نیست، لذا ضرورت نیست برای تکلف جهت اثبات ثواب اضافه تر از چهل ونه ملیارد در مورد بیت الله شریف .

قال الامام الرازی رحمة الله تعالی علیه فی تفسیر قوله تعالی، احصروا فی سبیل الله، والمعنی انهم حصروا انفسهم و وقفوها علی الجهاد و ان قوله . فی سبیل الله . مختص بالجهاد فی عرف القرآن (التفسیر الکبیر ص، ج۲) وقال الحافظ السیوطی رحمة الله تعالی علیه : وفی سبیل الله ای القائمین بالجهاد (جلالین ص۱) وقال الحافظ ابن حجر رحمة الله تعالی علیه : المتبادر الی الفهم من اللفظ فی سبیل الله. الجهاد (فتح الباری ص۳ ج۶) وقال العلامة ابن حزم رحمة الله تعالی علیه : و اما سبیل الله فهو الجهاد بحق قلنا نعم وکل عمل خیر فهو من سبیل الله تعالی الا انه لا خلاف فی انه تعالی لم یرد کل وجه من وجوه البر فی قسمة الصدقات فلم یجز ان توضع الا حیث بین النص وهو الذی ذکرنا یعنی الغازی المنصوص فی الحدیث السابق (المحلی ص۱۱ ج۶)

و قال العلامة زاهد الکوثری رحمة الله تعالی علیه : و هذا یدل علی ان حمل لفظ ـ فی سبیل الله ـ علی الغازی موضع اتفاق بین من سبق ابن حزام من فقهاء الصحابة والتابعین وتابعیهم و من بعدهم الی عصره (مقالات الکوثری ص۳۰)

قال العلامة السرخسی رحمة الله تعالی علیه : واما قوله تعالی، فی سبیل الله، فهم فقراء الغزاة هکذا

قال ابو یوسف رحمة الله تعالی علیه (الی ان قال) وقال ابو یوسف رحمة الله تعالی بقول الطاعات کلها فی سبیل الله ولکن عند اطلاق هذا اللفظ المقصود بهم الغزاة عند الناس (المبسوط ص۱۰ ج۳)

و قال الامام المرغینانی رحمة الله تعالی، وفی سبیل الله، منقطع الغزاة عند ابی یوسف رحمة الله تعالی علیه لانه هو المتفاهم عند الاطلاق وعند محمد رحمة الله علیه منقطع الحاج۔

قال الامام ابن الهمام رحمه الله: ثم فیه (ای فیما نقل عن محمد رحمه الله) نظر لان المقصود ما هو المراد بسبیل الله المذکور فی آیة والمذکور فی الحدیث لایلزم کونه ایاه لجواز انه اراد الامر الاعم ولیس ذالک المراد بآیة بل نوع مخصوص والا فکل الاصناف فی سبیل الله بهذا لک المعنی (فتح القدیر ص۲۰ ج۲)

وقال الملا علی قاری رحمه الله، وفی سبیل الله، منقطع الغزاة عند ابی یوسف رحمه الله لانه هو المفهوم من اطلاق هذا اللفظ فینصرف الیه لا غیره و یؤیده ما فی البخاری انه علیه السلام قال ان خالدا حبس ادراعه فی سبیل الله، ولاشک ان الدرع للغزو لا للحج (شرح النقایه ص۳۸ ج۱)

وقال الحافظ العینی رحمه الله: قال ابن المنذر فی الاشراف: قول ابی حنیفة و ابی یوسف و محمد رحمه الله فی سبیل الله، هو الغازی غیر الغنی وحکی ابو ثور عن ابی حنیفة رحمه الله انه الغازی دون الحاج وذکر ابن بطال انه قول ابی حنیفة ومالک والشافعی رحمة الله تعالی علیهم وذکر مثله النووی فی شرح المهذب (عمدة القاری ص۴۴ ج۹) ومثله فی الشلبی بهامش التبیین (ص۳۰۰ ج۱) وفی مجمع الانهار والدار المنتقی بهامشه (ص۲۲۲ ج۱) الرائق ص۲۶۰ ج۲) والطحاوی علی الدر ص۴۳۴ ج۱) والله سبحانه وتعالی اعلم۔

۲۰/جمادی الثانیه ۱۴۲۲هـ

**فائده**: بر اصطلاح (جهاد) و (فی سبیل الله) یک رساله مستقل زیر تصنیف است که در آن براین موضوع بحث تفصیلی شده است: (مرتب).

* * * * * * * * * * * * *



**ترجمه**: مثال آنانیکه خرج میکنند اموال شان را در راه خدا مثال یک دانه ایست که برویاند هفت خوشه ها را در هر خوشه صد دانه و الله مضاعف میکند برای کسی که خواهد و خدا بسیار بخشنده داناست.

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَإِنَّهُ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٌ ۝ لَّا يَأْتِيهِ ٱلْبَٰطِلُ مِنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِۦ ۖ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ۝﴾ (۴۲،۴۱)

(هرآئنه قرآن کتاب بزرگ با وقعت است که سخن های بیهوده نه از روی آن آید ونه از خلف آن).

# سازش کمپیو تري خلاف قرآن کريم




صديقي ترست

Siddiqui Trust G.P.O Box No ۶۰۹ Karachi No. ۵ Pakistan

۱۶/ذي الحجه ۱۴۰۰ هجري ۲۶/اکتوبر ۱۹۸۰ء

بخدمت جناب حضرت مولانا مفتی رشید احمد صاحب مدظله

حضرت محترم زادت عنایتکم !

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته!

طبق تحقیق یک عالم مصری (دکتور خلیفه راشد) توسط کمپیوتر سلسله تعلیم قرآن در تمام دنیا جاری است، این سلسله در پوهنتون اسلام آباد نیز آغاز شد مضمون اول آن (معارف) در (اعظم گر) شائع شد، نقول آن در پاک وهند در رسائل متعدد بعداً بشکل کتاب شائع گردید بعداً آن مضمون در جرائد واخبارات عربی نیز شائع شد.

در این سلسله شماره (۱۹) بالخصوص زیر بحث است که این تحقیق قبل از همه شائع گردید، افراد متعدد بر آن اعتراض نمودند اما آن اعتراز تقریبا محدود بود.

حالاً یک مسلمان پاکستانی از برطانیه تحریر نموده تا نظر علماء را در این مورد

معلوم کند . تحقیق دوکتور راشد به لغت انگلیسی وتحقیق دیگران به لغت اردو پیش خدمت است با رساله (اعجاز قرآن کریم) ، از راه کرام در این مورد با جواب مطلع فرمائید که آیا این تحقیقات منافی تعالیم اسلامی است یا خیر ؟ وآیا اشاعت آن جواز دارد ویا این خلاف طریقه کار اسلام است ؟ والسلام

**احقر الزمان : محمد منصور الزمان — صدیقی ترست کراچی.**

**************



محترم جناب محمد منصور الزمان صاحب، صدیقی ترست کراچی !

وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته !

متعلق تجزیه کمپیوتری قرآن کریم استفسار شمایان موصول گردید که اینست جواب آن در خدمت شما تحریر میگردد :

**الجواب باسم ملهم الصواب :** من بر علاوه از زبان وقلم ، اهتمام حفاظت چشم وگوش را نیز نیز از لغویات میکنم لیکن باز هم بعض لغویات با گوش میرسد. بالمشافه با مردم بسیار کم همت می آید اما با تلیفون اکثر این واقع میگردد. در این مورد یک خبر آنست که در مورد آن استفسار نموده شده است چند روز قبل کسی بزعم خویش مژده داد من را بر انکشاف عجیب آن که گوشهای من را ملوث ومتوحش گردانید درآن وقت من حاصل آن را فقط آنقدر دانستم که مسلمان جدید را با جوره های مادل جدید ابلیس آنها را از روح وفهم قرآن طبق عمل غافل گردانید ، چنین لغویات را در نظر آنها مزین میسازد وآنها را فریب میدهد تا فکر کنند که همین است حاصل قرآن ، اما وقتیکه شنیدم که این شکل یک تحریک را گرفته ومی کوشند در نشر واشاعت آن پس این خطر را محسوس کردم که پس پرده آن کدام قوت سازش طاغوتی است .

وشاید دشمنان اسلام بنام اعجاز قرآن مصروف سازش وتوطیه باشند خلاف اسلام وقرآن .

## دو پهلوی سازش

این سازش دو پهلو دارد :

**پهلوی اول :** عدد مقدس فرقه بهائیه (۱۹) را محور تمام قرآن ثابت نموده بلکه این ثابت میکند که نه تنها اینکه بهایت از قرآن ثابت است بلکه بهائیت روح قرآن است ، فرقه بهائیه تقدس این عدد را از هند جلب نموده اند از جهالت قدیمه آنها که آنها بنا بر یکتائی کوچک ویکتائی بزرگ یعنی مجموعه یک ونه متصرف ومؤثر می پنداشتند . بانی مذهب بهائی علی محمد وهاب است که در عقیده او این باب ظهور الهی بود . که بعد از او امت او با فرقه های مختلف تقسیم شد. که آنها را پیرو کار بهائی میگفتند لذا فرقه بهائی نیز ثمره خبیث مذهب بابی اند .

علی محمد باب در (۱۸۱۹ء) تولد شده که مجموعه اعداد آن (۱۹) است. یعنی (۹ رحمه الله ۱ رحمه الله ۸ رحمه الله ۱ = ۱۹) بناءً در مذهب بهائی عقیده این عدد مقدس پنداشته میشود ومحور کائنات است. لذا اینها در سال نوزده ماه وهر ماه را نوزده یوم حساب میکنند . تحریرات خویش را ازین عدد آغاز میکنند بر معابد و مراکز تبلیغی (بهائی هال) خویش این عدد را نمایان تحریر می نمایند. مرکز آنها در فلسطین در مقام (عکه) است . تحت قیادت حکومت اسرائیل سرگرم عمل اند در امریکا نیز تعداد زیادی آنها موجود است ممکن (اعجاز کمپیوتری قرآن) سازش آنها باشد .

**پهلوی دوهم :** پهلوی دوم آن اینست که قرآن بودن محور این عدد را خوب تشهیر میکنند تا آنکه مسلمانان را نیز فریب دهند تا نظر خطای آنها را بپذیرند که عدد نوزده (۱۹) وجه اعجاز قرآن است ومحور تمام قرآن است، بعد از آن بر تشهیر نحوست آن شروع میکنند مثلاً فرشته های دوزخ (۱۹) اند . ((**فأرجهنم هم فيها خالدون**)) حروف مکتوبه این آیه (۱۹) است . و مجموعه حروف مکتوبه فرعون ، هامان، شداد، نمرود نیز نُزده (۱۹)است .

بعض عاملین برای کشیدن زهر گژدم برروی زمین دائره کشید عدد (۱۹) مینویسد وبعداً آنرا با پایزار خود میزند وغیره وغیره .

از اینجا ثابت میکنند که معاذ الله قرآن انسان را سپرد ملائک دوزخ میکنید که

جاویدان در دوزخ می باشد وباکفار مانند فرعون یکجا می باشند که حیات قلب را سم قائل است وغیره . خداوند تعالی از چنین کفریات ما را نجات دهد .

یاچنین اعداد را در چیزی دیگری مینمایند تا توسط آن حقانیت واعجاز قرآن را مخدوش سازند .

اگر فرضاً از پشت این تحریک کدام دست کارنده شطیان انسی نیز نباشد براه راست شیطان آنرا سرپرستی میکند چراکه مفاسد مذکوره بهر کیف در آن موجود است اگر سازش دشمنان اسلام در آن باشد ویا نباشد .

## مفاسد تجزیه کمپیوتري قرآن کریم

علاوه از آن مفاسد دیگری را نیز در بردارد مثلاً :

(۱) این تحریک مسلمانان را از دعوت وعمل بر قرآن غافل میسازد . مسلمانان این عصر با قرآن کریم فقط تعلق شکم . گوش وچشم را دارند عوض تدبر، فکر مشقت وعمل بر قرآن که در آن دو فائده است :

اول : تدبر قرآن : عوض ترک منکرات، وقائم شدن بر حدود الله . به جای محنت ومشقت . راحت نفسیاتی ولذت.

دوم : بدین طریقه کار فریفتن مطلوب است که این افراد حقوق محبت قرآن را اداء میکنند وباوجود مخالفت قرآن سرتا پا درعشق قرآن بمیرند . شاعر میگوید :

ہم فراق یار میں گھل گھل کے ہاتھی ہوگئی

اتنے گھلے اتنے گھلے رستم کے ساتھی ہوگئی

مایان در فراق با آنقدر دست را دراز نمودیم که بارستم یکجا شدیم .

(۲) ضیاع قوت قلم و اعصاب وضیاع وقت بیش بها .

ارشاد محسن اعظم علیه السلام است : نشانه اعراض خداوند از بنده اینست که بنده در اعمال لایعنی مشغول گردد .

وفرموده است : ترک کارهای لایعنی . علامت حسن اسلام است .

رسول الله صلی الله علیه وسلم پناه خواسته از علم غیر نافع، قلب غیر خاشع ودعای

غیر مستجاب .

این سه جمله باهم ربط دارند که اجابت دعاء موقوف است بر خشوع قلب وخشوع قلب موقوف است بر احتراز از علم غیر نافع ، به کدام اندازه شیطان بدین رستگاریش مسرور می باشد که افراد مصروف درخدمت دین را که یک یک لمحه آنها افضل باشد از دنیا ومافیها وآنها عوض صورت پاس انفاس اهتمام اضافه تر میکنند بر روح آن ، الیوم آنها نیز در تردید چنین لغویات مصروف اند .

## ابطال اعجاز بودن قرآن توسط عدد نزده (۱۹)

عدد (۱۹) را محور قرآن واعجاز قرآن گردانیدن به وجوه ذیل کاملاً لغو وباطل وخلاف عقل ونقل است :

(۱) در شریعت این عدد هیچ خصوصیت یا فضیلت ندارد وعقلاً نیز درآن کدام کمال نیست، چنین مفروضات در کلام هر شخص می برآید اگر چنین امور ساقط را توجیه اعجاز فرض کنیم پس معاذالله کلام حریری را معجز تر قرار داده میشود نسبت به کلام الهی .

تعداد حُروف را هیچگاه در قرآن وحدیث مدار نیست ، ونه در فن فصاحت وبلاغت آنرا اعتبار است و نه بکدام ملحوظ دیگری حسن دارد .

(۲) طبقیکه از (۱۹) حروف تقدی (بسم الله الرحمن الرحیم) ثابت میگردد ، این چنین از عدد بعضی کلمات دیگر بر نحوست آن نیز استدلال شده میتواند ..

که چند مثال آن در فوق تحریر گردید پس وجه ترجیح چیست؟

(۳) اگر فرضاً خاص بر حروف عدد بنیاد قرآن نهاده شود پس حروف اسم ذات الله تعالی را باید بنیادی قرار داده شود .

(٤) در عصر نزول قرآن اعداد سه، چهار ، پنج بکثرت استعمال میشد بالخصوص عدد هفت مشهور تر بود بنا بر قوت آن اسم آن سبع نهاده شد ، بیان خصوصیات ریاضیه آن اعداد در اینجا غیر ممکن است، اگر کدام عدد محور قرآن می بود ازین اعداد یکی می بود بالخصوص وقتیکه در قرآن وحدیث نیز این اعداد طبق محاوره برای تکثیر استعمال می شود .

## حقیقت حساب جمل

(۵) حقیقت تعداد حروف وحساب جمل وحقیقت ابجد بجز خوشی طبع چیزی دیگری نیست،اگر با حقیقت تعلق میداشت پس با توافق مغفورله بودن وفات کافر باید او بهشتی میشد وبر عکس آن باید مسلمان دوزخی میشد واگر در مورد یک شخص دو عدد متضاد بر آید در آن مورد چه باید کرد ؟

کسی سن ولادت حکیم الامت حضرت مولانا محمد اشرف علی تهانوی قدس سره را (کرم عظیم) اخراج نمود ، حضرت فرمود : مخالفین این را (مکر عظیم) نیز گفته میتوانند.

اشعار یک شاعر ظریف فارسی، اردو، وعربی از نظرم گذشت که در آن توسط تصرف اعداد حروف ازیک لفظ ضابطه اسم خدا ورسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر بود از گورونانک تشریح (لولاك لما خلقت الافلاك) چنین منقول است :

.با امتزاج اعداد از هر لفظ اسم مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم حاصل میشود ، هر لفظ آن را اگر بگیرید ودر عدد آن این عمل را اجراء کنید : رضی الله عنهما ٤ رحمه الله ۲ رضی الله عنهما۵ + ۲۰، باقی رضی الله عنهما۹ رحمه الله ۲ =۹۲ بدست می آید

که عدد محمد علیه السلام است ، هر شخص میداند که این ظرافت محض است که هیچ تعلق با حقیقت ندارد ، اگر چنین ظرافت را حقیقت تسلیم کنیم پس هر معتقد مذهب باطل متعلق معبود ومقتدای خویش از چنین ظرافت کار میگیرد وآنرا بنیاد هر چیز ومحور کائنات ثابت میکند مثلاً : عدد ابلیس (۱۰۳) است که او از هر لفظ چنین حاصل میشود : عدد لفظ رضی الله عنهما ٤ رحمه الله ۲ رضی الله عنهما۵+۲۰، باقی رضی الله عنهما۱۰ رحمه الله ۳ =۱۰۳

من مضامین مرسله را چندین بار با دقت مطالعه نمودم که از آن دوامر ثابت میشود:

(۱) اگر در این سلسله محرک دعوی تقدس عدد نوزده را صراحتاً نکرده باشد باز هم طریقه کار او یعنی بنیاد تمام حساب را بر این عدد نهادن در اظهار تقدس واشاعت او هیچ شائبه نیست، طبقیکه شخصاً در استفسار بر آن اعتراف نموده است ، واین مضمون نگار در کاپی ۸/۱۰/۲۳ در روز نامه جنگ گویا برعدد (۱۹) سعی وکوشش (الله) بودن کرده است

(۲) با امتزاج این حروف معجز بودن محفوظ بودن از تغیر وتبدیل قرآن وآسمانی بودن آنرا درکنار که از آن هیچ فضیلت ثابت نمی باشد بلکه این تنها ظرافت طبع است.

در کارهای دیگر نیز چنین ظرافت تلاش شده میتواند بلکه بعینه باهمین ظرافت مشتمل کلام آنها می باشد . علاوه از آن در مورد حروف مقطعات فرمودات امام بیضاوی رحمه الله تعالی لطیف تر است، با وجود آن علماء کرام آنرا چندان اهمیت نداده اند بلکه کوشش نمودند در حساب سورت ها حروف هر سورت، هر آیت وحرکات وسکنات هر حرف وحفاظت و اشاعت آن خیلی مهم وفرض است زیرا این ذریعه حفاظت قرآن کریم است اما باز هم با اعجاز قرآن وتدبر قرآن تعلق ندارد تنها با حفاظت قرآن تعلق دارد.

(۶) حاصل ضرب اسم وبسم مساوی است با حاصل ضرب رحمن اگر این حساب حقیقت میداشت پس تعداد حاصل ضرب با لفظ الله مساوی است زیرا که آن بر علاوه اسم ذات بودن با لفظ بسم متصل است .

## فریب کاریهای ظاهر باني تحریک

(۷) بانی این تحریک از خود عدد نوزده (۱۹) را متعین ساخته ودر اثبات روح قرآن در آن چنین کوشیده که گاهی جمع گاهی ضرب گاهی تقسیم وگاهی تعداد حرف گاهی حرف خاص بعضی الفاظ گاهی حرف خاص بعضی صورت ها خلاصه اینکه بکدام طریق حرف نوزده بدست آید آن حربه را استعمال میکند در جانیکه بدست نیاید آنرا بگذارد . تعجب بر دانشمندی دانشوران عصرجدید که چنین فریب کاری بزرگ را درک نکرده اند . چند مثال های نمونه ای عدد نوزده (۱۹) بشکل مثال را ملاحظه کنید :

(۱) در قرآن کریم کتابت مقصود نیست بلکه قرائت مقصود است، کتابت تنها ذریعه حفاظت است لذا در قرآن حروف مقروء ۃ را اعتبار است نه حروف مکتوبه را ، نیز برای صحت نماز با شمول حروف محذوفه قرائت ۳۰ حروف مقروء ۃ شرط است، بنا براین حساب در (بسم الله الرحمن الرحیم) بیست ودو ( ۲۲ ) حروف است ، اما جهت اشاعت بهائیت از آن (۱۹) حروف تیار کرده اند بعضی از تفسیر ابن کثیر قول حضرت ابن مسعود رضی الله عنه را نقل نموده اند که هر حرف بسم الله الرحمن الرحیم ذریعه نجات از مؤظفین دوزخ است . اگر سند این قول درست تسلیم شود پس آن در تقریب با کتابت ظاهر را مدنظر گرفته یک صورت طلب رحمت است در غیر آن در حقیقت این حروف بیست ودو (۲۲) اند در تعداد .

(۲) نوزده (۱۹) سورت که با حروف مقطعات آغاز شده اند در آنها تنها صورت قلم با حرف نون وسورت اعراف مریم و ص هر یک با حرف صاد آغاز گردیده که تعداد آن

بر (۱۹) تقسیم گردد (۲۵) سورت متباقی بالکلیه ودیگر مقطعات سورت اعراف ومریم را جهتی گذاشته است که ازآن عدد نوزده (۱۹) ساخته نمیشد.

(۳) بر عدد حروف بسم الله الرحمن الرحیم ، عدد اسم الله ، الرحمن، الرحیم را تقسیم کرد وازآن (۱۹) را بدست آورد، سورت های متباقی عکس سور مذکوره است از حروف والفاظ همه آن عدد نوزده (۱۹) بدست نیامد، درحالیکه مساوات مقدم بود، معهذا با تکلف به قصد پیدا کردن عدد نوزده (۱۹) از یک طرف حروف واز طرف دیگر الفاظ را گرفت.

(٤) اصل لفظ بسم نیز لفظ اسم است (ب) حرف زائد است ، پس تعداد لفظ اسم (۲۲) است، اما برای تیار نمودن (۱۹) بسم را ترک نموده تنها اسم حساب نموده است.

(۵) تعداد اسم (۹۱) وتعداد بسم (۳ = ۵۷) است . که این بر (۱۹) تقسیم میگردد در اینجا توسط ضرب (۱۹) بدست می آید ودر مقطعات بصورت جمع(١٤ رحمه الله ١٤ رحمه الله ۲۹ = ۵۷) بدست می آید اگر توسط ضرب باشد یا توسط جمع در هر صورت بدست آوردن (۱۹) مقصود است .

## پیشنهاد آخر

آن فرد یا اداره، که بدون اطلاع علماء راسخین کدام خدمت را انجام دهند اگر به هر اندازه در عمل خویش مخلص باشند جهت تبلیغات دشمنان اسلام محفوظ نمی مانند وبر صراط مستقیم بر قرار ماندن آنها مشکل است، لذا در خدمت دین بالخصوص در نشر واشاعت سرپرستی کدام شخصیت راسخ فی العلم ضروری است، اگر اینچنین شخص میسر نشود باید تنها مضامین آن علماء راسخین را به نشر رسانیده شود که در علم وتقوی بین سواد اعظم مسلم می باشند .

متاسفانه بعض اداره های نیک وبا شعور مضامین چنین اشخاصی را نیز شائع می کنند که در بغض باصحابه کرام معروف ومشهور می باشند، ودیگر نظریات آنها نیز خلاف جمهور اهل اسلام می باشند .

**تنبیه :** در وقت تحریر این مضمون فقط دو تحریر اردو را در پیش داشتم : اول : (قرآن کریم کا ایک زنده اعجاز) مطبوعه صدیقی ترست ، ودوم : (صفات قرآن کریم) مطبوعه روزنامه جنگ .

**فقط والله المستعان ولاحول ولاقوة الابالله**

**رشید احمد** – دارالافتاء والارشاد ناظم آباد کراچی ۲۳/ذی الحجه

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿۴۱﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿۴۲﴾﴾

# مجالس ذکر

«احکام ذکر به صدای بلند واحکام مجالس ذکر در پرتو قرآن ، حدیث وفقه»



## مجالس ذکر

نقش اول : ــــــــــ ۱۱ شعبان ۱٤۰۹ هجری

مزید تحقیق وتفصیل : ــــــــــ ١٤ جمادی الاولی ١٤١٣هجری

**خلاصهء بحث :**

- ذکر خفی افضل تر است.
- ذکر با صدای بلند جواز دارد .
- احیاناً ذکر با صدای بلند مستحب می باشد .
- تفصیل احوالیکه در آن ذکر با صدای بلند مستحب می باشد .
- آنقدر با صدای بلند تا در عبادت یا آرام کسی خلل انداز گردد حرام است.
- مجلس ذکر بدین شرط جائز است که هیچ نوع بدعت در آن شامل نباشد .
- تفصیل بدعات شامل شده در مجالس ذکر .
- تفسیر ریاض الجنة ، حلق الذکر ومجالس الذکر .

## مجالس ذکر

بتاریخ ۱۱ شعبان ۱٤۰۹ در یک مجلس خاص متعلق مجالس ذکر بیان کردیم که بعداً صورت رساله را اختیار نموده شائع گردید ، بعداً خواستم تا این موضوع را تفصیل دهم لذا با مطالعه اندک کتب حدیث وفقه تحریر نمودم ، ابتداء نصوص حدیث وفقه رانقل نمودم بعد ازآن احکام مرتبه را بر آن تفصیل نمودم ، بر این موضوع رساله مولانا عبدالحی لکنهوی را (سباحة الفکر فی الجهر بالذکر) که جامع ترین رساله است ، روایات آن بطور اصل وروایات کتب دیگر را بطور زوائد نقل نمودم ، جهت ترتیب احکام ، در ترتیب روایات (سباحة الفکر) تغیر آمد . والله المتوفق وهوالمستعان .

(۱) روی الدار قطنی عن نافع موقوفاً علی ابن عمر رضی الله عنهما انه کان اذا غدا یوم الفطر والاضحیة یجهر بالتکبیر قال البیهقی الصحیح وقفه علی ابن عمر رضی الله عنهما وقول صحابی لایعارض به عموم الایة القطعیة اعنی قوله تعالی واذکرربک فی نفسک الایة و قدقال علیه الصلاة والسلام خیرالذکر الخفی وهومعارض بقول صحابی آخر وهو ماروی عن ابن عباس رضی الله عنهما انه سمع الناس یکبرون فقال لرجل اکبرالامام قیل لا فقال اجن الناس ادرکنا مثل هذا الیوم مع رسول الله ﷺ فما کان احد یکبر قبل الامام (الرسائل الست ص۳)

(۲) وفی غایة البیان (قوله ولا یکبر اه) المراد منه التکبیر بصفة الجهر لان التکبیر غیر موضوع لاخلاف فی جوازه بصفة الاخفاء علی ماحکاه ابوبکر الرازی و وجهه ان الاصل فی الذکر الاخفاء لقوله تعالی ادعوا ربکم تضرعاً وخفیة وقوله علیه الصلاة والسلام خیرالذکر الخفی والشرع ورد بالجهر فی الاضحی فلایقاس علیه فی الفطر لان الجهر خلاف الاصل، انتهی ملخصاً (رسائل ص۳)

(۳) وفی البنایة شرح الهدایة للعینی قال ابوبکر الرازی قال مشایخنا التکبیر جهرا فی غیر ایام التشریق والاضحی لایسن الابازاء العدو واللصوص وقیل وکذا فی الحریق والمخاوف کلها (رسائل ص۳)

(٤) وقال الشیخ الدهلوی فی شرح المشکوة فی شرح حدیث ابی بن کعب رضی الله عنه کان رسول الله ﷺ اذا سلم من الوتر قال سبحان الملک القدوس ثلاثا ویرفع صوته بالثالثة الذی رواه ابوداؤد والنسائی وابن ابی شیبه واحمد والدار قطنی وغیرهم فی هذا الحدیث دلیل علی شرعیة الجهر بالذکر وهو تابع فی الشرع بلاشبهة لکن الخفی منه افضل (رسائل ص٥)

(٥) وخلاصة المرام فی هذا المقام انه لاریب فی کون السر افضل من الجهر للتضرع والخفیة و کذا

لاریب فی کون الجهر المفرط ممنوعا لحدیث اربعوا علی انفسکم واما الجهر الغیر المفرط فالاحادیث متظاهرة والآثار متوافقة علی جوازه ولم نجد دلیلا یدل صراحة علی حرمة او کراهة وقد نص المحدثون والفقهاء الشافعیة وبعض اصحابنا علی جوازه ایضا (رسائل ص ۳۰)

(۶) ویدل علیه قول صاحب النهایة فی کتاب الحج المستحب عندنا فی الاذکار الخفیة الا فی ما تعلق باعلانه مقصود کالاذان والتلبیة والخطبة کذا فی المبسوط (رسائل ص ۳۰)

(۷) وفی الحرز الثمین شرح الحصن الحصین فی شرح من ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی الحدیث فیه دلیل علی ان الذکر القلبی افضل ثم اللسانی الاخفائی لما ورد ان الذکر الخفی الذی لایسمعه الحفظة یضعف سبعون ضعفا وورد خیر الذکر الخفی (رسائل ص ۳۰)

(۸) وفیه عند قول المصنف وکل ذکر مشروع واجبا کان او مستحبا لا یعتد به حتی یسمع نفسه الخ هذا کله فی ما امر الشارع بان یذکر باللسان کما فی قراءة الصلوة والتشهد وتسبیحاتها ولیس معناه ان من یذکر الله تعالی بقلبه من غیر ان یتلفظ بلسانه لایکون فی الشرع معتدا به فان مداومة الذکر لایتصور بدون اعتباره بل هو افضل انواعه۔

وقد اخرج ابو یعلی الموصلی فی مسنده عن عائشة رضی الله عنها مرفوعا افضل الذکر الخفی الذی لاتسمعه الحفظة یقال لهم یوم القیمة انظروا هل بقی له من شیء فیقولون ماترکنا شیئا مما علمناه و حفظناه الا قد احصیناه و کتبناه فیقول الله تعالی ان لك عندی حسنة لا تعلمه و انا اجزیك به وهو الذکر الخفی کذا ذکره السیوطی فی البدور السافرة فی احوال الآخرة۔

وفی الجامع خیر الذکر الخفی وخیر الرزق مایکفی رواه احمد وابن حبان والبیهقی (رسائل ص ۳۰)

(۹) روی البخاری و مسلم والترمذی والنسائی وابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ یقول الله انا عند ظن عبدی بی وانا معه اذا ذکرنی فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم وان تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا وان تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا وان اتانی یمشی اتیته هرولة۔

قال الحافظ عبد العظیم المنذری فی کتاب الترغیب والترهیب ورواه احمد باسناد صحیح وزاد فی آخره قال قتادة والله اسرع بالمغفرة

وقال العلامة الجزری فی مفتاح الحصن الحصین فیه دلیل علی جواز الجهر بالذکر خلافا لمن منعه واستدل به المعتزلة علی تفضیل الملائکة علی الانبیاء ولا دلیل فیه لان الانبیاء لایکونون غالبا فی

الذاکرین۔

وقال السیوطی الذکر فی الملاء لایکون الاعن جہر فدل الحدیث علی جوازہ (رسائل ص)

(۱۰) روی الترمذی والنسائی وابن ماجہ والبزار والبیہقی فی شعب الایمان وابن ابی الدنیا فی کتاب الذکر عن ابن عباس رضی اللہ عنہما مرفوعا قال اللہ تعالی یاابن آدم اذا ذکرتنی خالیا ذکرتک خالیا و اذا ذکرتنی فی ملاء ذکرتک فی ملاء خیر من الذین تذکرفیہم واکثر (رسائل ص)

(۱۱) روی الطبرانی عن معاذ بن انس رضی اللہ تعالی عنہ مرفوعا قال اللہ تعالی لا یذکرنی احد فی نفسہ الا ذکرتہ فی ملاء من ملائکتی ولا یذکرنی فی ملاء الا ذکرتہ فی الملاء الاعلی قال المنذری اسنادہ حسن (رسائل ص)

(۱۲) روی احمد والبیہقی فی الاسماء والصفات عن انس رضی اللہ عنہ مرفوعا قال اللہ تعالی یاابن آدم ان ذکرتنی فی نفسک ذکرتک فی نفسی وان ذکرتنی فی ملاء ذکرتک فی ملاء خیر منہم وان دنوت منی شبرا دنوت منک ذراعا (رسائل ص)

(۱۳) روی الحاکم والبیہقی فی شعب الایمان وابن حبان واحمد وابو یعلی وابن السنی عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ ﷺ اکثروا ذکر اللہ حتی یقولوا انہ مجنون (رسائل ص)

(۱۴) روی الطبرانی عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ ﷺ اذکروا اللہ ذکرا حتی یقول المنافقون انکم تراؤن . قال السیوطی فی نتیجۃ الفکر فی الجہر بالذکر وجہ الاستدلال بہذین الحدیثین انہ انما یقال ذالک عند الجہر لا عند السر (رسائل ص)

(۱۵) روی البیہقی فی شعب الایمان مرسلا مرفوعا اکثروا ذکر اللہ حتی یقول المنافقون انکم مراؤن (رسائل ص)

(۱۶) روی ابن المبارک وسعید بن منصور وابن ابی شیبۃ واحمد فی الزہد وابن ابی حاتم وابو الشیخ فی کتاب العظمۃ والطبرانی فی الکبیر والبیہقی فی شعب الایمان عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ موقوفا ان الجبل ینادی الجبل باسمہ یافلان ہل مربک الیوم من ذکر اللہ فاذا قال نعم استبشر ثم قرا عبداللہ لقد جئتم شیئا ادا تکاد السموت یتفطرن منہ الایۃ (رسائل ص)

(۱۷) روی ابو الشیخ فی العظمۃ عن محمد بن المنکدر قال بلغنی ان الجبلین اذا اصبحا نادی احدہما صاحبہ باسمہ فیقول ای فلان ہل مربک الیوم ذاکر للہ تعالی فیقول نعم فیقول لقد اقر اللہ عینک بہ ما مر بی ذاکر الیوم (رسائل ص)

(۱۸) روی عن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال فی قوله تعالی فما بکت علیهم السماء والارض ان المؤمن اذا مات بکی علیه من الارض الموضع الذی کان یصلی فیه ویذکر الله - اخرجه ابن جریر فی تفسیره (رسائل ص۳۰)

(۱۹) روی ابن ابی الدنیا عن ابی عبید صاحب سلیمان بن عبد الملک قال ان العبد المؤمن اذا مات تنادت بقاع الارض عبد الله المؤمن مات فیبکی علیه الارض والسماء فیقول الرحمن ما یبکیکما فیقولان ربنا لم یمش فی ناحیة منا قط الا وهو یذکرک - قال السیوطی وجه دلالة ذلک ان بکاء الارض والجبال للذاکر لا یکون الا عند الجهر (رسائل ص۳۰)

(۲۰) روی الحاکم عن عمر رضی الله عنه مرفوعا من دخل السوق فقال لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو علی کل شیء قدیر کتب الله له الف الف حسنة - وفی بعض طرقه فنادی (رسائل ص۳۰)

(۲۱) روی ابو نعیم ایضا عن ابی یونس ان اباهریرة رضی الله عنه صلی یوما بالناس فلما صوته سلم رفع صوته وقال الحمد لله الذی جعل الدین قواما وجعل اباهریرة اماما بعد ان کان اجیرا (رسائل ص۳۱)

(۲۲) روی ایضا من مضارب قال بینما انا اسیر من اللیل اذا رجل یکبر فالحقته بعیری فقلت من هذا المکبر فقال ابوهریرة فقلت ما هذا التکبیر فقال شکرا (رسائل ص۳۱)

(۲۳) وفی الفتاوی الخیریة سئل من دمشق من الشیخ ابراهیم فیما اعتادته السادة الصوفیة من حلق الذکر والجهر به فی المساجد من جماعة ورثوا ذالک من آبائهم واجدادهم وینشدون القصائد الصوفیة وثم من یعترض علیهم ویقول لا یجوز الانشاد وکذا رفع الصوت بالذکر فهل اعتراضه موافق للحکم الشرعی؟ فاجاب حلق الذکر والجهر به وانشاد القصائد قد جاء فی الحدیث ما اقتضی طلبه نحو وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه. رواه البخاری ومسلم والترمذی والنسائی وابن ماجة واحمد باسناد صحیح

والذکر فی الملاء لا یکون الا عن جهر وکذا حلق الذکر وطوائف الملائکة بها وما ورد فیها من الاحادیث وهناک احادیث اقتضت طلب الاسرار والجمع بینهما بان ذالک یختلف باختلاف الاشخاص والاحوال کما جمع بین الاحادیث الطالبة للجهر والطالبة للاسرار بقرءة القرآن۔

ولا یعارض ذالک حدیث خیر الذکر الخفی لانه حیث خیف الریاء او تأذی المصلین او النیام وذکر بعض اهل العلم ان الجهر افضل حیث خلا مما ذکر لانه اکثر عملا لتعدی فائدته الی السامعین ویوقظ

قلب الذاکر (ویجمع همه الی الفکر ویصرف سمعه الیه ویطرد النوم ویزید النشاط) وقوله تعالی واذکر ربك فی نفسك، اجیب عنها بانها مکیة کآیة الاسراء بالقراءة بقوله ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها نزلت لئلا یسمعه المشرکون فیسبوا القران ومن انزله وقد زال وبعض شیوخ مالك وابن جریر وغیرهما حملوا الآیة علی الذاکر حالة قراءة القران تعظیما له یدل علیه اتصالها بقوله تعالی واذا قرئ القرآن الآیة۔

وقالت السادة الصوفیة الامر فی الآیة خاص به ﷺ اما غیره ممن هو محل الوسواس والخواطر الردیئة فمأمور بالجهر لانه اشد فی دفعها یؤیده حدیث البزار، من صلی منکم باللیل فلیجهر بقراءته فان الملائکة تصلی بصلاته وتسمع لقرائته۔

وتفسیر الاعتداء بالجهر فی قوله تعالی، انه لایحب المعتدین، مردود بان الراجح فی تفسیره التجاوز عن المأموربه والتوفیق بین ما ورد فی الجهر والاسرار بنحو ما قرر واجب۔

فان قلت صرح فی الخانیة بان رفع الصوت بالذکر حرام لقوله علیه الصلاة والسلام لمن رفع صوته بالذکر، انك لتدعوا اصم ولا غائبا، وقوله علیه الصلاة والسلام، خیر الذکر الخفی۔

قلت هو محمول علی الجهر الفاحش المضر (رسائل ص ...)۔

(۲۴) وفی الاشباه لایکبر جهرا الا فی مسائل فی عید الاضحی ویوم عرفة وبازاء عدو وقطاع الطریق وعند وقوع حریق وعند المخاوف کلها کذا فی غایة البیان (رسائل ص ...)

(۲۵) وفی البحر الرائق فی بحث التکبیر فی الطریق یوم الفطر بعد بعد نقل عبارة فتح القدیر وغیرها والحاصل ان الجهر بالتکبیر بدعة فی کل وقت الا فی المواضع المستثناة۔

وصرح قاضی خان فی فتاواه بکراهة الذکر جهرا او تبعه علی ذلك صاحب المصفی وفی الفتاوی العلامیة تمنع الصوفیة من رفع الصوت والصفق وصرح بحرمته العینی فی شرح التحفة وشنع علی ما یفعله مدعیا انه من الصوفیة واستثنی من ذلك فی القنیة ما یفعله الائمة فی زماننا فقال امام یعتاد کل غداة مع الجماعة قرءة آیة الکرسی واخر البقرة وشهد الله ونحوه جهرا لا بأس به ولا الفضل الاخفاء ثم قال التکبیر جهرا فی غیر ایام التشریق لایسن الا بازاء العدو واللصوص۔

وقاس علیه بعضهم الحریق والمخاوف کلها ثم رقم صاحب القنیة برقم آخر وقال قاضی عبده جمع عظیم یرفعون اصواتهم بالتسبیح والتهلیل جملة لا بأس به انتهی کلام صاحب البحر۔

اقول وبالله التوفیق ومنه الوصول الی التحقیق هذه عبارات اصحابنا فانظر فیها کیف اضطربت آراؤهم واختلفت اقوالهم فمن مجوز ومن محرم ومن قائل انه بدعة ومن قائل انه مکروه والاصح

هو الجواز مالم یجاوز الحد کما اختارۃ الخیر الرملی (رسائل ص۳)

ومن جوز غیر المتاخرین العلامۃ خیر الدین الرملی فی فتاواۃ کما مر ذکرۃ ومنهم الشیخ عبدالحق الدهلوی حیث اورد فی رسالته المسماۃ بتوصیل المرید الی المراد ببیان الاحکام الاحزاب والاوراد کلاما طویلا بالفارسیة فی جوازۃ واناً اذکرۃ معربا فنقول الجهر والاعلان بالذکر والتلاوۃ والاجتماع للذکر فی المجالس والمساجد جائز ومشروع لحدیث من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه وقوله تعالی کذکرکم آباءکم او اشد ذکرا ایضا یمکن دلیلا له وفی صحیح البخاری عن ابن عباس رضی الله عنهما عنه قال کنا لانعرف انصراف الناس من الصلوۃ فی عهد رسول الله ﷺ الا بالذکر جهرا۔

وفی الصحیح انهم کانوا یجهرون بلا اله الا الله وحدہ لاشریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیٔ قدیر وجاء فی بعض الروایات تخصیصه بالفجر والمغرب۔

وسیاق قوله علیه الصلوۃ والسلام یاایها الناس اربعوا علی انفسکم فانکم لا تدعون اصم ولا غائبا یدل علی ان المنع لم یکن لعدم شرعیة الجهر بل لطلب التالی والتیسیر۔

وقد ثبت جهرہ صلی الله علیه وسلم بالاذکار والادعیة فی کثیر من المواضع وعمل به السلف۔

وفی صحیح البخاری لما کانت الصحابة رضی الله عنهم مشتغلین بحفر الخندق محمومین بهم الجوع رای رسول الله ﷺ حالهم وکان یقول اللّٰهم لاعیش الا عیش الاخرۃ فاغفر الانصار والمهاجرۃ وکانو یقولون فی جوابه نحن الذین بایعو محمدا علی الجهاد ما بقینا ابدا۔

وبالجملة لا کلام فی وقوع الجهر فی المحال المخصوصة والمواضع المعینة انما الکلام فی ان ثبوت حکم فی قضیة هل یمکن دلیلا علی ثبوته عموما ام لا فیجوز للمخالف ان یقول لعل فی تلك المواضع تکون فائدۃ مخصوصة لاتوجد فی غیرها او یقول لعل الجمع بین الذکر والدعاء جهرا جائز ولا یجوز الجهر بالذکر او الدعاء انفرادا فوجب ح ذکر الدلائل التی تدل علی عموم الجواز۔

فاما الاجتماع للذکر بانفراد فهو ثابت من حدیث متفق علیه من روایة ابی هریرۃ رضی الله عنه مرفوعا ان لله ملئکة یطوفون فی الطریق یلتمسون حلق الذکر الحدیث۔

وفی روایة اخری وما جلس قوم مسلمون مجلسا یذکرون الله فیه الا حفت بهم الملائکة ونزلت علیهم السکینة وغشیتهم الرحمة. وتاویل الذکر بمذاکرۃ العلم وآلاء الله تعالی بعید ولا یجوز حمل لفظ علی خلاف المتبادر الی الذهن من غیر ضرورۃ۔

ولا یقال لایلزم من اجتماع قوم للذکر جهرهم بالذکر لجواز ان یکون ذکر کل منهم سرا علی حدۃ۔

لانا نقول اذا کان الذکر سرا فلا یظهر للاجتماع فائدة معتدبها۔

واما جواز الاجتماع للدعاء فهو ثابت من حدیث رواه الحاکم وقال علی شرط مسلم مرفوعا لایجتمع ملاء فیدعوا بعضهم ویؤمن بعضهم الااستجاب الله دعاء هم واما الاجتماع للتلاوة فهو ثابت من حدیث ما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله یقرؤن القرآن ویتدارسونه الاحفت بهم الملائکة صححه النووی وغیره۔

ومن ههنا اخذوا جواز قرآءة الاحزاب والاوراد فی المساجد والمجالس۔

وذهب مالک واصحابه الی کراهة جمیع هذه الامور لعدم عمل السلف بها ولسد الذرائع وقطع مواد البدعة لئلا تلزم الزیادة فی الدین والخروج عن الحق المبین وقد وقع فی زماننا هذا ما خافه واتقاه انتهی کلامه بتعریبه (رسائل ص ۳)۔

(۲۷) قال القاری رحمه الله: وقیل هذا الحدیث مطلق فی المکان والذکر فیحمل علی المقید المذکور فی باب المساجد والذکر هو سبحان الله والحمد لله الخ ذکره الطیبی وقیل هی مجالس الحلال والحرام والاظهر حمله علی العموم وکر الفرد الاکمل الخصوص لاینافی عموم المنصوص (مرقاة ص ۳ ج ۲)

(۲۸) فهذه احادیث صحیحة یظهر منها ومن نظائرها صراحة واشارة ان کراهة فی الجهر بالذکر بل فیها ما یدل علی جوازه واستحبابه کیف لا والجهر بالذکر له اثر فی ترقیق القلوب ما لیس فی السر۔

نعم الجهر المفرط ممنوع شرعا وکذا الجهر الغیر المفرط اذا کان فیه ایذاء لاحد من نائم او مصل اوحصلت فیه شبهة ریاء اولوحظت فیه خصوصیات غیر مشروعة او التزم کالتزام الملتزمات فکم من مباح یصیر بالالتزام من غیر لزوم والتخصیص من غیر مخصص مکروها کما صرح به علی القاری فی شرح المشکوة والحصکفی فی الدار المختار وغیرهما ولا تظنن ان الحکم بجواز الجهر بالذکر مخالف لاجماع الحنفیة فان دعوی اجماعهم علی المنع باطل فقد جوزه البزازی فی فتاواه کما نقلنا کلامه وما قال السید الحموی فی حواشی الاشباه من ان کلام البزاز فی فتاواه مضطرب فتارة قال ان ه حرام وتارة قال جائز لیس بصحیح لان البزازی انما مال الی الجواز واما حرمته فانما ذکرها علی سبیل النقل من فتاوی القاضی فلا اضطراب فی کلامه (۳)

(۲۹) اعلم انهم اختلفوا فی حکم الجهر بالذکر فجوزه بعضهم وکرهه بعضهم وحرمه بعضهم وجعله بعضهم بدعة الا فی مواضع ورد الشرع بالجهر فیها علی ما سیاتی ذکرها فقال فی الهدایة فی فصل تکبیر التشریق یبدء بتکبیر التشریق بعد صلوة الفجر من عرفة ویختم عقیب صلوة العصر من یوم

النحر عند ابی حنیفة رحمه الله وقالا رحمهما الله تعالی یختم عقیب العصر من ایام التشریق والمسئلة مختلفة بین الصحابة رضی الله عنهم فاخذا بقول علی رضی الله تعالی عنه اخذا بالاکثر للاحتیاط واخذ بقول ابن مسعود رضی الله عنه اخذا بالاقل لان الجهر بالتکبیر بدعة (رسائل ص۳)

(۳۰) وفی فتح القدیر (قوله لایکبر فی الطریق فی عید الفطر) الخلاف فی الجهر بالتکبیر فی الفطر لا فی اصله لانه داخل فی عموم ذکر الله فعندهما یجهر به کالاضحی وعنده لا (رسائل ص۳)

(۳۱) وفی الخلاصة مایفید ان الخلاف فی اصل التکبیر ولیس بشیء اذ لایمنع من ذکر الله فی شیء من الاوقات بل من ایقاعه علی وجه البدعة - فقال ابوحنیفة رحمه الله رفع الصوت بالذکر بدعة یخالف الامر فی قوله تعالی واذکر ربك فی نفسك تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول. الایة فیقتصر فیه علی مورد الشرع وقدورد به فی الاضحی وهو قوله تعالی. واذکروالله فی ایام معدودات. جاء فی التفسیر ان المراد به هذا التکبیر الاولی الاکتفاء فیه فان قیل فقد قال الله تعالی، ولتکملو العدة ولتکبروالله علی ماهداکم. وروی الدار قطنی عن سالم ان عبدالله بن عمر رضی الله عنهما اخبره ان رسول الله ﷺ کان یکبر فی الفطر من حین یخرج من بیته حتی یاتی المصلی

فالجواب ان صلوة العید فیها التکبیر والمذکور فی الایة یحتمل کونه امرا اعم منه ومما فی الطریق، والحدیث المذکور ضعیف بموسی بن محمد بن عطاء المقدسی ثم لیس فیه انه کان یجهر به وهو محل النزاع وکذا رواه الحاکم مرفوعا ولم یذکر الجهر -(رسائل ص۳)

(۳۲) بتحقیق جهر کرده است آنحضرت ﷺ به اذکار وادعیه درمواطن کثیره چنانکه در حفرخندق وحمل سنگ وخشت برای مسجد وجزآن وهمچنین آنچه آمده است از سلف صحابه و من بعدهم رضی الله عنهم وهمه اینها دلالت دارد برجواز جهر واجتماع برای ذکر ولکن اینها درقضایای مخصوصه است احتمال اختصاص بآن مواضع که واقع اند درآن دارد پس آنکه نظرکرد بجانب معنی وعلت اجازت کرد آنرا علی العموم، و آنکه نظربر خصوص کرد قصرکرد آنها را بر مواردش وطریق اول موافق است بمقاصد شرع و مطالب آن پس ظاهر گشت از آنچه مذکورشد صحت آنچه استحسان کرده اند بعضی مشایخ صوفیه آنرا از اجتماع برای ذکر وحزب واحد وحلقه بستن برای آن، وحلق الذکر که درحدیث واقع شده است حجت آن است اما مذهب مالک رحمه الله کراهیت از جهت عدم عمل سلف از صحابه وتابعین رضی الله عنهم بدان و از جهت سد ذرائع تا رفته رفته زیاده برآن نکند و تجاوز از

حد نکند وبعضی از متاخرین از مشائخ شاذلیه قدس الله ارواحهم گفته اند که این اجتماع و تحلیق از برای اذکار و احزاب از روائح دین است که متعین است تمسک بدان از جهت دهاب حقائق دیانت در این ازمنه و اگر بد است مختلف فیه است ونهایت آن قول بکراهت است پس صحیح است عمل بدان بقول کسیکه قائل است بدان.

وشائد که شارع ترغیب کرده باشد درآن برای جماعتیکه بعد از صدر اول پیدا شد ازجهت احتیاج ایشان بدان وگاهی مختلف می گردد حکم باباحت وندب باختلاف ازمنه وامکنه بلکه باختلاف اشخاص پس متعین شد قول بجواز آن بارعایت شروط وآداب و آن مذکور است درمواضع خود – والله تعالی اعلم. (اشعة اللمعات ص ۱۷۸ ج ۲)

(۳۳) ومما یدل علی طلب رفع الصوت بالذکر خبر البیهقی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر به رجل فی المسجد رفع صوته بالذکر فقیل له یا رسول الله عسی ان یکون هذا مرائیا فقال صلی الله علیه وسلم لا ولا کنه آواه ای کثیر الوجع من حرارة العشق لله تعالی (رسائل ص۳)

(۳٤) روی البیهقی عن زید بن اسلم عن بعض الصحابة انطلقت مع رسول الله لیلة فمر برجل فی المسجد یرفع صوته فقلت یا رسول الله عسی ان یکون هذا مرائیا فقال لا ولکنه اواه (رسائل ص۲)

(۳٥) روی البیهقی عن عقبة رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لرجل یقال له ذو البجادین انه اواه وذالک انه کان یذکر الله (رسائل ص۲)

(۳٦) روی البیهقی عن جابر ان رجلا کان یرفع صوته بالذکر فقال رجل له اخفض من صوتک فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اترکه فانه اواه (رسائل ص۲)

(۳۷) وفی المرقاة لعلی القاری عند شرح هذا الحدیث ناقلا عن المظهر هذا یدل علی جواز الذکر برفع الصوت بل علی الاستحباب اذا اجتنب الریاء اظهارا للدین وتعلیما للسامعین وایقاظا لهم من الغفلة وایصالا لبرکة الذکر الی مقدار ما یبلغ الصوت الیه من الحیوان والشجر والمدر وطلبا لاقتداء الغیر بالخیر ولیشهد له کل رطب ویابس وبعض المشائخ یختارون اخفاء الذکر لانه ابعد من الریاء وهذا متعلق بالنیة انتهی۔

ولا یخفی ان سکوت علی القاری عن الرد علی المظهر وتقریره مع کون دابه فی جمیع تصانیفه الرد علی خلافه یدل علی انه ایضا من مجوزیه والیه یمیل بعض عباراته فی شرح الحصن الحصین وان کان بعض عباراته فی موضع آخر من ذالک یابی عنه (رسائل ص۳)

(۳۸) روی البخاری و مسلم و البیہقی فی الاسماء و الصفات عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ مرفوعا ان للہ ملئکۃ یطوفون فی الطریق یلتمسون اھل الذکر فاذا وجدوا قوما یذکرون اللہ تنادوا ھلموا الی حاجتکم فیحفونہم باجنحتہم الی السماء فاذا تفرقوا عرجوا وصعدوا الی السماء فیسئلہم ربہم وھو اعلم بہم من این جئتم فیقولون جئنا من عند عبید فی الارض یسبحونک ویکبرونک و یہللونک فیقول ھل راونی فیقولون لا فیقول لو راونی فیقولون لو راوک کانوا اشد لک عبادۃ واشد لک تمجیدا و اکثر لک تسبیحا فیقول فما یسئلون فیقولونہ یسئلونک الجنۃ فیقول وھل راوھا فیقولون لا فیقول لو راوھا فیقولون لو انہم راوھا کانوا اشد علیہا حرصا و اشدھا طلبا واعظم فیہا رغبۃ فیقول فمما یتعوذون فیقولون من النار فیقول و ھل راوھا فیقولون لا فیقول فکیف لو راوھا فیقولون لو راوھا کانوا اشد منہا فرارا فیقول اشہدکم انی قد غفرت لہم فیقول ملک من الملئکۃ فلان لیس منہم انما جاء ھم لحاجۃ فیقول ھم قوم لا یشقی جلیسہم۔

وروی نحوہ ابن حبان والترمذی وابو نعیم فی حلیۃ الاولیاء واحمد وغیرھم (رسائل ص۵۵)

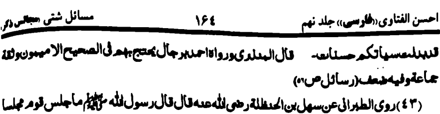
(۳۹) روی ابن ابی شیبہ واحمد ومسلم والترمذی والنسائی عن معاویۃ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ ﷺ خرج علی حلقۃ من اصحابہ فقال ما اجلسکم قالوا جلسنا نذکر اللہ ونحمدہ علی ما ھدانا للاسلام و من بہ علینا ما اجلسکم الا ھذا قالوا اللہ ما اجلسنا الا ذالک فقال اما انی لم استحلفکم تہمۃ لکم ولکن اتانی جبرائیل فاخبرنی ان اللہ عزوجل یباھی بکم الملئکۃ (رسائل ص۵۶)

(۴۰) روی احمد وابو یعلی وابن حبان والبیہقی عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ ﷺ قال یقول اللہ یوم القیمۃ سیعلم اھل الجمع الیوم من اھل الکرم الیوم فقیل ومن اھل الکرم یا رسول اللہ اھل مجالس الذکر (رسائل ص۵۶)

(۴۱) روی احمد عن انس رضی اللہ عنہ قال کان عبداللہ بن رواحۃ رضی اللہ عنہ اذا لقی الرجل من اصحاب رسول اللہ ﷺ قال تعال نؤمن بربنا ساعۃ فقال ذات یوم لرجل فغضب الرجل وجاء الی رسول اللہ ﷺ قال اتری الی عبداللہ بن رواحۃ یرغب عن ایمانک الی ایمان ساعۃ فقال رسول اللہ ﷺ رحم اللہ ابن رواحۃ انہ یحب المجالس التی تباھی بہا الملئکۃ۔

قال المنذری فی کتاب الترغیب والترھیب اسنادہ حسن (رسائل ص۵۶)

(۴۲) روی ابو یعلی والبزار والطبرانی عن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ ﷺ مامن قوم اجتمعوا یذکرون اللہ یریدون بذالک الا وجہہ الا ناداھم منادٍ من السماء ان قوموا مغفورا لکم





فلیبلغ مسیاتکم حسنات۔ قال المنذری ورواہ احمد برجال یحتج بہم فی الصحیح الامیمون ولثقہ جماعۃ وفیہ ضعف (رسائل ص۰۶)

(۴۳) روی الطبرانی عن سہل بن الحنظلۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ ﷺ ماجلس قوم مجلسا یذکرون اللہ فیہ فیقومون حتی یقال لہم قوموا قد غفر اللہ لکم (رسائل ص۰۰)

(۴۴) روی البیہقی عن عبداللہ بن مغفل رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ ﷺ ما من قوم اجتمعوا یذکرون اللہ الا ناداہم منادمن السماء قوموا مغفورا لکم (رسائل ص۰۰)

(۴۵) روی احمد ومسلم والترمذی وابن ماجہ وابن ابی شیبۃ والبیہقی عن ابی ہریرۃ وابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ انہما شہدا علی رسول اللہ ﷺ انہ قال لایقعد قوم یذکرون اللہ الا حفتہم الملئکۃ و غشیتہم الرحمۃ ونزلت علیہم السکینۃ وذکرہم اللہ فی ملاء عندہ (رسائل ص۰۰)۔

(۴۶) روی ابن ابی الدنیا عنہما مرفوعا ان لاہل ذکر اللہ اربعا تنزل علیہم السکینۃ و تغشیہم الرحمۃ وتحف بہم الملئکۃ ویذکرہم اللہ فی ملاء عندہ (رسائل ص۰۰)

(۴۷) روی عبد بن حمید فی مسندہ والحاکم عن جابر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ ﷺ ان اللہ سرایا من الملئکۃ تحل وتقف علی مجالس الذکر فی الارض (رسائل ص۰۰)

(۴۸) روی احمد والترمذی وحسنہ عن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ ﷺ اذا مررتم بریاض الجنۃ فارتعوا قالوا یارسول اللہ وما ریاض الجنۃ قال حلق الذکر۔

قال الجزری فی مفتاح الحصن الحصین اراد بالریاض الذکر وشبہ الخوض فیہ بالرتع (رسائل ص۰۰)

(۴۹) روی ابن النجار عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ مرفوعا علی ما اوردہ السیوطی فی کتابہ الحبائک فی احوال الملائک ان اللہ تعالی سیارۃ من الملئکۃ یتبعون حلق الذکر فاذا مروا قال بعضہم لبعض اقعدوا فاذا دعا القوم امنوا علی دعائہم فاذا صلوا علی النبی ﷺ صلوا معہم حتی یفرغوا ثم یقول بعضہم لبعض طوبی لہم لایرجعون الا مغفورا لہم (رسائل ص۰۰)

(۵۰) روی البزار عن انس رضی اللہ تعالی عنہ مرفوعا ان للہ سیارۃ من الملئکۃ یطلبون حلق الذکر فاذا اتوحلقہم حفوا بہم فیقولون ربنا آتینا علی عباد من عبادک یعظمون آلائک ویتلون کتابک و یصلون علی نبیک ویسألونک لآخرتہم ودنیاہم فیقول اللہ غشوہم برحمتی فہم الجلساء لایشقی بہم جلیسہم (رسائل ص۰۰)

(۵۱) رواہ احمد عن ابن عمر رضی اللہ عنہ انہ قال یارسول اللہ ما غنیمۃ مجالس الذکر قال الجنۃ قال

المنذری ورواہ احمد ایضا باسناد حسن (رسائل ص ۵۸)

(۵۲) روی ابویعلی والحاکم وصححہ والبیہقی فی الدعوات عن جابر رضی اللہ عنہ قال خرج علینا رسول اللہ ﷺ فقال یاایہا الناس ان للہ سرایا من الملٰئکۃ تحل و تقف علی مجالس الذکر فارتعوا فی ریاض الجنۃ قالوا وماریاض الجنۃ قال المجالس الذکر فاغدوا وروحوا فی ذکر اللہ۔

قال المنذری ورواہ ابن ابی الدنیا وغیرہ وفی اسانیدھم کلہا عمر بن عبداللہ مولی عفرۃ وقد ضعفہ النسائی وابن معین وقال احمد لیس بہ باس وبقیۃ رواتہ محتج بہم والحدیث حسن (رسائل ص ۵۸)

(۵۳) روی الطبرانی فی الصغیر باسناد حسن عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال مر رسول اللہ ﷺ بعبداللہ بن رواحۃ وھو یذکر مع اصحابہ فقال اما انکم الملاء الذین امرنی اللہ ان اصبر نفسی معکم ثم تلا قولہ تعالیٰ واصبر نفسک مع الذین یدعون ربہم بالغداۃ والعشی الایۃ اما انہ ماجلس معکم الاجلس معہم ملٰئکۃ ان سبحوا اللہ سبحوہ وان حمدوا اللہ حمدوہ ثم یصعدون الی الرب وھو اعلم بہم و یقولون ربنا عبادک یسبحونک فسبحناک ویحمدونک فحمدناک فیقول یا ملٰئکتی اشہدکم انی قد غفرت لہم فیقولون فیہم فلان وفلان فیقول ھم القوم الذین لایشقی لہم جلیسہم (رسائل ص ۵۸)

(۵۴) روی الطبرانی عن عمرو بن عبسۃ رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ ﷺ یقول عن یمین الرحمن وکلتا یدیہ یمین رجال لیسوا بانبیاء ولاشہداء یغشی بیاض وجوھہم نظر الناظر یغبطہم النبیون والشہداء بمقعدھم و قربہم من اللہ تعالیٰ قیل یارسول اللہ من ھم قال جماع من نوازع القبائل یجتمعون علی ذکر اللہ فینتقون اطائب الکلام کما ینتقی آکل التمر اطائبہ۔

قال المنذری اسنادہ مقارب لاباس بہ ومعنی قولہ جماع ابضم الجیم وتشدید المیم اخلاط من قبائل شتی و مواضع مختلفۃ۔ونوازع جمع نازع وھو الغریب ومعناہ انہم لم یجتمعوا القرابۃ بینہم ولا لسبب ولامعرفۃ وانما اجتمعوا لذکر اللہ انتہی (رسائل ص ۵۸)

(۵۵) روی الطبرانی باسناد حسنہ المنذری عن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ ﷺ لیبعثن اللہ اقواما یوم القیمۃ فی وجوھہم النور علی منابر اللؤلؤ یغبطہم الناس لیسوا بانبیاء ولا شہداء قال ابوالدرداء فجثی اعرابی علی رکبتیہ وقال صف حلیتہم لنا نعرفہم فقال ھم المتحابون فی اللہ من قبائل شتی وبلاد شتی یجتمعون علی ذکر اللہ یذکرونہ (رسائل ص ۵۸)

(۵۶) روی عن محلی عن عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہ مرفوعا ان رسول اللہ مر علی مجلسین احدھما کانوا یدعون اللہ و یرغبون الیہ والاخر یعلمون العلم فقال کلا المجلسین خیر واحدھما افضل من الاخر

(رسائل ص۰)

(۵۷) روی الحاکم عن شداد بن اوس رضی اللہ عنہ قال کنا عند رسول اللہ ﷺ وقال ارفعوا ایدیکم فقولوا لا الٰہ الا اللہ ففعلنا فقال رسول اللہ ﷺ اللّٰھم انک بعثتنی بھذہ الکلمۃ وامرتنی بھا ووعدتنی علیھا انک لا تخلف المیعاد (رسائل ص۰)

(۵۸) روی ابن جریر والطبرانی عن عبد الرحمن بن سھل رضی اللہ عنہ قال نزلت علی رسول اللہ ﷺ واصبر نفسک مع الذین یدعون ربھم الایۃ وھو فی بعض ابیاتہ فخرج فوجد قوما یذکرون اللہ فجلس معھم وقال الحمد للہ الذی جعل فی امتی من امرنی ان اصبر معھم (رسائل ص۰)

(۵۹) روی احمد بن حنبل فی الزھد عن ثابت رضی اللہ عنہ قال کان سلمان رضی اللہ عنہ فی عصابۃ یذکرون اللہ فمر بھم رسول اللہ ﷺ فکفوا فقال انی رأیت الرحمۃ تنزل علیکم فاحببت ان اشارکم فیھا (رسائل ص۰)

(۶۰) روی الاصبھانی فی کتاب الترغیب والترھیب عن ابی رزین العقیلی ان رسول اللہ ﷺ قال الا ادلک علی ملاک الامر قال بلی قال علیک بمجالس الذکر واذا خلوت فحرک لسانک بذکر اللہ (رسائل ص۰)

(۶۱) روی البیھقی والاصبھانی عن انس رضی اللہ عنہ مرفوعا لان اجلس مع قوم یذکرون اللہ بعد صلوۃ الصبح الی ان تطلع الشمس احب الی مما طلعت علیہ الشمس ولان اجلس مع قوم یذکرون بعد العصر الی ان تغیب الشمس احب الی من الدنیا وما فیھا۔ (رسائل ص۰)

(۶۲) روی ابوداؤد و ابو یعلی عن انس رضی اللہ عنہ مرفوعا لان اقعد مع قوم یذکرون اللہ حتی تطلع الشمس احب الی من ان اعتق اربعۃ من ولد اسمعیل ولان اقعد مع قوم یذکرون اللہ من صلوۃ العصر احب الی من ان اعتق اربعۃ (رسائل ص۰)

(۶۳) روی البخاری ومسلم عن انس بسندھما عن عمرو بن دینار قال اخبرنی ابو معبد اصدق موالی ابن عباس عن مولاہ ابن عباس رضی اللہ عنھما قال ان رفع الصوت بالذکر حین ینصرف الناس من المکتوبۃ کان علی عھد رسول اللہ رضی اللہ عنہ وفی روایۃ لھما بسندھما المذکور عنہ قال کنت اعرف انقضاء صلوۃ رسول اللہ بالتکبیر۔

لا یقال قد جاء فی سند مسلم ان عمرو بن دینار قال اخبرنی بھذا ابو معبد ثم انکرہ بعد والاصل اذا انکر الروایۃ او کذب الفرع یسقط الاعتبار بتلک الروایۃ لانا نقول ھذہ مسالۃ معروفۃ عند المحدثین وفیھا تفصیل وھو ان الاصل اما ان یجزم بالتکذیب اولا یجزم واذا جزم فتارۃ یصرح وتارۃ لا یصرح

فان لم یجزم بتکذیبه کان قال لا اذکرہ فاتفقوا علی قبوله وان جزم وصرح بتکذیبه فاتفقوا علی ردہ وان جزم ولم یصرح به کقول ابو معبد فی هذہ الروایة لم احدثک بهذا ففیه اختلاف

فذهب ابن الصلاح تبعا للخطیب الی ردہ حیث قال فی مقدمة اصول الحدیث اذا روی ثقة عن ثقة حدیثا ورجع المروی عنه فالمختار انه ان کان جازما بنفیه بان قال مارویته او کذبت علی ونحو ذلک وقد تعارض الجزمان والجهل هو الاصل فوجب رد حدیث فرعه ثم لا یکون ذلک جرحا له ایضا فانه مکذب لشیخه ایضا فتعارضا اما اذا قال المروی عنه لا اعرفه اولا اذکرہ ونحو ذلک فذلک لایکون مسقطا عند جمهور اهل الحدیث والفقهاء والمتکلمین خلافا لقوم من اصحاب ابی حنیفة رحمه الله فانهم ذهبوا الی اسقاطه وبنوا علیه ردهم حدیث سلیمان بن موسی عن الزهری عن عروة عن عائشة رضی الله تعالی عنها عن رسول الله ﷺ اذا نکحت المرأة بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل من اجل ان ابن جریج قال لقیت الزهری فسألته عنه فلم یعرفه والصحیح ماعلیه الجمهور انتهی کلامه۔

وفی شرح مسلم فی احتجاج مسلم بهذا الحدیث دلیل علی ذهابه الی صحة الحدیث الذی یروی علی هذا الوجه مع انکار المحدث له اذا حدث ثقة وهو مذهب جمهور العلماء من المحدثین والفقهاء والاصولیین فقالوا یحتج به اذا کان انکار الشیخ له لتشکیکه او نسیانه او قال لا احفظه و خالفهم الکرخی من اصحاب ابی حنیفة رحمه الله فقال لا یحتج به انتهی۔ فظهر انه لا قدح فی اعتبار هذا الحدیث کیف وقد اخرجه الشیخان فی صحیحیهما و کفاک به عبرة۔

فان قلت هذا الحدیث وان کان یثبت الجهر بالذکر الا انه غیر معمول عند جمهور الفقهاء الحنفیة والشافعیة فانهم صرحوا بانه لایسن الجهر بالذکر بعد الصلوة بل بالسر قال فی نصاب الاحتساب اذا کبروا علی اثر الصلوة جهرا یکرہ وانه بدعة یعنی سوی النحر وایام التشریق انتهی۔

وقال النووی فی شرح صحیح مسلم هذا الحدیث دلیل لما قاله بعض السلف انه یستحب رفع الصوت بالذکر عقیب المکتوبة و ممن استحبه ابن الحزم الظاهری ونقل ابن بطال وغیرہ ان ارباب المذاهب متفقون علی عدم استحباب رفع الصوت بالذکر وحمل الشافعی هذا الحدیث علی انه جهر وقتا یسیرا لا انهم جهروا دائما انتهی۔

قلت عدم کونه معمولا به فی استحباب الجهر بالذکر بعد الصلوة لا یستلزم عدم جوازہ مطلقا فان الحدیث محمول علی مطلق الجواز ولو احیانا ولیس المطلوب الا هذا (رسائل ص۲۱)

(٦٤) روی سعید بن منصور من روایة عبید بن عمیر عن عمر رضی الله عنه و ابو عبید من وجه

اخرجه والبیهقی ایضا عنه وعلقه البخاری انه کان یکبر فی قبة بمنی فیسمعه اهل المسجد فیکبرون ویکبر اهل الاسواق حتی ترتج منی تکبیرا (رسائل ص۳۰)

(۶۵) ذکر اصحاب السیر کصاحب السیرة الشامیة والمواهب اللدنیة وغیرهما من روایة ابن سعد فی قصة قتل محمد بن مسلمة و اصحابه کعب بن الاشرف من انهم لما قتلوه رجعوا وبلغوا بقیع الغرقد کبروا جهرا وقد کان رسول الله ﷺ قائما یصلی فی تلک اللیلة فلما سمع تکبیرهم کبر وعرف انهم قد قتلوه القصة (رسائل ص۳۰)

(۶۶) روی ابونعیم فی حلیة الاولیاء عن بن جابر قال کان ابو مسلم الخولانی یکثران یرفع صوته بالتکبیر حتی مع الصبیان ویقول اذکروا الله حتی یری الجاهل انکم من المجانین (رسائل ص۳۰)

(۶۷) روی البزار والطبرانی وابو نعیم فی الحلیة والبیهقی فی الدلائل وابو نعیم فی الدلائل وابن عساکر فی قصة اسلام عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه لما جاء عند رسول الله ﷺ وکان مع اصحابه فی دار الارقم قال اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله کبر اهل الدار تکبیرة سمعها اهل المسجد (رسائل ص۳۰)

(۶۸) والظاهر ان مراد من قال الجهر حرام هو الجهر المفرط بدلیل انهم یستدلون علیه بقوله علیه الصلوة والسلام اربعوا علی انفسکم الحدیث وقد عرفت فی شان ورودہ ان ورودہ انما کان فی الجهر المفرط لا فی الجهر مطلقا مع انه کیف تثبت الحرمة الحقیقیة بخبر الاحاد الذی هو من الادلة الظنیة۔

ومن قال انه بدعة اراد به ان ایقاعه علی وجه مخصوص والتزام ملتزم لم یعهد فی الشرع بدلیل انهم انما اطلقوا البدعة علیه فی بحث التکبیر فی طریق صلوة عید الفطر وقالوا الجهر به فی الطریق علی الوجه المخصوص انما ورد فی عید الاضحی واما فی عید الفطر فهو بدعة فتامل فی هذا المقام لیظهر لک اصل المرام فکم زلت فیه الاقدام وتحیرت فیه الاقوام ولا تعجل فی الرد والقبول فانه من وظائف العوام (رسائل ص۳۰)

(۶۹) قال ابن عابدین رحمه الله: وفی حاشیة الحموی عن الامام الشعرانی: اجمع العلماء سلفا وخلفا علی استحباب ذکر الجماعة فی المساجد وغیرها الا ان یشوش جهرهم علی نائم او مصل او قارئ الخ (ردالمحتار ص۳۰۰ ج۱)

(۷۰) قال الحموی رحمه الله: وقد ذکر الشیخ عبد الوهاب الشعرانی فی کتابه المسمی ببیان ذکرا للذاکر للمذکور والشاکر للمشکور مانصه: واجمع العلماء سلفا وخلفا علی استحباب ذکر الله تعالی جماعة فی المساجد وغیرها من غیر نکیر الا ان یشوش جهرهم بالذکر علی نائم او مصل او قارئ کما هو

مقرر فی کتب الفقه وقد شبه الامام الغزالی ذکر الانسان وحده وذکر الجماعة بأذان المنفرد واذان الجماعة قال فکما ان اصوات المؤذنین جماعة تقطع جرم الهوی اکثر من صوت مؤذن واحد کذلك ذکر الجماعة علی قلب واحد اکثر تأثیرا فی رفع الحجب الکثیفة من ذکر شخص واحد (حاشیة الحموی علی الاشباه ص۲۳ ج۲)

(۷۱) حدثنا الحسن بن علی المعمری ثنا احمد بن العباس صاحب الشامة ثنا الحارث ابن عطیة ثنا بعض اصحابنا عن ابن ابی نجیح عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله ﷺ: اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا، قیل یارسول الله وما ریاض الجنة؟ قال: مجالس العلم. (طبرانی ص۸۰ ج۱۱)

(۷۲) قال ابو هزان: قلت لعطاء رحمه الله ما مجالس الذکر؟ قال: مجالس الحلال والحرام کیف تصلی کیف تصوم کیف تنکح وتطلق وتبیع وتشتری (البدایة والنهایة ص۳۰۸ ج۹)

(۷۳) قال العینی رحمه الله (قوله نؤمن ساعة) لا یمکن حمله علی اصل الایمان لان معاذا رضی الله عنه کان مؤمنا و ای ایمان فالمراد زیادة الایمان ای اجلس حتی نذکر وجوه دلالات الادلة الدالة علی ما یجب الایمان به۔

وقال النووی: معناه نتذاکر الخیر واحکام الاخرة وامور الدین فان ذلك ایمان۔ وقال ابن المرابط نتذاکر ما یصدق الیقین فی قلوبنا لان الایمان هو التصدیق بما جاء من عند الله تعالی. (عمدة القاری ص۱۱۰ ج۱)

(۷٤) قال الکرمانی رحمه الله: (نؤمن ساعة) لا یمکن حمله علی اصل الایمان لان معاذا رضی الله عنه کان مؤمنا ای مؤمن فالمراد زیادة الایمان ای اجلس نذکر وجوه الدلالات الدالة علی ما یجب الایمان به۔

قال النووی: معناه نتذاکر الخیر واحکام الاخرة وامور الدین فان ذلك ایمان۔ (شرح الکرمانی ص۷۰ ج۱)

(۷۵) قال القسطلانی رحمه الله تعالی: (اجلس بنا) بهمزة وصل (نؤمن) بالجزم (ساعة) ای نزدد ایمانا لان معاذا رضی الله تعالی عنه کان مؤمنا ای مؤمن وقال النووی: معناه نتذاکر الخیر واحکام الاخرة وامور الدین فان ذلك ایمان۔ (ارشاد الساری ص۷۸ ج۱)

(۷٦) قال الساعاتی رحمه الله: ومعنی الحدیث اذا مررتم بحلق الذکر فادخلوا فیها لتنالوا الاجر العظیم والفوز بجنات النعیم. ففیه الحث علی الذکر ومشارکة اهله فیه. واطلاق الذکر هنا یشمل کل ما یذکر بالله عز وجل من قراءة القرآن ومدارسة علم وتسبیح وتهلیل ونحو ذلك. ولا سیما وقد فسرت ریاض الجنة فی حدیث ابن عباس رضی الله عنهما بمجالس العلم رواه الطبرانی. وفسرت فی

حدیث ابی هریرۃ رضی اللہ عنہ بالمساجد رواہ الترمذی، وفسر مت فی حدیث الباب بحلق الذکر ولا مانع من ارادۃ الکل وانہ انما ذکر فی کل حدیث بعضا، لانہ خرج جوابا عن سوال معین، فرای ان الاول بحال السائل ھذا حلق الذکر، وثم مجالس العلم وھکذا واللہ اعلم۔ (بلوغ الامانی ص۲۰۰ ج۳)

(۷۷) اخراج ابن مسعود رضی اللہ عنہ رافعی اصواتھم فی المساجد وقولہ لھم ما اراکم الا مبتدعین والجواب عنہ بوجوہ: احدھا ان ھذا الاثر وان ذکرہ جمع من فقہاء لکن لم یوجد لہ اثر فی کتب الحدیث بل الثابت عنہ خلافہ قال السیوطی فی نتیجۃ الفکر ھذا الاثر عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ یحتاج الی بیان سندہ ومن اخرجہ من الحفاظ فی کتبھم ورئیتہ ما یقتضیہ انکار ذلک عن ابن مسعود وھو ما رواہ احمد بن حنبل فی کتاب الزھد حدثنا حسین بن محمد بسندہ عن ابی وائل قال ھؤلاء الذین یزعمون ان عبد اللہ کان ینھی من الذکر ما جالست مجلسا قط والا ذکر اللہ فیہ انتھی کلامہ۔

وثانیھا انہ علی تقدیر ثبوتہ معارض بالاحادیث الصحیحۃ الصریحۃ فی جواز الجھر الغیر المفرط وھی مقدمۃ علیہ عند التعارض۔ وثالثھا ما ذکرہ البزازی فی فتاواہ علی ما مر ذکرہ (رسائل ص۳)

(۷۸) وفی تعالیق الانوار حاشیۃ الدر المختار (قولہ ورفع صوت بذکر اہ) لما روی عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ انہ رای قوما یھللون برفع الصوت فی المسجد فقال ما اراکم الا مبتدعین وامر باخراجھم لکن قال العلامۃ الحنفی فی رسالۃ فضل التسبیح والتھلیل ما نقل عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ غیر ثابت بدلیل ما فی کتاب الزھد بالسند الی ابی وائل انہ قال ھؤلاء الذین یزعمون ان عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ کان ینھی من الذکر ما جالستہ مجلسا الا ذکر اللہ ای جھرا (رسائل ص۳)

(۷۹) وفی الفتاوی البزازیۃ فی فتاوی القاضی رفع الصوت بالذکر حرام، وقد صح عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ انہ سمع قوما اجتمعوا فی المسجد یھللون ویصلون علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم جھرا فزجر علیھم فقال ما عھدنا ذلک علی عھد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وما اراکم الا مبتدعین فما زال بذکر ذالک حتی اخرجھم من المسجد، فان قلت المذکور فی الفتاوی ان الذکر بالجھر لو فی المسجد لا یمنع احترازا عن الدخول تحت قولہ تعالی: ومن اظلم ممن منع مساجد اللہ ان یذکر فیھا اسمہ، وصنع ابن مسعود رضی اللہ عنہ بخلافہ

قلت الاخراج من المسجد لونسب الیہ بطریق الحقیقۃ لجاز ان یکون غیر جائز لغرض یلحقہ (رسائل ص۳)

(۸۰) حدثنا علی بن عبد العزیز حدثنا ابو نعیم ثنا سفیان عن سلمۃ بن کھیل عن ابی الزعراء، قال جاء المسیب بن نجبۃ الی عبد اللہ رضی اللہ عنہ فقال الی ترکت قوما بالمسجد یقولون من سبح کذا و کذا

لله کذا و کذا. قال لها علقمة. فلما رآهم قال یا علقمة اشغل عنی ابصار القوم. فلما سمعهم وما یقولون قال انکم لمتمسکون بذنب ضلالة او انکم لاهدی من اصحاب محمد ﷺ (طبرانی ص ۱۳۳ ج ۹)

حدثنا اسحق بن ابراهیم الدبری عن عبدالرزاق عن ابن عیینة عن بیان عن قیس بن ابی حازم قال ذکر لابن مسعود رضی الله عنه قاص یجلس بالیل ویقول للناس قولوا کذا وقول کذا. فقال اذا رئیتموہ فاخبرونی. قال فاخبروہ. فجاء عبدالله متقنعا فقال: من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا عبدالله بن مسعود تعلمون انکم لاهدی من محمد ﷺ واصحابه وانکم لمتعلقون بذنب ضلالة (طبرانی ص ۱۳۳ ج ۹)

(۸۱) حدثنا اسحق بن ابراهیم الدبری عن عبدالرزاق عن جعفر بن سلیمان انا عطاء بن السائب لا اعلمه الا عن ابی البختری قال بلغ عبدالله ابن مسعود ﷺ ان قوما یقعدون من المغرب الی العشاء یسبحون یقولون قولوا کذا و قولوا کذا قال عبدالله ان قعدوا فآذنونی. فلما جلسوا اتوہ. فانطلق فدخل معهم فجلس وعلیه برنس فاخذوا فی تسبیحهم. فحسر عبدالله عن راسه البرنس. وقال انا عبدالله بن مسعود. فسکت القوم فقال: لقد جئتم ببدعة وظلماء. او لقد فضلتم اصحاب محمد ﷺ علما. فقال رجل من بنی تمیم ما جئنا ببدعة ظلماء. ولا فضلنا اصحاب محمد ﷺ علما. فقال عمرو بن عتبة بن فرقد استغفر الله یا ابن مسعود واتوب الیه. فامرهم ان یتفرقوا. قال ورای ابن عباس رضی الله عنه حلقتین فی مسجد الکوفة فقام بینهما. فقال ایتکما کانت قبل صاحبتها ؟ قالت احداهما نحن. فقال للاخری قوموا الیها فجعلها واحدة (طبرانی ص ۱۳۳ ج ۹)

(۸۲) حدثنا علی بن عبدالعزیز ثنا ابو نعیم ثنا عبدالسلام بن حرب عن عطاء بن السائب عن ابی البختری وربما قال عامر دخل المسجد فاذا هو بحلقتین. فقال للغلام انطلق وانظر اهؤلاء جلوسا قبل ام هؤلاء فجاء فقال هؤلاء. فقال انما یکفی المسجد محدثا واحدا فانما هلك من کان قبلکم بالتباغی (طبرانی ص ۱۳۳ ج ۹)

(۸۳) حدثنا عثمان بن عمر الضبی ثنا عبدالله بن رجاء انا زائدة عن عطاء ابن السائب عن ابی البختری قال ذکر لعبدالله رضی الله عنه ان رجلا یجتمع الیه وذکر حدیث ابی نعیم (طبرانی ص ۱۳۴ ج ۹)

(۸٤) حدثنا ابو مسلم الکشی قال ثنا ابو عمر الضریر انا حماد بن سلمة ان عطاء بن السائب اخبرهم عن ابی عبدالرحمن السلمی قال کان عمرو بن عتبة بن فرقد السلمی ومعضد فی اناس من اصحابهما اتخذوا مسجدا یسبحون فیه بین المغرب والعشاء کذا و یهللون کذا و یحمدون کذا فاخبر بذلك عبدالله بن مسعود رضی الله عنه. فقال للذی اخبرہ اذا جلسوا فآذنی. فلما جلسوا اذنه. فجاء عبدالله علیه برنس حتی

دخل علیهم فکشف البرنس عن راسه ثم قال انا ابن ام عبد والله لقد جئتم ببدعة وظلماء. او قد فضلتم اصحاب محمد ﷺ علما. فقال معضد و کان رجلا مفوها والله ما جئنا ببدعة ظلماء. ولا فضلنا اصحاب محمد ﷺ. فقال عبدالله لئن اتبعتم القوم. لقد سبقوکم سبقا مبینا. ولئن جرتم یمینا وشمالا لقد ضللتم ضلالا مبینا (طبرانی ص۱۳۰ ج۹)

(۸۵) حدثنا علی بن عبد العزیز ثنا ابو النعمان عارم ثنا حماد بن زید عن مجالد بن سعید عن عمرو بن سلمة قال کنا قعودا عند باب ابن مسعود رضی الله عنه بین المغرب والعشاء. فاتی ابو موسی. فقال اخرج الیکم ابو عبد الرحمن؟ قال لا والله انی رایت امرا ذعرنی. وانه لخیر ولقد ذعرنی وانه لخیر وقوم جلوس فی المسجد ورجل یقول لهم سبحوا کذا وکذا. احمدوا کذا وکذا. قال فانطلق عبدالله رضی الله عنه فانطلقنا معه حتی اتاهم. فقال ما اسرع ما ضللتم واصحاب محمد ﷺ احیاء وازواجه شواب وثیابه و آنیته لم یتغیرا احصوا سیئاتکم فانا احصی علی الله ان یحصی حسناتکم. (طبرانی ص۱۳۰ ج۹)

## الاحکام المستفادة

❋ ذکر خفی بلا شبه افضل است. (۱-۸-۲۳-۲۵)

❋ روایات جهر را امام مالک رحمه الله تعالی ودیگر فقهاء رحمهم الله با (ماورد به الشرع) مخصوص قرار داده اند. (۱-۳، ۵، ۹، ۲٤-۳۲، ۷۷ تا ۷۹)

❋ از ائمه احناف علاوه از (مواضع معهوده فی الشرع) در مورد حرمت وجواز جهر هر دو قول منقول است اکثر بنا بر قیاس بر ماورد نه الشرع قول نموده اند. بر جواز مع هذا در بعضی حالات حرام ودر بعضی آنرا مستحب قرار داده اند. یعنی جواز جهر لعینه است ودر بعضی حالات حرمت یا استحباب لغیره می باشد. (۲، ۳، ۵، ۲۳-۳۷، ۶۸-۷۰، ۷۸ تا ۸۵).

## عوارض استحباب جهر

(۱) آواه بودن ذاکر (۳۳-۳۶)

(۲) جمود وخمود بودن قلب (۲۳، ۳۷)

(۳) غلبة نوم (۲۳، ۳۷).

(٤) وسواوس وخواطر ردیه (۲۳، ۳۷)

## حلقات ذکر

از رسول الله علیه السلام چهار تفسیر ریاض الجنه منقول است:
(۱) مساجد (۲) حلق الذکر (۳) مجالس ذکر (٤) مجالس علم - (۲۷، ٤۸، ۵۲، ۷۱، ۷۶)
رئیس المحدثین والفقهاء حضرت عطاء وبعضی دیگر فقهاء حلقه های ذکر ومجالس ذکر را نیز بر مجالس علم محمول نموده اند (۷۲،۲۷)

تائید آن از لفظ حلق نیز نموده میشود، ضرورت نشستن بصورت حلقه درمجالس علم می باشد در تسبیح وتهلیل اولاً ضرورت اجتماع نیست، ثانیاً اگر اتفاقاً اجتماع نیز صورت بگیرد باز هم نیازی نیست با بنای حلقه وتعبیر نمودن حلقه از نفس اجتماع نه معقول است ونه در کتب لغت منقول است.

اکثر شراح حدیث میفرمایند که حلق ذکر عام است مجالس علم، مجالس تسبیح وغیره همه را شامل است.

اما بدون مجلس علم ذکری که بصورت حلقه باشد نه کدام قول از نظرم گذشته است ونه نفس اجتماع که بدون صورت حلقه باشد، در نظر من وجه حلقه گفتن این را نیامد.

- بدون تداعی ذکر اجتماعی جائز لغیره است.
- عوارض مبیحه آنست که تحت عوارض استحباب جهر تحریر شده است.
- حضرات انبیاء کرام اکثراً در مجالس ذکر شرکت نفرموده اند (۹)
- فقهائیکه از آنها جواز مجالس ذکر منقول است خود آنها مجالس ذکر را قائم نکرده اند بلکه در مجالس ذکر صوفیه نیز شرکت نورزیده اند، آن مضمون را تنها بسوی صوفیه کرام منسوب نموده اند. (۳۲،۲۵،۲۳)
- بقول بعض محدثین کرام روایات مجالس ذکر در مورد افراد بعد از صدر اول است (۳۲)
- در جواز ذکر اجتماعی اجتناب از بدعات شرط است، در صورت شمولیت بدعت حرام میگردد (۸،۶۸،۲۸،۲۶ تا ۸۵)
- در عصر شیخ عبدالحق دهلوی رحمه الله تعالی در مجالس ذکر بدعات شمولیت

یافته بود (۲۶) از آن اندازه مجالس ذکر عصر حاضر خوب معلوم میشود .

○ **اثر ابن مسعود رضي الله تعالى عنه :** حضرت ابن مسعود رضی الله تعالی عنه ذاکرین جهری را مبتدعین قرارداده اند و آنها را از مسجد اخراج نموده بود . (۷۷ تا ۸۵)

○ مجوزین مجالس ذکر این اثر را سه جواب گفته اند :

(۱) این اثر قطعا در کتب حدیث وجود ندارد .

(۲) این اثر خلاف احادیث صحیحه صریحه جواز جهر است

(۳) شاید این افراد کدام بدعت را در آن شامل کرده باشد مثلاً اجتماع بالتداعی، امام واتمام، باهم کدام ارتباط دیگر ، جهر مفرط وغیره (۷۷ تا ۷۹)

○ جواب اول از جهتی خطاست که طبرانی آنرا با اسانید متعدد تخریج نموده (۸۰ تا ۸۵)، علاوه از آن اکثر فقهاء کرام آنرا بدین جمله از ابن مسعود رضی الله تعالی عنه تصحیح وتوثیق نموده اند (وقد صح عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه) کما فی رقم (۷۹)

○ در جواب دوم رد بلاسبب است پس جواب سوم متعین شد .

## ○ البدع والحوادث

(۱) جهر را مستحب لعینه پنداشتن.

(۲) جهر را بدون عوارض افضل تر پنداشتن نسبت به ذکر خفی .

(۳) مجالس ذکر را جائز لعینه پنداشتن .

(٤) فاعتقاد کونها مستحبة بدعة بالاولی.

(۵) تعلق داشتن درمابین خود مانند تعلق امام ومقتدی ها یعنی کسی مقتدا شده ذکر کند دیگران اورا اتباع کنند .

(۶) کدام نوع ربط ذاکرین بین خود .

(۷) اِضافه از دو یا سه تن را توسط تداعی جمع نمودن ، اجتماع اضافه از دو یا سه تن در نوافل بحکم تداعی می باشد اما در حلق ذکر این صورت تداعی نمی باشد .

تفصیل قول معاذ وعبدالله رضی الله تعالی عنه در آخر می آید .

(۸) التزام مانند فرائض وواجبات وبا تارک آن ملامت نمودن یا او را غافل گفتن یا

اورا تارک را افضل پنداشتن .

(۹) دیگر تقیدات وتخصیصات .

(۱۰) این اعتقاد که مجلس ذکر بدون ترک معاصی واصلاح قلب برای نجات کافی است .

(۱۱) انعقاد مجالس ذکر برای حاجات دنیوی با این عقیده که با وجود ارتکاب کبائر با آن این کار میشود .

O قول معاذ رضی الله تعالی عنه اجلس بنانؤمن ساعة (صحیح البخاری ص۵).

O چنین الفاظ از عبدالله بن رواحه رضی الله تعالی عنه نیز منقول است (٤١)

از آن استدلال بر تداعی ذکر درست نیست زیرا مراد از آن مجلس علم است (۷۳ تا ۷۵)

O اگر مجلس ذکر تسلیم شود پس این تنها دعوت است تداعی نیست. والله تعالی اعلم .

۱۴/جمادی الاولی:۱۴۱۳هـ

* * * * * * * * * *
* * * * * * * * *
* * * * * * * *
* * * * * * *
* * * * * *

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ يُدۡنِينَ عَلَيۡهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّۚ﴾ (القرآن)

# هداية المرتاب في فريضة الحجاب

«پرده‌ء شرعي در پر تو قرآن، حديث، فقه وعقلم سليم»

*********
********
*******

## هداية المرتاب في فرضية الحجاب

## پرده‌ء شرعي

«مجموعه چند فتاوي تحرير شده دراوقات مختلفه ، تحريرمنفرد در اين موضوع»

- دلائل آيات قرآن كريم.
- ارشادات آنحضرت صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم
- تشريحات صحابه كرام رضى الله تعالى عنهم اجمعين
- تصريحات فقهاء كرام رحمهم الله تعالى
- خوف فتنه را علت پرده گرفتن الحاد است.
- تحقيق انيق در مورد پرده چهره
- تدقيق عميق در (زينت ظاهرى)
- وجوب حجاب امهات المؤمنين رضى الله عنهن را خصوصيت آنها قرار دادن كاملاً جهالت وبغاوت است از قرآن وحديث.

# فرضیت پرده

**سوال :** زید معتقد است که پرده (روی گرفتن) آنقدر مهم وضروری نیست مثلیکه که مردم این عصر می پندارد، در عهد آنحضرت علیه السلام وخلفاء راشدین آنقدر مهم نبود مثلیکه علماء امروز میگویند، ونیز خانم ها کارهای همه روزه ورفت وآمد را به خانه یک دیگر انجام میدهند که این خلاف سنت نیست .

شمایان بنویسید از نگاه قرآن وسنت که پرده بکدام مقداز مهم است، آیا گفته زید درست است یا خیر ؟ بینوا بالبرهان توجروا عند الرحمن .

**الجواب باسم ملهم الصواب :** چند امور را بالاختصار در مورد پرده شرعی در اینجا عرض میکنم :

(۱) بلا ضرورت در چادری نیز خروج خانم حرام است .

(۲) در صورت کار مهم وضروری خروج در برقع وچادری جواز دارد بشرطیکه برقع وغیره مزین نباشد ، هیچ نوع خوشبوئی بر آن نباشد کلام ورفتن دلکشی نداشته باشد و احتمال فتنه نباشد .

(۳) بیرون رفتن بلا پرده وبلا ضرورت شدیده با چهره نمایان باغیر محرم سخن گفتن همه حرام است .

حالاً دلائل امور ثلاثه را شرح میکنیم :

**امر اوّل :** بلا ضرورت همرای برقع خروج وبرآمدن نیز حرام است .

(۱) ﴿ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ ﴾ (۳۳ ۳۳)

باوجودیکه در این آیات خطاب به امهات المؤمنین است اما حکم آن عام است .

**چند قرائن بر عموم :**

(۱) احکام مذکوره ماقبل وما بعد آیات یعنی : ﴿ فَلَا تَخْضَعْنَ بِٱلْقَوْلِ ﴾ ، ﴿ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴾ ، ﴿ وَأَقِمْنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ ﴾ وغیره همه عام اند در صورتیکه در این جملات نیز خطاب مخصوص نیست بلکه عام است .

(۲) برای تاکید (قرن فی بیوتکن) از مقابل آن یعنی از تبرج جاهلیت منع شده است. هر شخص میداند که هیچ خانم مسلمان را جواز اظهار جاهلیت یعنی رسوم کفر

وشرک نیست. وقتیکه عموم لاتبرجن مسلّم است پس در مقابل عموم (قرن فی بیوتکن) نیز باید تسلیم شود.

(۳) حکم محصور ماندن زنان را در خانه ها در خود قرآن کریم مذکور است: ﴿لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾.

ازینجا ثابت شد که حکمت پرده احتمال فتنه است و نسبت به ازواج مطهرات این احتمال در دیگر زنان اضافه تر است که اسباب آن قرار ذیل است:

(۱) ازواج مطهرات محرمات مؤبده اند بر رجال همه امت:

قال الله تعالی: (وازواجه امهاتهم - ولاان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا)

طبعا میل نفس بسوی محرمه مؤبده نمی باشد.

(۲) عظمت رسول الله علیه السلام نیز مانع وقوع فی الفتنه بود رجال امت را.

(۳) از جانب خانم نیز اگر وهم میلان باشد پس فتنه قوی تر میگردد.

واین سبب قوت احتمال در خانم های امت موجود است، خیالات ازواج مطهرات پاکیزه ونفوس آنها مقدس بود، تضمین تطهیر آنها را خداوند تعالی کرده بود.

(لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا).

پس وقتیکه حکمت پرده در غیر ازواج اتم می باشد پس ثابت شد که حکم قرار فی البیوت نیز در حق ازواج امت بطریق اولی ومؤکد می باشد در این عصر وجود فتنه متیقن است.

(۲) ﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾ (۳۳-۵۳)،

در این آیات نیز خطاب خاص وحکم عام است زیرا حکمت حکم (ذالکم اطهر لقلوبکم وقلوبهن) عام است بلکه بر غیر ازواج احتمال فتنه اضافه تر است کما مر تفصیله.

ازین آیات دانسته شد که باوجود ضرورت سوال وجواب باید خانم در برقع پیچیده بیرون نیاید بلکه باید از ورای حجاب ضرورت خود را تکمیل کند.

(۳) عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت اومت امرأة من وراء ستر بیدها کتاب الی رسول الله ﷺ، رواه ابوداؤد والنسائی.

ازین حدیث ثابت شد که در حضور آنحضرت علیه السلام نیز خانم ها بدون کدام

ضرورت در برقع وغيره بيرون نيامده اند بلكه حتى الامكان وراء ستر مانده حاجات خويش را تقديم نموده اند.

(٤) عن انس رضى الله تعالى عنه فى قصة تزوج زينب رضى الله تعالى عنها من الحديث الطويل قال فرجعت فاذا هم قد قاموا فضرب بينى وبينه الستر وانزل آية الحجاب - رواه مسلم -

اگر در برقع وچادرى حاضر شدن روى بروى جواز ميداشت پس نيازمندى به ضرب ستر نمى بود بلكه بايد حصرت انس رضى الله تعالى عنه داخل خانه ميشد وازواج مطهرات را حكم پرده گرفتن را به سمع ميرساند.

(٥) عن ابى سعيد الخدرى رضى الله عنه فى قصة الفتى حديث العهد بعرس فاذا امرئته بين البابين قائمة فاهوى اليها بالرمح ليطعنها به واصابته غيرة رواه مسلم -

(٦) از هودج حضرت عائشه رضى الله تعالى عنها در واقعه افک بنظر مى رسد كه حتى الامكان حجاب اشخاص ضرورى است بلا ضرورت پيچيده در برقع وچادرى نيز خروج وبروز جواز ندارد اگر در برقع ظاهر شدن معيوب نمى بود پس باوجود ضرورت سفر حضرت عائشه رضى الله تعالى عنها چرا بر هودج حجاب مى زد در صورتيكه بلا حجاب در هودج نشستن در پرده نيز ممكن بود.

(٧) عن ام سلمة رضى الله عنها انها كانت عند رسول الله ﷺ وميمونة رضى الله عنها اذ اقبل ابن ام مكتوم رضى الله عنه فدخل عليه فقال رسول الله ﷺ احتجبا منه فقلت يا رسول الله اليس هو اعمى لا يبصرنا فقال رسول الله ﷺ افعمياوان انتما الستما تبصرانه. رواه احمد والترمذى وابوداؤد-

در صورت پيچيدگى در برقع خانم مردها را مى بيند لذا بلا ضرورت ناجائز است در حديث ازواج مطهرات از ديدن يک صحابى نابيناى پارسا منع گرديده اند در صورتيكه فضيلت ازواج مطهرات ملائكه را نيز قابل رشک بود بر پاكبازى آن ازواج مقدسه سوگند مى برداشتند پس در اين عصر فسق وفجور در برقع وچادرى بيرون برآمدن چگونه جواز داشته باشد ؟

(٨) عن ابن مسعود رضى الله عنه عن النبى ﷺ قال المرأة عورة فاذا خرجت استشرفها الشيطان رواه الترمذى-

(٩) عن ابن عمر رضى الله عنهما عن النبى ﷺ ليس للنساء نصيب فى الخروج الا مضطرة. الحديث

رواه الطبرانی فی الکبیر

(۱۰) عن علی رضی الله تعالی عنه انه کان عند النبی ﷺ فقال ای شیء خیر للمرءة فسکتوا فلما رجعت قلت لفاطمة رضی الله تعالی عنها ای شیء خیر للنساء قالت لا یرین الرجال ولا یرونهن فذکرت ذلک للنبی ﷺ فقال فاطمة بضعة منی، رواه البزاری والدار قطنی فی الافراد۔

در صورت برقع وچادری پوشیدن، خانم ها ، مرد ها را می بینند لذا بلا ضرورت ناجائز است .

(۱۱) عن جابر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ ان المرأة تقبل فی صورة شیطان و تدبر فی صورة شیطان رواه مسلم۔

**امر دوم :**

بوقت ضرورت پیچیده در برقع وچادری بیرون رفتن جواز دارد :

(۱) یاایها النبی قل لازواجک وبنتک ونساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن ذالک ادنی ان یعرفن فلا یؤذین(۳۳-۵۹) (۳۳ ۵۹)

(۲) عن عائشة رضی الله عنها قالت خرجت سودة رضی الله عنها بعد ما ضرب الحجاب لحاجتها (الی قولها) فقالت یارسول الله انی خرجت لبعض حاجتی فقال لی عمر کذا و کذا قالت فاوحی الله الیه فقال انه قد اذن لکن ان تخرجن لحاجتکن رواه البخاری۔

(۳) قالت امرأة یا رسول الله احدانا لیس لها جلباب قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها . رواه الشیخان۔

(٤) عن ام عطیة رضی الله عنها قالت امرنا ان نخرج الحیض یوم العیدین وذوات الخدور . رواه الشیخان۔

از لفظ (ذوات الخدور) دانسته میشود که صحابیات بوقت ضرورت پیچیده در چادر بیرون بر آمده اند .

(۵) عن قیس بن شماس رضی الله تعالی عنه قال جاءت امرأة الی النبی ﷺ یقال لها ام خلاد وهی متنقبة، الحدیث، رواه ابوداؤد۔

از دلائل فوق بنظر رسید که در وقت ضرورت معتد بها در چادری وغیره پیچیده برآمدن خانم جواز دارد . اما پوشیدن برقع مزین واختیار نمودن رفتار دلکش واستعمال

عطر وخوشبوئی جواز ندارد.

(۱) عن عائشة رضی الله عنها قالت بینما رسول الله ﷺ جالس فی المسجد اذ دخلت امرأة من مزینة ترفل فی زینة لها فی المسجد فقال النبی ﷺ ایها الناس انهوا نسائکم عن لبس الزینة والتبختر فی المسجد فان بنی اسرائیل لم یلعنوا حتی لبس نساءهم الزینة وتبخترن فی المساجد. رواه ابن ماجة.

(۲) عن ابی موسی رضی الله تعالی عنه قال النبی ﷺ ایما امرأة استعطرت فمرت علی قوم لیجدوا ریحها فهی زانیة وکل عین زانیة. رواه النسائی وابن خزیمة وابن حبان والحاکم (الترغیب والترهیب)

(۳) ولیخرجن وهن تفلات. رواه ابوداؤد.

**امر سوم:**

بدون برقع وغیره برآمدن وباچهره برهنه باغیر محرم روی نشان دادن حرام است.

(۱) وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن (الی قوله) ولا یضربن بأرجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن (۳-۳) (۲٤ ۳۱)

در این تفسیر قول ابن مسعود رضی الله تعالی عنه است: الا الثیاب والجلباب (درمنثور)

تفسیر حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنه که میفرماید (الا الوجه والکفین) این تفسیر را مفسرین وفقهاء کرام سه توجیه بیان میکنند:

(۱) محمول است بر ضرورت شدیده لئلا یتعارض بالنصوص والروایات الماضیة ویدل علیه سیاق هذه الایة ایضا وفی اللاحقة الآتیة دلالة واضحة علی ذلک.

(۲) مراد از آن بداء عندالرجال نیست بلکه ابداء فی نفسه مراد است.

(۳) در آن جواز اظهار نیست بلکه بیان ضرورت ظهور بلا اختیار است.

ترکت تفصیله مع کونه مهما مخافة الاطناب ومن شاء فلیراجع القاء السکینة فی تحقیق ابداء الزینة لحکیم الامة رحمه الله تعالی.

(۲) ﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ﴾ (۲٤ ۶۰)

ازینجا ثابت شد که برای جوانان برهنه نمودن چهره جواز ندارد.

(۳) عن الحسن رضی الله تعالی عنه مرسلا قال ان رسول الله ﷺ قال لعن الله الناظر والمنظور الیه. (رواه البیهقی فی شعب الایمان).

(٤) عن عقبة بن عامر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ ایکم والدخول علی النساء فقال رجل یارسول الله ارأیت الحمو قال الحمو الموت. رواه الشیخان-

(٥) عن عمر بن رضی الله عنه ان النبی ﷺ قال لا یخلون رجل بامراة الا کان ثالثهما الشیطان، رواه الترمذی

(٦) عن ام سلمة رضی الله تعالی عنها قالت لرسول الله ﷺ حین ذکر الازار فالمرئة یارسول الله قال ترخی شبرا فقالت اذا تنکشف القدامهن قال فذراعا لا یزدن علیه رواه ابوداؤد-

وقتیکه برهنه نمودن پاها جواز ندارد پس برهنه ساختن چهره بطریق اولی ناجائز وحرام است.

(٧) عن جابر بن عبد الله رضی الله تعالی عنه قال سألت رسول الله ﷺ عن نظر الفجاءة فامرنی ان اصرف بصری رواه مسلم-

(٨) عن عمار بن یاسر رضی الله تعالی عنه رفعه ثلاثة لا یدخلون الجنة ابدا الدیوث والرجلة من النساء ومدمن الخمر قالوا اما الدیوث قال الذی لا یبالی من دخل علی اهله رواه الطبرانی فی الکبیر-

(٩) عن ابن عمر رضی الله عنهما قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم ان یمشی الرجل بین المراتین - رواه ابوداؤد-

(١٠) عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ فی حدیث طویل الید زناها البطش، رواه مسلم

(١١) عن معقل بن یسار رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ لان یطعن فی راس احد کم بمخیط من حدید خیر له من ان یمس امراة لا تحل له رواه البیهقی والطبرانی-

وقتیکه خانم را به خروج به بیرون جواز داده شود پس ظاهر است که اختلاط مع الرجال ومس دست باغیر محارم نیز صورت میگیرد که بر آن در حدیث فوق وعید شدید وارد شده است.

از دلائل فوق مذکوره دانسته میشود که برهنه نمودن خانم چهره اش را در حضور مردم حرام است، این مسئله کاملاً باتوضیح در تمام کتب فقه حنفی موجود است.

قال فی شرح التنویر وتمنع الشابة وجوبا عن کشف الوجه بین الرجال لا لانه عورة بل لخوف الفتنة

جواز آزادانه بیرون بر آمدن خانم در کنار، در شرع در مورد خانم آنقدر احتیاط وارد شده است که در بعضی مواضع خلوت او را با محرم نیز ممنوع قرار داده است.

(۱) عن عائشة رضی الله عنها فی قصة طویلة فقال رسول الله ﷺ هو لك یا ابن زمعة الولد للفراش وللعاهر الحجر ثم قال لسودة رضی الله عنها احتجبی منها لما رای من شبهه بعتبة فما رآها حتی لقی الله رواه الشیخان۔

در صورتیکه این شخص طبق قانون شرعی محرم حضرت سوده رضی الله تعالی عنها بود باز هم بر او پرده لازم گردانیده شد.

(۲) فی الترغیب عن عقبة بن عامر رضی الله تعالی عنه ان رسول الله ﷺ قال ایاکم والدخول علی النساء فقال رجل من الانصار افرئیت الحمو قال الحمو الموت، رواه بخاری ومسلم والترمذی

ثم قال ومعنی کراهة الدخول علی النساء علی نحو ما روی عن النبی ﷺ قال لا یخلون رجل بامرأة الا کان ثالثهما الشیطان الحمو بفتح الحاء المهملة و تخفیف المیم و اثبات الواو وحذفها ایضا وبالهمزة هو ابو الزوج ومن ادلی به کالاخ والعم وابن العم ونحوهم وهو المراد ههنا کذا فسره اللیث بن سعد وغیره (الی قوله) قال ابو عبید فی معناه یعنی فلیمت ولا یفعلن ذلك فاذا کان هذا روایة فی اب الزوج وهو محرم فکیف بالقریب۔

(۳) در تمام کتب فقه حنفی این جزئیه موجود است: (ویکره الخلوة بالصهرة الشابة لفساد الزمان.)

خسر وخوشوی در حالیکه محرم اند با وجود آن با آنها خلوت ممنوع قرار داده شده است در قرآن کریم تصریح آمده که صدای خانم ولهجه ناز او حتی که ظهور صدای پانزیب پای او نیز ممنوع قرار داده شده است.

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا﴾. ﴿وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ﴾

نیز رفتن خانم به مسجد ونماز باجماعت او ممنوع قرار داده شده است.

قال رسول الله ﷺ لصلوة المرأة فی بیتها افضل من صلوتها فی حجرتها وصلوتها فی مخدعها افضل من صلوتها فی بیتها، رواه الطبرانی فی الاوسط بسند جید۔

قال عائشة رضی الله عنها لو ادرك رسول الله ﷺ ما احدث النساء لمنعهن کما منعت نساء بنی اسرائیل رواه مسلم۔

ویکره لهن حضور الجماعات یعنی الشواب منهن لما فیه من خوف الفتنة ولا بأس للعجوز ان تخرج

فی الفجر والمغرب والعشاء الخ (هدایة)

حضرات فقهاء کرام میفرمایند که غیر محرم را جائز نیست که بر خانم سلام بگوید.

سلامك مکروه علی من ستسمع (الی قوله) کذا الاجنبیات الفتیات امنع (شرح التنویر)

جهر نمودن خانم در نماز جهری جواز ندارد.

جهراً لبیک گفتن او در حج جواز ندارد.

در صورت اقتداء خانم خلف محرم خویش حق فتح دادن را ندارد بلکه باید با زدن دست بر دست امام اورا متنبه سازد در آب یادر شیشه دیدن چهره خانم جواز ندارد.

سؤرخانم برای مرد بیگانه وسؤر غیر محرم برای خانم مکروه است، دیدن موی وناخن های خانم جواز ندارد اگر که جدا باشد از جسد او نیز با یاد نمودن خانم بیگانه لذت گرفتن حرام باشد. وغیر ذلك من الجزئیات الواردة فی کتب الفقه۔

## اجماع ائمه اربعه

نزد ائمه مذاهب ثلاثه مطلقاً در هر حالت پرده چهره فرض است، متقدمین احناف رحمهم الله در صورت امن کامل از شهوت گنجایش داده اند اما متأخرین بنا بر فساد زمان فتوی داده اند با مطلق حرمت آن.

قال الامام الحصکفی رحمه الله: فان خاف الشهوة او شك امتنع النظر الی وجهها فحل النظر مقید بعدم الشهوة والا فحرام وهذا فی زمانهم واما فی زماننا فمنع من الشابة قهستانی وغیره. الا النظر لا المس لحاجة کقاض وشاهد یحکم ویشهد علیها (رد المحتار ص۳۰۰ ج۵)

متقدمین احناف نیز خانم های کار کنندگان را بنا بر ضرورت جواز داده بودند بهر صورت در این عصر مانند دیگر ائمه کرام ائمه احناف نیز قائل عدم جواز اند.

مقصد اینکه این گفته زید که: (آزادانه آمد ورفت خانم ها به بیرون جواز دارد ودر عصر آنحضرت علیه السلام آنقدر اهتمام پرده نبود).

پس این کاملاً از نصوص قطعی قرآن واحادیث متواترة المعنی وتصریحات فقهاء کرام مخالف است. بلکه در این قول جهت انکار از نصوص قطعیه و بنا بر نقض اجماع اندیشه کفر است، بر زید لازم است تا توبه کند ونکوشد در بر آوردن اسلام از رقبهء خویش - وماعلینا الا البلاغ. والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۵ / ربیع الاخر ۱۴۰۳ هجری

## خوف فتنه را علت پرده گرفتن الحاد است

**سوال :** یک عالم دین میفرماید که علت پرده خانم ها خوف فتنه است در جانیکه خوف فتنه نباشد در آنجا پرده لازمی نیست آیا این مفکوره، اودرست است؟بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** چنین شخص هیچگاه عالم دین نیست، و هیچ عالم چنین نظریه ملحدانه بیهوده، خلاف قرآن وسنت را ظاهر نمیکند چنین نظریه بوجوه ذیل باطل، مردود والحاد است :

(۱) در قرآن وحدیث حکم حجاب مطلق است که در آن قید (خوف فتنه) نیامده،

پوشیدن چهره خانم در نماز فرض نیست در توجیه آن فقهاء کرام میفرمایند که چهره خانم در ستر داخل نیست معهذا در قبال غیر محرم بنا بر خوف فتنه برهنه نمودن آن حرام است در این توجیه بیان حکمت مقصود است نه اینکه توسط تعلیل در نصوص صریحه قرآن وحدیث الحاد پیوندکاری وتقیید از جانب خویش ماعاذناالله تعالی منه .

مثال آن چنین است که حکمت حرمت الجمع بین الاختین را کدام ملحد (خوف فتنه) قرار دهد که در صورت عدم خوف فتنه حکم نماید بر حلت، چنین ملحد شرعاً واجب القتل است تا آنکه بعد از اسارت توبه او نیز قبول نمیشود .

(۲) اگر بفرض محال (خوف فتنه) را علت تسلیم کنیم پس قانون این است: در جائیکه وجود وعدم علت مخفی باشد در آنجا سبب را قایم مقام علت قرار داده میشود وآنرا مدار حکم گفته میشود : مثلاً :

(۱) علت اصلی نقض وضوء در نوم انفلات ریح است اما حصول علم بر آن متعسر است، لذا نفس نوم را علت قرار داده بر آن حکم میشود بر نقض وضوء .

(۲) علت اصلی قصر وافطار در سفر مشقت است ، اما بنا بر خفای آن نفس سفر را قایم مقام علت قرار داده اند واحکام را بر آن مرتب ساخته اند .

(خوف فتنه) نیز در این نوع داخل است، وجود وعدم آن مخفی است لذا شریعت برسبب (کشف الوجه) حکم حرمت را نمودند در این عصر هرآننه فتنه متحقق است .

(۳) همین حکمت بود در حکم حجاب امهات المؤمنین رضی الله عنهن : **قال تعالی:**

**فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض وقلن قولا معروفا.**

وقال ایضاً: واذا سألتموهن متاعاً فسئلوهن من وراء حجاب ذالكم اطهر لقلوبكم وقلوبهن.
وقال ﷺ لام سلمة وميمونة رضي الله تعالى عنهما لما دخل عبدالله بن ام مكتوم رضي الله تعالى عنه :احتجبا منه... افعمياوان انتما الستما تبصرانه .

نصوص مذکوره را مدنظر گرفته کسی در این عصر از فتنه دعوی مأمونیت را ندارد.

(٤) چنین اشخاص ملحد خوف فتنه را دلیل گرفته بازار نفس پرستی را خوب گرم ساخته اند که در مورد خویش مدعی عدم فتنه ومدعی اعتماد بر نفس اند در حقیقت کسی که مدعی پاکدامنی خویش باشد وبر نفس خویش اعتماد کند هر آنئه او در جرم مبتلاء می باشد که بنا بر عجب واعتماد نفس واستخفاف حکم شرع مورد نزول عذاب الهی قرار میگیرد .

حضرت یوسف علیه السلام اعتماد برنفس را دعوه نکرده گفت : (وما ابرء نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی) واین شخص دعوه دارد بر اعتماد نفس ودر تقوی مدعیان مقام اعلی هستند از حضرت یوسف علیه السلام . آیا چنین اشخاص از وبال این بی دینی محفوظ می مانند ؟ هرگز نه، خداوند تعالی آنها را در آن جرم مبتلا نموده در دنیا نیز ذلیل میسازد - ولعذاب الاخرة اكبر.

در قبال چشم عبرت مثالهای انتقام عزیز ذوانتقام هیچ کم نیست . ان فی ذلك لعبرة لاولی الابصار.

(۵) بنا به بهانه جونی عدم خوف فتنه عموماً درحق اقارب واحباب مشکل تراشی میکند در حالیکه اجانب نسبت به آنها خطیر می باشد در اجانب اولاً بنا بر وجود تعلقات به مشکل دست رست میگردند به آنها در قدم دوم جهت بدنامی خطر تعلق در خوف می باشد واز جانب دیگر بر حرکت اندک او مواجه شدن می باشد با احتساب ورد عمل شدید که او آنرا مانع آن ابتلاء میگردد برعکس آن بر او در مورد اقارب واحباب هیچ مانعی موجود نمی باشد بلکه هر نوع محرکات موجود می باشد آمد و رفت بی خطر اختلاط بی حجابانه خنده ومذاق وعوض ناگواری واحتساب جانب مقابل تحسین وآفرین گونی بنا بر همین . آنحضرت علیه السلام فرموده است : (الحمو الموت) وتاکید شدید فرموده در مورد اقارب .

خطر زیات اقارب را آنحضرت علیه السلام بیان نموده واینها در مقابل فرامین آنحضرت علیه السلام دعوه عدم خوف را با اقارب دارند ، اندک از ایمان خویش بپرسند، انجام نفس پرستی این می باشد که نوبت میرسد به انکار وکفر .

ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوآی ان کذبوا بآیات الله وکانوا بها یستهزءون.

(۶) تحت این منطق ملحدانه که شخص فاسق به بهانه جونی فتنه اسپ دوانی مکند اگر شما از خوف فتنه هر فاسق بزرگ را نصیحت کنید آنها عوض پذیرفتن بهانه جونی میکنند .

(۷) اگر کدام مریض عجب واسیر کید نفس مدعی عدم خوف فتنه در نفسش باشد پس چگونه عدم خوف فتنه را در جانب دیگر داشته باشد ؟

(۸) فتنه تنها این نیست که نوبت به زنا رسد بلکه استلذاذ نظر وکلام باشهوت نیز جرم قلبی وفتنه است، شهوت قلب باوجودیکه غیر اختیاری است اما سبب آن (کشف الوجه واختلاط) اختیاری می باشد لذا بر آن نیز گرفت می باشد .

(۹) بنا بر عدم خوف فتنه با پرده نکردن لازما اثری بیفتد که عوام بامشاهده نمودن عمل چنین اشخاص قطع نظر از این قید هر آنته مطلقاً بی پردگی را مجاز می پندارند ودر انکار حکم قطعی حجاب تا مرحله کفر میرسند که وبال آن بر مردمی عائد میگردد که فتنه اباحت (خوف فتنه) را تعلیل میگیرند والحادیت را نشر میکنند ، والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۸/رمضان۱۴۰۸هجری

## فرضیت پرده چهره از پرتو قرآن وحدیث

**سوال :** در تفسیر ((ولا یبدین زینتهن الا ماظهر منها)) از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه ((الوجه والکفین)) منقول است، زیرا ملحدان وفاسقان در استدلال با چهره برهنه خروج نساء را در قبال نامحرمان مجاز قرار داده اند در صورتیکه همین عضو تهداب بدکاری ها وفتنه می باشد ، امیدوارم تا در مورد تفسیر ابن عباس رضی الله تعالی عنه دلیل مفصل ومدلل را قلم بند نموده وامت مسلمه را رهبری کنید وامت را از یورش وفساد دنیا وآخرت نجات دهید، خداوند تعالی سعی شمایان را مشکور ومقبول بگرداند.

**الجواب باسم ملهم الصواب :** قبل از حقیقت تفسیر نقل شده، ابن عباس رضی الله

عنه بر فرضیت حجاب چهره نصوص از قرآن وحدیث تقدیم میکنیم تا در تصحیح نقل ویا تعین مفهوم این تفسیر از عذاب مخالفت احکام خداوند ورسول او ناقابل تاویل متوجه باشید :

(۱) ولا یبدین زینتهن الا لبعولتهن (الی) او الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء (الآیة) (۳۱۲٤)

(۲) ولا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن (الآیة) ( ۲٤ ۳۱)

وقتیکه اظهار زیورات پای در قبال غیر محرمان حرام باشد پس اظهار چهره به طریق اولی حرام می باشد زیرا فتنه آن به درجه ها افزون تر و اضافه تر می باشد از فتنه پانزیب ها .

(۳)﴿ وَٱلْقَوَٰعِدُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِى لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَٰتٍۭ بِزِينَةٍ ۖ وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ ۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝٦٠ ﴾ ( ۲٤-٦۰)

ظاهر است که در اینجا مراد از ثیاب . ثیاب البدن نیست زیرا که کمپیر زنها نیز حق انداختن لباسها وبرهنه بر آمدن را ندارند لذا مراد از ثیاب برقع یا چادری است که تمام جسد را می پوشاند یعنی خانمیکه بسوی او رغبت نیز احتمال ندارد بلا برقع وغیره حق خروج را دارد ، یعنی در قبال غیر محرم چهره برهنه می تواند باشد اما در حق او نیز بهتر این است که چهره او مستور باشد .

(٤) فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض وقلن قولا معروفا ( ۳۳ ۳۲)

**در اینجا امور ذیل قابل توجه خاص است :**

(۱) در مورد ازواج مطهرات فکر نموده نشود که آنها عمداً در صدا نرمی می آوردند ویا احتمال چنین عمل از آنها بود که از آن منع گردیده بودند لذا مفهوم آن این است صدائیکه طبعاً نرم وبا نزاکت باشد باید در وقت سخن گفتن با غیر محرمان باید باتکلف در آن خشونت ودرشتی را پیدا کند .

(۲) این حکم در مورد ازواج مطهرات است که تطهیر آنها را خداوند تعالی در قرآن کریم اعلان نموده میفرماید : ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ

وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾- (۳۳-۳۳)

(۳) ازواج مطهرات والده های امت اند : قال الله تعالی : وازواجه امهاتهم (۳۳-۶)

(٤) ازواج مطهرات بر امت تا ابد حرام هستند : قال الله تعالی : ولاتنكحوا ازواجه من بعده ابدا (۳۳-۵۳) وطبعا رغبت به بسوی حرام مؤبده نمی باشد .

(۵) سخن گویندگان در وقت ضرورت با ازواج مطهرات چه کسانی بودند؟ حضرات صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم که تقدس آنها ملائکه را باعث رشک می باشد که در مغفور ومقبول بودن آنها خداوند تعالی بشارت داده است .

وکلا وعد الله الحسنی (۵۷-۱۰) رضی الله عنهم ورضوا عنه (۹-۱۰۰)

(۶) شخصاً عظمت صحابه کرام نیز مانع فتنه بود ،کسیکه اندک هوش داشته باشد وکسی که اندک در فکر آخرت باشد در مورد فیصله در این امور مذکوره اندک تأمل نمیکند وقتیکه صحابه کرام در وقت ضرورت با ازواج مطهرات سخن میگفتند وقتیکه جهت طبعا نازک بودن صدا حکم نموده شدند بر درست ساختن آن پس :

(۱) بوقت ضرورت در گفتگو نیز ملائمت ونرمی جواز ندارد .

(۲) بلا ضرورت سخن گفتن بطریق اولی ناجائز می باشد .

(۳) کشف چهره ازاین ممنوع تر است زیرا فتنه چهره بزرگتر از فتنه صدا می باشد.

(٤) پس کشف چهره غیر ازواج مطهرات در قبال غیر صحابه کرام سبب جرم بزرگ وحرام می باشد .

(۵) وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی (۳۳-۳۳) (۳۳ ۳۳)

بلا ضرورت برآمدن از خانه جواز ندارد پس برهنه نمودن چهره در قبال غیر محرم چگونه جائز می باشد ؟ ملحدین میگویند این حکم مخصوص بود ازواج مطهرات را بنا بر عظمت شان آنها ، اما این مفکوره آنها بنا بر دلائل ذیل فاسد باطل وخلاف قرآن کریم الحاد علنی وتحریف است :

(۱) تحت آیت شماره (٤) از وجوه متعدد ثابت شده که حکم حجاب نسبت با ازواج مطهرات رضی الله تعالی عنهن برای دیگر زنان بسیار مؤکد است .

(۲)در آیات شماره (٤) باوجوه متعدد ثابت شد که حکم حجاب نسبت عظمت به

ازواج مطهرات رضی الله عنهما نبود بلکه بنا بر خوف فتنه بود .

(۳) در آننده در آیات شماره (۶) نیز بدان تصریح آمده است .

(٤) در حدیث شماره (۱۳) حدیث ام سلمه رضی الله تعالی عنها .

(۵) حکم حجاب از عموم قرآن حدیث ودیگر نصوص صریحه ثابت است .

(۶) بنا بر خصوصیت خطاب باوجود آن حکم عام است جهت سیاق وسباق آن.

(۱) لاتخضعن بالقول (۲) قلن قولا معروفا - (۳) لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی - (٤) اقمن الصلوٰة-(۵) آتین الزکوٰة-

(٦) اطعن الله ورسوله -(٦) واذا سالتموهن متاعا فسئلوهن من وراء حجاب ذلکم اطهر لقلوبکم وقلوبهن(۳۳-۵۳)

(۷) لاجناح علیهن فی آبائهن (الی) ولا ما ملکت ایمانهن(۳۳-۵۳)

در این آیات حکم پرده نمودن از غیر محارم است اما تفصیل نیست که بکدام اندازه پرده باشد لذا طبق تفصیل مذکور در سوره، نور دانسته میشود یعنی در قبال غیر محارم ابداء زینت حرام است وزینت بزرگتر از چهره وروی دیگرکدام چیز نمی باشد .

(۸) یاایها النبی قل لازواجک وبناتک ونساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن،(۳۳ ۵۹)

این نص صریح است که حکم حجاب الوجه همه خانم ها را شامل است .

(۹) عن عائشة رضی الله عنها قالت اومت امرأة من وراء ستر بیدها کتاب الی رسول الله ﷺ،رواه ابوداؤد والنسائی.

ازینجا ثابت شد که صحابیات رضی الله عنهن از آنحضرت علیه السلام چنین پرده میکردند که بلا ضرورت با نقاب نیز بیرون در حضور آنحضرت علیه السلام نمی آمدند بلکه از پس پرده سخن می گفتند در حالیکه آنحضرت علیه السلام علاوه از دانستن مقام عالی تقوی در حصه امت حیثیت والد را داشتند.

(۱۰) عن انس رضی الله تعالی عنه فی قصة تزوج زینب رضی الله تعالی عنها من الحدیث الطویل قال فرجعت فاذا هم قد قاموا فضرب بینی وبینه الستر وانزل آیة الحجاب، رواه مسلم-

ازین حدیث نیز ثابت شد که بلا ضرورت با نقاب نیز در حضور غیر محرم بر آمدن جواز ندارد در غیر آن در انداختن پرده را درمیان خود ضرورت نمی بود .

(۱۱) عن ابی سعید الخدری رضی الله تعالی عنه فی قصة الفتی حدیث العهد بعرس فاذا امراته بین البابین قائمة فاهوی الیها بالرمح لیطعنها به واصابته غیرة - رواه مسلم -

(۱۲) عن عائشة رضی الله تعالی عنها فی حدیث الافک واقبل الرهط الذین کانوا یرحلون فی فاحتملوا هودجی فرحلوه علی بعیری الذی کنت ارکب علیه وهم یحسبون انی فیه وکان النساء اذذاک خفافا لم یهبلن ولم یغشهن اللحم انما یاکلن العلقة من الطعام فلم یستنکر القوم خفة الهودج حین رفعوه وحملوه وکنت جاریة حدیثة السن (الی) وکان صفوان بن المعطل السلمی ثم الذکوانی من وراء الجیش فاصبح عند منزلی فرای سوادا انسان نائم فعرفنی حین رآنی و کان رآنی قبل الحجاب فاستیقظت باسترجاعه حین عرفنی فخمرت وجهی بجلبابی والله ما تکلمنا بکلمة ولا سمعت منه کلمة غیر استرجاعه ، رواه البخاری ومسلم -

ازین قصه ثابت میگردد که در سفر ضرورت نیز حتی الامکان باید بر حجاب الاشخاص اهتمام نموده شود وقتیکه هیچ امکان نداشت باید حجاب الوجه اختیار نموده شود و در چنین حالت هولناک نیز باید از کلام وسخن احتراز نموده شود .

(۱۳) عن ام سلمة رضی الله تعالی عنها انها کانت عند رسول الله صلی الله علیه وسلم ومیمونة رضی الله تعالی عنها اذ اقبل ابن ام مکتوم رضی الله تعالی عنه فدخل علیه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم احتجبا منه فقلت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم الیس هو اعمی لا یبصرنا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم افعمیاوان انتما الستما تبصرانه ، رواه احمد وابوداؤد والترمذی -

(۱٤) عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال المراة عورة فاذا خرجت استشرفها الشیطان ، رواه الترمذی -

(۱۵) عن ابن عمر رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم لیس للنساء نصیب فی الخروج الا مضطرة ، رواه الطبرانی فی الکبیر -

(۱٦) عن علی رضی الله تعالی عنه انه کان عند النبی صلی الله علیه وسلم فقال ای شیئ خیر للمراة فسکتوا فلما رجعت قلت لفاطمة ای شیئ خیر للنساء قالت لا یرین الرجال ولا یرونهن فذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم فقال فاطمة بضعة منی ، رواه البزار والدار قطنی فی الافراد -

(۱۷) عن جابر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المراة تقبل فی صورة شیطان و تدبر فی صورة شیطان ، رواه مسلم -

(۱۸) عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت خرجت سودة بعد ما ضرب الحجاب لحاجتها (الی قولها) فقالت یا رسول الله انی خرجت لبعض حاجتی فقال لی عمر کذا و کذا قالت فاوحی الله الیه فقال انه قد اذن لکن ان تخرجن لحاجتکن. رواه البخاری۔

(۱۹) قالت امرأة یا رسول الله احدانا لیس لها جلباب قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها ورواه البخاری ومسلم۔

(۲۰) عن ام عطیة رضی الله تعالی عنها قالت امرنا ان نخرج الحیض یوم العیدین وذوات الخدور. رواه البخاری ومسلم۔

(۲۱) عن قیس بن شماس رضی الله تعالی عنه قال جاءت امرأة الی النبی ﷺ یقال لها ام خلاد وهی متنقبة. رواه ابوداؤد۔

(۲۲) عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت بینما رسول الله ﷺ جالس فی المسجد اذ دخلت امرأة من مزینة ترفل فی زینة لها فی المسجد فقال النبی ﷺ ایها الناس انهوا نسائکم عن لبس الزینة والتبختر فی المسجد فان بنی اسرائیل لم یلعنوا حتی لبس نساءهم الزینة وتبختروا فی المساجد رواه ابن ماجة

زینت چهره وروی به درجه ها خطیر است نسبت به زینت لباس.

(۲۳) عن ابی موسی رضی الله تعالی عنه قال قال النبی ﷺ ایما امرئة استعطرت فمرت علی قوم لیجدوا ریحها فهی زانیة وکل عین زانیة. رواه النسائی وابن خزیمة وابن حبان والحاکم (ترغیب ترهیب)

باخوشبوئی عطر چندین درجه درخشانی اضافه تر میشود در چهره باکشش.

(۲٤) عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه ان رسول الله ﷺ قال لا تمنعوا اماء الله مساجد الله ولکن لیخرجن وهن تفلات. رواه ابوداؤد والترمذی۔

در وقت حضور به نماز نیز بالباس زیبا وصفا از رفتن به مسجدها لغت آمده پس برهنه نمودن چهره چگونه جواز داشته باشد.

(۲۵) عن الحسن رضی الله تعالی عنه مرسلا قال ان رسول الله ﷺ قال لعن الله الناظر والمنظور الیه. رواه البیهقی فی شعب الایمان۔

(۲۶) عن عقبة بن عامر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ ایاکم والدخول علی النساء فقال رجل یا رسول الله ارایت الحمو قال الحمو الموت. رواه البخاری ومسلم۔

(۲۷) عن عمر رضي الله تعالى عنه عن النبي ﷺ قال لا يخلون رجل بامرأة الا كان ثالثهما الشيطان، رواه الترمذي

(۲۸) عن ام سلمة رضي الله تعالى عنها قالت لرسول الله ﷺ حين ذكر الازار فالمرأة يا رسول الله قال ترخي شبرا فقالت اذا تنكشف اقدامهن قال فذراعا لا تزيد عليه. رواه ابوداؤد-

وقتيكه برهنه نمودن ونمايان كردن پاها جواز ندارد، بايد دانست كه ستر چهره بكدام اندازه مؤكد است

(۲۹) عن عمار بن ياسر رضي الله تعالى عنه رفعه ثلاثة لا يدخلون الجنة ابدا الديوث والرجلة من النساء ومدمن الخمر قالوا اما الديوث قال الذي لا يبالي من دخل على اهله. رواه الطبراني في الكبير-

(۳۰) عن ابن عمر رضي الله تعالى عنه قال نهى النبي ﷺ ان يمشي الرجل بين المرأتين رواه ابوداؤد-

(۳۱) عن عائشة رضي الله تعالى عنها في قصة طويلة فقال رسول الله هو لك يا عبد بن زمعة الولد للفراش وللعاهر الحجر ثم قال لسودة: احتجبي منه لما راى من شبهه بعتبة فما رآها حتى لقي الله. رواه البخاري ومسلم

اين شخص طبق قانون شرعى محرم حضرت سوده رضي الله عنها بود باوجود حكم نموده شد با پرده نمودن از او .

(۳۲) عن ام سلمة رضي الله تعالى عنها قلت قال رسول الله ﷺ اذا كان لاحداكن مكاتب وكان عنده ما يؤدي فلتحتجب منه. رواه الخمسة الا النسائي وصححه الترمذي-

(۳۳) عن عبدالله بن عمر رضي الله تعالى عنه قال النبي ﷺ ولا تنتقب المرأة المحرمة ولا تلبس القفازين. رواه البخاري-

ازين حديث ثابت شد كه در عصر آنحضرت عليه السلام خانم ها در عامه حالات روى گرفته بانقاب بيرون ميشدند وقتيكه در احرام از نقاب باز داشته شدند از سر چادر را اويزان كرده از غير محارم پرده مى كردند ، كما في الاحاديث الآتية .

(۳۴) عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت كان الركبان يمرون بنا ونحن محرمات مع رسول الله ﷺ فاذا حاذوا بنا سدلت احدانا جلبابها على وجهها من راسها فاذا جاوزنا كشفناه. رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة۔

(۳۵) عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله تعالی عنهما قالت کنا نغطی وجوهنا من الرجال وکنا نمتشط قبل ذلک فی الاحرام. هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه ورواه الحاکم۔

ازینجا ثابت شد که در صورت ضرورت احرام نیز با چهره برهنه مواجه شدن با غیر محارم جائز نیست.

(۳۶) عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ ان الله کتب علی ابن آدم حظه من الزنا ادرک ذلک لامحالة فزنا العین النظر. الحدیث. رواه البخاری ومسلم۔

وقتیکه نگاه کردن حرام باشد پس برهنه نمودن چهره نیز حرام می باشد.

(۳۷) عن جابر بن عبدالله رضی الله تعالی عنه قال: سألت رسول الله ﷺ عن نظر الفجاءة فامرنی ان اصرف بصری. رواه مسلم۔

(۳۸) عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال کنت عند النبی ﷺ فاتاه رجل فاخبره انه تزوج امرأة من الانصار فقال له رسول الله ﷺ انظرت الیها قال لا قال فاذهب فانظر الیها فان فی اعین الانصار شیئا رواه مسلم.

قال الحافظ رحمه الله تعالی قال الجمهور لاباس ان ینظر الخاطب الی المخطوبة قالوا ولا ینظر الی غیر وجهها وکفیها (فتح الباری ص۔۔ ج۔)

ازینجا ثابت شد که در حق غیر خاطب مشاهده نمودن چهره وکف دست جواز ندارد،

باوجود نصوص مذکوره قرآن وحدیث اگر کسی در مورد وجوب حجاب ادنی تردد وتأمل کند پس در قلب چنین شخص یک مثقال فکر آخرت هم نمی باشد.

## دلائل ملحدین

**دلیل اول:** اخرج الامام البیهقی رحمة الله تعالی علیه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها قال ما فی الکف والوجه (السنن الکبری ص۔۔ ج۔، ص۔۔ ج۔)

**جواب:** این تفسیر در صحابه کرام بر علاوه ازحضرت ابن عباس رضی الله عنه از حضرت ابن عمر رضی الله عنه، حضرت انس رضی الله عنه، حضرت عائشه رضی الله عنها حضرت مسور وحضرت ابن مخرمه رضی الله عنهم نیز مروی ست. ظاهر این تفسیر بر علاوه مخالفت از ظاهر نصوص قرآنی واحادیث صریحه خلاف عقل نیز می باشد زیرا زینت بزرگ وجالب و دلکش قوی ومحل فتنه چهره می باشد لذا این تفسیر را محملات

مختلف بیان میشود.

**محمل اول :** تعبیر این تفسیر به سه نوع منقول است :

(۱) تعلق آن با (لا يبدين زينتهن) صریح است یعنی در اینجا تفسیر آن زینت مقصود است که ابداء آن جواز ندارد .

(۲) از (لا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها) بعد این تفسیر ذکر شده است ، تعلق این با (لایبدین) نیز ممکن است وبا (ما ظهر) نیز، پس در این هردو احتمال موجود است، یعنی آن زینت مراد است که ابداء آن ناجائز می باشد ویا آن مراد است که اظهار آن جائز باشد.

(۳) تصریح تعلق آن با زینت ظاهری .

روایات متعلق این سه اقسام قرار ذیل است :

**روایت قسم اول :** حدثنا زياد بن الربيع عن صالح الدهان عن جابر بن زيد عن ابن عباس رضی الله عنهما ولا يبدين زينتهن، قال الكف ورقعة الوجه (مصنف ابن ابی شيبة ص۲۸۳ ج۴)

**روایات قسم ثانی :** (۱) حفص عن عبدالله بن مسلم عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضی الله عنهما ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها، قال: وجهها و كفها (مصنف ابن ابی شيبة ص۲۸۳ ج۴)

(۲) حدثنا ابو كريب قال ثنا مروان قال ثنا مسلم الملائی عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضی الله عنهما ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها قال الكحل والخاتم (جامع البيان ص۹۳ ج۱۸)

(۳) قال الاعمش عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضی الله عنه ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها، قال وجهها و كفيها والخاتم (تفسير ابن كثير ص۲۸۳ ج۳)

(٤) وروی عن ابن عمر رضی الله تعالی عنه نحو ذلك (تفسير ابن كثير، ص۲۸۳ ج۳)

(۵) اخبرنا ابوعبدالله الحافظ وابو سعيد بن ابی عمرو قالا ثنا ابو العباس محمد بن يعقوب ثنا احمد بن عبدالجبار ثنا حفص بن غياث عن عبدالله ابن مسلم بن هرمز عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضی الله عنه قال ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها قال ما فی الكف والوجه. البيهقی ص۲۲۵ ج۲)

(۶) اخبرنا ابوعبدالله و ابو سعيد قال ثنا ابو العباس محمد بن يعقوب ثنا محمد بن اسحاق انبانا جعفر بن عون انبانا مسلم الملائی عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضی الله عنه فی قوله تعالی ولا يبدين زينتهن الاية قال الكحل والخاتم (البيهقی ص۲۲۵ ج۲)

(۷) اخبرنا ابو طاهر الفقيه انبانا ابوبكر القطان ثنا ابو الازهر ثنا روح ثنا حاتم هو ابن ابی صغيرة

انبانا خصیف عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنه فی قوله ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها قال الکحل والخاتم (البیهقی ص۸۵ ج۷).

(۸) وروینا عن انس بن مالک رضی الله عنه مثل هذا (البیهقی ص۸۵ ج۷)

(۹) اخبرنا ابو زکریا بن ابی اسحاق انبانا ابو عبدالله محمد بن یعقوب ثنا ابو احمد محمد بن عبدالوهاب انبانا جعفر بن عون انبانا مسلم الملائی عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنه ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها قال الکحل والخاتم (البیهقی ص۸۵ ج۷)

(۱۰) اخرج ابن المنذر عن انس رضی الله عنه فی قوله ولا یبدین زینتهن الا الا ما ظهر منها قال الکحل والخاتم (الدر المنثور ص۴۱ ج۵)

**روایات قسم ثالث :** (۱) حدثنا ابن حمید قال ثنا هرون عن ابی عبدالله نهشل عن الضحاک عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه قال الظاهر منها الکحل والخدان (جامع البیان ص۸۴ ج۱۸)

(۲) حدثنی علی قال ثنا عبدالله قال ثنا معاویة عن علی عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه قوله ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها قال والزینة الظاهرة الوجه وکحل العین وخضاب الکف والخاتم فهذا تظهر فی بیتها لمن دخل من الناس علیها (جامع البیان ص۸۴ ج۱۸)

(۳) اخبرنا ابو زکریا یحیی بن ابراهیم بن محمد بن یحیی المزکی انبانا ابو الحسن احمد بن محمد بن عبدوس ثنا عثمان بن سعید الدارمی ثنا عبدالله بن صالح عن معاویة بن صالح عن علی بن ابی طلحة عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه فی قوله جل ثناؤه (ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها) والزینة الظاهرة الوجه وکحل العین وخضاب الکف والخاتم فهذا تظهر فی بیتها لمن دخل علیها (البیهقی ص۹۴ ج۷)

(۴) شبابة بن سوار قال نا هشام بن الغازی قال نا نافع قال ابن عمر رضی الله تعالی عنه : الزینة الظاهرة الوجه والکفان (مصنف ابن ابی شیبة ص۲۸۴ ج۴)

(۵) اخبرنا ابو عبدالله انبانا عبدالرحمن بن الحسن القاضی ثنا ابراهیم بن الحسین ثنا آدم بن ابی ایاس ثنا عقبة بن الاصم عن عطاء بن ابی رباح عن عائشة رضی الله تعالی عنها : قالت ما ظهر منها الوجه والکفان (البیهقی ص۸۶ ج۷)

(٦) حدثنا الحسن قال اخبرنا عبدالرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهری عن رجل عن المسور بن مخرمة رضی الله تعالی عنه فی قوله الا ما ظهر منها قال القلبین الخاتم والکحل (جامع البیان ص۸۴ ج۱۸)

از نصوص قرآن وحدیث ودلائل ثابت گردید که روایت قسم اول اصل است وروایت

قسم ثانی وثالث تصرف رواة است.

قال الامام ابن کثیر رحمه الله تعالی وقال الاعمش عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنه (ولایبدین زینتهن الا ماظهر منها) قال وجهها و کفیها والخاتم، وروی عن ابن عمر رضی الله عنه وعطاء وعکرمة وسعید بن جبیر وابی الشعثاء والضحاک وابراهیم النخعی وغیرهم رحمهم الله نحو ذلك، وهذا یحتمل ان یکون تفسیرا للزینة التی نهین عن ابدائها کما قال ابو اسحاق السبیعی عن ابی الاحوص عن عبدالله رضی الله عنه قال (ولایبدین زینتهن) الزینة القرط والدملوج والخلخال والقلادة، وفی روایة عنه بهذا الاسناد قال الزینة زینتان فزینة لا یراها الا الزوج الخاتم والسوار وزینة یراها الاجانب وهی الظاهر من الثیاب. وقال الزهری لایبدو لهؤلاء الذین سمی الله ممن لا تحل له الا الا سورة والخمرة والقرطة من غیر حسر واما عامة الناس فلا یبدو منها الا الخواتم. وقال مالك عن الزهری (الا ماظهر منها) الخاتم والخلخال (تفسیر ابن کثیر ص ۲۸۳ ج ۳)

امام ابن کثیر رحمه الله بنا بر تحقیق روایات قسم ثالث را نیز بر قسم اول حمل نموده در صورتیکه در آن تصریح ماظهر منها آمده . وقسم ثانی که در آن عدم ابداء وظهور هر دو مذکور است بطریق اولی بر قسم اول حمل نموده میشود یعنی وصل نمودن این تفسیر با ماظهر منها تصرف رواة است که مبنی می باشد بر سوء تفاهم . چند مثال های واضح اختلاط رواة را ملاحظه فرمائید :

(۱) قال الامام السیوطی رحمه الله اخرج سعید بن منصور وابن جریر وعبد بن حمید وابن المنذر والبیهقی عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه ولایبدین زینتهن الا ماظهر منها قال الکحل والخاتم والقرط والقلادة (الدر المنثور ص ۴۱ ج ۵)

در اینجا (القرط والقلادة) را نیز در تفسیر (ولایبدین زینتهن الاماظهر منها) ذکر نموده در حالیکه ابن جریر وبیهقی رحمهماالله قرط وقلاده را در تفسیر (ولا یبدین زینتهن الا لبعولتهن-الایة) نقل نموده است .

(۲) وقال رحمة الله تعالی علیه اخرج ابن شیبة وعبد بن حمید وابن ابی حاتم عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه فی قوله تعالی الا ماظهر منها قال وجهها وکفاها والخاتم (الدر المنثور ص ۴۱ ج ۵)

در این الفاظ قسم ثالث است در صورتیکه در مصنف ابن ابی شیبه در این روایت الفاظ قسم ثانی مذکوراست ، تحت روایات ثانی شماره (۱) ملاحظه کنید.

(۳) وقال رحمه الله تعالی اخرج ابن ابی شیبة وعبد بن حمید وابن ابی حاتم عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه فی قوله تعالی الا ما ظهر منها قال رقعة الوجه وباطن الکف (الدر المنثور ص ۴۱ ج ۵)

در این نیز الفاظ قسم ثالث آمده در صورتیکه در مصنف ابن ابی شیبه در این روایت الفاظ قسم اول منقول است تحت روایت قسم اول روایت کامل مصنف ابن ابی شیبه تحریر شده است .

در این هر سه روایات حواله جات کتابهائیکه تقدیم شد در آنها با مراجعه مصنف ابن ابی شیبه، تفسری ابن جریر وبا مراجعه بیهقی اختلاط منکشف میگردد ، دیگر کتب موجود نیست • والله سبحانه وتعالی اعلم .

**محمل ثاني :**

در این تفسیر بیان اظهار اباحت مقصود نیست بلکه مقصد آن اینست که بر ظهور بلا اظهار مواخذه نیست، یعنی اگر احیاناً بلا قصد ظهور باشد بر آن گناه نمی باشد همین مقصد از حضرت ابن عباس رضی الله عنه منقول است مانندیکه در شماره (۲) روایت قسم ثالث وشماره (۳) آن چنین توضیح شده است (**فهذا تظهره فی بیتها لمن دخل علیها**) ودر مورد خروج از خانه ارشاد آنها چنین آمده که بنا بر ضرورت دیدن راه جواز یک چشم باشد فقط وستأتی ان شاء الله تعالی ، اگر که بظاهر از لفظ (تظهر) اجازه اظهارْ بلا قصد بنظر می رسد اما با دقت نمودن ثابت میگردد که مراد از آن ظهور بلا قصد می باشد چراکه علاوه از آن بین خانه وبیرون فرق معقول آن بنظر نمیرسد زیرا در خانه ضرورت کاروبار می باشد در چنین حالت احتراز نمودن از ظهور بلا قصد خیلی ها مشکل می باشد لذا جواز داده شد . با در نظر داشت این حقیقت معنای (تظهر) این است که در اهتمام اخفاء خیلی زیاد کوشش نکند .

علاوه از تقریر مذکور بین خانه وصحرا هیچ توجیهی بنظر نمیرسد بلکه شرعاً وعقلاً وتجربةً نسبت به مردم بیرون از اهل خانه زیات پرده درکارست زیرا بنا بر سهولت قرب ، اختلاط وادامه وتکرار نظر خطر زیات می باشد .

**محمل ثالث :** مقصد آن چنین نیست که دیگران را برهنه نمودن چهره جواز دارد بلکه بنا بر اینکه قطع نظر از نظر غیر علاوه چهره ودو دست تمام جسد خانم فی نفسه

در ستر داخل است ، ازینجا در نماز علاوه از جهره ودو دست در پرده داشتن تمام جسد فرض است .

**محمل رابع :** این تفسیر قبل نزول حجاب است ، قاله الامام ابن تیمیة رحمه الله تعالی ولکن یأباه ما فی آخر هذه الآیة من قوله تعالی ولا یضربن بأرجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن .

**ابطال زعم ملحدین :**

در مورد تفسیر زیربحث نظریه ملحدین به وجوه ذیل باطل است :

(۱) بنا بر خلاف از نصوص قرآن وحدیث مردود است .

(۲) خلاف تفسیر حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه است که با اسانید قویه متعدد درج ذیل مروی است :

(۱) اخبرنی عبدالله بن محمد الصید لانی ثنا اسمعیل بن قتیبة ثنا ابوبکر ابن ابی شیبة ثنا شریک عن ابی اسحاق عن ابی الاحوص عن عبدالله رضی الله تعالی عنه ولا یبدین زینتهن قال لا خلخال ولا شنف ولا قرط ولا قلادة الا ما ظهر منها ، قال الثیاب - هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه ( المستدرك مع التلخیص ص۳۰ ج۲)

(۲) حدثنا وکیع عن سفیان عن ابی اسحق عن ابی الاحوص عن عبدالله رضی الله تعالی عنه ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها ، قال الثیاب (مصنف ابن ابی شیبة ص۲۸۳ ج۴)

(۳) ابوخالد الاحمر عن حجاج عن ابی اسحق عن ابی الاحوص عن عبدالله رضی الله تعالی عنه قال الزینة زینتان زینة ظاهرة وزینة باطنة لا یراها الا الزوج ، فاما الزینة الظاهرة فالثیاب واما الزینة الباطنة فالکحل والسوار والخاتم - (مصنف ابن ابی شیبة ص۲۸۳ ج۴)

(۴) حدثنا ابن حمید قال ثنا هارون بن المغیرة عن الحجاج عن ابی اسحاق عن ابی الاحوص عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه قال الزینة زینتان فالظاهرة منها الثیاب وما خفی الخلخالان والقرطان والسواران (جامع البیان ص۹۳ ج۱۸)

(۵) اخرج السیوطی رحمه الله مثله عن ابن المنذر ایضا (الدر المنثور ص۴۱ ج۵)

(۶) حدثنا یونس قال اخبرنا ابن وهب قال اخبرنی الثوری عن ابی اسحق الهمدانی عن ابی الاحوص عن عبدالله رضی الله تعالی عنه انه قال ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها قال هی الثیاب (جامع البیان ص۹۳ ج۱۸)

(۷) حدثنا ابن المثنی قال ثنا محمد بن جعفر قال ثنا شعبة عن ابی اسحاق عن ابی الاحوص عن عبدالله رضی الله تعالی عنه قال ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها قال الثیاب (جامع البیان ص ۹۳ ج ۱۸)

(۸) حدثنا ابن بشار قال ثنا عبدالرحمن قال ثنا سفیان عن ابی اسحاق عن ابی الاحوص عن عبدالله رضی الله تعالی عنه مثله (جامع البیان ص ۹۳ ج ۱۸)

(۹) حدثنا سفیان عن الاعمش عن مالک بن الحارث عن عبدالرحمن بن زید عن عبدالله رضی الله تعالی عنه مثله (جامع البیان ص ۹۳ ج ۱۸)

(۱۰) حدثنا الحسن قال اخبرنا عبدالرزاق قال اخبرنا معمر عن ابی اسحق عن ابی الاحوص عن عبدالله رضی الله تعالی عنه الا ما ظهر منها قال الثیاب قا ابو اسحق الا تری انه قال خذوا زینتکم عند کل مسجد (جامع البیان ص ۹۳ ج ۱۸)

(۱۱) حدثنا القاسم قال ثنا الحسن قال ثنا حجاج قال ثنا محمد بن الفضل عن الاعمش عن مالک بن الحارث عن عبدالرحمن بن زید عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه الا ما ظهر منها قال هو الرداء (جامع البیان ص ۹۳ ج ۱۸)

(۱۲) اخرج عبدالرزاق والفریابی وسعید بن منصور وابن ابی شیبة و عبد بن حمید وابن جریر وابن المنذر وابن ابی حاتم والطبرانی والحاکم وصححه وابن مردویه عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه فی قوله تعالی ولا یبدین زینتهن قال الزینة السوار والدملج والخلخال والقرط والقلادة، الا ما ظهر منها قال الثیاب والجلباب (الدر المنثور ص ۴۱ ج ۵)

(۳) خلاف تفسیر حضرت عائشه رضی الله عنها است که اسانید متعدد قویه آن درج ذیل است :

(۱) وکیع عن حماد بن سلمة عن ام شعیب عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت القلب والفتخة (مصنف ابن ابی شیبة ص ص ۵۴ ج ۴)

(۲) حدثنا القاسم قال ثنا الحسین قال ثنی حجاج عن ابن جریج قال ابن عباس رضی الله تعالی عنه قوله ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها قال الخاتم والمسکة . قال ابن جریج وقالت عائشة رضی الله عنها القلب والفتخة (جامع البیان ص ۹۳ ج ۱۸)

(۳) اخرج السیوطی رحمه الله مثله عن ابن سلید ایضا (الدر المنثور ص ۴۱ ج ۵)

(۴) اخبرنا ابو طاهر الفقیه انبانا ابوبکر القطان انبانا ابو الازهر ثنا روح ثنا حماد حدثنا ام شبیب

قالت سالت عائشة رضی الله تعالی عنها عن الزینة الظاهرة فقالت القلب والفتخة وضمت طرف كمها (البیهقی ص ج)

(۵) اخرج السیوطی رحمه الله تعالی مثله عن عبد بن حمید وابن المنذر ایضا (الدر المنثور ص ج)

(٤) شخصاً ازین تفسیر حضرت ابن عباس رضی الله عنه مخالف است که با اسانید ذیل تحت (یاایها النبی قل لازواجك وبناتك ونساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن) مروی است.

(۱) حدثنی علی قال ثنا ابو صالح قال ثنی معاویة عن علی عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه قوله یاایها النبی قل لازواجك وبناتك ونساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن امر الله نساء المؤمنین اذا خرجن من بیوتهن ان یغطین وجوههن من فوق رؤوسهن بالجلابیب ویبدین عینا واحدة (جامع البیان ص ج)

(۲) اخرج السیوطی رحمه الله مثله عن ابن ابی حاتم وابن مردویه ایضا (الدر المنثور ص ج)

(۵) تحت این آیات زیربحث (ولایبدین زینتهن الاما ظهر منها) شخصاً یک تفسیر حضرت ابن عباس رضی الله عنه خلاف آنست که با اسانید متعدد ذیل مروی است:

(۱) حدثنا القاسم قال حدثنا الحسین قال ثنی حجاج عن ابن جریج قال قال ابن عباس رضی الله تعالی عنه قوله ولایبدین زینتهن الاما ظهر منها قال الخاتم والمسكة (جامع البیان ص ج)

(۲) وفی روایة اخری عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه وعطاء باطن الكف (البیهقی ص ج)

(۳) اخرج عبد الرزاق وعبد بن حمید عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه فی قوله الاما ظهر منها قال هو خضاب الكف والخاتم (الدر المنثور ج ج)

**دلیل ثانی:** عن عائشة رضی الله تعالی عنه ان اسماء بنت ابی بكر دخلت علی رسول الله ﷺ وعلیها ثیاب رقاق فاعرض عنها وقال یا اسماء ان المرأة اذا بلغت سن المحیض لم یصلح ان یری منها الاهذا وهذا واشار الی وجهه وكفه- رواه ابوداؤد-

## جوابات

(۱) این حدیث منقطع است: كما قال ابوداؤد نفسه هذا مرسل خالد بن دریك لم یدرك عائشة رضی الله عنها (ابوداؤد ص ج)

وقال الامام ابن كثیر رحمه الله قال ابوداؤد وابو حاتم الرازی هو مرسل خالد بن دریك لم یسمع من عائشة رضی الله تعالی عنها (تفسیر ابن كثیر ص ج) وقال الحافظ رحمه الله انه لم یدرك عائشة

رضی الله تعالی عنها (تهذیب التهذیب ص۳۸ ج۶)

(۲) درسند آن سعید بن بشیر راوی ضعیف ومنکر الحدیث است. راجع میزان الاعتدال والکامل لابن عدی و دیوان الضعفاء والمتروکین للامام الذهبی و کتاب الضعفاء للعقیلی و کتاب الضعفاء لابن الجوزی و کتاب المجروحین لابن حبان و کتاب الضعفاء للنسائی والتاریخ الکبیر للامام البخاری والجرح والتعدیل لابن ابی حاتم الرازی وغیرها من کتب الرجال-

(۳) درسند آن اضطراب است : وذکر الحافظ ابوبکر احمد الجرجانی هذا الحدیث وقال لا اعلم رواه عن قتادة غیر سعید بن بشیر وقال مرة فیه عن خالد بن دریك عن ام سلمة بدل عائشة رضی الله عنها (عون المعبود ۱۰۳ ج۱۱)

(٤) بنا بر معلومیت قابل قبول نیست، زیرا در وقت هجرت سن حضرت اسماء رضی الله عنها بست وهفت سال بود در چنین عمر بالباس باریک پیش آمد او در حضور آنحضرت علیه السلام که علاوه از چهره اعضای دیگر او نیز بنظر می رسید هیچ معقول نیست.

(۵) ویا این حمل میگردد بر قبل نزول الحجاب.

**دلیل ثالث :** قالت عائشة رضی الله تعالی عنها دخلت علی ابنة اخی لامی عبدالله بن الطفیل مزینة فدخل النبی صلی الله علیه وسلم فاعرض عنها فقالت عائشة رضی الله تعالی عنها یا رسول الله انها ابنة اخی وجاریة، فقال اذا عرکت المرأة لم یحل لها ان تظهر الا وجهها ولا مادون هذا وقبض علی ذراع نفسه فترك بین قبضته وبین الکف مثل قبضة اخری (تفسیر ابن جریر، ص:۹۳ ج:۹).

**جوابات :**

منقطع است زیر عبدالملک بن جریج زمانه حضرت عائشه رضی الله عنها را نیافته (تهذیب التهذیب، وجامع التحصیل).

(۲) عبدالملک بن جریج مدلس است، تدلیس او شدید تر تدلیسات وبدتدین آن بود. قال الامام الدارقطنی رحمه الله تعالی تجنب تدلیس ابن جریج فانه قبیح التدلیس لا یدلس الا فیما سمعه من مجروح (تهذیب التهذیب)

(۳) درسند این حدیث الحسین بن داؤد ضعیف است (تقریب التهذیب، میزان الاعتدال)

(٤) حجاج بن محمد الاعور نیز ضعیف است (تقریب التهذیب، میزان الاعتدال).

(۵) این حکم حمل نموده میشود بر قبل الحجاب .

**دلیل رابع :**

عن عبدالله بن عباس رضی الله تعالی عنه قال کان الفضل ردیف النبی ﷺ فجاءت امرأة من خثعم فجعل الفضل ینظر الیها وتنظر الیه فجعل النبی ﷺ یصرف وجه الفضل الی الشق الاخر الحدیث، رواه البخاری ومسلم۔

**جوابات :**

رسول الله علیه السلام حضرت فضل رضی الله عنه را عوض منع نمودن با زبان بادست مبارکش چهره او را دور داد که دلیل واضح است بر وجوب حجاب الوجه ، با چنین فرمان شدید ثابت میشود که آن خانم را نیز حکم نموده باشد بر حجاب الوجه ، وعدم نقل الامر مستلزم عدم الامر نیست .

فرضا اگر مستقلاً عدم الامر را نیز تسلیم کنیم پس فقط با وجه الفضل امر حجاب الوجه آنقدر با تاکید ثابت شده است که بعد از آن مستقلا نیازمندی نیست برای امر فالحدیث دلیل علی الملحدین لا لهم، سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون۔

(۲) بعضی ها جواب گفته اند که آن خانم محرمه بود اما این گفتن بنا بر این درست نیست که برای محرمه نیز در قبال غیر محرم برهنه نمودن چهره جواز ندارد، کما قدمنا من الاحادیث الصحیحة الصریحة.

(۳) بعضی هاگفته اند که این از قبیل نظر الخاطب بود .

لروایة اخرجه الحافظ رحمه الله عن الفضل بن عباس رضی الله تعالی عنه قال کنت ردف النبی ﷺ واعرابی معه بنت له حسناء فجعل الاعرابی یعرضها لرسول الله ﷺ رجاء ان یتزوجها وجعلت التفت الیها ویاخذ النبی ﷺ براسی فیلویه فکان یلبی حتی رمی جمرة العقبة فعلی هذا فقول الشابة ان ابی لعلها ارادت به جدها لان اباها معها وکانه امرها ان تسال النبی ﷺ لیسمع کلامها ویراها رجاء ان یتزوجها (فتح الباری ص۰۰ ج۴)

این جواب به وجوه ذیل درست نیست :

(۱) خاطب در آنصورت حق نظر را دارد وقتیکه جانبین بسوی خطبه مائل باشند در اینجا آنحضرت علیه السلام میلان نداشت .

(۲) تنها در قبال خاطب برهنه نمودن چهره جواز دارد اما حضرت فضیل رضی الله عنه خاطب نبود

**دلیل خامس :**

**عن جابر رضی الله تعالی عنه قال شهدت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم العید فبدأ بالصلوة قبل الخطبة (الی ان قال) ثم مضی الی النساء و معه بلال فامرهن بتقوی الله تعالی وحمد الله واثنی علیه وحثهن علی طاعته ثم قال صلی الله علیه وسلم تصدقن فان اکثرکن حطب جهنم فقالت امراة من سفلة النساء سفعاء الخدین لم یارسول الله. الحدیث. رواه مسلم والنسائی واحمد والدارمی وابن ابی شیبة وفی روایة لابن ابی شیبة لیست من علیة الناس.**

از (**سفعاء الخدین**) بر کشف الوجه استدلال شده میتواند.

**جوابات :**

(۱) از جمله (**سفعاء الخدین**) ثابت شد که این خانم از جمله (**القواعد من النساء**) بود که برایش کشف الوجه جائز بود . **قال الامام ابن الاثیر رحمه الله السفعة نوع من السواد لیس بالکثیر وقیل هو سواد مع لون اخر ارادت انها بذلت نفسها وترکت الزینة والترفه حتی شحب لونها واسود اقامة علی ولدها بعد وفاة زوجها (نهایة ص ۳۷۴ ج ۲)**

(۲) ممکن این خانم کنیز بود مانندیکه از جمله من سفلة النساء معلوم میشود.

(۳) بر قبل الحجاب محمول میشود .

بعض حضرات تحت ادلة الملحدین جوابات ذیل را نیز بشکل کلیات تحریر نموده اند :

(۱) ادلة المنع قوی اند، ادلة الجواز با آن مقابل شده نمیتواند.

(۲) بوقت تعارض محرم را ترجیح داده میشود.

(۳) ادلة الجواز طبق اصل است وادلة المنع خلاف اصل ، اصولاً خلاف اصل را ترجیح داده میشود **لکونه مبنیا علی العلم بخلاف الاول.**

## حقیقت

این کلیات ترجیح در آنصورت استعمال میشود وقتیکه در ادله جانبین بظاهر تعارض بنظر برسد، در مسئله زیر بحث نزد ملحدین چندان دلیلی نیست که در مقابله نصوص قرآن وحدیث وزن داشته باشد لذا در اینجا هیچ جواز بیان رفع تعارض کلیات نیست . والله الهادی الی سبیل الرشاد . **۲۷/ذی الحجه سنه ۱۴۰۸ هجری**

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﴾ (الاحزاب: ۳۳).

**ترجمه**: وقرار بگیرید در خانه های خود وظاهر نکنید (تجمل را) مانند ظاهر کردن عادت جاهلیت پیشینه و برپا دارید نماز را و بدهید زکاة را و اطاعت کنید خدا و رسول او را



قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:

عليكم بالبياض من الثياب ليلبسها احياؤكم وكفنوا فيها موتاكم فانها من خيار ثيابكم.

وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم:

البسوا البياض فانها اطهر واطيب وكفنوا فيها موتاكم (شمائل الترمذي).



# المقالة البيضاء في العمامة السوداء

**تحقیق دربارهء عمل آنحضرت علیه السلام وصحابه کرام رضي الله عنهم در مورد پوشیدن عمامه سیاه وتفصیل توجیهات حضرات محدثین وفقهاء رحمهم الله وترجیح وتطبیق بین اقوال مختلفه**



# المقالة البيضاء في العمامة السوداء

- احاديث الرسول الله صلى الله عليه وسلم
- آثار الصحابه رضى الله تعالى عنهم .
- توجيهات المحدثين رحمهم الله تعالى.
- اقوال الفقهاء رحمهم الله تعالى .
- صورت ترجيح وتطبيق دراقوال مختلفه .

## حكم العمامة السوداء

**سوال :** بعض مردم ميگويند كه عمامه سياه سنت است آيا نظر آنها درست است ؟ اگر درست باشد پس علماء وصلحاء اين عصر چرا اين سنت را كاملاً ترک نموده اند ؟ با جواب محقق عنايت فرمائيد . بينوا توجروا .

**الجواب باسم ملهم الصواب : احاديث الرسول صلي الله عليه وسلم :**

(۱) عن عمرو بن حریث عن ابیه رضی الله تعالی عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب الناس وعلیه عمامة سوداء (صحیح مسلم ص۴۴۰ ج۱، شمائل الترمذی ص۸، ابن ماجه ص۲۰۴ مصنف ابن ابی شیبة ص۲۳۹ ج۸، مسند ابی یعلی ص۴۳ ج۲)

(۲) عن جابر بن عبدالله رضی الله تعالی عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل یوم فتح مكة وعلیه عمامة سوداء (صحیح مسلم ص۴۴۰ ج۱، شمائل الترمذی ص۸، ابن ماجه ص۲۰۴ مصنف ابن ابی شیبة ص۲۳۹ ج۸، شعب الایمان ص۱۷۲ ج۵)

(۳) عن مساور الوراق قال حدثنی ولی حدیث الحلوانی سمعت جعفر بن عمرو بن حریث عن ابیه رضی الله تعالی عنه قال كانی انظر الی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المنبر وعلیه عمامة سوداء قد ارخی طرفیها بین كتفیه ولم یقل ابوبكر علی المنبر -(صحیح مسلم ص۴۴۰ ج۱، شعب الایمان ص۱۷۲ ج۵)

(٤) عن عمرو بن حریث قال رایت علی رسول الله عمامة سوداء -(شمائل الترمذی ص۸)

(٥) عن سفیان بن ابی الفضل عن الحسن رضی الله تعالی عنه قال كانت عمامة النبی صلی الله علیه وسلم سوداء (مصنف ابن ابی شیبة ص۲۳۹ ج۸)، و كذا اخرجه ابن سعد (الحاوی للفتاوی ص۷۰ ج۱)

(٦) عن جابر بن عبدالله رضی الله تعالی عنه قال كانت عمامة رسول الله صلی الله علیه وسلم سوداء یوم ثنیة الحنظل وذلك یوم الخندق (شعب الایمان ص۱۷۲ ج۵)

(۷) عن مساور الوراق رضی اللہ تعالی عنه قال و کانی انظر الی رسول اللہ ﷺ وعلیه عمامة سوداء قد ارخی طرفیها بین کتفیه (ایضاً)

(۸) رواہ ابو معمر الهذلی عن ابی اسامة رضی اللہ تعالی عنه فقال وعلیه عمامة سوداء حرقانیة قد ارخی علیه طرفیها بین کتفیه وقال یوم فتح مکة (ایضاً)

(۹) قال ابن وهب اخبرنی عثمان بن الخراسانی عن ابیه ان رجلا اتی ابن عمر رضی اللہ تعالی عنه وهو فی مسجد منی فساله عن ارخاء طرف العمامة فقال له عبداللہ رضی اللہ تعالی عنه ان رسول اللہ ﷺ بعث سریة وامر علیها عبدالرحمن ابن عوف رضی اللہ تعالی عنه وعقد لواء فذکر الحدیث الی ان قال: وعلی عبدالرحمن بن عوف رضی اللہ تعالی عنه عمامة من کرابیس مصبوغة بالسواد فدعاہ رسول اللہ ﷺ فحل عمامته ثم عممه بیدہ وافضل عمامة موضع اربع اصابع او نحو ذالک فقال هکذا فاعتم فانه احسن واجمل (شعب الایمان ص ج۵)

(۱۰) عن عبداللہ بن بسر رضی اللہ تعالی عنه قال بعث رسول اللہ ﷺ علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالی عنه الی خیبر فعممه بعمامة سوداء ثم ارسلها من ورائه او قال علی کتفه الیسری، رواہ الطبرانی- (مجمع الزوائد ص ج۵)

(۱۱) عن سفیان عمن سمع الحسن رضی اللہ تعالی عنه یقول کانت رایة رسول اللہ ﷺ سوداء تسمی العقاب وعمامة سوداء، رواہ ابن سعد (الحاوی للفتاوی ص ج)

(۱۲) عن جابر رضی اللہ تعالی عنه قال کان للنبی ﷺ عمامة سوداء یلبسها فی العیدین ویرخیها خلفه، رواہ ابن عدی (ایضاً)

(۱۳) عن انس رضی اللہ تعالی عنه انه رای النبی ﷺ یعتم بعمامة سوداء، رواہ ابن عدی (ایضاً)

(۱٤) عن ابی موسی رضی اللہ تعالی عنه ان جبریل علیه السلام نزل علی النبی ﷺ وعلیه عمامة سوداء قد ارخی ذوابته من ورائه، رواہ الطبرانی (ایضاً)

### آثار الصحابة رضي الله تعالی عنهم :

(۱) عن ابی جعفر الانصاری قال رایت علی علی رضی اللہ تعالی عنه عمامة سوداء یوم قتل عثمان رضی اللہ تعالی عنه (مصنف ابن ابی شیبة ص ج۸)

(۲) عن عمرو بن مروان عن ابیه قال رایت علی علی رضی اللہ تعالی عنه عمامة سوداء قد ارخی طرفها من خلفه (ایضاً)

(۳) عن سلمة بن وردان قال رايت على انس رضی الله تعالى عنه عمامة سوداء على غير قلنسوة وقد ارخاها من خلفه نحوا من ذراع (ایضا ص ۳۳)

(٤) عن عثمان بن ابی هند قال رايت على ابی عبيد رضی الله تعالى عنه عمامة سوداء (ایضاً)

(٥) عن طحان بن ثروان قال رايت على عمار رضی الله تعالى عنه عمامة سوداء (ایضاً)

(٦) عن دينار بن عمرو قال رايت على الحسن رضی الله تعالى عنه عمامة سوداء (ایضاً)

(٧) عن جابر قال اخبرنی من رای عليا رضی الله تعالى عنه قد اعتم بعمامة سوداء قد ارخاها من بين يديه ومن خلفه (ایضاً)

(٨) عن ابی صخر قال رايت على عبد الرحمن رضی الله تعالى عنه عمامة سوداء (ایضاص ۳۳)

(٩) عن عبد الواحد بن ايمن قال رايت على ابن الحنفية رضی الله تعالى عنه عمامة سوداء (ایضاً)

(١٠) عن سالم قال رايت على ابی الدرداء رضی الله تعالى عنه عمامة سوداء (ایضاً)

(١١) عن اسماعيل بن ابی خالد قال رايت على الاسود رضی الله تعالى عنه عمامة سوداء (ایضاً)

(١٢) عن حرب الخثعمی قال رايت على البراء رضی الله تعالى عنه عمامة سوداء (ایضاً)

(١٣) عن عطاء قال رايت على عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالى عنه عمامة سوداء (ایضاً)

(١٤) عن حسين بن يونس قال رايت على عبد الرحمن بن عوف عمامة سوداء (ایضاً)

(١٥) عن حسين بن يونس قال رايت على واثلة رضی الله تعالى عنه عمامة سوداء (ایضاً)

(١٦) عن ابی رزين قال خطبنا الحسين بن علی رضی الله تعالى عنه يوم الجمعة وعليه عمامة سوداء (ایضاً)

(١٧) عن سليمان بن مغيرة قال رايت انسا رضی الله تعالى عنه وعليه عمامة سوداء (ایضاً)

(١٨) عن ابی لولوة قال رايت على ابن عمر رضی الله تعالى عنه عمامة سوداء. رواه البيهقی - (الحاوی للفتاوی ص ۔ج ۲)

(١٩) عن عشيم بن نسطاس قال رايت سعيد بن المسيب رحمه الله يلبس فی الفطر والاضحی عمامة سوداء ويلبس عليها برنساء. رواه ابن سعد (ایضاً)

### توجيهات المحدثين رحمهم الله تعالى :

قال العلامة النووی رحمه الله : (قوله وعليه عمامة سوداء) فيه جواز لباس الثياب السود وفی الرواية الاخرى خطب الناس وعليه عمامة سوداء فيه جوز لباس الاسود فی الخطبة وان كان الابيض

الفضل معه کما ثبت فی الحدیث الصحیح غیر انها بحکم البیض واما لباس الخطباء السواد فی حال الخطبة فجائز ولکن الافضل البیاض کما ذکرنا وانما لبس العمامة السوداء فی هذا الحدیث بیانا للجواز واللّٰه اعلم (شرح النووی علی صحیح مسلم ص۴۴۰ ج۱)

قال العلامة العینی رحمه اللّٰه: (قوله بعصابة دسمة) وفی روایة. دسماء. ذکرها فی اللباس وذکر صاحب المطالع دسمة بکسر السین وقال الدسماء السوداء وقیل لونه لون الدسم کالزیت وشبهه من غیر ان یخالطها شئ من الدسم وقیل متغیرة اللون من الطیب والغالیة وزعم الداؤدی انها علی ظاهرها من عرقه صلی اللّٰه علیه وسلم فی المرض وقال ابن درید الدسمة غبرة فیها سواد۔ (عمدة القاری ص۳۳۰ ج۲)

قال العلامة الزرقانی رحمه اللّٰه: (وروی الترمذی) وبقیة اصحاب السنن ومسلم کلهم (عن جابر رضی اللّٰه تعالی عنه قال دخل النبی صلی اللّٰه علیه وسلم مکة یوم الفتح وعلیه عمامة سوداء) بغیر احرام قال الحافظ العراقی اختلفت الفاظ حدیث جابر رضی اللّٰه تعالی عنه هذا فی المکان والزمان الذی لبس فیه العمامة السوداء فالمشهور انه یوم الفتح وفی روایة البیهقی یوم ثنیة الحنظل وذلک یوم الحدیبیة ویجاب بأن هذا لیس اضطرابا بل لبسها فی الحدیبیة وفی الفتح معا اذ لا مانع من ذلک الا ان الاسناد واحد انتهی وزعم بعضهم ان سوادها لم یکن اصلیا بل لحکایة ما تحتها من المغفر وهو اسود وکانت متسخة متلوثة ویؤیده ما فی بعض طرق الحدیث الاتی خطب وعلیه عصابة دسماء ورد بانه خلاف الظاهر بلا دلیل ولا معنی یعضده بل هو مما یلمما ابدوه من حکمة لبسه السواد فی ذلک الیوم (شرح الزرقانی ص۱۰ ج۵)

قال الملا علی قاری رحمه اللّٰه تحت حدیث عمرو بن حریث: قال ابن حجر وما ذکره الشارح فی السواد لخبر مسلم هذا لکنه ضعفه النووی بأن الذی واظب علیه النبی صلی اللّٰه علیه وسلم والخلفاء الراشدون انما هو البیاض ثم قال الصحیح انه یلبس البیاض دون السواد الا ان یغلب علی ظنه ترتب مفسدة علیه للملک من جهة السلطان او غیره وفی الاحیاء فی موضع تبعا للقوت لابی طالب المکی یکره لبس السواد وافتی ابن عبد السلام بأن المواظبة علی لبس السواد بدعة واول من احدث لبسه فی الجمع والاعیاد بنو العباس فی خلافتهم محتجین بأن الرایة التی عقدت لجدهم العباس یوم الفتح والحنین کانت سوداء. قال ابن هبیرة ولانه ابعد الالوان من الزینة واقربها الی الزهد فی الدنیا ولهذا یلبسها العباد والنساک (المرقاة ص۳۰۳ ج۴)

وقال ایضا فی شرح الشمائل تحت حدیث جابر رضی اللّٰه تعالی عنه: قال میرک وفی روایة مسلم بغیر احرام واستدل بعض العلماء بهذا الحدیث علی جواز لبس السواد وان کان البیاض افضل لما سبق من

ان غیر ثیابکم البیض وقال الجزری وفیہ اشارۃ الی ان ھذا الدین لا یتغیر کالسواد بخلاف سائر الالوان وفی شرح الزیلعی من علمائنا الحنفیۃ انہ یسن لبس السواد لحدیث فیہ (جمع الوسائل ص ۱۷۰ ج ۱)

وقال المحدث عبد الرؤف المناوی رحمہ اللہ حدیث جابر رضی اللہ تعالی عنہ: قال شارح ولم یکن سوادھا اصلیا بل لحکایتھا ما تحتھا من المغفر وھو اسود او کانت متسخۃ متلونۃ وایدہ البعض بما سیجیٔ من قولہ وعلیہ عمامۃ دسماء اھ وانت تعلم انہ لابد فی المصیر لما ذھب الیہ من شاذ اذھو خلاف الظاھر مع ان ما رواہ آنفا من بیان وجہ الحکمۃ فی ایثارۃ الاسود فی ذلک الیوم واختیارۃ علی الابیض وغیرہ متکفل بدفع ما زعمہ ھذا الشارح وقد لبس السواد جمع منھم علی یوم قتل عثمان وغیرہ والحسن فقد کان یخطب فی ثیاب سود وعمامۃ سوداء وابن الزبیر کان یخطب بعمامۃ سوداء والس وعبد اللہ بن جریر وعمار وغیرھم رضی اللہ عنھم والخلفاء العباسیون یأتون علی لبس السواد و کثیر من الخطباء علی المنابر ومستندھم ما سبق من دخول المصطفی ﷺ مکۃ بعمامۃ سوداء ارخی طرفیھا بین کتفیہ وخطب بھا فتفاءل الناس لذلک فانہ نصر وعزو وزعم بعض نبی المعتصم ان تلک العمامۃ التی دخل بھا مکۃ وھبھا صلی اللہ علیہ وسلم لعمہ العباس وبقیت بین الخلفاء یتداولونھا ویجعلونھا علی راس من تقرر للخلافۃ وسأل الرشید الاوزاعی عن لبس السواد فکرھہ لانہ لا یجلی فیہ العروس ولا یلبی فیہ محرم ولا یکفن فیہ میت والظاھر ان مرادہ غیر العمامۃ قال القرطبی وفی ھذا الحدیث دلیل للمسودۃ غیر انہ صلی اللہ علیہ وسلم لم یکن ذلک منہ دائما ولا فی کل لباسہ بل فی العمامۃ خاصۃ لکن اذا امر امام بلبس ذالک وجب وفی شرح الزیلعی یسن لبسہ لخبر فیہ و کیف ما کان الافضل فی لبسھا البیاض وصحۃ لبس المصطفی ﷺ للسواد ونزول الملائکۃ یوم بدر بعمائم صفر لا یعارضہ لانہ لمقاصد ومصالح اقتضاھا خصوص ذلک المقام کما بینہ بعض العلماء الاعلام فلا ینافی عموم الخبر الصحیح الامر بلبس الابیض وانہ خیر الالوان فی الحیاۃ والممات (شرح المناوی بھامش جمع الوسائل ص ۱۷۰ ج ۱)

### اقوال الفقہاء رحمھم اللہ تعالی :

قال العلامۃ محمد علاء الدین الحصکفی رحمہ اللہ : ویستحب الابیض و کذا الاسود لانہ شعار بنی العباس ودخل علیہ الصلوۃ والسلام مکۃ وعلی راسہ عمامۃ سوداء ولبس الاخضر سنۃ کما فی الشریعۃ (الدار المنتقی بھامش مجمع الانھار ص ۵۳۰ ج ۲)

وقال العلامۃ شیخ زادہ رحمہ اللہ تعالی : ویستحب الثوب الابیض والاسود لقولہ علیہ الصلوۃ والسلام ان اللہ یحب الثیاب البیض وانہ خلق الجنۃ بیضاء وقد روی انہ علیہ السلام لبس الجبۃ

السوداء والعمامة السوداء يوم فتح مكة ولا بأس بالازرق وفي الشرعة ولبس الاخضر سنة (مجمع الانهار ص۳۰ ج۲)

وقال العلامة الطحاوي رحمه الله: (قوله وندب لبس السواد) جبة او عمامة اورداء لحديث يدل عليه ذكره في السير الكبير والتقييد بالسواد للاحتراز عن لبس الاحمر فانه مكروه عند الامام رحمه الله على الاصح حموي وتقدم الكلام عليه في الحظر واختلف في لبس الاخضر فقيل لا يلبس لا يلبس فانه من لباس الشيطان وقال بعضهم يلبس لما روى انس رضي الله تعالى عنه كان احب الالوان الى رسول الله ﷺ الخضرة وثياب اهل الجنة خضر ولبس صلى الله عليه وسلم البرد الاخضر وما قيل انه من لباس الشيطان لم يصح. (حاشية الطحاوي ص۳۰ ج۲)

وقال العلامة الحصكفي رحمه الله: ولا بأس بسائر الالوان وفي المجتبى والقهستاني وشرح النقاية لابي المكارم لا بأس بلبس الثوب الاحمر اه ومفاده ان الكراهة تنزيهية لكن صرح في التحفة بالحرمة فافادانها تحريمية وهي المحمل عند الاطلاق قاله المصنف قلت وللشرنبلالي فيه رسالة نقل فيها ثمانية اقوال منها انها مستحب۔

وقال العلامة الرافعي رحمه الله: (قول المصنف ولا بأس بسائر الالوان) قال الحموي من احكام يوم الجمعة في جامع المضمرات والمشكلات عن فتاوى الحجة ويكره للرجال لبس الثياب الخضر واحب الثياب الى الله تعالى الثياب البيض اه (التحرير المختار ص۳۰۰ ج۲)

روايات وآثار مذكوره را مد نظر گرفته در مورد عمامه سوداء نظريات محدثين وفقهاء رحمهم الله در اين مورد مختلف است :

(۱) بدعت است يعنى آنرا سنت پنداشتن وبر آن مداومت نمودن بدعت است .

(۲) بلا تسنن وبدون مواظبت مكروه است لذا آنرا در مراسم عروسى در احرام وكفن بايد استعمال نكنند .

اين حضرات روايات سوداء را توجيهات ذيل بيان نموده است :

۱ - در غزوات سياه بودن عمامه اصلى نبود ، بلكه اثر كولاه (قلنسوه) جنگى بود ، يا از طرف پائين رنگ كلاه جنگى معلوم ميشد ويا از طرف بالا اثر آن بود .

۲ - بنا بر اثر سياهى گرد وغبار وعرق عمامه سياه بنظر مى آمد .

۳ - در عموم حالات ناظرين از دسومت تيل ، عطر وعرق با سواد تعبير كرده است .

٤ - آنحضرت علیه السلام در غزوات سواد را تفاولاً اختیار نموده بود بنا بر اینکه بر آن هیچ نوع رنگ غالب نیاید.

٥ - علت اختیار نمودن سواد در سفر وغزوات این بود که بنا بر گرد وغبار وعرق چرکین بنظر نمیرسید.

(۳) بلا تسنن وبدون مواظبت بلا کراهت جواز دارد.

علاوه از توجیهات خمسه فوق الذکر دو توجیه دیگر نیز شده است:

(۶) فعله صلی الله علیه وسلم احیانا لبیان الجواز

(۷) چونکه رنگ سیاه رنگ نازل تربه نظر می رسید پس آنحضرت علیه السلام تواضعا احیاناً آنرا استعمال می نمودند.

(٤) مستحب است ودر آن تفصیل ذیل است:

١ - این استحباب تنها با عمامه، جبه وقطیفه مخصوص بود در عام لباس هیچ ثبوت استحباب بنظر نمیرسد الاان یقاس علی العمامة والجبة والرداء۔

٢ - این استحباب در مورد افضلیت سوداء است بر الوان دیگر اما علاوه ازبیاض که بیاض افضل ترهمه می باشد بالاتفاق.

٣ - این استحباب شرعی نه بلکه طبعی بود واستحباب بیاض شرعی بود که فضیلت وترغیب آن از آنحضرت علیه السلام نصًا مروی است.

اخرج الامام الترمذی رحمه الله عن ابن عباس رضی الله تعالیٰ عنه قال قال رسول الله ﷺ علیکم بالبیاض من الثیاب لیلبسها احیاؤکم و کفنوا فیها موتاکم فانها من خیار ثیابکم۔

وعن سمرة بن جندب رضی الله تعالیٰ عنه قال قال رسول الله ﷺ البسوا البیاض فانها اطهر واطیب و کفنوا فیها موتاکم۔ (شمائل الترمذی ص٥)

٤ - در استحباب طبعی سوداء دو احتمال است: لعینه اوللعوارض المذکورة - ظاهراً همین راجح بنظر می رسد.

## الحاصل

عمامه سوداء سنت شرعی یا مستحب شرعی نیست آنرا مستحب شرعی پنداشتن بدعت اشت، بیاض مستحب شرعی است و بالاتفاق افضل ترین الوان می باشد. رسول الله

صلی الله علیه وسلم عمامه سوداء را احیاناً بسر نموده در حالات مخصوص . پس معلوم شد که آن استحباب طبعی جهت عوارض مذکوره بود . وهوظاهرمن اختیار الفحول التوجیهات المذکورة۔

وهو محمل ماروی عن بعض الصحابة رضی الله تعالی عنهم - واما تعامل الخلفاء العباسیین لاحتجاجهم بسوادرایة جدهم رضی الله عنه اولزعمهم ان رسول الله ﷺ وهبه عمامته السوداء التی لبسها یوم فتح مکة فجعلهم داخلة عندربهم وباطل ماکانوا یعملون وتسلطهم بذالك بدعة احدثوها فی الدین کمامرعن المرقاة

در قول ثانی مراد از کراهت در اینجا کراهت تنزیهی است واگر آن بر غیر عمامه . جبه و رداء محمول گردد نیز خلاف راجح بنظر میرسد . ولعلهم اردوا الکراهة الطبعیة اوالعرفیة وهی تختلف باختلاف الاشخاص والازمان والامکنة والاوطان۔

در بقیه ثلاثه موقع ومحل هر یکی جدا جدا می باشد لذا در آن هیچ تعارض نیست ، تفصیل صورت تطبیق قرار ذیل است :

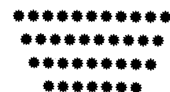
(۱) اگر به نیت سنت باشد ویا برآن مواظبت میکند پس بدعت است .

(۲) بدون سنت بودن ومواظبت جائز .

(۳) اگر کدام داعی اختیار نمودن سوداء باشد مستحب .

، اگر داعی باشد مستحب طبعی می باشد پس اگر داعی طبعی بنا بر رغبت طبع بود مستحب طبعی لعینه واگر عارضی وخارجی بود پس مستحب طبعی لغیره می باشد.

اگر احیانا کدام داعی شرعیه واقع شود مستحب شرعی لغیره می باشد . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۳/ربیع الاول سنه ۱۴۱۶ هجری



# کتاب الوصیة والفرائض

## منکوحه بلاخلوت صحیحه وارث میگردد

**سوال :** کسیک خانم را به نکاح گرفت اما قبل از خلوت صحیحه فوت شد آیا این خانم از او میراث میبرد یا خیر ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** برای وراثت خلوت صحیحه شرط نیست لذا این خانم حقدار میراث هست.

قال العلامة التمرتاشی رحمه الله: ویستحق برحم ونکاح صحیح وولاء

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله : (قوله ونکاح صحیح) بلا وطئ ولا خلوة اجماعا درمنتقی (ردالمحتار ص۷۸۰ ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم۔

## منکوحه به نکاح فاسد وارث نمیگردد

**سوال :** کسی معتدة الغیر را به نکاح گرفت واز او فوت کرد آیا زوجه ازین زوج ثانی میراث میگیرد یا خیر؟ بینوا توجروا.

**الجواب باسم ملهم الصواب :** نکاح معتدة الغیر فاسد است ودر نکاح فاسد وباطل وراثت نمی باشد لذا این خانم وارث او نمی گردد.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله: ویستحق الارث بحرم ونکاح صحیح فلاتوارث الفاسد ولا باطل اجماعا (ردالمحتار ص۷۸۰ ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم۔ ۵ ربیع الآخر سـ۷۵ـه

## با اسقاط وارث حق او ساقط نمیگردد

**سوال :** در عبارت ذیل تعارض است صورت رفع تعارض را شرح کنید :

فی الشامیة: اوصی لرجل بثلث ماله ومات الموصی فصالح الوارث الموصی له من الثلث بالسدس جاز الصلح وذکر الامام المعروف بخواهرزاده ان حق الموصی له وحق الوارث قبل القسمة غیر متأکد یحتمل السقوط بالاسقاط اه فقد علم ان حق الغانم قبل القسمة وحق حبس الرهن وحق المسیل المجرد وحق الموصی له بالسکنی وحق الموصی له بالثلث قبل القسمة وحق الوارث قبل القسمة یسقط بالاسقاط وتمامه فی الاشباه فیما یقبل الاسقاط وما لایقبل، کذا فی الهامش.(ردالمحتار کتاب الصلح

فصل فی الفصار ج جلد۲)

وفی الاشباہ والنظائر: ولو قال الوارث ترکت حقی لم یبطل حقه اذالملك لا یبطل بالترك.

وفی شرحه للحموی: اعلم ان للاعراض عن الملك ضابطة انه ان كان ملكا لازما لم یبطل بذلك كما لو مات عن ابنین فقال احدهما تركت نصیبی عن المیراث لم یبطل لانه لازم لا یترك بالترك بل ان كان عینا فلابد من التملیك وان كان دینا فلابد من الابراء

ظاهراً بین هر دو عبارات تعارض بنظر میرسد وتعجب اینست که شامی نیز بر اشباه حواله داده است در حالیکه در اشباه خلاف آنست پس صورت تطبیق چگونه می باشد؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب**: در جزئیات سوال بالا صورت تطبیق وترجیح هردو اختیار شده میتواند . صورت تطبیق را حکیم الامت قدس سره در امداد الفتاوی باین الفاظ بیان نموده است : (لم یبطل - الخ) در صورتی است وقتیکه کاملاً دست برادر شود مانندیکه همشیره های هندی حق خویش را از برادران نگیرند ، و (یحتمل السقوط) در آنصورت است وقتیکه بر اندک از حق خویش صلح کند مانندیکه بیان نمودن (جاز الصلح) در دلیل قرینه آن است، و بیان حاجت اینست که بر کم از حق خویش جواز صلح مخصوص بنظر میرسد با دین ودر اینجا این صلح عن العین است، پس محتمل عدم جواز بود لذا تصریح نمود پس تدافع نیست . (امداد الفتاوی کتاب الهبه ۳۰۹)

**صورت الترجیح** : قال الرافعی رحمه الله: (قوله جاز الصلح) هذا غیر المشهور فی کتب المذهب وان عزاه فی الاشباه للاسعاف (التحریر المختار ص۳۰ ج۲)

فلم اعثر فی کتب المذهب روایة تخالفه علی ان الصلح له حکم المبایعة وهو یقتضی الجواز مطلقا فالتوفیق راجح من الترجیح. والله سبحانه وتعالی اعلم- ۲۳ جمادی الاولی ۳۷ھ

## سوال مثل بالا

**سوال**: شمایان تحریر فرمودید که حق وارث ساقط نمیگردد در صورتیکه تحت عنوان (اقامة العرف فی مقام الثبوت فی سقوط بعض الحق بالسکوت) در حصه ششم امداد المفتین تحریر گردیده است که حق وارث ساقط میگردد . شمایان جناب با مطالعه این مضمون از نظر خویش مایانرا مطلع سازید . بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** در مورد ترک کردن حصه تحقیق این است که اگر حق در دین باشد که مهر نیز داخل آن می باشد پس با ابراء صراحةً یا دلالة حق ساقط میگردد واگر حق درعین باشد پس ابراء درست نیست بلکه هبه ضروری است لذا بودن شرایط هبه در آن لازمی است .

در رساله (اقامة العرف مقام الثبوت) تحقیق متعلق مهر درست است اما متعلق حصه اخوات وابن الابن تحقیق خلاف اصول است دلائلیکه در مورد هر دو مسائل در رساله مذکوره تحریر شده بر آن بالاختصار اعتراضات ذیل درج میگردد :

(۱) متعلق حصهء اخوات ص ۱۴۲ ص ۱۲ یحتمل السقوط بالاسقاط.

**اقول :** قدمنا جوابه بصورة التطبیق والترجیح-

(۲) ص ۱۴۲ ص ۱۶ محمول بر رضا بالعوض - الخ .

**اقول :** فهو بیع بثمن مجهول وهو فاسد.

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اگر قرض باشهادت شرعیه ویا با اقراد همهء ورثه ثابت گردد پس وصی و وارث حق وصول را از کل ترکه دارند در غیر آن آنرا از سهم آن ورثه وصول میکنند که بر قرض اعتراف کرده اند .

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی : وکذا الوصی اذا اشتری کسوة للصغیر او اشتری ماینفق علیه من مال نفسه (الی قوله) اوقضی دین المیت الثابت شرعاً او کفنه او ادی خراج الیتیم او عشرة من مال نفسه اواشتری الوارث الکبیر طعاماً او کسوة للصغیر او کفن الوارث المیت او قضی دینه من مال نفسه فانه یرجع ولا یکون متطوعاً-

وقال العلامة الطحاوی رحمه الله تعالی : (قوله اوقضی دینه من مال نفسه) لیس علی اطلاقه ولا علی ظاهره لان البعض لیس له ولایة علی البعض والدین لم یبین کونه ثابتاً بالاقرار والحجة وهو مفتقر لما فی العمادیة فان ثبت الدین بالبینة وقضی به فادی احد الورثة من مال نفسه له ان یأخذ من الترکة ولو دفع من الترکة ــــ من غیر قضاء القاضی کان للغائب ان لایجیز ویسترد بقدر حصته ولودفع من مال نفسه لایرجع علی الغائب لانه لم تثبت الدین بحجة شرعیة وکذا الوصی لایؤدی ودیعة لمدعیها و لادینا علی المیت الا ان یثبت عند الحاکم (حاشیة الطحاوی علی الدرر ص ۳۰۳ ج ۴)

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی : (قوله اوقضی دین المیت) قال فی ادب الاوصیاء وفی

الخانية اشتراط الاشهاد اذا قضاه بلا امر الوارث ولم يشترطه فى النوازل وقال وهو المختار فانه ذكر ان الوصى اذا نفذ الوصية من مال نفسه يرجع فى مال الميت وهو المختار فتكون الرواية فى الوصية رواية فى الدين لانه مقدم عليها ووجوب قضاءه آكد من لزوم انفاذها اه وهو الموافق لما مر عن الفتح والدرر من قوله فكان كقضاء الدين (ردالمحتار ص٥٠٠ ج٥)

وقال ايضا : (قوله اوقضى دينه) اى الثابت شرعا والا فلا يرجع على الغائب وان دفع من التركة فللغائب ان يسترد قدر حصته لانه لم يثبت شرعا وكل الوصى فى الدين اولوديعة (ردالمحتار ص٥٠٠ ج ٥) والله سبحانه وتعالى اعلم۔ ۱۴ محرم ۱۴۱۹ھ

(۳) متعلق با حصهء ابن الابن (ص ١٤٤ ص ١٤) - پس جواب این است

اقول ان هذه القواعد فى الطفل الصغير لا على الكبير على انه لاتصح هبة المجهول، فالصواب فى الجواب ان يقال انها وصية من المورث فتلاحظ بشرائطها والله سبحانه وتعالى اعلم۔

۵ رجب ۳۷ھ

## میراث نگرفتن همشیره از برادر

**سوال :** اگر همشیره حصه خویش را هبه کند برای برادران یا آنرا عفوه کند آیا برادران او برئ الذمه میگردند یا خیر ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** عفو وابراء از دین می باشد در عین عفوه وابراء درست نیست. البته اگر برادران در ترکه چنین تصرف نمودند که در آن حق همشیره از عین منتقل گردیده به ذمه برادران دین میگردد پس در این صورت عفو وابراء درست است با عفوه نمودن همشیره ها عفوه میگردد.

واگر قبل از تصرف ورثه همشیره آنرا هبه نمود پس آن بنا بر هبة المشاع بودن درست است. البته اگر حق همشیره را قبل از تصرف جدا کردند وبعد از آن بدون کدام نوع مروت وجبر با طیب خاطر ورضای کامل وشرح صدربین برادران آنرا چنین تقسیم کنند که حصه هر برادر را جدا نموده وآنرا به آن هبه نمود پس چنین نمودن درست است. در جائیکه دستور حق نگرفتن از برادران باشد در آنجا بنا بر عدم تیقن بر طیب خاطر جواز ندارد. بلکه بنا بر طیب خاطر نیز جواز ندارد زیرا که این تائید رسم ظالمانه جاهلیت است. لذا جواز ندارد همین است حکم ابراء از دین که بنا بر توجیه مذکور جواز ندارد.

قال الامام الزیلعی رحمه الله تعالی: وان اخرجت الورثة احدهم عن عرض او عقار بمال او عن ذهب بفضة او بالعکس ای عن فضة بذهب صح قل او کثر یعنی قل ما تعطوه او کثر لانه یحمل علی المبادلة لانه صلح عن عین. ولا یمکن حمله علی الابراء اذلا دین علیهم ولا یتصور الابراء عن العین (تبیین الحقائق ص۰۰ج۰)

وقال العلامة الشلبی رحمه الله تعالی: (قوله ولا یتصور الابراء) ای لان الابراء عن الاعیان غیر المضمونة لا یصح (حاشیة الشلبی بهامش التبیین ص۰۰ج۰).

وقال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: لا تتم بالقبض فیما یقسم ولو وهبه لشریکه اولاجنبی لعدم تصور القبض الکامل کما فی عامة الکتب فکان هو المذهب وفی الصیرفیة عن العتابی وقیل یجوز لشریکه وهو المختار

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله فی عامة الکتب) وصرح به الزیلعی وصاحب البحر منح (قوله وهو المذهب) راجع لمسئالة الشریک کما فی المنح (قوله وهو المختار) قال الرملی وجد بخط المؤلف یعنی صاحب المنح بازاء هذا ما صورته ولا یخفی علیک انه خلاف المشهور (رد المحتار ص۰۰ج ۰) والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۰ ربیع الثانی ۹۷ هـ

## باگرفتن عوض ترک نمودن حصه میراث

**سوال :** کسی فوت شد که دوپسر وسه دختر از پشت گذاشت یک مقدار پول نقد وسامان خانه را در میراث گذاشت اگر پسرانش یک مقدار پول بدون تقسیم میراث به همشیره های خویش بدهند آیا بدین حق همشیره ها ساقط میگردد یا خیر ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** بله ! جواز دارد اما اگر برادران همشیره ها را آن مقدار پول به شکل عوض میدهند باید در صورت تقسیم حصه همشیره ها اضافه تر باشد از سهم ایشان در میراث زیرا بدون پول در متاع خانه نیز سهم دارند ونیز شرط است که باید همشیره ها بر آن مال قبضه نمایند زیرا این از جمله بیع صرف است که در آن تساوی وتقابض فی المجلس ضروری است .

واگر از دیگر نوع اموال ربویه باشد تعین آن نیز در مجلس ضروری است اما اگر از غیر نوع اموال ربویه باشد پس تساوی با آن ویا تقابض فی المجلس بر آن ضروری نیست.

**تنبیه :** در مناطقیکه دستور حصه نگرفتن از برادران مروج باشد در آنجا بنا بر عدم

تیقن بر طیب خاطر عوض حق میراث یک مقدار پول یا مال دادن کافی نیست بلکه بعد از طیب خاطر نیز صحیح نیست زیرا در آن تائید رسم ظالمانه دور جاهلیت است. لذا جواز ندارد.

قال العلامة الحصكفي رحمه الله تعالى: اخرجت الورثة احدهم عن التركة وهي عرض او هي عقار بمال اعطوه له او اخرجوه عن تركة هي ذهب بفضة دفعوها له او على العكس او عن نقدين بهما صح في الكل صرفا للجنس بخلاف جنسه قل ما اعطوه او كثر لكن بشرط التقابض فيما هو صرف وفي اخراجه عن نقدين وغيرهما بأحد النقدين لا يصح الا ان يكون ما اعطي له اكثر من حصته من ذلك الجنس تحرزا عن الربا ولا بد من حضور النقدين عند الصلح وعلمه بقدر نصيبه شرنبلالية وجلالية ولو بعرض جاز مطلقا لعدم الربا (رد المحتار ص۳۳۰ ج۴)

وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى: (قوله والمعتبر تعيين الربوي في غير الصرف) لان غير الصرف يتعين بالتعيين ويتمكن فيه من التصرف فيه فلا يشترط قبضه كالثياب اى اذا بيع ثوب بثوب بخالف الصرف لان القبض شرط فيه للتعيين فانه لا يتعين بدون القبض كذا في الاختيار وحاصله ان الصرف وهو ما وقع على جنس الاثمان ذهبا وفضة بجنسه او بخلافه لا يحصل فيه التعيين الا بالقبض فان الاثمان لا تتعين مملوكة الا به ولذا كان لكل من العاقدين تبديلها اما غير الصرف فانه يتعين بمجرد التعيين قبل القبض (رد المحتار ص۳۰ ج۴) والله سبحانه وتعالى اعلم۔

(۲ ربیع الاول ۱۴۱۹ هـ)

## بین مسلمانان پاکستان وهندوستان توارث جاري میشود

**سوال:** مودودی صاحب نوشته است که بین مسلمانان هندوستان و پاکستان توارث جاری نمیشود، در این مورد نظر شمایان چیست؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** این مفکوره، مودودی صاحب باطل وخلاف مسلک ائمه اربعه است، نزد ائمه اربعه تباثن دارین فاصل میراث بین دو مسلمان نمیگردد. مودودی صاحب از آیات ذیل استدلال نموده است:

((والذين آمنوا ولم يهاجروا ما لكم من ولايتهم من شيء حتى يهاجروا))

اما از آن استدلال نمودن بر عدم توارث خطاست، تفسیر این آیات را یک گروه مفسرین بر موالاة نموده وموالاة به معنای وراثت گرفته نمیشود، این آیات نزد این

مفسرین با میراث هیچ تعلق ندارد بلکه تنها بیان موالاة وترک موالات است که در آن کافر محارب وغیر محارب مستأمن وغیر مستأمن فرق داشته باشد تفصیل این مسئله تحت آیت سورة ممتحنه : ((لاینهٰکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم وتقسطوا الیهم)) بیان شده است .

تفسیر آیات مذکور وتعلقات باهمی رعایا دارالاسلام ودارالکفر وشرح بر معاملات بین الاقوامی در (السیر الکبیر للامام محمد بن الحسن الشیبانی) باعمدگی شده است در مبسوط نیز این بحث آمده باید در آنجا مطالعه شود .

خلاصه اینکه در ((والذین امنوا ولم یهاجروا)) بیان مسئله موالات شده آن حکم است در آنوقت که هجرت نمودن فرض بود وبرای قبول اسلام شرط بود وحدیث ((انا بریء من کل مسلم بین ظهرانی المشرکین)) با آن تعلق دارد ، حضرت ابن عباس رضی الله عنه ودیگر مفسرین تفسیر ولایت را با وراثت نموده اند اما با آن این آیت را با آن وقت مقید ساخته اند وقتیکه مهاجرین وانصار بنا بر اخوت اسلامی وارث یکدیگر گردیده بودند که ذکر آن در آیات ذیل آمده است : ((ان الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا بأموالهم وانفسهم فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض))

اما بعداً وقتیکه توارث مهاجرین وانصار با آیات ((واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله الخ)) خاتمه یافت پس این حکم نیز خاتمه یافت که مسلم مهاجر وارث مسلم غیر مهاجر نمی باشد بلکه طبق عموم آیات مواریث توارث جاری کرد .

خلاصه اینکه بعضی مفسرین مراد از آیت مذکوره تنها موالاة را گرفته اند ومیراث را در آن داخل نکرده اند وبعضی دیگران میراث را در آن داخل کرده اند اما با آیات سورة انفال ((والوالارحام بعضهم اولی ببعض)) آنرا منسوخ گردانیده اند نیز همین است قول حضرت ابن عباس رضی الله عنهما .

مودودی صاحب نوشته است که با اختلاف دارین ولایت منقطع میگردد اما نمی داند که تا نزول آیت : ((ولا تمسکوا بعصم الکوافر واسئلوا ماأنفقتم ولیسئلوا ماأنفقوا)) خانم های کافر در نکاح مسلمانان قرار داشتند بعد از نزول آیت حضرت عمر رضی الله عنه ودیگر صحابه کرام رضی الله عنهم آنها را طلاق دادند آن خانم ها در مکه بودند که

دارالحرب قرار داشت وساکنان آنجا حربی پنداشته میشدند پس اگر با اختلاف دارین ولایت منقطع میگردد پس چگونه نکاح مسلمانان باشنده مدینه با ساکنان مکه باقی مانده بود ؟ نکاح نیز یک فرد ولایت است با زنان کافر ابتداءً نکاح با آیت ؛ ((ولاتنكحوا المشركت حتى يؤمن-ولاتنكحوا المشركين حتى يؤمنوا)) از سابق ممنوع قرار داده شده بود البته بقای نکاح جائز بود که ممانعت آن نیز با آیت : ((ولاتمسكوا بعصم الكوافر)) گردانیده شد .

خلاصه اینکه تا نزول ((ولاتمسكوا بعصم الكوافر)) وقتیکه تعلق مسلمان با زنان کافر با اختلاف دارین باقی بود پس چگونه ولایت مسلم را علی المسلم اختلاف دارین قاطع می باشد ، مودودی صاحب مشتاق استنباط مسائل مستقیمًا از قرآن است در صورتیکه برای آن مهارت چهارده علوم ضروری است که مودودی صاحب از آن واقفیت ندارد لذا حق استنباط مسائل را از قرآنکریم ندارد ، اگر شوق دارد باید هر آنچه در این موضوع اقوال فقهاء امت رحمهم الله را مطالعه کند تا از خلاف اجماع در آمان بماند . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۹/شعبان سنه ۷۳هجري

## شش ماه بعد از موت کسی مادرش اولاد آورد که از مدت یک ونیم سال مطلقه رجعیه بود پس این بچه وارث میگردد

**سوال :** کسی فوت شد وشش یا هفت ماه بعد برادرش تولد شد در صورتیکه پدرش مادر او را از مدت یک ونیم سال طلاق رجعی داده بود آیا این برادر شرعاً وارث است یا خیر ؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اگر والده او بر گذشت عدت اعتراف نکرده باشد پس پنداشته میشود که علوق این وَلد در وقت موت مورث او موجود بود زیر از وقت موت تا دو سال از ولادت ولد دانسته میشود، که زوج رجوع نکرده واین علوق قبل از طلاق صورت گرفته ، لذا این برادر وارث است .

قال الامام المرغيناني رحمه الله : بخلاف ما اذا اعتقت المعتدة عن موت او طلاق فجاءت بولد لاقل من سنتين من وقت الموت او الطلاق حيث يكون الولد مولى لمولى الام وان اعتق الاب لتعذر

اضافة العلوق الى ما بعد الموت والطلاق البائن لحرمة الوطء وبعد الطلاق الرجعی لما انه یصیر مراجعا بالشک فاستند الی حالة النکاح فکان الولد موجودا عند الاعتاق فعتق مقصودا (هدایة کتاب الولاء ص ۳۳ ج ۲)

وفی بحث الحمل من الشامیة: وان کان من غیره فانما یرث لو ولد لستة اشهر او اقل الا اذا کانت معتدة ولم تقر بانقضائها الخ

اما اگر والده او اعتراف نموده باشد بر گذشت عدت پس اگر برادر در داخل شش ماه تولد شد وارث می باشد والا فلا . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۲/رجب سنه ۷۵هجری

## برای وراثت حمل غیر مورث تا شش ماه بعد از موت مورث تولد آن شرط است

**سوال** : وقتیکه حمل غیر مورث باشد آیا برای وارث گردیدن او ولادت لاقل من سته اشهر شرط است وب اتمام ستة اشهر ؟ در شامیه (لستة اشهر او اقل) ودر بحر تنها لاقل من ستة اشهر) آمده است . بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب** : شامی با سراجیه توافق نموده وبحر با مبسوط توافق نموده اما در مبسوط همرای بعضی مسائل دیگر (ستة اشهر) را با (اقل) لاحق گردانیده ودر طحاوی این مسئله را با اکثر ستة اشهر لاحق گردانیده است .

((وان جاءت به لستة اشهر او اکثر فانه لا یرث اه))

ظاهراً همین راجح بنظر میرسد در شامیه در مسئله ذیل ستة اشهر را با اکثر لاحق گردانیده است .

والمتوفی عنها اذا ادعت انقضاءها ثم جاءت بولد لتمام ستة اشهر لا یثبت نسبه، ولاقل یثبت اه (ردالمحتار ص ۳۳ ج ۲) والله سبحانه وتعالی اعلم - ۱۳ رجب ۷۵ھ

## حمل غیر مورث شش ماه بعد از موت مورث تولد شد اما ورثه بوقت موت مقر وجود حمل بودند پس این حمل وارث میگردد

**سوال** : در شامیه در بحث الحمل آمده است : وان کان من غیرہ فانما یرث لو ولد لستة

اشهر او اقل الا اذا کانت معتدة ولم تقر بانقضاءها او اقر الورثة بوجوده آیا در این صورت اعتراف همه ورثه ضروری است ویا اعتراف بعضی ها کافی می باشد ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** چونکه اقرار حجت قاصره است لذا تنها در حق مقرین این اعتراف معتبر است. البته اگر در وقت موت مورث ظهور حمل معلوم باشد ویا بر ظهور آن شاهد موجود باشد پس حق ارث او در حق همه ورثه جاری میگردد اعتبار ظهور حمل از این جزئیه ثابت میگردد : یثبت نسب ولد المعتدة بموت او طلاق ان جحدت ولادتها بحجة تامة او حبل ظاهر الخ (ردالمحتار ص۳ ج۲)

قبل از ولادت حمل موقوف داشتن سهم آن دلیل اعتبار دادن ظهور حمل است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۴/رجب سنه ۷۵هجري

## تنها یک وارث از ترکه منافع میگرفت

**سوال :** بعد از فوت کسی تنها یک وارث او بر ترکه متصرف بود که از آن تادیر منافع گرفته وتعمیر نمود، ورثه متاقی مطالبه تقسیم ترکه را نمودند، آیا در این صورت تنها اصل ترکه تقسیم میگردد و یا منافع حاصل شده از آن وجانیداد خریده شده بر آن نیز تقسیم میگردد ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** تنها اصل ترکه تقسیم میشود مالک منافع تنها شخص متصرف می باشد اما اگر تصرف او بدون رضایت دیگران بوده باشد پس آن ارباح فاسده است که حکم آن اینست که رد گردد بر مالک واگر بر مالک آن علم نداشت صدقه میگردد بر فقراء .

خلاصه اینکه دیانة اعطای آن به همه ورثه واجب است اما قضاءً واجب نیست البته اگر یکی از ورثه نابالغ باشد ویکی از ورثه بر چیز عائد کننده تصرف داشته باشد مثلاً زمین زراعتی پس در چنین صورت قضاءً نیز دادن منافع آن به نابالغ ضروری است.

قال فی الغیاثیة: لو تصرف احد الورثة فی الترکة المشترکة وربح فالربح للمتصرف وحده.

وفی الذخیرة: رجل مات وترک الورثة فتصرف احد الورثة فی المال بالتجارة فکثر ذلک المال فالقاضی یقسم اصل المال علی فرائض الله تعالی لا فرعه.

وفی التتارخانیة: مات رجل وترک اولادا صغارا او کبارا فحرث الکبار وزرعوا فی ارض مشترکة او

فی الارض الغیر فان زرعوا من بذر انفسهم او بذر مشترک بلا اذن فالغلة للمزارعین-

وفی تنقیح الحامدیة : ونقل المؤلف عن الفتاوی الرحیمیة سئل عن مال مشترک بین ایتام وام واستربحه الوصی للایتام هل تستحق الام ربح نصیبها او لا اجاب لا تستحق الام شیئا مما استربحه الوصی بوجه شرعی لغیرها کاحد الشریکین اذا استربح من مال مشترک لنفسه فقط ویکون ربح نصیبها کسبا خبیثا ومثله سبیله التصدق علی الفقراء اه قول ایضا ویظهر من هذا ومما قبله حکم مالو کان المباشر للعمل والسعی بعض الورثة بلا وصیة او وکالة من الباقین (تنقیح الحامدیة ص ۳ ج ۲)

وفی الخیریة : سئل فی دار معدة للاستغلال بین بالغ ویتیم وامرأة سکنها الشریک البالغ بلا استیجار حصة الیتیم سنة هل یلزم البالغ اجرة مثل حصة الیتیم ام لا. اجاب قد افتی کثیر من المتاخرین بوجوب اجرة المثل فی ذلک صیانة لمال الیتیم. والله اعلم۔ (الفتاوی الخیریة ص ۱۱ ج ۲)

قال الامام المرغینانی رحمه الله تعالی : فیکون سبیله التصدق فی روایة ویرده علیه فی روایة لان الخبث لحقه وهذا اصح (هدایه کتاب الکفالة ص ۱۰۳ ج ۳)

قال الحافظ العینی رحمه الله : یرده علیه ای علی الاصیل فی روایة اخری عن ابی حنیفة رحمه الله تعالی، فان رده علی الاصیل فان کان الاصیل فقیرا طاب له وان کان غنیا ففیه روایتان فی کتاب الغصب، قال فخر الاسلام فی شرح الجامع الصغیر والاشبه ان یطیب له، لانه انما یرده علیه علی انه حقه لان الخبث لحقه ای لحق الاصیل لا لحق الشرع وهذا اصح ای الرد لان یرد علی المکفول عنه اصح من القول بالتصدق لکنه استحباب ای لکن الرد علیه مستحب، لا الملک للکفیل لاجبر لان الحق له ای لا یجبر علی دفعه الا انه لما تمکن الخبث یستحب الدفع الیه بخلاف الربح فی الغصب حیث یجبر الغاصب علی الدفع لانه لا حق للغاصب فی الربح (البنایه ص ۵۰۰ ج ۶). ۱۰ ذي القعده ٧٦هـ

## با وجود طول مدت حق وراثت ساقط نمیگردد

**سوال :** کسی فوت شد، چند یوم بعد از وفات درخانه او یک دختر تولد شد. پسر کاکای میت همه اراضی میت را قبضه نمود بعد از این، آن دختر جوان شد وحق میراث را خواست پسر کاکای پدرش یک مقدار زمین را تسلیم او کرد همانا که والده اش نیز انتقال یافت او بار دوم مطالبه حق مادر خویش را نمود، نواسه کاکایش گفت پدرم در این حالت مریض است بعد از وفات پدرم فلان زمین را حواله شما میکنم بعد از وفات ...ش از اعطای آن قطعه زمین اباء ورزید پس سوال اینجاست که :

(۱) آیا دختر میت حق مطالبه میراث پدرش را دارد یا خیر ؟

(۲) آیا در شریعت تحدید آمده اگر وارث تا آن زمان مطالبه نکرد بعد از آن حق مطالبه را ندارد ؟

(۳) در صورتیکه بیوه میت فوت شده باشد دخترش را چقدر میراث داده میشود ؟

بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب** : قبضه نمودن پسر کاکا بر حصه دختر میت حرام وناجائز است ، دختر حق به جانب است وحق مطالبه خویش را دارد ولو که زیات وقت نیز گذشته باشد.

بر اولاد پسر کاکای میت فرض است که نصف جانیداد میت را تسلیم دخترش کند با عائدات محصول چند سال که از آن عائد گرفته باشند .

قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تحت قوله باع عقارا : وفی جامع الفتاوی وقال المتاخرون من اهل الفتوى لا تسمع الدعوى بعد ست وثلاثين سنة الا ان يكون المدعى غائبا او صبيا او مجنونا وليس لهما ولى اوالمدعى عليه اميرا جائرا يخاف منه ، كذا فی الفتوى العتابية اه والظاهر ان عدم سماعها بعد هذه المدة اعم من كونه مع الاطلاع على التصرف او بدونه لان عدم سماعها مع الاطلاع على التصرف لم يقيدوه بما بعد هذه المدة فافهم كلامهم تأمل- ثم اعلم ان عدم سماعها ليس مبنيا على بطلان الحق حتى يرد ان هذا قول مهجور لانه ليس ذلك حكم ببطلان الحق وانما هو امتناع من القضاء عن سماعها خوفا من التزوير ولدلالة الحال كما دل عليه التعليل والا فقد قالوا ان الحق لا يسقط بالتقادم كما فی قضاء الاشباه فلا تسمع الدعوى فی هذه المسائل مع بقاء الحق للآخرة ولذا لو اقر به الخصم يلزمه كما فی مسألة عدم سماع الدعوى بعد مضى خمس عشرة سنة اذا نهى السلطان عن سماعها كما تقدم قبيل باب التحكيم فاغتنم هذا التحرير المفرد (ردالمحتار ص ۴۴۲ ج ۵)

وقال الحافظ العينى رحمه الله فی كتاب الكفالة تحت قوله فيكون سبيله التصدق فی رواية ويرده عليه فی رواية لان الخبث لحقه وهذا اصح:

بخلاف الربح فی الغصب حيث يجبر الغاصب على الدفع (ای الدفع الى المالك) لانه لا حق للغاصب فی الربح (البناية ص ۵۰۰ ج ۷) والله سبحانه وتعالى اعلم . ۲۶/محرم ۱۴۱۹ هجری

## در صورت موجودیت دختر، همشیره اخیافی محروم میگردد

**سوال :** وقتیکه در ورثه دختر میت وهمشیره اخیافی او موجود باشند آیا همشیره اخیافی را سهم داده میشو ویا محروم گردانیده میشود ؟

در مجموعة الفتاوی در این صورت همشیره اخیافی را سدس داده. بینواتوجروا.

**الجواب باسم ملهم الصواب :** جهت موجودیت دختر همشیره اخیافی محروم می باشد در مجموعة الفتاوی تسامح واقع شده است.

قال فی التنویر : ویسقط بنو الاخیاف بالولد وولد الابن (ردالمحتار ص۳۰ ج۰) والله سبحانه وتعالی اعلم۔ سلخ ذی القعده ۷٦ هجری

## وصیت نمودن در حق مرتد باطل است

**سوال :** شخصی فوت شد یک پسر ویک دختر مالش را در میراث گرفت مال هنوز تقسیم نشده بود که دخترش شیعه یعنی مرتد شد که در همین حالت از دنیا رحلت نمود چند سال بعد برادرش وقتیکه قریب الموت شد به پسرانش توصیه نمود که در این مال پسران عمه ایتان نیز حق دارد اگر حق آنها را تسلیم آنها نکردید در آخرت مواخذه میگردید. پس سوال اینجاست که آیا این توصیهء پدر نافذ العمل می باشد در صورتیکه اولاد های همشیره او شیعه ومرتد اند آیا در صورت عدم تعمیل اولاد او مواخذه میشوند ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** همشیره مرتده نه در حالت ارتداد وارث کسی میگردد ونه در کسب ارتداد او کسی وارث او میگردد البته ورثه مسلمان او در کسب اسلام او وارث می باشند اما وارثان غیر مسلم در آن هیچ سهم نداشته باشند لذا وصیت حصه دادن به آنها باطل است.

در صورت عدم تعمیل بروصیت بر اولاد او مواخذه نیست.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله : (قوله والارث) فلا یرث احدا ولا یرثه احد مما اکتسبه فی ردته بخلاف کسب اسلامه فانه یرث ورثته کما مر الاستفادة الی ما قبلها فهو ارث مسلم من مسلم والکلام فی ارث المرتد لغا فهم (ردالمحتار ص۳۰۱ ج۳) والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۳/صفر ۸۸ ھ

## مقصد عبارت «وسهم الدور ساقط»

**سوال :** در کتاب تعلیم المتعلم (فصل فی بدایة السبق وقدره وترتیبه) آمده است : (وسهم الدور ساقط) مفهوم آن چیست؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** قال العلامة ابن عابدين رحمه الله في فروع الهبة تحت باب الرجوع في الهبة: ورأيت في مجموعة منلا علي الصغيرة بخطه عن جواهر الفتاوى كان ابو حنيفة رحمه الله حاجا فوقعت مسألة الدور بالكوفة فتكلم كل فريق بنوع فذكروا له ذلك حين استقبلوه فقال من غير فكر ولاروية اسقطوا السهم الدائر تصح المسألة مثاله مريض وهب عبدا له من مريض وسلمه اليه ثم وهبه من الواهب الاول وسلمه اليه ثم ماتا جميعا ولا مال لهما غيره فانه وقع فيه الدور حتى (اذا) رجع اليه شيء منه زاد في ماله واذا زاد في ماله زاد في ثلثه واذا زاد في ثلثه زاد فيما يرجع اليه واذا زاد فيما يرجع اليه زاد في ثلثه ثم لايزال كذلك فاحتيج الى تصحيح الحساب وطريقه ان تطلب حسابا له ثلث (وللثلث ثلث) واقله تسعة ثم تقول صحت الهبة في ثلاثة منها ويرجع من الثلاثة سهم الى الواهب الاول فهذا السهم هو سهم الدور فاسقطه من الاصل بقي ثمانية ومنها تصح وهذا معنى قول ابي حنيفة رحمه الله اسقطوا السهم الدائر وتصح الهبة في ثلاثة من ثمانية والهبة الثانية في سهم فيحصل للواهب الاول ستة ضعف ما صححناه في هبته وصححنا الهبة الثانية في ثلث ما اعطينا (الاول) فثبت ان تصحيحه باسقاط سهم الدور وقيل دع الدور يدور في الهواء اه ملخصا وفيه حكاية عن محمد رحمه الله فلتراجع (ردالمحتار ص۵۰۰) والله سبحانه وتعالى اعلم. ۱۱/جمادي الاولى ۸۳ھ

## حكم الوصية بالسكنى

**سوال :** اگر کسی در حق کدام مسکین تادم حیات وصیت بالسکنی کند آیا جائز ونافذ می باشد یاخیر؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** برای صحت وصیت بالسکنی تعین موصی له ضروری است. اگر مطلق وصیت بالسکنی نمود بدون تعین مسکین این وصیت نافذ نیست. البته بنا بر قیاس بر وقوف غیر معین بعضی ها آنرا جائز قرار داده اند . اما علامه ابن عابدین رحمه الله تعالی آنرا باکلمه قیل تعبیر نموده که اشاره نموده بسوی ضعف آن وقول عدم صحت را مدلل وراجح قرار داده است .

قال الحصكفي رحمه الله تعالى : صحت الوصية بخدمة عبده وسكنى داره مدة معلومة وابدا ويكون

محبوسا علیملك المیت فی حق المنفعة كما فی الوقف۔ قال ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ : (قوله صحی الوصیة بخدمة عبده وسكنی داره) ای لمعین قال المقدسی ولو اوصی بغلة داره او عبده للمساكین جاز وبسكنی والخدمة لایجوز الا لمعلوم لان الغلة عین مال یتصدق به والخدمة والسكنی لایتصدق بها بل تعار العین لاجلها والاعارة لاتكون الالمعلوم وقیل ینبغی ان یجوز علی قیاس من یجیز الوقف وتمام الفرق فی البدائع اه سائحانی (قوله مدة معلومة وابدا) وان اطلق فعلی الابد وان اوصی بسنتین فعلی ثلث وكذا الوصیة بغلة العبد والدار المساكین (ردالمحتار ص۳۳۳ ج۵) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۲۳/ذی القعده ۸۸ھ

## وصیت فدیه قضای نماز و روزه

**سوال :** اگر بر کسی چندین نماز وروزه قضا باشد كه تعداد واقعی آنرا نداند آیا تخیمنی وصیت نمودن بر او واجب است یا خیر ؟ آیا تادیه این مال از سهم ثلث مال او اداء میشود ؟ آیا در ادای آن بنی هاشم ود،لتمندان را سهیم نمودن جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** وصیت نمودن واجب است اما باید باظن غالب نمازها را تعین كند اگر بدون تعین وصیت نمود بر ورثه تعین تعداد از ظن غالب دركار است اگر مقدار وصیت مساوی باثلث مال یا كمتر از آن باشد نفاذ وصیت واجب است واگر اضافه باشد باطل است.

مصرف آن مصرف زكوة است، اعطای آن به هاشمی ها ویا دولتمندان جواز ندارد.

قال الحصكفی رحمه الله تعالیٰ : ولومات وعلیه صلوات فائتة واوصی بالكفارة یعطی لكل صلوة نصف صاع من بر كالفطرة وكذا حكم الوتر والصوم وانما یعطی من ثلث ماله۔

قال ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ : (قوله وانما یعطی من ثلث ماله) ای فلو زادت الوصیة علی الثلث لایلزم الولی اخراج الزائد الا باجازة الورثة (وبعد سطر) اوصی بصلوات عمره وعمره لایدری فالوصیة باطلة ثم رمزان كان الثلث لایفی بالصلوات جاز وان كان اكثرمنها لم یجز اه والظاهر ان المراد لایفی بغلبة الظن لان المفروض ان عمره لایدری وذلك كان یفی الثلث بنحو عشر سنین مثلا وعمره نحو الثلاثین ووجه هذا القول الثانی ظاهر لان الثلث اذا كان لایفی بصلوات عمره تكون الوصیة بجمیع الثلث یقینا ویلغو الزائد علیه بخلاف ما اذا كان یفی بها ویزید علیها فان الوصیة تبطل لجهالة قدرها

بسبب جهالة قدر الصلوات عدبر: (ردالمحتار ص۳۰ ج۱) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۴/محرم ۹۵ھ

## در وصیت ثلث مال را اعتبار است

**سوال :** شخصی که معمر بود در خوف بود تا ورثه او میراث را خراب تقسیم نکنند پس در حیانش طبق حصص ورثه میراث خویش را تقسیم نموده یک ثلث آنرا برای فدیه صوم وصلوٰة خود گذاشت، پس سوال اینجاست که آیا همه این پول خلف او فدیه میگردد ویا یک برسه آن ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اگر ورثه حیات مورث بر حصص خویش قبضه نموده باشند پس آن پول از تصرف مورث خارج میگردد همه ترکه همان ثلث است که او وصیت نموده بود، لذا دوثلث دیگر آن باید بر ورثه تقسیم گردد ودر یک ثلث آن وصیت او نافذ گردد ، البته اگر همه وارثان عاقل وبالغ باشند وهمه با طیب خاطر بر مصرف طبق وصیت مورث راضی باشند پس همه پول طبق وصیت بر او خرج نموده میشود . والله سبحانه وتعالی اعلم . الاخره۸۵هجری

## وصیت در حق اقارب

**سوال :** اگر کسی در مورد اقارب خویش وصیت کند پس در آن وصیت کدام اشخاص داخل هستند؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** در آنها آن ذی رحم محرم داخل می باشند که بوقت موت موصی وارث نباشند.

قال العلامة التمرتاشی رحمه الله تعالی: وان اوصی لاقاربه اوللذی قرابته او لارحامه او لانسابه لهی للاقرب فالاقرب من کل ذی رحم محرم منه ولایدخل الوالدان والولد والوارث ویکون للاثنین لصاعدا (ردالمحتار ص۳۰ ج۱)

وقال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی فی بیان شرائط صحة الوصیة: وکونه غیر وارث وقت الموت۔

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی : (قوله وقت الموت) ای لاوقت الوصیة حتی لواوصی لاخیه وهو وارث ثم ولد له ابن صحت الوصیة للاخ ولو اوصی لاخیه وله ابن ثم مات الابن قبل موت

الموصى بطلت الوصية - (ردالمحتار ص۳۰۰ ج۶) والله سبحانه وتعالى اعلم .
۴/ذي الحجه ۹۵ھ

## وصيت تابه ثلث شده ميتواند

**سوال** : يک زن وفات شد که فقط يک شوهر ويک برادر دارد اما او لاد ندارد پانزده هزار را نزد کسى امانت نهاده که آنرا خلف او خيرات کند يک مقدار ديگر اثاثه هم دارد آيا اين وصيت اونافذ ميشود وياوصيت اوازثلث مال نافذ ميگردد؟ بينوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب** : اگر اين پول اضافه نباشد از ثلث مال وصيت او درست است طبق وصيت خيرات ميشود در صورت اضافه بودن مقدار ثلث مال از آن خيرات نموده ميشود واضافه آن بر ورثه تقسيم ميگردد . والله سبحانه وتعالى اعلم .
۲۵/صفر ۹۶هجري

## اگر دو وصي را يكي بعد از ديگر تعين نمود هر دو بايد با توافق نظر كارنند

**سوال** : کسى براى حفاظت مال خود يک شخص را وصى تعين نمود چندى بعد بدون معزول ساختن وصى اول شخص دوم را نيز وصى نمود آيا در اين صورت وصى اول معزول دانسته ميشود ويا هر دو طبق وصيت او با توافق کار کنند ويا انفرادى ؟ بينوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب** : هر دو وصى پنداشته ميشود البته هر يکى انفراداً حق تصرف را ندارد بايد هردو يکجا با توافق تصرف کنند.

قال العلامة الحصكفي رحمه الله تعالى : (ويبطل فعل احد الوصيين كالمتوليين) فانهما في الحكم كالوصيين اشباه وقف القنية ومفاده انه لوآجر احدهما ارض الوقف لم تجز بلا راى الاخر وقد صارت واقعة الفتوى (ولو) وصلية (كان ايصاؤه لكل منهما على الانفراد) وقيل ينفرد قال ابو الليث وهو الاصح وبه ناخذ لكن الاول صححه في المبسوط وجزم به في الدرر. وفي القهستاني انه اقرب الى الصواب.

وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى : (قوله وقيل ينفرد) قائله ابو يوسف رحمه الله تعالى كما سيصرح به الشارح ولاول قولهما ثم قيل الخلاف فيما لو اوصى اليهما متعاقبا فلو معا بعقد واحد

لاینفرد احدهما بالتصرف بالاجماع وقیل الخلاف فی العقد الواحد اما فی العقدین فینفرد واحدهما بالاجماع . قال ابواللیث وهوالاصح وبه ناخذ وقیل الخلاف فی الفصلین جمیعا . قال فی المبسوط وهوالاصح و به جزم معلاخسرو و مدح ملخصا وذکر مثله الزیلعی وغیرہ (قوله لکن الاول صححه فی المبسوط الخ) القول یوهم انه صحح القول بالانفراد مع انك علمت ان الکلام فی محل الخلاف وان الذی صححه فی المبسوط ان الخلاف فی الموضوعین، ولیس فیه تصحیح القول بالانفراد ولا لعدمه نعم ما صححه ابواللیث یتضمن تصحیح الانفراد ولو بعقدین لانه ادعی فیه الاجماع فتنبه- ویمکن ان یقال ان ما فی المبسوط متضمن ایضا لتصحیح عدم الانفراد فانه لما صحح ان الخلاف فی الفصلین اثبت ان قول ابی حنیفة ومحمد رحمهما الله تعالی عدم الانفراد فیهما والعمل فی الغالب علی قول الامام وهو ظاهر اطلاق المتون وصریح عبارة المصنف تأمل-

(وقوله انه اقرب الی الصواب ) لان وجوب الوصیة عند الموت فثبت لهما معا بخلاف الوکالة المتعاقبة فان فیها الخلاف فیهما زیلعی ای فی صورتی الایصاء لهما معا او متعاقبا (ردالمحتار ص ج) والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۵/شوال ۹۸

## وصیت در حق وارث جواز ندارد

**سوال :** کسی در حصه مال خود در قدم اول دو برادرانش را وصی ومحافظین مال مقرر کرد چندی بعد وصیت نامهء دوهم تحریر نمود که در آن خانم ودختر خویش را وصی تعین نمود با برادر زاده اش بنام خدا داد در مورد برادران چیزی تحریر نکرد پس سوال اینجاست که آیا وصیت نامه دوم ناسخ وصیت نامه اول قرار داده میشود یا خیر ؟ وصی ترکه کدام آنها محسوب میشود ؟ آیا هر دو برادران ویا خانم با دختر و آیا در این مال به خدا داد چیزی داده میشود یا خیر ؟ وطریقه تقسیم مال چگونه می باشد ؟

**الجواب باسم ملهم الصواب :** در وصیت نامه دوم ذکر منسوخ نمودن وصیت نامه اول نیامده پس هر دو وصیت نامه ها را اعتبار می باشد وطبق تحریر هر دو برادران ، خانم ودخترش هر چهار آنها وصی می باشند اگر تادم وفات موصی، کدام برادر حیات بود برادر زاده را برابر حصه برادر سهم داده میشود بشرطیکه اضافه نباشد از ثلث کل ترکه اگر اضافه بود بقدر ثلث داده میشود مال متباقی بر ورثه تقسیم میگردد واگر هر دو برادر قبل از موت وصی فوت شدند در این صورت چونکه برادر زاده وارث است

ووصیت در حق وارث جواز ندارد پس بطور وصیت برایش چیزی داده نمیشود.

در صورت حصول سهم بشکل وصیت به برادر زاده طریقه درست تقسیم اینست که در قدم اول تنها تخریج حصص ورثه نموده شود بعد از آن مساوی یک برادر به برادر زاده حصه داده شود با این عمل راس المال کم میشود از حصص لذا بطریق عول حصه هر وارث به تناسب کم میشود.

وقال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالیٰ فی بیان شرائط صحة الوصیة: و کونه غیر وارث وقت الموت

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله (قوله وقت الموت) ای لا وقت الوصیة حتی لو اوصی لاخیه وهو وارث ثم ولد له ابن صحت الوصیة للاخ ولو اوصی لاخیه وله ابن ثم مات الابن قبل موت الموصی بطلت الوصیة زیلعی (ردالمحتار ص۳۰ ج۰) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم. ۲۵/شوال ۹۸ھ

## رجوع از وصیت جواز دارد

**سوال:** زید در حالت مرض تعمیرش را برای مسجد داد ودر کاغذات حکومتی نیز تحریر نمود که این تعمیر را برای مسجد دادم اما هنوز بر آن قبضه مسجد نیامده بود آیا شرعاً زید حق باطل نمودن این وصیت را دارد یانه. آیا با باطل گردانیدن وصیت گهنگار میگردد یا خیر؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** رجوع از وصیت جواز دارد.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالیٰ: وله ای للموصی الرجوع عنها بقول صریح او فعل یقطع حق المالک عن الغصب بان یزیل اسمه واعظم منافعه کما عرف فی الغصب.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ تحت قول (قوله الرجوع عنها) واعلم ان الرجوع فی الوصیة علی انواع ما یحتمل الفسخ بالقول والفعل کالوصیة بعین وما لا یحتمله الا بالقول کالوصیة بالثلث اوالربع فانه لو باع او وهب لم تبطل وتنفذ الوصیة من ثلث الباقی وما لا یحتمله الا بالفعل کالتدبیر المقید فلو باعه صح لکن لو اشتراه عاد لحاله الاول وما لا یحتمله بهما کالتدبیر المطلق اه ملخصا من الاتقانی والقهستانی (قوله او فعل الخ) هذا رجوع دلالة والاول صریح وقد یثبت ضرورة بان یغیر الموصی به ویغیر اسمه (ردالمحتار ص۳۰ ج۰) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۱۵/رجب ۹۹ھ

## برای صحت وصیت بلوغ ورثه شرط نیست

**سوال :** یک خانم فوت شد شوهر وسه اولاد را از پشت گذاشت در میراث شش مثقال طلا گذاشت به ذمه او ۲۲ نماز باقی است ووصیت نمود که در این مورد از کدام عالم بپرسید وفدیه نمازهای من را اداء کنید ، پس سوال اینجاست در ورثه او اولاد نابالغ نیز موجود است پس آیا طلا باب او برای وصیت فروخته شود ویا صغارت ورثه حائل آن می باشد ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** از حصه سوم ترکه باید وصیت او تعمیل شود اگر امکان نداشته باشد در زائد از آن اداء فدیه واجب نیست اگر ورثه بالغ خواستند از سهم خویش بدهند واز حصهء نابالغان دادن جواز ندارد . والله سبحانه وتعالی اعلم .

**۳/ذي الحجه ۹۹ هجري**

## وصیت کرایه

**سوال :** کسی فوت شد که فقط یک دکان داشت یک پسر ویک دختر داشت وصیت نمود که باید کرایه دکان را به برادرزادگانم بدهید آیا شرعاً این وصیت درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** بله ! این وصیت درست است زیرا در موجودیت اولاد برادرزاده گان وارث شده نمیتوانند. از ثلث کرایه به برادر زادگان داده میشود اگر فوت نمودند آن مال نیز باید به اولاد میت داده شود واگر پسر میت فوت شد وصیت در مورد برادرزادگان باطل است زیرا آنها نیز با دختر میت سهیم میراث گردیدند زیرا عوض وصیت میراث میبرند .

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی : (قوله فلا تقسم) ای الدار نفسها اما الغلة فتقسم قال الاتقانی اذا اوصی بغلة عبده او داره سنة ولا مال له غیره فله ثلث غلة تلك السنة لانها عین ما یحتمل القسمة اه (رد المحتار ص۳۳ ج۵)

وقال العلامة الحصكفی رحمه الله تعالی فی بیان شرائط صحة الوصیة : وكونه غیر وارث وقت الموت۔

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی : (قوله وقت الموت) ای لا وقت الوصیة حتی لو اوصی لاخیه وهو وارث ثم ولد له ابن صحت الوصیة للاخ ولو اوصی لاخیه وله ابن ثم مات الابن قبل موت الموصی

بطلب الوصیة ـ زیلعی (ردالمحتار ص۳ ج۰) واللہ سبحانہ وتعالی اعلم ۔

غرۃ جمادی الآخرۃ ۱۴۰۰ھ

## اصلاح یک ظلم بزرگ

**سوال :** کسی فوت شد که یک خانم وچهار دختر را از پشت گذاشت دختر پنجم او در حیاتش انتقال یافت مورث وصیت نمود که به اندازه سهم هر دختر به اولادهای دختر متوفایم سهم بدهید . در این صورت ترکه چگونه تقسیم میگردد ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** مواقع چنین وصیت زیات صورت میگیرد عوام وخواص در آن چنین میکنند که در قدم اول میت را زنده فرض میکنند بعد از اخراج سهم خانم ترکه متباقی را للذکر مثل حظ الانثیین بر ورثه متباقی تقسیم میگردد.

این طریقه بنا بر این خطاست که بنا بر وصیت حصه خانم کم نمیشود در صورتیکه شرعاً وصیت مقدم است بر تقسیم ترکه پس بنا بر وصیت مانند ورثه متباقی حصه خانم نیز باید کم شود اگر حصه همه ورثه محسوب گردد حصه موصی لهم را از آن اخراج کند از بقیه به خانم بدهد در این صورت سهم ورثه زنده کم میشود از حصه موصی لهم که خلاف مراد موصی است .

طریقه درست اینست که باید در قدم اول حصه های ورثه را تخریج کند بعداً مساوی با حصه یک دختر حصه موصی لهم را تخمین کند بدین عمل راس المال کم میشود از حصص لذا با طریق عول حصه هر وارث بلحاظ تناسب کم میشود طبق طریقه در صورت سوال تفصیل حصص بحساب فیصدی چنین است :

برای خانم $10\frac{10}{39}$ برای هر دختر : $17\frac{37}{39}$ وبرای موسی له : $17\frac{37}{39}$

والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۷/ربیع الاول ۱۴۰۵ هجری

## در مرض الموت در حق وارث هبه جواز ندارد

**سوال :** شخص که توازن دماغی او درست نیست ۱۳۰ سال عمر دارد دو دختر داشت که یکی آنها فوت شده که از او نیز دو دختر مانده بود یکی آنها نیز فوت شد

ودو بچه داشت که آنها نیز وفات شده است، البته اولاد آن هردو زنده است، والد جائیداد خویش تنها بنام بچه های نارینه خود کرده است، دختران هردو بچه ودختر صلبی خود را محروم ساخته است، آیا شرعاً این طریقه جواز دارد ؟ اگر جواز ندارد پس شرعاً تقسیم چگونه میشود ،وقتیکه این تقسیم بین دختران وپسران دختران وپسران اولاد صلبی نموده شود؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اگر این شخص در مرض الوفات مال را در حق نواسه ها وصیت نمود واز همان مرض انتقال یافت پس این هبه درست نیست بلکه برای همه ورثه بقدر حصص میراث میرسد چراکه در مرض الموت هبه بحکم وصیت است ووصیت در حق وارث جواز ندارد .

البته اگر ازین مرض صحت یاب شد ویا احیانا مریض واحیاناً صحت یاب بود وموصی له نیز بر آن مال تصرف وقبضه نمود پس این هبه درست است اما اگر مقصد او اضرار دیگران باشد پس چنین هبه مکروه تحریمی است واگر اضرار یا کدام ترجیح دیگر مقصود آن نباشد پس مکروه تنزیهی است، تسویه بین ذکور واناث افضل است اما اگر متدین بودن ، خدمات دینی ، مصروفیت در خدمات دینی مقصود باشد پس در این صورت ترجیح دادن مکروه تنزیهی نیز نمی باشد بلکه چنین تفاضل مستحب است محروم ساختن اولاد بی دین ومال زائد صرف نمودن در امور دینی مستحب است .

در صورت درست نشدن هبه ترکه چنین تقسیم میگردد .

نصف آن از دختر ومتباقی از نواسه ها اگر بچه باشند ویا دختران للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم میگردد.

**تنبیه :** مسئله فی نفسه همان نوع است که در فوق تحریر گردید اما اکثر رواج ودستور این است که که دختران ونواسه ها را بعد از موت مورث محروم میگردانند از میراث ومحروم میگردانند در حیات از هبه وعذر این ظلم عظیم را چنین تقدیم میکنند که دختران ونواسه ها بر ترک نمودن سهم خویش راضی شدند در صورتیکه آنها بنا بر شرم دستور جاهلیت خاموش مانده اند بطیب خاطر سهم خویش را نگذاشته اند لذا چنین نمودن جواز ندارد بلکه در صورت تیقن طیب خاطر نیز چونکه در آن تقویت رسم

جاهلیت وتائید ظلم عظیم می آید لذا جواز ندارد .

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی : (قوله مریض مدیون الخ) (فروع) وهب فی مرضه ولم یسلم حتی مات بطلت الهبة لانه وان کان وصیة حتی اعتبر فیه الثلث فهو هبة حقیقیة فیحتاج الی القبض. (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۶)، وقال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی فی بیان شرائط صحة الوصیة: وکونه غیر وارث وقت الموت۔

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی (قوله وقت الموت) ای لاوقت الوصیة حتی لو اوصی لاخیه وهووارث ثم ولد له ابن صحت الوصیة للاخ ولو اوصی لاخیه وله ابن ثم مات الابن قبل موت الموصی بطلت الوصیة زیلعی.(ردالمحتار ص۶۵۰ ج۶)

وقال الامام طاهر بن عبدالرشید البخاری رحمه الله تعالی : وفی الفتاوی رجل له ابن وبنت اراد ان یهب لهما شیئا فالافضل ان یجعل للذکر مثل حظ الانثیین عند محمد رحمه الله تعالی وعند ابی یوسف رحمه الله تعالی بینهما سواء هو المختار لورود الاثار ولو وهب جمیع ماله لابنه جاز فی القضاء وهو آثم ثم نص عن محمد رحمه الله تعالی هکذا فی العیون، ولو اعطی بعض ولده شیئا دون البعض لزیادة رشده لاباس به وان کانا سواء لاینبغی ان یفضل ، ولو کان ولده فاسقا فاراد ان یصرف ماله الی وجوه الخیر ویحرمه من المیراث هذا خیر من ترکه لان فیه اعانة علی المعصیة ولو کان ولده فاسقا لایعطی له اکثر من قوته (خلاصة الفتاوی ص۴۰۰ ج۴) والله سبحانه وتعالی اعلم . ۳/ذی القعده ۸۸ هـ

## ملتوي نمودن ترکه تاوضع حمل افضل تر است

**سوال :** اگر خانم احتمال حامله بودن را داشته باشد پس آیا تا تولد پسر یا دختر انتظار کشیده شود برای شرکت آن نیز در میراث ویا در همین حال ترکه تقسیم گردد؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** افضل تر اینست که تا ولادت ولد انتظار کشیده شود در صورت عجله نمودن باید برای حمل دو صورت اختیار شود . (۱) تقسیم میراث با در نظر داشت حصه یک پسر (۲) تقسیم میراث بادر نظر داشت حصه دختر در این صورت حصه اقل به آنها داده شود وآن سهم پسر امانت گذاشته شود . ناگفته نماند که باید از ورثه تضمین گرفته شود اگر عوض یک ولد دو ولد تولد یابد، تنقیص کمبودی حصه آن را از سهم اینها تکمیل میشود .

**قال فی الهندیة عن الاختیار شرح المختار: وان کان لایعلمهم ولکن یشارکهم بأن ترک بنین وبنات وحملا روی الخصاف رحمه الله تعالی عن ابی یوسف رحمه الله تعالی وهو قوله انه یوقف نصیب ابن واحد وعلیه الفتوی (عالگیریه ص۰۰۰ ج۶)**

طریقه تخریج حصص در (تسهیل المیراث) است که در آخر همین جلد احسن الفتاوی درج گردیده است. (مرتب) والله سبحانه وتعالی اعلم.

**۲۷/صفر ۸۹هجري**

## در پس انداز شخصي وراثت جاري ميگردد

**سوال:** آیا در پس انداز شخصی وراثت جاری میشود یا خیر ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** بله ! در پس انداز شخصی نیز وراثت جاری میشود زیرا آن نیز جزء معاش است، احکام مکمل پس انداز شخصی در رساله‌ء (حکم زکوة بر پس انداز شخصی) در جلد هفتم احسن الفتاوی در باب الربوا والقمار موجود است. والله سبحانه وتعالی اعلم.

**۱۶/جمادي الاولي ۹۳هجري**

## حکم پول تقاعد

**سوال:** کسی وصیت تحریر نمود ویا در حکومت عریضه داد که بعد از وفاتم پول تقاعدم را تسلیم خانم من کنید، آیا در این صورت حق دار پول تقاعد تنها خانم است و یا دیگر ورثه نیز در آن سهم دارد ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** تقاعد جزء معاش نیست بلکه انعام وتبرع است از جانب حکومت پس در آن تفصیل است:

مقدار پولی که در حیات آن شخص بنام او درج گردیده باشد یا در قبضه او باشد آن شخص مالک آن می باشد لذا در آن وراثت جاری میشود بین همه ورثه بقدر حصص اما خانم در صورتیکه وارث است ودر حق وارث وصیت جواز ندارد پس این وصیت را در حق آن اعتبار نیست، اما پولی که نه هنوز در قبضه ارست ونه بنام او درج شده پس او مالک آن نیست لذا در آن وراثت جاری نمیشود بلکه آن بر صوابدید حکومت تعلق دارد کسی را که بخواهد بدهد دیگر ورثه را در آن سهم نیست.

قال العلامة الحصكفي رحمه الله تعالى في شرائط صحة الوصية: و كونه غير وارث وقت الموت.

وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى: (قوله وقت الموت) لا وقت الوصية حتى لو اوصى لاخيه وهو وارث ثم ولد له ابن صحت الوصية للاخ ولو اوصى لاخيه وله ابن ثم مات الابن قبل موت الموصي بطلت الوصية زيلعي -(رد المحتار ص۶۰ ج۵) والله سبحانه وتعالى اعلم.

(۲۹ ذي الحجه ۱۴۱۸ هـ)

## اگر بیوه با شوهر دیگر نکاح کرد حق وراثت اوساقط نمیگردد

**سوال :** زید انتقال نمود بعد العدت خانم او با کسی دیگر ازدواج نمود آیا بدین عمل خانم از میراث زید محروم میشود یا خیر ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** این خانم مانند دیگر وارثان زید حقدار میراث است با عقد ازدواج محروم نمیگردد از میراث زید . والله سبحانه وتعالى اعلم.

۲۵/رجب ۹۳ هجري

## دادن حصهء میراث در حیات خود با بعضی وارثان

**سوال :** علم خان در حیات خود یک قطعه زمین را برای پسرش محمد شریف تسلیم نموده وفرمودکه در حصه های متباقی زمین کار نداری بعد از وفات پدر . محمد شریف مطالبه دیگر حصه را نیز در زمین پدر نمود، برادرانش انکار نمودند در اینجا وضاحت امور ذیل مطلوب است :

(۱) آیا محمد شریف در جائیداد متباقی حق دارد یا خیر ؟

(۲) حصهء راکه علم خان در حیاتش تسلیم محمد شریف نموده آیا محمد شریف مالک آن است یا خیر ؟ ویا همه ورثه با محمد شریف درآن سهیم هستند ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** (۱) از جائیداد متباقی برای محمد شریف سهم کامل داده میشود.

(۲) در مورد دادن علم خان زمین را به محمد شریف تفصیل ذیل است :

اگر محمد شریف را علم خان قبل از مرض الوفات مالک گردانیده باشد ومحمد شریف آنرا قبضه نموده در تصرف در آورده باشد ورثه متباقی با محمد شریف در آن

سهیم نیستند، آن قطعه زمین تنها ملکیت محمد شریف است . واگر محمد شریف در حیات علم خان بر آن قبضه نکرده باشد پس این هبه درست نیست واگر علم خان در مرض الموت هبه نموده باشد پس آن هبه بحکم وصیت است ووصیت برای وارث جواز ندارد پس در دو صورت آخر محمد شریف مالک شخصی آن نه بلکه همه ورثه با او شریک اند .

قال العلامة الحصكفي رحمه الله تعالى: وشرائط صحتها في الموهوب ان يكون مقبوضا غير مشاع مميزا غير مشغول (ردالمحتار ص۵۰۸ ج۵)

وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى: (قوله مريض مديون الخ) (فروع) وهب في مرضه ولم يسلم حتى مات بطلت الهبة لانه وان كان وصية حتى اعتبر فيه الثلث فهو هبة حقيقة فيحتاج الى القبض (رد المحتار ص۵۳۰ ج۵). قال العلامة الحصكفي في شرائط صحة الوصية: وكونه غير وارث وقت الموت.

وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى: (قوله وقت الموت) اى لاوقت الوصية حتى لو اوصى لاخيه وهو وارث ثم ولد له ابن صحت الوصية للاخ ولو اوصى لاخيه وله ابن ثم مات الابن قبل موت الموصي بطلت الوصية زيلعي (ردالمحتار ص۶۴۸ ج۵) والله سبحانه وتعالى اعلم.

۸ ربیع الاول ۹۳ھ

## حکم امانت لاوارث

**سوال :** زید نزد بکر سه هزار روپیه را امانت نهاد بعد از آن زید انتقال یافت ناگفته نماند که زید وارث شرعی نیز ندارد ، آیا بکر این پول را در مسجد یا مدرسه بدهد ویا تسلیم کدام فقیر کند مصرف درست آن چیست؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** مصرف درست آن بیت المال است، اما در صورت نبودن آن در این عصر مالک نمودن مسکین یا فقیر را بر آن ضروری است، دادن آن در مسجد یا مدرسه جواز ندارد ، مصرف بهتر آن طلاب ومجاهدین اند .

قال العلامة التمرتاشي رحمه الله تعالى: ثم المقرله بنسب لم يثبت ثم الموصى له بما زاد على الثلث ثم بيت المال (ردالمحتار ص۷۷۰ ج۵) والله سبحانه وتعالى اعلم. (۱۸ ذي القعده ۹۵ھ)

## محروم ساختن اولاد

**سوال :** شخصی دو اولاد ویک خانم داشت، در ملکیت او یک اندازه جایداد است، اولاد پدر را به ناحق از خانه کشیدند، پدر که یک مقدار زمین داشت آنرا به فروش رساند تا پسرانش محروم شوند، آیا چنین نمودن شرعاً جواز دارد یاخیر؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اضافه دادن از توان وطاقت خود به اولاد بی دین خلاف اولی است، لذا فروختن زمین در این صورت برای مصارف شخصی خویش ویا کار خیر جائز بلکه مستحب است.

قال الامام طاهر بن عبد الرشید البخاری رحمه الله تعالی :ولو کان ولده فاسقا فاراد ان یصرف ماله الی وجوه الخیر ویحرمه عن المیراث هذا خیر من ترکه لان فیه اعانة علی المعصیة ، ولو کان ولده فاسقا لایعطی له اکثر من قوته (خلاصة الفتوی ص۴۰۰ ج۴) (۱۳ ذی الحجة ۹۶ هـ)

## وراثت در نکاح فاسد وباطل

**سوال :** زید معتده غیر را در دوران عدت به نکاح گرفت یعنی هنده را که از همین نکاح دختری بنام مریم نیز از او تولد شد ، آیا هنده ومریم از مال زید میراث میبرند ویا خیر؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** نکاح معتده الغیر فاسد است ودر نکاح فاسد خانم وارث شده نمیتواند .

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی :ویستحق الارث برحم ونکاح صحیح فلاتوارث بفاسد ولا باطل اجماعا (ردالمحتار ص۸۰۲ ج۵)

## در دوران شش ماه بعد از نکاح ، ولد تولد شده وارث نمیگردد

**سوال :** عمرو بیوه را با نکاح گرفت که در ماه دوم اولاد آورد در صورتیکه شوهر این خانم سه سال قبل فوت شده بود پس این ولد از نسب چه کسی محسوب میشود ؟ آیا مادر وپسرش از مال عمرو میراث میبرند ویا خیر ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** پسر وارث نیست زیرا اقل مدت حمل شش ماه است واکثر آن دوسال . لذا این ولد نه از نسب شخص اول است ونه از نسب عمرو، البته خانم

حقدار میراث است.

**قال فی الهندیة : الحمل یرث ویوقف نصیبه باجماع الصحابة رضی الله تعالی عنهم فان ولد الی سنتین حیا ورث وهذا اذا کان الحمل من المیت فاما اذا کان من غیر المیت کما اذا ماتت وامه حامل من غیر ابیه وزوجها حی فان جاءت به لاکثر من ستة اشهر لایرث لاحتمال حدوثه بعد الموت فلایرث بالشك الا ان یقر الورثة بحملها یوم الموت فان جاءت به لاقل من ستة اشهر فانه یرث (عالگیریة ص ۳ج ۶) والله سبحانه وتعالی اعلم.　　(۱۶ ذی الحجة ۹۲ هـ)**

## باعاق نمودن کسی محروم میراث نمیگردد

**سوال:** در صورت نافرمانی پسر او را پدر بگوید که تو را عاق نمودم بالخصوص این رواج در صوبه سرحد وکراچی عموم دارد آیا باگفتن این جمله پسر محروم میراث میگردد ویا خیر در صورتیکه در وقت مطالبه برادران دیگر بعد از وفات پدر چنین برادر را محروم میراث میگردانند، حکم شرعی در این مورد چیست؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** عاق دو معنی دادرد : (۱) معنی شرعی به معنای نافرمانی نمودن از والدین بنا بر این تحقیق نیازمندی نیست به عاق نمودن والدین بلکه در صورت نافرمانی والدین چنین شخص عندالله عاق است. یعنی عاصی ومرتکب گناه کبیره اما حرمان میراث بر آن مرتب نمیشود.

ومعنای عرفی عاق اینست که شخصی بنا بر بی اطاعتی محروم میراث گردد از مال والدین شرعاً اینرا هیچ اعتبار نیست، با چنین نمودن حق ارث اولاد باطل نمیگردد زیرا وراثت ملک اضطراری وحق شرعی است ثبوت آن بلا قصد مورث و وارث میگردد.

خداوند تعالی میفرماید : **((یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین))**

در اینجا لام برای استحقاق است پس کسی راکه خداوند تعالی حق استحقاق بدهد کسیت که آنرا باطل کند. حضرت عائشه رضی الله عنها، حضرت بریره رضی الله عنها را خریده اراده آزاد نمودن آنرا کرد اما مولای اوشرط نهاد که ولاء ومیراث او از من می باشدپس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود شرط مولا باطل است ولاء معتق را میباشد

ولاء حق ضعیف است مانندیکه در حدیث (الولاء لحمة کلحمة النسب) از کاف تشبیه ظاهر میشود وقتیکه حق ضعیف با نفی نمودن منتفی نشد پس حق نسب که قوی

تر است چگونه نفی را قبول میکند ؟

نیز فقهاء کرام در موانع ارث عاق را ذکر نکرده اند البته طریقه محروم ساختن پسر نافرمان و بی دین وابله را از میراث چنین است که در حیات قبل از مرض الموت تمام اراضی واموال خویش را به کسی هبه کند ویا وقف کند در مصارف خیر وآنرا از ملک خویش خارج کند.

عن عائشة رضی الله تعالی عنها انها ارادت ان تشتری بریرة للعتق وانهم اشترطوا ولاءها فذکرت ذالک لرسول الله ﷺ فقال رسول الله ﷺ اشتریها واعتقیها فان الولاء لمن اعتق (النسائی)

قال العلامة التمرتاشی رحمه الله تعالی: وموانعه الرق والقتل واختلاف فی الدارین حقیقة اوحکما (ردالمحتار ص۳۰۰ ج۰) والله سبحانه وتعالی اعلم. (۲۳ محرم سـ۹۸ـه)

## پول داده شده از طرف حکومت بعد از وفات مامور

**سوال :** زید مامور نظامی ویا غیر نظامی حکومت است، در دوران جنگ ویا در وقت اشغال وظیفه وفات شد. حکومت یک مقدار پول را بنام کفن ودفن وامداد فوری به نام والد ویا به نام اهل وعیال وبیوه او میفرستاد، بعد از آن به اسم زن ویا پسر ودختر زید یک مقدار پول امدادی ویا تقاعد مقرر میکند، پس سوال اینجاست که آیا این کمک شخصاً از کسانی است که اسامی آنها در حکمنانه حکومتی موجود است ویا همه ورثه در آن پول کمک حقدار می باشند ؟ ویا در پول فراهم شده وامداد همه ورثه شریک هستند وآیا حکم پول تقاعد جدا است و کسانی حقدار آن می باشند که بنام آنها حکومت فرمان جاری کرده است وورثه متباقی محروم میباشند ؟ با دلائل تشفی فامائید . بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** در سوال سه نوع پول تحریر شده است : حکم هر یکی جدا جدا است :

(۱) پول ذخیره شده زید درحیات خود یا معاش بعد از وفاتش همه ملک زید است پس در آن همه ورثه زید حسب الحصص شریک هستند.

(۲) پولیکه بنام کفن ودفن حاصل شده است آن ملکیت حکومتی است. مصارف کفن ودفن را از آن وضع ومنفی میشود و مال متباقی پس به حکومت تسلیم میشود اما چونکه عرفا دستور آن نیست بلکه آن پول تسلیم متولی کفن ودفن میشود پس اگر تمام

ورثه درکفن ودفن مشترک بودند آن کمک حکومتی تسلیم همه میگردد.

(۳) بعد از انتقال پول فرستاده شده ملکیت زید نیست بلکه از جانب حکومت برای ورثه زید تبرع است لذا حکومت در آن اختیار دارد به هر کسی که میدهد . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۹/ربیع الاول سنه ۹۸ هجری

## حکم میراث مفقود

**سوال** : یک خانم فوت شد کاکای حقیقی او محمد اسماعیل زنده است اما از مدت سی سال مفقود است . نه اولاد دارد ونه والدین . تنها یک نواسه کاکایش (سانین محمد) موجود است. سوال اینجاست که آیا حقدار میراث این خانم کاکای مفقود او است ویا نواسه کاکای او ؟ ومقصد این عبارت شریفیه شرح سراجی چیست؟ (**المفقود حی فی ماله حتی لایرث منه احد ومیت فی مال غیره حتی لایرث من احد لثبوت حیاته باستصحاب الحال وهو معتبر فی ابقاء ماکان علی ماکان دون اثبات مالم یکن الخ(ص ۱۱۱)**) بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب** : وقتیکه مفقود به عمر نودسالگی برسد پس در مال خود میت محسوب میشود، اگر در عمر نود سالگی پیدا نشد پس مال او بر ورثه او تقسیم میگردد اما تا سن نود سالگی او کسی حقدار مداخله نیست در مال او ، البته در مورد مال غیر از روز مفقودیت میت محسوب شود اما چونکه در اینجا نیز احتمال باقیست که شاید آن شخص زنده باشد پس باید تا مدت نود سالگی حصه میراث او محفوظ بماند اگر پیدا شد، تسلیم او میگردد ودر غیر آن بر وارثان زنده در وقت وفات میت تقسیم شود ورثه موجوده یا ورثه مفقود را اعتبار نیست.

قال العلامة التمرتاشی رحمه الله تعالی: هو (ای المفقود) غائب لم یدر احی هو فیتوقع ام میت اودع اللحد البلقع وهو فی حق نفسه حی فلا ینکح عرسه غیره ولا یقسم ماله (الی قوله) ومیت فی حق غیره فلا یرث من غیره ولا یستحق مال اوصی له اذا مات الموصی بل یوقف قسطه الی موت اقرانه فی بلده علی المذهب فان ظهر قبله حیا فله ذلک وبعده یحکم بموته فی حق ماله یوم علم ذلک فتعتد عرسه للموت ویقسم ماله بین من یرثه الان وفی مال غیره من حین فقده فیرد الموقوف له الی من یرث مورثه عند موته.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی : (قوله وهو فی حق نفسه حی) مقابله قوله الاتی ومیت فی حق غیره وحاصله انه یعتبر حیا فی حق الاحکام التی تضره وهی المتوقفة علی ثبوت موته ویعتبر میتا فیها

يفقه ويحر غيرة وهو ما يتوقف على حياته لان الاصل انه حي وانه الى الان كذلك استصحابا بالحال السابق ولاستصحاب حجة ضعيفة تصلح للدفع لا للاثبات اى تصلح لدفع ماليس بثابت لا لاثباته (ردالمحتار ص۴۲۸ ج۳)

وقال ايضا: (قوله على المذهب) وقيل يقدر بتسعين سنة بتقديم التاء من حين ولادته واختاره في الكنز وهو الارفق هداية وعليه الفتوى (ردالمحتار ص۴۳۱ ج۳)

طریقه تخریج حصص در رساله (تسهیل المیراث) آمده است که در آخر همین جلد احسن الفتاوی درج است (مرتب) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۳/صفر ۹۹ هجری

## حکم اختلاط مال حرام در میراث

**سوال :** زید از کسب حرام یک اندازه مال حرام را بدست آورد آیا بعد از وفات او این مال برای ورثه حلال است یا خیر ؟ بینواتوجروا.

**الجواب باسم ملهم الصواب :** مانندیکه این مال برای زید حرام بود اینچنین برای ورثه او نیز حرام است. اگر مالک آن مال معلوم بود پس رد نمودن آن واجب است. در غیر آن تصدق علی الفقراء واجب است.

قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى : والحاصل انه ان علم ارباب الاموال وجب رده عليهم والا فان علم عين الحرام لا يحل له ويتصدق به بنية صاحبه وان كان مالا مختلطا مجتمعا من الحرام ولا يعلم اربابه ولا شيئا منه بعينه حل له حكما، والاحسن ديانة التنزه عن (وبعد اسطر) لكن في المجتبى مات وكسبه حرام فالميراث حلال، ثم رمز وقال لا نأخذ بهذه الرواية وهو حرام مطلقا على الورثة فتنبه اه ح.

ومفاده الحرمة وان لم يعلم اربابه وينبغي تقييده بما اذا كان عين الحرام ليوافق مانقلناه اذ لو اختلط بحيث لا يتميز يملكه ملكا خبيثا لكن لا يحل له التصرف فيه مالم يؤد بدله كما حققناه قبيل باب زكوة المال فتأمل- ردالمحتار ص۱۳۰ ج۵) والله سبحانه وتعالى اعلم .

۱۰ ربیع الاول ۹۹ هـ

## تقسیم میراث در حیات

**سوال :** زید در حیاتش تمام مال وجانیداد را تقسیم نمود طبق حصص شرعی به همه وقتیکه همه خانه در حصه ها برای اولاد رسید پس در این صورت حکم زن زید چیست، آن در کجا زندگی کند ؟ بینوتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اگر به خانم سهم نداده باشد مجرم است، نیز در حیات میراث تقسیم نمیشود بلکه این هبه است وحکم دادن چیزی کم وبیش به اولاد در هبه قرار ذیل است :

(۱) اگر مقصدش اضرار دیگران باشد مکروه تحریمی است .

(۲) اگر قصدش اضرار نباشد وکدام توجیه دیگر ترجیح هم نباشد پس مکروه تنزیهی است وتسویه بین ذکور واناث در هبه مستحب است .

(۳) بنا بر وجوه دیانت داری، خدمات دینی، احتیاج وغیره تفاضل مستحب است.

(٤) باید به اولاد بی دین اضافه از قدر ضرورت داده نشود ، محروم نمودن آنها وصرف مال زائد را در امور دینی مستحب است .

واگر مکان متعدد را به شکل مشروط هبه کند واین مکان قابل تقسیم باشد ویا قبضه آنرا به اولاد نداده باشد پس این هبه درست نیست، البته اگر مکان قابل تقسیم نباشد وقبضه نیز تسلیم شده باشد در تصرف و اختیار او پس این هبه درست است، اگر آنها با طیب خاطر ورضائیت خانم او را جای میدهند مضائقه نیست .

قال الامام طاهر بن عبد الرشيد البخاری رحمه الله : وفی الفتاوی رجل له ابن وبنت اراد ان يهب لهما شيئا فالافضل ان يجعل للذكر مثل حظ الانثيين عند محمد رحمه الله تعالى وعند ابی يوسف رحمه الله تعالى بينهما سواء هو المختار لورود الآثار . ولو وهب جميع ماله لابنه جاز فی القضاء وهو آثم ثم نص عن محمد رحمه الله تعالى هكذا فی العيون، ولو اعطى بعض ولده شيئا دون البعض لزيادة رشده لا بأس به وان كان سواء لا ينبغی ان يفضل ، ولو كان ولده فاسقا فاراد ان يصرف ماله الى وجوه الخير ويحرمه عن الميراث هذا خير من تركه لان فيه اعانة على المعصية . ولو كان ولده فاسقا لا يعطی له اكثر من قوته

خلاصة الفتاوی ص ... ج ) والله سبحانه وتعالى اعلم - ۲۶ جمادی الاولی ۹۹ هـ

## اقرار دین بعضی ورثه بر میت

**سوال :** کسی فوت شد، والدین او میگویند پسر مایان مقروض بود باید در قدم اول دین او اداء گردد بعد از آن میراث او تقسیم شود، در صورتیکه واقعه خلاف آنست در این صورت چه باید کرد ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** باید از ترکه آن قرض تادیه گردد که بر آن دوتن ثقه شاهد باشد اما قرضیکه شاهد بر آن نباشد آن قرض تنها از حصه کسانی وضع میگردد که بر میت اعتراف دین را دارند وبر سهم دیگر ورثه دخل انداز نیست، ناگفته نماند مهر خانم نیز از جمله قرض محسوب میگردد . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۸/جمادی الثانی ۹۹هجری

## بین شخص مسلمان وشخص ذکری میراث جاری نمیشود

**سوال :** شخصی بنام عثمان در مذهب وعقیده ذکری هاست برادرش محمد موسی که اولاً او نیز ذکری بود پس توبه کرد ومتباقی افراد فامیل همه ذکری اند ، در صورتیکه عثمان انتقال یافت آیا محمد موسی از او میراث گرفته می تواند یا خیر ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** ذکری غیر مسلم و زندیق است وبین مسلم وکافر سلسله میراث جاری نمیشود لذا در این مال به محمد موسی میراث نمیرسد .

قال الحصکفی رحمه الله تعالی: وموانعه الرق والقتل واختلاف الدین اسلاما و کفرا (ردالمحتار ص۵۰۳ج۶) والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۹رجب ۹۹هـ

## صدقه وخیرات قبل از تقسم ترکه

**سوال :** یکی از رفیقانم فوت شد که یک خانم ویک مقدار مال از او ماند خانم او یک اندازه لباس اندک او را خیرات کرد . حالاً می پرسد که آیا لباس قیمتی او نیز خیرات کنم ویا بر عزیزان او آنرا تقسیم کنم؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** قبل از تقسیم ترکه خیرات نمودن از مال میت جواز ندارد، در هر چیز ترکه هر وارث حق دارد. بعد از ترکهٔ هر وارث حق دارد که از سهم خویش بکدام اندازه خیرات میکند البته اگر در ورثه علاوه از خانم او کسی دیگری از

وارثان نبود پس خانم حق هر نوع تصرف وخیرات را در آن دارد . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۹/شوال ۹۹ هجری

## جواب یک اشکال بر کلاله

**سوال :** در استحقاق ولد الام (برادر وخواهراخیافی) شرط است که میت باید کلاله باشد وقتیکه ام یا بنت موجود باشد میت را کلاله گفته نمیشود، پس سوال اینجاست که با بنت ولدالام (برادر وخواهر اخیافی) محروم میشود و با ام ولد الام وارث می باشد، این معامله چگونه است؟ ازینجا دانسته میشود که در موجودیت ام میت کلاله نمی باشد (بیان القرآن، تنویرالایمان، تفسیرات احمدیه، روح البیان وغیره) . بینوا توجروا .

**الجواب باسم ملهم الصواب :** تفسیر مأثور معروف کلاله اینچنین است : من لاولدله ولاوالدوهو مأثور عن ابی بکر وعمر وابن عباس وعلی وابن مسعود وزید بن ثابت رضی الله تعالی عنهم وبه یقول الشعبی والنخعی والحسن وقتادة وجابر بن زید والحکم وبه یقول اهل المدینة واهل الکوفة والبصرة وهو قول الفقهاء السبعة والائمة الاربعة وجمهور السلف والخلف بل جمیعهم وقد حکی الاجماع علیه غیر واحد وورد فیه حدیث مرفوع (تفسیر ابن کثیر ص ج)

(۱) متبادر از تفسیر والد تنها والد است، والده را شامل نیست.

(۲) در این آیت حکم صورت عدم ام مذکور است ومفهوم مخالف حجت نیست پس از صورت وجود ام آیت ساکت است که حکم آن با اجماع ثابت گردیده است.

(۳) کسی که نزد او مفهوم مخالف حجت باشد آنها نیز در اینجا جهت مخالفت از اجماع مفهوم مخالف قائل نیستند .

قال العلامة الالوسی رحمه الله تعالی : ولا یضر عند من لم یقل بالمفهوم جریانه فی صورة الام اوالجدة مع ان قرابتها لیست بطریق الکلالة وکذا لایضر عند القائل به ایضا للاجماع علی ذلک (روح المعانی ص ج)

نیز در آخر سوره نساء در توریث اخوات اعیانی وعلات برقید عدم الولد اشکال است که ولد بنت را نیز شامل می باشد در صورتیکه اخوات جهت بنت محروم نمیگردند بلکه عصبه می باشند جوابات آن قرار ذیل است :

(۱) این قید جهت اعطاء نصف وثلثین است در صورت وجود بنت حکم نصف

وثلثان نیست بلکه اخوات عصبه مع الغیر میگردند.

(۲) در اینجا مراد از ولد ابن است، (بقرينة ما بعده وهو قوله تعالى: وهو يرثها ان لم يكن لها ولد ـ فان البنت لا تحجب الاخ) بر این تقیید حدیث (اجعلوا الاخوات مع البنات عصبة) نیز شاهد است. این حدیث مشهور است لذا تقیید قرآن بر آن درست است، واگر آنرا خبر واحد تسلیم کنیم باز هم موافق آن جهت انعقاد اجماع تقیید آن با قرآن صحیح است این تقیید خلاف مفهوم کلاله نیست بلکه موافق آن است چرا که در تفسیر کلاله مذکور از اصول ذکور مراد بودن تبادر قرینه است که در طرف فروع نیز ولد ذکر مراد است.

والله سبحانه وتعالى اعلم. غره رجب ۱۴۰۱ هجري

## وصي یا وارث مصارف کفن ودفن را از ترکه گرفته میتواند

**سوال:** بکر انتقال یافت، خانم دو پسر ویک دختر را از پشت گذاشت، پسرش مصارف گور وکفن را از جیب خویش نمود بدین قصد که آنرا بعداً از ترکه بگیرد آیا چنین نمودن برایش جواز دارد؟ آیا شاهد گرفتن بر او لازم است؟ آیا وصی نیز چنین حق دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** بله! وارث یا وصی حق دارد در صورتیکه دفن وکفن را از جیب خویش بکند که آنرا از ترکه بگیرد اگر بنیت رجوع بر آن کسی را شاهد گرفته باشد یا نگرفته باشد، پسر چونکه وارث است حق گرفتن پول را برای گور وکفن پدرش از ترکه دارد برای رجوع علی الترکه بر نیت رجوع اشهاد ضروری نیست.

اما حق رجوع را فقط آنقدر دارد که طبق سنت باشد اضافه تر وبیش قیمت نباشد مانندیکه معمول میت در اعیاد وغیره باشد اگر در کفن مقدار زائد از قدر سنت و یا از لباس میت در اعیاد باشد پس در مصارف بیش بها حق رجوع را بر ورثه ندارد.

قال العلامة الحصكفي رحمه الله تعالى: او قضى (اى الوصى) دين الميت الثابت شرعا او كفنه او ادى خراج اليتيم او عشره فمنه مال نفسه او اشترى الوارث الكبير طعاما او كسوة للصغير او كفن الوارث الميت او قضى دينه من مال نفسه فانه يرجع ولا يكون متطوعا۔

وقال العلامة الطحاوى رحمه الله تعالى: قوله او كفنه اطلقه (اى لم يقيده بالاشهاد) هنا وفيما يأتي وجعل الوارث والوصى سواء في الرجوع بما انفقه في الكفن ولا بد من كون ذلك من غير اسراف بحسب

ما ذکرہ الائمة من کفن السنة ومراعاة حال الرجل عما یلبسه فی الاعیاد ومجامع الناس وتلبسه المرأة للزیارة انتهی شرنبلالیة (حاشیة الطحاوی علی الدر ص ۳۰۸ ج ۱) واللّٰه سبحانه وتعالی اعلم.

۱۲ محرم ۱۴۱۹ھ

## مصارف تجهیز وتکفین زوجه بر زوج است

**سوال:** خانم کسی وفات شد. زوج مصارف تجهیزوتکفین آنرا از جیب شخصی خویش نمود آیا زوج حق گرفتن آن مصارف را ازترکه زوجه دارد یاخیر؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** بنا بر قول اصح اگر که زوجه غنی نیز باشد نفقه او بر زوج واجب است وقانون است کسی که نفقه بر ذمه او باشد تجهیز وتکفین نیز بدوش او می باشد لذا زوج باید مصارف تجهیز وتکفین را از مال خویش بکند وحق وصول نمودن آنرا از ترکه ندارد.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی تحت قوله او کفن الوارث للمیت: (تنبیه) لو مات ولا شیء له ووجب کفنه علی ورثته فکفنه الحاضر من مال نفسه لیرجع علی الغائب منهم بحصته لیس له الرجوع لو انفق بلا اذن القاضی حاوی الزاهدی قال الرملی فی حاشیة الفصولین یستفاد منه انه لولم یجب علیهم کتکفین الزوج الذی صرفه من مال غیر الزوج بلا اذنه او اذن القاضی فهو متبرع فالاجنبی فیستثنی تکفینها بلا اذن مطلقا بناء علی المفتی به من انه علی زوجها ولو غنیة (ردالمحتار ص ۴۷۰ ج ۵)

وقال ایضا فی کتاب الفرائض: (قوله یبدأ من ترکة المیت (الی قوله) تجهیزه) وکذا تجهیز من تلزمه نفقته کولد مات قبله ولو بلحظة وکزوجته ولو غنیة علی المعتمد در منتقی (ردالمحتار ص ۴۸۶ ج ۵) قلت المراد للولد الفقیر الذی تحل له الصدقة کما صرح الفقهاء رحمهم الله ان نفقة الصغیر الغنی فی ماله.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی تحت قوله وتجب لطفله الفقیر: (قول الفقیر) ای ان لم یبلغ حد الکسب فان بلغه کان للاب ان یوجرہ او یدفعه فی حرفة لیکتسب وینفق علیه من کسبه لو کان ذکرا بخلاف الانثی کما قدمه فی الحضانة عن المؤیدیة قال الخیر الرملی لو استغنت الانثی بنحو خیاطة وغزل یجب ان تکون نفقتها فی کسبها کما هو ظاهر (ردالمحتار ص ۶۷۰ ج ۲) واللّٰه سبحانه وتعالی اعلم.

۱۳ محرم ۱۴۱۹ھ

## اگر اجنبي انتظام کفن ودفن کسی را نمود آنرا از ترکه گرفته نیمتواند

**سوال :** کسی در سفر انتقال یافت، از وارثان او هیچ کسی نبود، یک رفیق از مال خویش انتظام کفن ودفن او را نمود آیا در باز گشت حق دارد که این مصارف را از ترکه آن بگیرد یا خیر ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** مصارف اجنبی در کفن ودفن میت تبرع است، حق گرفتن آنرا از ترکه ندارد ، البته اگر مال میت موجود باشد وکدام وارث یا وصی نباشد پس اجنبی از آن انتظام مصارف تدفین وتکفین آنرا کرده میتواند .

قال العلامة ابن البزاز الکردری رحمه الله تعالی : الوصی اوالوارث اذا اشتری للمیت کفنا لهما الرجوع فی مال المیت والاجنبی اذا اشتری لم یرجع (البزازیة بهامش الهندیة ص۳۰۰ ج۶)

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی تحت قوله وتجهیزه : قال فی التبیین لان فی التاخیر فساد المیت ولهذا یملکه الجیران ایضا فی الحضر والرفقة فی السفر اه (رد المحتار ص۶۰۰ ج۵)

وقال العلامة الشلبی رحمه الله تعالی : (قوله فقال فی غیر التجهیز وشراء الکفن) قال الاتقانی ومثل شراء الکفن لانه ضروری لایبتنی علی الولایة الا تری ان الام تملکه ولهذا لومات رجل فی محلة قوم ومعه مال فکفنوه ودفنوه من ماله جاز وان لم یکن له ولایة اه (حاشیة الشلبی بهامش التبیین ص۲۰۰ ج۶) والله سبحانه وتعالی اعلم ـ

۱۳ محرم ۱۴۱۹ھ

## اگر وصي يا وارث ازمال خويش قرض را اداء نمود آنرا از ترکه گرفته میتواند

**سوال :** کسی در حالت مقروضیت انتقال یافت وقرض او را وارث یا وصی از مال خویش اداء نمود آیا حق وصول آنرا از ترکه دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** بله ! حق گرفتن آنرا دارد . والله سبحانه وتعالی اعلم.

## خرید وفروخت والد اشیاء منقوله پس صغیر خود را

**سوال :** برای طفل یک سبت چارپائی وتخت در میراث رسید آیا پدر او حق خرید وفروخت آنرا دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** خرید وفروخت اشیاء منقوله صغیر با غبن یسیر

رقیمت مثل جواز دارد بشرطیکه صلاحیت عام والد معروف باشد ویا مستور الحال باشد. واگردر والدین فساد ظاهر بودپس با فروخت دوچندی جائز درغیرآن جائز نیست.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی : وبیع الاب مال صغیر من نفسه جائز بمثل القیمة وبما یتغابن فیه وهو الیسیر والا لا وهذا کله فی المنقول.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی : (قوله وبیع الاب الخ) مثله اذا باعه من اجنبی فثلاث صور فی حکم واحد وهی بیع الاب من نفسه او من اجنبی وبیع الوصی من اجنبی ط قلت وهذا لو الاب عدلا او مستورا فلو فاسقا ففی بیعه المنقول روایتان کما سیأتی - والشراء کالبیع وقال فی جامع الفصولین للاب شراء مال طفله لنفسه بیسیر الغبن لا بفاحشه اهـ (ردالمحتار ص ۳۰ ج ۰)

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: ولو البائع اباً فان محمودا عند الناس اومستور الحال یجوز ابن کمال.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی تحت قوله یجوز : ویجوز بیع منقوله فی روایة فیوضع ثمنه فی ید عدل وفی روایة لا ، الا بضعف القیمة وبه یفتی (ردالمحتار ص ۰۰ ج ۰) والله سبحانه وتعالی.

۵ ا محرم ۱۴۱۹ هـ

## خرید وفروخت وصي اشیاء منقوله یتیم را

**سوال :** زید وصی چند یتیمها است در وراثت برای آنها چیزی رسیده است که تا وقت بلوغ آنها ضائع میشود ویا میده میشود مانند ظروف چینی یا سنگ مرمر وغیره آیا زید حق فروختن آنرا برای مصارف ایتام دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اگر زید را قاضی وصی تعین نموده باشد پس باید او مال ایتام را نگیرد بلکه با منفعت ظاهره بر کسی دیگر به فروش برساند واگر زید از جانب پدر یا جد یتیم وصی باشد پس اشیاء منقوله یتیم را با منفعت ظاهره شخصاً نیز خریده می تواند . همین است حکم فروخت کدام چیز وصی یتیم که بشرط منفعت ظاهره حق فروخت را دارد.

بر اجنبی فروختن با شرایط ذیل جواز دارد :

(۱) اینکه شهادت او در حق وصی پذیرفته شود یعنی با او وصی تعلق اصل وفرع یا زوجیت را نداشته باشد.

(۲) اینکه وارث میت نباشد.

(۳) اینکه غبن فاحش نباشد.

قال الامام الزیلعی رحمه الله تعالی: وهذا اذا تبایع الوصی للصغیر مع الاجنبی واما اذا اشتری شیئا من مال الیتیم لنفسه او باع شیئا منه من نفسه جاز عند ابی حنیفة رحمه الله واحد الروایتین عن ابی یوسف رحمه الله تعالی اذا کان للیتیم فیه منفعة ظاهرة وتفسیرة ان یبیع ما یساوی خمسة عشر بعشرة من الصغیر او یشتری ما یساوی خمسة عشر بعشرة للصغیر من نفسه واما اذا لم یکن فیه منفعة ظاهرة للیتیم فلا یجوز. وهل قول محمد رحمه الله تعالی والظاهر الروایة عن ابی یوسف رحمه الله تعالی انه لایجوز علی کل حال. هذا فی وصی الاب واما وصی القاضی فلا یجوز بیعه من نفسه بکل حال لانه وکیله (تبیین الحقائق ص۲۱۱ ج۶)

وقال العلامة الحصکفی: وصح بیعه وشراؤه من اجنبی بما یتغابن الناس لا بما لا یتغابن وهو الفاحش لان ولایته نظریة فلو باع به کان فاسدا حتی یملکه المشتری بالقبض قهستانی وهذا اذا تبایع الوصی للصغیر مع الاجنبی وان باع الوصی او اشتری مال الیتیم من نفسه فان کان وصی القاضی لایجوز ذلک مطلقا لانه وکیله وان کان وصی الاب جاز بشرط منفعة ظاهرة للصغیر وهی قدر النصف زیادة او نقصا وقالا لایجوز مطلقا.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله وصح بیعه وشراءه) اطلقهما فشمل النقد والنسیئة الی اجل متعارف لکن من ملیء فلو مفلس. فسیاتی فی الفروع آخر الوصایا قال فی الخانیة واذا باع شیئا من ترکة المیت بنسیئة فان کان یتضرر به الیتیم بان کان الاجل فاحشا لایجوز اه رملی (قوله من اجنبی) ای عن المیت وعن الموصی فلو باع من نفسه فسیاتی او باع ممن لاتقبل شهادته له او من وارث المیت لایجوز۔

وقال ایضا: (قوله وان باع الوصی) ای ماله من الیتیم (قوله من نفسه) متعلق باشتری والضمیر للوصی (قوله لانه وکیله) ای القاضی وفعل الوکیل کفعل الموکل وفعل الموکل قضاء وهو لا یقضی لنفسه ط (قوله وهی قدر النصف زیادة او نقصا) الزیادة راجعة الی الشراء والنقص الی المبیع قال الزیلعی رحمه الله تعالی تفسیر المنفعة الظاهرة ان یبیع ما یساوی خمسة عشر بعشرة من الصغیر او یشتری ما یساوی عشرة بخمسة عشر لنفسه من مال الیتیم اه قال فی ادب الاوصیاء وفی المنتقی وبه یفتی وفی الخانیة وبهذا فسر الخیریة الامام السرخسی فی غیر العقار وفی العقار عند البعض ان یشتری بضعف القیمة ویبیع بنصفها. وفی الحافظیة ویجوز بیع الوصی من نفسه وشراءه ان کان فیهما نفع ظاهر کبیع ما

یساوی تسعة بعشرة او شراء عشرة بتسعة، فلعدوا ما فی العقار فلا شک ان الخیریة فی الشراء التضعیف وفی البیع التنصیف لانه لایقدر علی بیعها من غیره الا بالضعف کما مر فکیف یسوغ له الشراء لنفسه باقل واری زیادة الاثنین فی العشرة ونقصه منها فیما عدا العقار کاف فی الخیریة لانه الغبن الفاحش الذی لایتحمله الناس اه (ردالمحتار ص ۷۰۳ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۲ محرم ۱۳۱۹ هـ

## خرید وفروخت وصي یا والد زمین صغیر را

**سوال :** خالد چند روز قبل از وفات خویش قاسم راً نگهبان ووصی اهل وعیال خویش تعین نمود بعضی از ورثه خالد نابالغ اند آیا وصی یعنی قاسم حق دارد تا یک قطعه زمین خالد را خود بگیرد یا بر کسی دیگری به فروش برساند وپول آنرا بر اطفال صغیر خالد به مصرف برساند یا خیر ؟ بینوا تورجوا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** والد حق خرید وفروخت زمین صغیر را دارد بشرطیکه اصلاح والد عام ومعروف باشد ویا مستور الحال باشد واگر در والد فساد ظاهر باشد پس با قیمت دو برار حق فروش را دارد ، کم از آن ندارد.

وصی الاب والجد در صورتهای ذیل حق خرید وفروخت را دارد :

(۱) اینکه از دو برابر قیمت کم نباشد.

(۲) علاوه از آن کدام انتظام دیحر نفقه صغیر نباشد.

(۳) برای تادیه دین میت.

(٤) عائدات زمین تکافوء نکند نفقه صغیر را.

(۵) اندیشه از بین رفتن زمین باشد بنا بر سیلاب وغیره.

(۶) زمین در قبضه کدام جابر باشد ووصی در خوف باشد که اگر آنرا از آن متصرف شوم بار دوم نیز بنا بر قبضه دیرینه آنرا متصرف میگردد.

(۷) میت وصیت مرسله نموده باشد یعنی وصیت کدام نیت معینه ثلث، ربع وغیره را نکرده باشد مثلاً گفته باشد که هزار روپیه از مالم به فلان بدهید اگر هزار روپیه ثلث کل ترکه باشد یا اندک از آن پس وصیت درهمین هزار روپیه نافذ می باشد واگر آن هزار روپیه اضافه باشد از کل ترکه پس تا مقدار ثلث وصیت نافذ می باشد.

در صورتهای فوق برای جوازبیع دو شرط است :

(۱) در ترکه میت از منقولات آنقدر نباشد که ضرورت صورت بالا را تکمیل کند.

(۲) بیع صرف بقدر ضرورت قطعه ارض باشد فروختن اضافه از مقدار ضرورت جواز ندارد.

قال الامام الزیلعی رحمه الله تعالی: وقال المتاخرون من اصحابنا لا یجوز للوصی بیع عقار الصغیر الا ان یکون علی المیت دین او یرغب المشتری فیه بضعف الثمن او یکون للصغیر حاجة الی الثمن. قال الصدر الشهید رحمه الله تعالی وبه یفتی (تبیین الحقائق)

وقال العلامة الشلبی رحمه الله تعالی : (قوله او یرغب المشتری فیه بضعف الثمن) المراد بالثمن القیمة اه (قوله او یکون للصغیر حاجة الی الثمن) هذا حکم الوصی واما الاب اذا باع عقار الصغیر بمثل القیمة فان کان الاب محمودا عند الناس او مستورا یجوز حتی لو بلغ الابن لم ینقض البیع وان کان الاب فاسقا لا یجوز البیع حتی لو بلغ الابن له نقض البیع ـ وهو المختار اه کاکی. (حاشیة الشلبی بهامش التبیین ص۲۰۳ ج۶)

وقال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: وجاز بیعه (ای الوصی) عقار صغیر من اجنبی لا من نفسه بضعف قیمته او لنفقة الصغیر او دین المیت او الوصیة مرسلة لا نفاذ لها الا منه او لکون غلاته لا تزید علی مؤنته او خوف خرابه او نقصانه او کونه فی ید متغلب، درر واشباه ملخصا. قلت وهذا لو البائع وصیا لامن قبل ام او اخ فانهما لا یملکان بیع العقار مطلقا ولا شراء غیر طعام و کسوة ولو البائع ابا فان محمودا عند الناس او مستور الحال یجوز ابن کمال.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی : (قوله وجاز بیعه عقار صغیر الخ) اطلق السلف جواز بیعه العقار، وقیده المتاخرون بالشروط المذکورة کما فی الخانیة و غیرها. قال الزیلعی رحمه الله قال الصدر الشهید رحمه الله وبه یفتی ای بقول المتاخرین وما فی الاشباه من انه لا یجوز عند المتقدمین سبق قلم، فتنبه (قوله لا من نفسه) قال ابن الکمال وقولهم اجنبی یؤذن ان بیعه من نفسه لا یجوز لان العقار من انفس الاموال فاذا باعها من نفسه فالتهمة ظاهرة اه وفیه انه اذا کان بضعف القیمة لا یتاتی معه التهمة فلعل القید اتفاقی یؤیده ما فی الهندیة لو اشتری الوصی عقارا الیتیم لنفسه جاز لو خیرا بان یأخذه بضعف القیمة عند البعض اه افاده السائحانی وقدمنا مثله عن الاب الاوصیاء وقوله عند البعض قید لقوله بان یأخذه الخ لا للجواز کما یعلم مما قدمناه (قوله او لنفقة) ای وان کان بمثل القیمة او

بدين يسير ط الول و كذا يقال فيما بعده فيما يظهر بدليل جعله مقابلا للاول. (قوله او دين الميت) اى دين على الميت لا وفاء له الا ببيعه حانيه لكن يبيع بقدر الدين فقط على المفتى به كما قدمناه و كذا فى الوصية (قوله مرسلة) تقدم تفسيرها بأنى لم تقيد بكسر كثلث اوربع مثلا وذلك كما اذا اوصى بمائة مثلا (قوله اوخوف خرابه) تقدم فى عقار الكبير الغائب ان الاصح انه لايبيعه للملك والظاهر انه لايجرى التصحيح هنا لان المنظور اليه هنا منفعة الصغير. ولذا جاز هنا فى بعض هذه الصور ما لايجوز فى عقار الكبير تأمل (قوله او كونه فى يد متغلب) كان استردته منه الوصى ولا بينة له ويخاف ان يأخذه المتغلب منه بعد ذلك تمسكا بما كان له من اليد فللوصى بيعه وان لم يكن لليتيم حاجة الى ثمنه كما فى بيوع الخانية (قوله يجوز) فليس للصغير نقضه بعد بلوغه اذ للاب شفقة كاملة ولم يعارض هذا المعنى معنى آخر فكان هذا البيع نظرا للصغير و ان كان الاب فاسدا لم يجز بيعه العقار فله نقضه بعد بلوغه هو المختار الا اذا باعه بضعف القيمة اذ عارض ذلك المعنى معنى آخر ويجوز بيعه منقوله فى رواية ويوضع ثمنه فى يد عدل وفى رواية لا الا بضعف قيمته وبه يفتى جامع الفصولين وسيأتى فى الفروع.

(تنبيه) : ظاهر كلامهم هنا انه لايقتصر بيع الاب عقار ولده الى المسوغات المذكورة فى الوصى و نقل الحموى فى حواشى الاشباه من الوصايا ان الاب كالوصى لايجوز له بيع العقار الا فى المسائل المذكورة كما افتى به الحانوتى اه ثم رائيت فى مجموعة شيخ مشايخنا منلا على التركمانى قد نقل عبارة الحموى المذكورة ثم قال ما نصه وهو مخالف لاطلاق ما فى الفصول وغيره ولم يستند الحانوتى فى ذلك الى نقل صحيح. ولكن اذا صارت المسوغات فى بيع الاب ايضا كما فى الوصى صار حسنا مفيدا ايضا (ردالمحتار ص۶۰۸ ج۵) والله سبحانه وتعالى اعلم. ۱۹ محرم سنة ۱۴۱۹ هـ

## علاوه از والد تصرف نمودن برای دیگر اوصیاء از رشته داران در مال صغیر

**سوال :** هنده در مرض الموت زید را وصی اولاد نابالغ خویش تعین کرد نیز چند روز قبل از وفات خالد عمرو را وصی برادران وهمشیره های نابالغ خویش تعین کرد پس سوال اینجاست که آیا زید وعمرو حق فروختن اموال منقوله یا غیر منقوله میت را دارند یا خیر ؟بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** علاوه ازپدر . جد . قاضی اگر دیگر رشته داران تعین نموده باشند اوصیاء حق فروخت غیر منقوله را در چهار صورت دارند بشرطیکه این

اموال منقوله وغیر منقوله به صغیر در میراث از موصی رسیده باشد حق تصرف را در اموال دیگر آن ندارد . تفصیل صور جواز :

(۱) برای تادیه میت اگر دین محیط باشد بر جانیداد باید همه آن فروخته شود در غیر آن بقدر دین فروخته میشود .

(۲) برای تنفیذ وصیت مرسله بقدر تنفیذ وصیت فروختن همه زمین جواز ندارد مراد از وصیت مرسله اینست که تعین نسبت خاص نشده باشد مانند ثلث، ربع وغیره.

(۳) جهت سیلاب وغیره خوف از بین رفتن یا افتیدن تعمیر باشد.

(٤) خوف قبضه کدام ظالم باشد.

اگر علاوه از صورت های مذکوره ضرورت نفقه صغیر وغیره پیش آمد پس باید معامله در محکمه فیصله شود یا در مجلس حکم .

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی تحت قوله (قوله ووصی ابی الطفل احق الخ) واما وصی الاخ والام والعم وسائر ذوی الارحام ففی شرح الاسبیجابی ان لهم بیع ترکة المیت لدینه او وصیته ان لم یکن احد ممن تقدم لابیع عقار الصغیر اذ لیس لهم الا حفظ المال ولا الشراء للتجارة ولا التصرف فیما یملکه الصغیر من جهة موصیهم مطلقا لانهم بالنظر الیه اجانب نعم لهم شراء مالابد منه من الطعام والکسوة وبیع منقول ورثة الیتیم من جهة الموصی لکونه من الحفظ لان حفظ الثمن ایسر من حفظ العین اه من ادب الاوصیاء وغیره ـ وفی جامع الفصولین والاصل فیه ان اضعف الوصیین فی اقوی الحالین کاقوی الوصیین فی اضعف الحالین واضعف الوصیین وصی الام والاخ والعم واقوی الحالین حال صغر الورثة واقوی الوصیین وصی الاب والجد والقاضی واضعف الحالین حال کبر الورثة ثم وصی الام فی حال صغر الورثة کوصی الاب فی حال کبر الورثة عند غیبة الوارث فللوصی بیع منقوله لا عقاره کوصی الاب حال کبرهم اه (ردالمحتار ص۷۰۰ ج۵)

وقال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی : قلت وهذا لو البائع وصیا لا من قبل ام او اخ فانهما لایملکان بیع العقار مطلقا ولاشراء غیر طعام وکسوة ـ

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی : (قوله مطلقا) ای ولو فی هذه المستثنیات واذا احتاج الحال الی بیعه یرفع الامر الی القاضی ط (ردالمحتار ص۷۰۲ ج۵)

وقال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی : وان لغیر الوصی التصرف لخوف متغلب وعلیه الفتوی

وتمامه فيما علقته على الملتقى.

قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى: (قوله وتمامه فيما علقته على الملتقى) حيث قال واعلم ان لم يحصر التصرف في الوصي اشارة الى جواز تصرف غيره كما اذا خاف من القاضي على ماله اى مال الصغير فانه يجوز لواحد من اهل السكة ان يتصرف فيه ضرورة استحساناً وعليه الفتوى ذكره القهستانى. (ردالمحتار ص ٣٣٠ ج ٥)

وقال العلامة الطحاوى رحمه الله تعالى: (قوله اوخوف هلاكه الخ) قال الحموى فى شرحه اما العقار المحصن بنفسه حتى لو خيف هلاكه او هلاك بنائه ملك بيعه لتعينه حفظاً له كالمنقول والاصح انه لايملك لانه نادر وفى التمرتاشى ويملك اجارة الكل لانه حفظ انتهى (قوله لانه نادر) اى خوف الهلاك و هذ التعليل غير ظاهر لان الكلام فيما اذا تحقق هذا النادر - (حاشية الطحاوى على الدر ص ٣٣٠ ج ٤) والله سبحانه وتعالى اعلم - ٢٣ محرم ١٣١٩ هـ

## تصرف نمودن وصي اب در مال اولاد بالغ

**سوال:** زيد در وقت موت خود عمرو را وصى اولاد خويش تعين نمود بعضى از آنها نابالغ بودند وبعض بالغ آيا تصرف نمودن وصى در حصص بالغان جواز دارد يا خير؟ بينوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب:** در جانيداد منقوله وغير منقوله او در دو صورت تصرف مطلقاً جواز دارد، خواه بالغين حاضر باشند يا غائب:

(۱) براى تاديه ميت بقدر دين.

(۲) براى تنفيذ وصيت بقدر تنفيذ وصيت.

ودر دو صورت ديگر بدين شرط تصرف جواز دارد وقتيكه بالغين غائب باشند.

(۱) جهت سيلاب وغيره انديشه از بين رفتن زمين ويا اشياء ديگر باشد.

(۲) خوف قبضه كدام جابر باشد.

قال العلامة الحصكفى رحمه الله تعالى: وجاز بيعه اى الوصى على الكبير الغائب فى غير العقار الا لدين اوخوف هلاكه ذكره عزمى زاده معزياً الى الخانية، للمنقول الزيلعى والقهستانى والاصح لا لانه نادر.

قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى: (قوله وجاز بيعه الخ) بيان المسألة انه اذا لم يكن على الميت دين ولا وصية فان الورثة كبارا حضور الا يبيع شيئاً ولو غيباً له بيع العروض فقط وان كلهم

صغارا یبیع العروض والعقار وان المحض صغارا والمحض کبارا فکذلک عندہ وعندهما یبیع نصیب الصغار ولو من العقار دون الکبار الا اذا کانوا غیبا فیبیع العروض، وقولهما القیاس وبه نأخذ وان کان علی المیت دین او اوصی بدراهم ولا دراهم فی الترکة والورثة کبار حضور فعنده یبیع جمیع الترکة وعندهما لا یجوز الابیع حصة الدین اه ملخصا من غایة البیان عن نکت الوصایا لابی اللیث (قوله الالدین) ای فله بیع العقار لکنه یوهم انه مقید بکون الکبیر غائبا ولیس کذلک کما مر -وفی العنایة قید بأغیبة لانهم اذا کانوا حضورا لیس للوصی التصرف فی الترکة اصلا الا اذا کان علی المیت دین اواوصی بوصیة ولم تقض الورثة الدیون ولم ینفذوا الوصیة من مالهم فانه یبیع الترکة کلها ان کان الدین محیطا وبمقدار الدین ان لم یحط وله بیع مازاد علی الدین ایضا عند ابی حنیفة رحمه الله خلافا لهما وبمقدار الوصیة بمقدار الثلث، ولو باع لتنفیذها شیئا من الترکة جاز بمقدارها بالاجماع -وفی الزیادات الخلاف المذکور فی الدین اه قال فی ادب الاوصیاء وبقولهما یفتی - کذا فی الخافظیة والغنیة وسائر الکتب اقومثله فی البزازیة-

(قوله الاصح لا) راجع الی قوله اوخوف هلاکه (قوله لانه) ای الهلاک نادر -قال فی المعراج وقال بعضهم لا یملک وهو الاصح لان الدار لا تهلک غالبا فیبقی الحکم علیه لا علی النادر اه (ردالمحتار ص ۳۰ ج ۶)

قال العلامة الطحاوی رحمه الله تعالی: (قوله لانه نادر) ای خوف الهلاک وهذا التعلیل غیر ظاهر لان الکلام فیما اذا تحقق هذا النادر. (حاشیة الطحاوی علی الدر ۳۳ ج ۴)

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی (قوله وتمامه فیما علقته علی الملتقی) حیث قال والحاصل یحصر التصرف فی الوصی اشارة الی جواز تصرف غیرہ کما اذا خاف من القاضی علی ماله ای مال الصغیر فانه یجوز لواحد من اهل السکة ان یتصرف فیه ضرورة استحسانا وعلیه الفتوی. ذکرہ القهستانی. (ردالمحتار ص ۳۰ ج ۶)

قلت: فحیث یجوز التصرف عند خوف الضیاع لغیر الوصی فلان یجوز للوصی اولی -والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۳ محرم ۱۴۱۹ ھ

## طریقه ایجاب وقبول واداء ثمن در بیع وشراء اب ووصي برای صغیر

**سوال :** اگر اب یا وصی چیزی را از صغیر خرید یا برایش فروخت آیا شخصاً ایجاب وقبول کنند یا کدام طریقه دیگری را اختیار کنند ؟ نیز در صورت شراء اداء

**الجواب باسم ملهم الصواب :** با بعتُ یا اشتریت گفتن اب بیع تکمیل میشود ضرورت قبلتُ گفتن نیست اما در حق وصی گفتن قبلت نیز ضروری است البته در صورت بیع با بیع مجرد برای اب و وصی از جانب صغیر بر مبیع قبضه معتبر نیست بلکه ضروری است تا مبیع را چنین جدا نموده ممتاز سازد که اگر صغیر قبضه میخواهد بتواند واگر قبل از آن مبیع هلاک شد پس اب ووصی ضامن می باشد ، از تمکن من القبض دانسته میشود که اب ووصی از جانب صغیر قابض اند بعد از آن اگر مبیع هلاک گردد پس بر صغیر می باشد.

در صورت شراء قبضه سابق اب ووصی کافی است قبضهء مستقل را نیازمندی نیست، نیزدرصورت بیع بر ثمن ازسابق قبضه اب ووصی موجوداست ضرورت چیزی دیگری نیست، البته درصورت شراء طریقه اداء ثمن این است که ازجانب قاضی یا بزرگان محله کسی وکیل مقرر شود که از ابتداء برای صغیر بر ثمن قبضه کند وآن را تسلیم اب یا وصی کند.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی تحت (قوله وبیع الاب الخ): وقال فی جامع الفصولین للاب شراء مال طفله لنفسه بیسیر الغبن لا بفاحشة اھ وفیه لو باع ماله من ولده لا یصیر قابضا لولده بمجرد البیع حتی لو هلک قبل التمکن من قبضه حقیقة هلک علی الوالد ولو شراء مال ولده لنفسه لا یبراء عن الثمن حتی ینصب القاضی وکیلا لولده یأخذ الثمن ثم یرده علی الاب ویتم البیع بقوله بعت من ولدی ولا یحتاج الی قوله قبلت، وکذا الشراء ولو وصیا لم یجز فی الوجهین مالم یقل قبلت (رد المحتار ص ۳۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم۔ ۲۷ محرم ۱۴۱۹ھ

## تعریف مرض الموت

**سوال :** تعریف مانع وجامع مرض الموت مطلوب است آیا شخص ضعیف که مریض نیز نباشد مریض مرض الموت دانسته میشود یا خیر ؟ اگر دانسته میشود پس در کدام سن ؟ نیز مرض های موذی مانند سرطان وغیره که عموماً سبب موت پنداشته میشود آیا آن داخل مرض الموت می باشد یا خیر ؟ بینواتوجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** مرض الموت حالتی را گفته میشود که در آن اندیشه هلاکت باشد ودر همان حالت بمیرد خواه از همان علت بمیرد یا از علت دیگری مثلاً کسی در کشتی غرق شود .

اگر مهلک بودن مرض معلوم نباشد آنرا در آنصورت مرض الموت گفته میشود که اینقدر اضافه شود که مریض از مصالح خارج از خانه عاجز گردد عالم از رفتن به مسجد وتاجر از تجارت عاجز گردد .

اگر مرض به چنین مرحله توقف کند یعنی از آن اضافه نشود وبعد از آن توقف از مدت یک سال در چنین حالت باشد آن داخل مرض الموت نیست، بعداً وقتیکه مرض اضافه شد ودر همین حالت اضافه شدن بمیرد پس در آن وقت اضافه شدن مرض الموت محسوب میگردد.

قال العلامة ابن نجیم رحمه الله تعالی بعد ذکر عبارة جامع الفصولین : واراد به المرض الذی اتصل به الموت لان حقها لا یتعلق بماله الا به فلو طلقها فی مرضه ثم صح ثم مات وهی فی العدة لا ترث منه کما سیاتی ـ ولو طلقها فی مرضه ثم قتل او مات من غیر ذلک المرض غیر انه لم یبرا فلها المیراث لانه قد اتصل الموت بمرضه ـ کذا فی الظهیریة (البحر ص ۳ ج ۳)

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی : من غالب حاله الهلاک بمرض او غیره بأن اضناه مرض عجز به عن اقامة مصالحه خارج البیت هو الاصح کعجز الفقیه عن الاتیان الی المسجد وعجز السوقی عن الاتیان الی دکانه وفی حقها ان تعجز عن مصالحها داخله کما فی البزازیة ـ ومفادة انها لو قدرت علی نحو الطبخ دون صعود السطح لم تکن مریضة.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی : (قوله عجز به الخ) فلو قدر علی اقامة مصالحه فی البیت کالوضوء والقیام الی الخلاء لا یکون فارا وفسره فی الهدایة بأن یکون صاحب فراش وهو ان لا یقوم بحوائجه کما یعتاده الاصحاء وهذا اضیق من الاول لان کونه صاحب فراش یقتضی اعتبار العجز عن مصالحه فی البیت فلو قدر علیها فیه لا یکون فارا وصححه فی الفتح حیث قال فاما اذا امکنه القیام بها فی البیت لا فی خارجه فالصحیح انه صحیح اه

وقال وبعد اسطر : ثم ان هذا انما یظهر ایضا فی حق من کان له قدرة علی الخروج قبل المرض اما لو کان غیر قادر علیه قبل المرض لکبر او لعلة فی رجلیه فلا یظهر فینبغی اعتبار غلبة الهلاک فی حقه وهو مأمر عن ابی اللیث وینبغی اعتماده لما علمته من انه کان یفتی به الصدر الشهید، وان کلام محمد یدل علیه ولا طرادة فیمن کان عاجزا قبل المرض ویؤیده ان من الحق بالمریض کمن بارز رجلا ونحوه انما اعتبر فیه غلبة الهلاک دون العجز عن الخروج ولان بعض من یکون مطعونا او به استسقاء قبل غلبة المرض علیه قد یخرج لقضاء مصالحه مع کونه اقرب الی الهلاک من مریض ضعف عن الخروج لصداع او

هزال مثلا وقد يوفق بين القولين بأنه ان علم ان به مرضا مهلكا غالبا وهو يزداد الى الموت فهو المعتبر وان لم يعلم انه مهلك يعتبر العجز عن الخروج للمصالح هذا ما ظهر لي.

وقال بعد اسطر : قلت وحاصله انه ان صار قديما بان تطاول سنة ولم يحصل فيه ازدياد فهو صحيح اما لو مات حالة الازدياد الواقع قبل التطاول او بعده فهو مريض (ردالمحتار ص ٥٠٠ ج ٢) والله سبحانه وتعالى اعلم۔ ۹ محرم ۱۴۲۰ھ

## استعمال املاک مریض، در مرض الموت

**سوال :** مادر کلان کسی دچار مرض مهلک بود یخچال ویک بادپکه داشت که آنرا اهل خانه زیر استفاده می آوردند قبل از مرض از او اجازه استفاده آنرا گرفته پس آیا در حالت قبل از مرض استفاده ازین مال مریض جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اهل قرابت که در وقت مرض الموت جمع شده باشند بعضی آنها وارث وبعضی آنها غیر وارث باشند. ورثه در صورت خدمت که نیازمند خدمت آنها نیز باشد بقدر ضرورت اختیار استعمال را دارد وغیر ورثه را اگر مریض اجازه بدهد از ثلث مال او حق خوردن را دارند.

همین است حکم انتفاع از یخچال وپکه که اگر مریض در حالت مرض جواز سابق را منسوخ نکرد و نه آنرا تحدید نمود پس افراد خانه و یا دیگر تیمار داران همه حق انتفاع را از آن دارند.

قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى : (فرع) قال في البزازية وفي العتابي: اجتمع قرابة المريض عنده يأكلون من ماله ان كانوا ورثة لم يجز لا ان يحتاج المريض اليه لتعاهده فيأكلون مع عياله بلا اسراف وان لم يكونوا ورثة جاز من ثلث ماله لو بأمر المريض اه (ردالمحتار ص ٥٠٠ ج ٥) . قال العلامة التمرتاشي رحمه الله تعالى: يعتبر حال العقد في تصرف منجز فان كان في الصحة فمن كل ماله والا فمن ثلثه

وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى : (قوله والا فمن ثلثه) استثنى في الاشباه التبرع بالمنافع كسكنى الدار قال فانه نافذ من كل المال وتمامها فيها وفي حواشيها- (ردالمحتار ص ٥٠٠ ج ٥)

وقال العلامة الحصكفي رحمه الله تعالى : وفي الفتاوى الصغرى تبرعه في مرضه انما ينفذ من الثلث عند عدم الاجازة الا في تبرعه في المنافع فينفذ من الكل (الى قوله) لكن في العمادية انها من الثلث فلعله روايتان (ردالمحتار ص ٥٠٠ ج ٥) والله سبحانه وتعالى اعلم۔ ۹ محرم ۱۴۲۰ھ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا نُوْرَثُ مَا تَرَكْنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ «بخاری، مسلم»

# الحكمة الغراء

# في عَدم توريث الانبياء عليهم السلام

**حکمت های عدم جریان توارث در اموال انبیاء کرام :**

- دلائل عدم توریث
- جوابات از خرافات اهل تشیع
- ثبوت عدم توریث از کتب اهل تشیع

*********
********

## حکمت جاري نشدن توارث در اموال انبیاء کرام علیهم السلام

**سوال :** حکمت عدم توارث در اموال انبیاء کرام چیست ؟ اهل تشیع از آن منکر اند با تحریر مفصل رهنمائی فرمائید . بینوا تورجوا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** حکمت های عدم جریان ارث در اموال انبیاء کرام اینست :

(۱) چیزیکه از مال ومتاع در اختیار انسان باشد مالک حقیقی آن خالق کائنات است، این مال چند روز نزد انسان امانت می باشد، خداوند تعالی بافضل ومرحمت خویش برای رفع حاجات این اموال را برای مایان مستعار داده که استحقاق مایان نیست پس اگر بعد از وفات انسان آن مال او را با اجنبی ها تسلیم میشد پس این نیز ظلم نمی بود، وقتیکه شخصاً انسان مستحق آن مال نباشد پس اقارب را چگونه مستحق آن بگرداند ؟ اما انسان بنا بر کوتاه نظری خویش این مال مستعار را ملک خویش می

پندارد ودر وقت موت برگذاشتن آن مال اندوهگین میگردد لذا خداوند تعالی با لطف وشفقت خویش وارث آن مال اقربای نزدیک او را تعین نمود تا انسان مطمئن شود که این مال اگرکه از من جدا میشود لیکن بازهم بدست اقارب من میفتد.

حضرات انبیاء کرام حقیقت شناس بودند بر نظر آنها پرده غفلت نبود هر چیز دنیا را مستعار می پنداشتند ومالک ومتصرف حقیقی آنرا خداوند را تصور می نمودند وقتیکه انبیاء کرام با نظر دقیق چیزی را مالک نفس خویش ومستحق نمی پنداشتند پس با دادن آن به ورثه نیازمندی نداشتند بدین اطمینان انبیاء کرام نه در حیات تمنا داشتند که اموال مایان به اقارب مایان داده شود در ترکه ونه در وقت رخصتی از دار فانی بر ترک مال حسرت می داشتند پس انبیاء کرام نیازمند اطمینان بدین طریق نبودند.

(۲) حضرات انبیاء کرام علیهم السلام پدران روحانی امت اند، نبی باهر هر فرد تعلق دارد وبر هر اسود واحمر یکسان شفقت داشته می باشد لذا مال نبی نیز بر تمام امت صدقه است که بدون تفاوت مرد و زن اصیل وبرده ، قریب وبعید در مصالح همه مسلمانان به مصرف رسانیده میشود اگر مال نبی تنها بر وارثان او تقسیم میشد پس ظهور شفقت آنها تنها با اقرباء ایشان می بود که باعث دل شکنی دیگران می گردید که این کار خلاف شفقت عامه می باشد.

(۳) حضرات انبیاء کرام بدون کدام معاوضه وظیفه تبلیغ را پیش می بردند واعلان می نمودند که مایان از کسی معاوضه نمی جوئیم پس اگر نبی وارث اقارب خویش می بود اعتراض می شد که او از امت خویش مال را جمع میکند واگر میراث نبی بر ورثهء او تقسیم میشد پس دشمن اعتراض میکرد که او برای اقربای خویش مال راجمع نموده لذا ریشه این اعتراض از بین برده شد که نبی نخ در حرص گرفتن چیزی می باشد از کسی ونه تمنا میکند جمع نمودن مال ودادن آن را به کسی.

(٤) انبیاء کرام حیات برزخی عالی را فائزاند که بر آن بعضی آثار دنیوی نیز مرتب میگردد ازینجاست که اجساد انبیاء را خاک نمی خورد وبعد از وفات پیامبر علیه السلام ازواج مطهرات آنحضرت علیه السلام بر کافه امت حرام گردید مانند حالات زندگی آنها، عدم جریان ارث نیز اثر آن زندگی برزخی است.

(۵) اگر اموال انبیاء کرام تسلیم ورثه آنها گردد پس ممکن ورثه آنها بقصد حصول مال آنها تمنای موت آنها را می نمودند که در حق ایشان جرم ووبال می بود لذا خداوند تعالی آنها را با مایوس ساختن از ترکه متحمل نقصان خفیف گردانید واز وبال بزرگ آنها را نجات داد .

(۶) آنحضرت علیه السلام میفرماید : (انا لاأكل الصدقة) (متفق عليه)

در مقام دوم میفرماید : **لانورث ماتركنا فهو صدقة (بخاری ومسلم)**

ازین یکجا شدن این دوجمله معلوم میگردد که ترکه انبیاء کرام بروورثهء آنان حرام است زیرا آن صدقه است .

در حدیث دیگری ارشاد آمده است : **لا تقتسم ورثتي دينارا ما تركت بعد نفقة نسائي ومؤنة عاملي فهو صدقة (بخاری ومسلم)**

در این روایت عامل چندین معانی دارد : خلیفه ، کفیل کار ، خادم، گورکن بعدالوفات ابقای نفقه ازواج مطهرات علیه السلام بر آنحضرت علیه السلام دلیل حیات قوی برزخی اوست .

**هكذا افادة العلامة السيد اصغر حسين قدس سره، والله سبحانه وتعالى اعلم.**

**۱۳ جمادي الاولى سنه۳ ۸۷ھ**

## جواب دلائل شیعه ها متعلق ارث انبیاء علیهم السلام

**سوال :** اهل تشیع میگویند که ثبوت ارث انبیاء کرام از قرآن کریم آمده مثلیکه خداوند تعالی در این آیت کریمه میفرماید : ((وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ)) جواب محقق این سوال چیست؟ با جواب تفصیلی مایانرا ممنون فرمائید . بینوا توجروا

**الجواب باسم ملهم الصواب :** اهل تشیع بالعموم از جمله ((وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ)) واز جمله دعای حضرت زکریا علیه السلام ((رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا)) استدلال میکنند .

این استدلال آنها فقط تلبیس است زیرا در اینجا مراد ارث فی المال نیست بلکه مراد ارث است در نبوت ، حکمت وعلم .

نیز ارث به معنای جانشین وبمعنای گرفتن می آید ؟ اما این جانشین بودن وبا

گرفتن به معنای ارث نیست ، در قرآن آمده است : ((واورثناها بنی اسرائیل))،((تورثها من عبادنامن کان تقیا))،((کنانحن الوارثین))

در آیت اول مراد جانشین است و در آیات دوم دادن است ودرسوم گرفتن است.
چند قرائن بر نه گرفتن ارث فی المیراث از آیات مستدل اهل تشیع :

(۱) ارث فی المال بودن ابن امر ظاهر وبدیهی است پس دعا یا خبر آن لغو است.

(۲) حضرت داؤد علیه السلام علاوه ازحضرت سلیمان علیه السلام دیگر اولاد نیز داشت اگر از ارث سلیمان میراث گرفته شود پس محرومیت دیگر ورثه ثابت میگردد که این ظلم است .

(۳) از حدیث : انا معشر الانبیاء لانورث ما ترکت بعد مؤنة عاملی ونفقة نسائی صدقة (مسنداحمدص۳ج۲) ثابت شد که مراد از آیات قرآنی ارث فی المال نیست .

(٤)در کتب اهل تشیع مذکورست که مراد از (وورث سلیمان داؤد) ارث فی النبوة است .

عن ابی عبدالله رضی الله تعالی عنه قال ان سلیمان علیه السلام ورث داؤدعلیه السلام وان محمد ﷺ ورث سلیمان علیه السلام (اصول کافی)

بعض علماء گفته اند که وارث نبودن مخصوص است با آنحضرت علیه السلام پس اینها را هیچ ضرورت نیست از جوابات آیت مذکور .

اهل تشیع میگویند در حدیث (ماترکنا صدقة).ما نافیه است وصدقه منصوب است وبعضی ها میگویند که (ماترکنا صدقة) مفعول ثانی (لانورث) است (ای لانورث الشیء الذی ترکنا صدقة) .

جواب اینست که روایت صدقه بالرفع است وروایت(فهو صدقة) نیز مؤید آن است.
نیز در توجیه ثانی انبیاء کرام را چه خصوصیت است؟ کسی‌که صدقه نمودن مال خویش را می خواهد ورثه او مستحق آن مال نمی باشند.

شیعه ها میگویند : کنیز والد آنحضرت علیه السلام در میراث برایش رسیده بود که بعد از وفات والده او پرورش وترتیب او را می نمود که نکاح او را آنحضرت علیه السلام بازید متبنی خود نمود .

نیز به آنحضرت علیه السلام از حضرت خدیجه رضی الله عنها مال کثیر در میراث رسیده بود ؟

جواب اینست که ام ایمن رضی الله تعالی عنها بعد از وفات والد آنحضرت علیه السلام در وراثت جد امجد او و در وراثت والده او مملوک گردید، هر دو شفقةً آنرا به آنحضرت علیه السلام هبه نمودند که بعداً آنحضرت علیه السلام آنرا آزاد نمود.

علاوه ازین این واقعه قبل از بعثت است:

وحضرت خدیجه رضی الله عنها همه مال خود در در حیات خود با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نذر کرده بود، تا او را مردم طعنهء فقر ومفلسی ندهند درجملهء (ووجدك عائلا فاغنى) بدین طرف اشاره است.

در کتب اهل تشیع روایت عدم توارث از انبیاء کرام صراحتًا موجود است.

عن ابی عبدالله جعفر الصادق رضی الله تعالی عنه انه قال ان العلماء ورثة الانبیاء وذلك ان الانبیاء لم یورثوا درهما ولا دینارا وانما ورثوا احادیث من احادیثهم (اصول کافی ص۱۷، صافی کتاب العقل جزءاول ص۳۳) والله تعالی اعلم.

۱۳ جمادی الاولی ۷۳ھ

* * * * * * * * * * *
* * * * * * * * * *
* * * * * * * * *
* * * * * * * *
* * * * * * *
* * * * * *
* * * * *

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا ۝١٩ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ۝٢٠﴾ ﴿ القرآن ﴾

ومیخورید مال میراث را خوردن بسیار ودوست میدارید مال را دوست داشتن بسیار

# اهمیت تقسیم و راثت مطابق شریعت

* * * * * * * * * *
* * * * * * * *

## پیشگفتار

از حضرت مولانا مفتی محمد شفیع صاحب رحمه الله تعالی :

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن کریم یک کلام جامع بلاغت است دریک یک حرف آن اشارات ونکات است در احکام شرعیه تنها اصول را بیان نموده جزئیات را سپرد رسول الله علیه السلام نموده که آنحضرت علیه السلام تفصیل آنرا با فعل وعمل خود بیان نموده است .

اما بنا بر اهتمام وضرورت بعضی احکامات را یک یک جزء شرح نموده تمام قوانین عائلی از قبیل نکاح وطلاق وتعلقات ازدواجی را جزء جزء شرح نموده است، مسئله میراث ظاهراً از آن این چنین بنظر می رسد .

این تقسیمات اسلامی در تمام معاملات پا فشاری نموده بر تکمیل حقوق انسانی اما بر تادیه حقوق وارث اهتمام خاص نموده است .

سبب اینست که حصه حاصل شده از میراث مستقیماً عطیه الهی است که کسب وعمل انسان را در آن دخل نیست، ازینجا مال مخلوط وراثت را اطیب الاموال فرموده است، کسیکه در تقسیم آن خلاف نمود از قانون الهی پس با چندین وجوه مواجه میگردد

اول اینکه : رسیدن انعام شاهی با حقدار خود مکلفیت اوبود ، او در آن خیانت کرد.
دوم اینکه حقدار را از حق خود محروم کرد وظلم کرد همرای او .
سوم اینکه ظلمیکه در تقسیم میراث میشود آن نسل در نسل ادامه پیدا میکند. وبال وعذاب آن بدوش کسی می باشد که اول دفعه در تقسیم خیانت کرده است، کسانی را که خداوند بصیرت دین وفکر آخرت عطاء کرده است آن بطور مخصوص از اینچنین ظلم خود را نگاه میکنند. زیرا که بعد از تقسیم کردن از وبال آن نگاه داشتن مشکل است.
اما متاسفانه در این عصر بین مسلمانان در این مسئله خیلی تقصیر وکوتاهی میشود.
می باید که اهل علم واهل ایمان سعی کنند تا مسلمانان را از این سخن آگاه کنند که بین خود میراث را طبق اصول شرعی تقسیم نمایند
در این وقت یک شخصیت بزرگ و مقدس که در منزل آخر عمر خود قرار دارد، خداوند تعالی اهمیت واحساس این امر را پیدا نمود، ومولانا رشید احمد رحمه الله را برای این کار منتخب کرد ، ما شاء الله موصوف با طرز بسیار خوب درصورت یک رساله‎ء مختصر این فریضه را اداء نمود .
اما با تحریر یک کتاب این مشکل حل نمیگردد تا زمانیکه انتظام کامل آن نشود وتعلیم آن را تاهر مرد وزن مسلمان نرسد ، پس باید برادران مبلغین واهل خیر این نسخه ها را با تعداد کثیر از بازار خریداری کنند یا شخصاً آنرا به چاپ برسانند وبین مردم تقسیم کنند ، خداوند کوشش وسعی آنها را کامیاب کند — آمین.
والله المستعان وعلیه التکلان .

بنده محمد شفیع عفاالله عنه
دارالعلوم کراچی نمبر ۱۴
۲۰/رمضان۱۳۸۷هجري

# یک پیشنهاد ضروری

از حضرت مولانا شاه عبدالعزیز رحمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونصلی علی رسوله الکریم

بعد از حمد وصلوة در خدمت مصنفین، مؤلفین ، ائمه مساجد وعلماء مستند عرض است اینکه میراث شرعی اسلامی که در تعالیم پیامبر اسلام بکدام اندازه اهمیت دارد بر کسی پوشیده نیست، هر مسلمان علماء وعملاً از آن بی خبر ونا واقف مانده است وآشکار است که در امور دینی در حق الله تعالی وحق العباد همین امر مهم ومتفق علیه است. چقدر خوب می بود که از چهار گوشه دنیا صدای عمل بر این حکم بلند میشد.

با قول وقلم بر تادیه میراث پافشاری شود، علماء ومشائخ آنرا به طریقه احسن عرض ومعروض کند پس امید است که ان شاء الله تعالی این محنت رایگان نمیرود.

از مدتی در قلب ناچیز تمنا بود که باید همه مایان اتفاقاً بر این فریضه عمل کنیم، خداوند تعالی روزی این اراده را جامهء حمل بخشید ، حضرت مولانا رشید احمد صاحب زاد الله نور ایمانه عرض نمود که او الحمد لله شب وروز مصروف خدمات دینی است وبا قول وقلم اهل اشاعت این مقصد است، او استدعای من را بادل وجان پذیرفته وبسیار به زودی این رساله را قید قلم نموده وبه نشر رساند ، مانند او دیگر علماء دین صوفیه کرام ، پیران عظام نیز باید در ترقی دین محنت وکوشش کنند .

و روح مبارک سیدالمرسلین رحمه للعالمین شافع محشر ساقی کوثر احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را هرچه قدر که میتواند خوشنود سازد وبرای خویش با صدقه جاریه سعادت دارین را حاصل کنند ، خداوند متعالی من بنده ناچیز وهر مسلمان مرد وزن را که در این سعی سهم گرفته رضای حق ، عافیت دارین قوت ایمانی وصحت جسمانی نصیب فرماید . آمین بالنبی الامین .

## هدایت

کوشش کنندگان این امر مهم که به کدام اندازه صاحب قدر می باشند اینقدر فکر

کافی است وقتیکه از نگاه حدیث بر عمل نمودن بر حق متروک شده اجر صد شهید حاصل میشود ، پس در صورت زنده کردن این فرض متروکه بکدام اندازه ثواب میباشد.

**تنبیه :** کسانیکه خلاف حکم قرآنی وفرامین احادیث مال متروکه میراث را تقسیم کرده است پس آنها باید در آینده انتظار تقسیم میراث در بارهء میت طبق قانون شرعی بکنند بلکه باید از علماء ذمه دار فتوی بگیرند وحق هر کسی را به او تسلیم کند تا بریء الذمه گردد ، واگر بر اداء نمودن مجبور ومعذور بود پس بکدام اندازه که اداء کرده بتواند در آن تاخیر نکند ودر صورت متباقی مانند عفوه بخواهند از اهل حق ، باید دانست که حق نابالغ با عفوه نمودن نیز عفوه نمیگردد. خادم العلماء

بنده عزیز دعاجو دهلوی غفرله ولابویه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَكَفٰى وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى

**اما بعد : !** خداوند تعالی بخاطر میراث انبیاء کرام علیهم السلام که به کدام بنده های خویش حصه داده وآنانرا بخاطر حفاظت دین انتخاب نموده در قلوب آنها چنین احساس تبلیغ واشاعت دین را جا داده است که هیچ وقت آنها از آن غفلت نمیکنند وتاحین رمق آخر بی قرار میبودند ، در وقت آخری حیات حضرت عمر فاروق رضی الله عنه شیر برایش داده شد که از زخم روده هایش بیرون بر آمد ، در آن عصر این بود علامت حتمی موت که بعد از آن از روی تجربه یقین میداشتند که بقا غیر ممکن است، در این وقت کسی به عیادت او آمد در باز گشت پس او را خواست وفرمود تمبان را از بجلک خود بالا دار ! (سبحان الله) بکدام اندازه در جذبات دین واصلاح برادران اسلام می کوشیدند تا آنکه شدت جراحت ومشاهده موت نیز آنها را غافل نساختند ، مقام قابل فکر اینست که فکر شود کدام چیز بود که آن حضرات را از همه لذت های دنیا مستغنی ساخته بودند .

بسودای جانان زجان مشتغل بذکر حبیب از جهان مشتغل

این مقام اهل درد احساس ومحبت است که از بصیرت کامل کار میگرفتند وبر آنها حقائق اشیاء منکشف گردیده بود.

در درون خود بیفزا درد را     تابه بنی سبز وسرخ وزرد را

کسانیکه از درد محبت چشم ودل انها اعمی شده آنها چه میدانند حقیقت را

تو ندیدی گهی سلیمان را     چه شناسی زبان مرغان را

لطف نشناسی بخدا تا نچشی

لطف مے تجھ سے کیا کہوں زاہد     ہائے کم بخت تو نے پی ہی نہیں

در این وقت نیز زمانه از چنین اشخاص منتخب خالی نیست.

هنوزآن ابررحمت درفشان است     خم وخمخانه با مهر ونشان است

کسانیکه در این عصر از فقدان اهل الله شکوه دارند این در حقیقت قصور نظر آنان بنا بر نا طلبی آنهاست.

آب کم جو تشنگی آرر بدست     تا بجوشد آبت از بالا وپست

اگر کسی از نیافتن آن شکایت کند دلیل آنست که در حقیقت او تشنه نیست.

خداوند بسیار کریم است هیچگاه او تشنه را تشنه لب وطالب را محروم نمیسازد مثلیکه میفرماید: ((والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا ___ اولئك كان سعيهم مشكورا))

آن خداوند شکور است خلاصه اینکه فریب نفس وشیطان است که هیچ شخص خداپرست موجود نیست، آیا در دنیا شنیده شده است که شخص مبتلای درد ومرض الموت گفته باشد که معالجی بنظر نمی رسد، در آن وقت در نظر او هر شخص طبیب بنظر میرسد زیرا که حیات دنیوی او را عزیز است ونزدش مهم است، بر عکس اهمیت حیات ابدی از قلب او خارج شده است.

کارها باخلق آری جمله راست     باخدا تزویروحیله کی رواست

واقعه ایکه ما را متاثر نموده وتشویق نمود بر مرتب ساختن یک رساله، در قلبم اثر این واقعه با وجود ازباز داشتن نوک قلم خلاف عادت در سطور بالا قدری طوالت را خلق نمود، گفتم بفضل خداوند چنین محافظان دین الهی تا هنوز موجود اند که تکلیف ادنای دینی یا دنیوی امت آنها را آنقدر بی سکون ساخته که راحت وآرام آنها ختم شده است.

تکالیف جسمانی وامراض حتی کشمکش موت وحیات نیز در پیش روی آنها مانع پیدا نمیکند. بلکه در چنین حالت منزل حبیب را نزدیک میبنند ومرکب همت آنها تیز گام .میشود ، یک چراغ درخشان آنان حضرت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب دامت برکاتهم است که در دوران شدت علالت وانتهائی ضعف بود که با مشاهده نمودن آنها هر شخص با اینچنین گفتن مجبور میشد :

مریض محبت میں اب کیا دھرا ہے جو ہیں سانس باقی وہ آجارہے ہیں

مریض محبت چگونه در خوف باشد هر نفس باقی مانده رادر آن صرف میکند.

با من پیام فرستاد که همرای تو یک کار ضروری دارم ! وقتیکه حاضر شدم پس فرمود :

طبق شریعت در تقسیم میراث خیلی ها تقصیر بنظر می رسد فامیل های متدین دچاراین مرض مهلک اند در محبت دنیا ، آخرت را برباد کردند ، درمورد تقصیر درمورد تقسیم میراث طبق قانون شرعی وازاله تقصیرات درتقسیم آن یک رساله را بنویس ! فوراً در نظر بنده تصویر واقعه مذکوره حضرت عمر رضی الله عنه افتید پس در فکر آن شدم.

این شخصیات بکدام اندازه فکر عمیق دارند، خداوند تعالی آنها درد محبت خویش را عطا نموده ، نزد بنده طبق اینچنین تقاضا یک عذر وجواب معقول میباشد . یعنی با بیان نمودن عذر عدم فرصت وعدم اهلیت تحریر آن میتوانستیم از این کار خود را خلاص کنیم اما تقاضای این نوعیت بر زبانم مهر سکوت را زد ، در مقوله (نه پای رفتن ونه جای ماندن) فکر میکردم، وگفتم که اینست تقاضای وقت اگر من بروم ودرکارهای خود مصروف شوم، اما حضرت شاه صاحب با بصیرت خدا داد خویش غالباً این کیفیت من را درک نمود واز جیب خود پول را کشید وفرمود که این پول برای اشاعت ومصارف این رساله است ، خداوند برای مصارف متباقی آن نیز اسباب برابر میکند

این درحقیقت یک زنجیر بود اینچنین چسپید که قوت آن تمام شد، جای تحیر است که خداوند تعالی آن صیاد را بکدام اندازه صلاحیت عطا فرموده بود ، وقتیکه هیچ راه قرار را نیافتم مستعیناً بالله تمام مشاغل را به عقب زده بدین رساله پرداختم اگر در ترتیب آن نقصی بنظر رسد ، بهر صورت مضامین آن بیش بهاست زیرا گفته من نه بلکه

از نصوص قرآنی واحادیث نبوی اخذ نموده ام ، درر اگر در شکل منظوم باشد ویا در شکل منثوره در هرصورت حسن آن فرقی نمیکند . قال البوصیری رحمه الله تعالیٰ:

**فالدر یزداد حسناً وهو منتظم ولیس ینقص قدراً غیر منتظم**

چند روز بعد حضرت شاه صاحب پول جمله مصارف را ارسال فرمود. حالاً این رساله در خدمت شماست ان شاء الله عالی جذبه حضرت شاه صاحب رایگان نمیرود برای خویش زاد آخرت وبرای امت یک حجت را قایم نمود پس اشاعت آن وعمل نمودن بر آن بر شمایان واجب است، خدا نخواسته این بر شما روز حشر جوابدهی نگردد خداوند تعالی خدمت بنده ناچیز را قبول کند ومایان را توفیق دهد بر عمل واشاعت آن وماذالک علی الله بعزیز .

**رشید احمد**

منتصف رمضان ۱۳۸۷ هجری

## خطاء ها در تقسیم میراث

(۱) اکثر افراد مسلمانان چنین اند که در محبت دنیای فانی غرق اند واز تقسیم شرعی میراث گریزان اند پس اگر خود را مجرم پنداشته ومرتکب گناه فکر کند این فسق وجرم عظیم است، در آننده بر آن بیان وعید می آید ان شاء الله ، واگر خدا ناخواسته منکر قانون الهی شود، تا استخفاف وکفر نوبت میرسد که در مقابل عیش وعشرت چند روزه دنیا از نعمت ابدی آخرت محروم گردیده واصل دوزخ میشود ومنافع حالیه را در نظر گرفته مستقبل را تباه میکند. و در مقابل دنیای فانی خالق ، مالک واحکم الحاکمین ومحبوب حقیقی خویش را ناراض میسازد ودر مقابل قهر او داخل دوزخ میگردد که این بکدام اندازه جرئت احمقانه است، خداوند تعالی هر مسلمان را از آن نجات دهد - آمین .

خلیل آسا در ملک یقین زن — نوای لا احب الآفلین زن
عشقهای کز پئی رنگی بود — عشق نبود عاقبت ننگی بود
عشق بامرده نباشد پائیدار — عشق را باحی و باقیوم دار

اربے یہ کیا ظلم کر رہا ہے کہ مرنے والو پہ مر رہا ہے

جو دم حسینوں کا بھر رہا ہے بلند ذوق نظر نہیں ہے

**(۲) در بعضی مواضع دستور است که اگر بیوه باکسی ازدواج کرد محروم میراث میگردد لذا او ازین خوف با کسی ازدواج نمیکند وتمام عمر را در بیوگی بسر میبرد ومحروم شوهر میشود، شب وروز مظالم گونا گون اعزه واقرباء را متحمل میشود.**

**(۳) در ولایت سند همین رواج است خانمی که از قبیله آنها نباشد محروم میراث میگردد که ظلم جاهلیت است در حالیکه در قرآن کریم بهر صورت خانم سهیم میراث می باشد خواه از فامیل شوهر باشد یا از فامیل دیگر.**

**(٤) این جرم اکثراً در افراد متدین واهل علم نیز صورت میگیرد که به همشیره ها حصه میراث آنها را عفوه میکنند اما بدانید که با عفوه نمودن شما بریئ الذمه نمیگردید. اولاً بنا بر اینکه همشیره ها طبق ترویج جاهلیت طلب حصهء میراث خود را عیب میدانند واز نارضایتی برادران و طعنه مردم میترسند، این رواج کفری که درحقیقت ظلم عظیم نیز است، دهن های این زنان مظلوم را مسدود ساخته است، وآن در حالت مظلومیت به زبان حال میگویند که:**

یہ دستور زباں بندی عجب ہے تیری محفل میں

یہاں تو بات کرنے کو ترستی ہے زباں میری

**این دستور زبان بندی عجیب است درمحفل شما - دراینجا حق سخن گفتن بازبان نیست**

**حال درد مخفی وصدمه آن این می باشد که:**
**مرادردیست اندر دل اگر گویم زبان سوزد**

**وگردم درکشم ترسم که مغزاستخوان سوزد**

**به خاطر خدا از آه این زنان مظلوم وبی زبان بترسید وبرحالت خود رحم کنید چنین نشود که آتش درد آنها عیش زندگانی شما را خاک نکند، ارشاد محسن اعظم سید دو عالم علیه السلام است که: (اتق دعوة المظلوم فانه لیس بینها و بین الله حجاب) بترسید از آه**

مظلومان که بین آه مظلوم وقبولیت الهی حجاب نیست .

بترس ازآه مظلومان که هنگامه دعاکردن

اجابت ازدرحـق بـهر اسـتقبال می آید

ظلم بر دیگران در حقیقت ظلم نمودن است با خود .

جو جلاتا ہے کسی کو خود بھی جلتا ہے ضرور شمع بھی جلتی رہی پروانہ جل جانے کے بعد

خود کسی که دیگران را آفروخت آفروخته میشود ، شمع نیز بسوزد بعد از آفروختن پروانه .

در مال حرام وخبیث هیچگاه برکت نمی باشد

ستمگر بھی کوئی دیکھا جو پھولا اور پھلا ہوگا

چه کسی دیده است ستمگر را که پر وما مور می باشد ؟

در قرآن کریم ارشاد الهی است : (یمحق الله الربو ویربی الصدقات)

خداوند سود را محوه میکند وسود را هلاک میسازد .

در جای دیگر میفرماید : وما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عند الله وما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون.

وچیزیکه شما با سود میدهید تا در مال مردم اضافه شود پس اضافه نمیشود نزد خداوند، وچیزیکه زکوة میدهید وبا آن رضای خداوند میجوئید ، پس اینهاست ضافه کنندگان.

اگر چنین ظالم از عذاب دنیوی نجات یابد پس روز حساب وکتاب یقینی می آید که درحق آن خداوند میفرماید: (ولعذاب الاخرة اکبر) یعنی هرآئنه عذاب آخرت بزرگتر است.

خداوند کریم همه مسلمانان را توفیق بدهد تا ازاین عذاب اکبر نجات یابند .

مقصد اینکه اولاً بادل ناخواسته عفوه کردن آنها معتبر نیست، اگر شاذ و نادر کدام خانم باطیب خاطر نیز معاف کند با زهم خالی از گناه نمی باشد زیرا در آن خلاف شرع وترویج رسم ظالمانه هندوهاست که گناه کبیره است .

سوم : این عفوه خلاف اصول شریعت است زیرا عفوه نمودن یا ترک نمودن یا ساقط

نمودن یا بریٔ شدن ویا بخشیدن تنها با الفاظ قرض معاف میگردد با این الفاظ تملیک اشیاء متعین نمیشود برای تملیک اشیاء معین هبه . عطیه، هدیه یا دادن والفاظ دیگر موضوع است اما در ترکه با این الفاظ تملیک موجود نمیشود زیرا چیز مشترک که بعد از تقسیم نیز قابل انتفاع می باشد پس هبه آن شرعاً درست نیست بعضی ها میگویند که وقتا فوقتاً در عیدات وغیره دستور هدایا به همشیره است که عوض آن حصه خویش را به برادران میبخشند در آن رضایت همشیره ها نمی باشد بلکه آنها طبق رواج مجبور می باشند. نیز مقدار آن هدایا جنس ومالیات آنانرا مجهول می باشد لذا این هدیه نادرست وحرام را حلال پنداشتن است که یک فریبکاری و هضم نمودن ترکه همیشره ها است که شرعاً مردود وباطل است .

(۵) بعضی وارثان یک چیز مرده را خفیف ویا متبرک بپندارند وبدون رضاء دیگر وارثان آنرا میگیرند و از ترکه می بردارند بدون اطلاع ورضایت دیگران . این نیز حرام وگناه کبیره است که بنا بر حق العبد بودن با توبه نیز عفوه نمیگردد واگر در ورثه کسی نابالغ باشد پس با عفوه او نیز معاف نمیگردد تا بالغ نشود. پس اگر قبل از بلوغ او ویا این شخص فوت شد مواجه میگردد با عذاب آخرت (اعاذ ناالله منه) پس گرفتن تبرک حماقت است .

البته اگر همه ورثه بالغان باشند وبا طیب خاطر آنرا ببخشند باکی ندارد رضای مجنون ونا بالغ را اعتبار نیست پس از آن بهر کیف احتراز در کار است زیرا رضایت همه وارثان مشکل است، نیز ترجیح دادن نفس خویش وترجیح بر دیگران خلاف جذبه ایثار است، پس طریقه درست آن اینست که تمام مال بر همه ورثه حسب حصص تقسیم گردد اگر چیزی قابل تقسیم نباشد آنرا یک وارث خریده پول آنرا بر همه تقسیم کند حسب حصص اگر بر چیزی همه ورثه رغبت داشته باشند باید نیلام شود ویا اضافه بر آن وضع گردد .

در غزوه بدر شمشیر حضرت زبیر رضی الله عنه جهت بسیار استعمال آن بر دشمنان خدا ورسول او درآن یک خم پیدا شد . بعد از وفات حضرت زبیر رضی الله عنه این شمشیر نزد پسرش حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه بود وبعد از شهادت او نزد

برادرش عروه بن زبیر رضی الله عنه بود آن شمشیر بسیار مبارک بود زیراکه با معیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم با دست حضرت زبیر رضی الله عنه در غزوه بدر در راه خدا بر ضد دشمنان اینقدر استعمال شده بود که یک نشانی برآن بطور یادگار معلوم میشد، از همین جهت بعد از وفات عروه بن زبیر ضی الله عنهم در دو پسرانش حضرت عثمان بن عروه رضی الله عنه آن شمشیر مقصد را با سه هزار درهم خرید . پس بردارش هشام بن عروه رضی الله عنه میفرماید : (ولوددت انی کنت اخذته) خواهشمند بودم کاش آن شمشیر را من میگیرفتم رضی الله تعالی عنهم وارضاهم وجعل الجنة مثوهم ومأواهم ورزقنا حبهم و اتباعهم-آمین .

خداوند تعالی از آنها راضی شود و آنها را راضی کند ومقام ایشان دار بهشت بگرداند ، خداوند تعالی مایان تابع آنها بگرداند - آمین .

(۶) از یک حصه کفن یک پارچه ساخته میشود که برآن جنازه کننده ایستاد میشود بالاخره آنرا تسلیم غاسل یا امام ویا جنازه کننده میکنند ، اینچنین برای نهادن بر قبر روح کیوره (یک نوع خوشبو است) وهمچنان عنبر وغیره برده میشود این امور علاوه از بدعت بودن وزیادت آن در دین ازجهتی غیر جائز است که علاوه از اضافه بودن آن از تکفین وتجهیز در مال ترکه نیز داخل است، که احکام آن وتاکید احتیاط درآن قبلاً بیان شد.

(۷) از ترکه بقصد ایصال ثواب پشت میت صدقه نموده میشود در آن نیز همان قباحات نارضایت ورثه ، غیاب بعض ورثه بدون اطلاع آنها خرج نمودن وغیره لازم میگردد که در صورت رضامندی همه باز هم طیب خاطر متیقن نمی باشد واگر در ورثه نابالغ یا مجنون باشد با رضایت آنها نیز صرف کردن مال جواز ندارد که وعیدات شدید آمده در مورد خوردن مال یتیم که بعداً بیان میگردد ان شاء الله تعالی .

(۸) احیانا یک وارث بنا بر بزرگی ومتولیت بر همه مال ترکه قابض میگردد جبراً که طبق صوابدید خویش در آن تصرف نموده وبا مطالبه دیگر ورثه تقسیم نمیکند واز تصرف در مال یتیم نمیترسد (فَمَآ اَصۡبَرَهُمۡ عَلَى النَّارِ) یعنی چه چیز آنها را صابر ساخته اند برآتش دوزخ - اعاذنا الله تعالی منها .

(۹) اگر در ورثه مجنون یا صغیر باشد پس در تقسیم ترکه، و در تصرفات تجارت آن ودر زراعت زمین وغیره مختار فقط ولی یعنی پدر وبعد از او وصی آن وبعد از او جد

آن یا وصی آن و بعد از آن حاکم مسلمان است. ولی نیز علاوه ازچند صورت های مخصوص حق فروختن زمین صغیر را ندارد. مادر، برادر وغیره حق تجارت زراعت وتقسیم ترکه را ندارند.

البته حق حفاظت مال آنها بیع منقول بغرض حفاظت وحق خرید وفروش خورد ونوش ولباس آنها را دارند اما بشرطیکه صغیر در پرورش اینها باشد.

نیز اگر کدام وارث مفقود الخبر باشد پس اختیار تقسیم ترکه وحصه آن را تنها حاکم مسلمان دارد ودر غیاب حاکم مسلمان موی سفیدان ومتدینان متولی او میگردند.

## اهمیت وفضیلت علم میراث

بدیهی است علمیکه اهم ومؤکد باشد حصول آن نیز به همان مقدار فضیلت واهمیت دارد. لذا دراینجا اهمیت وفضیلت علم میراث بیان میشود تا بدانیم که بکدام اندازه شریعت بر حصول آن تاکید فرموده است:

(۱) روی البیهقی والحاکم عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ تعلموا الفرائض وعلموهن الناس فانه نصف العلم وانه ینسی وهو اول ما ینزع عن امتی (الدر المنثور)

**ترجمه**: رسول الله علیه السلام فرموده است: فرایض (علم میراث) را یاد بگیرید وبدیگران بیاموزانید، زیرا او نصف علم است هر آئنه او فراموش میگردد وقبل از همه همین علم از امت من سلب میگردد.

(۲) روی الطبرانی فی الاوسط مرفوعا تعلموا القرآن والفرائض وعلموها الناس.

**ترجمه**: رسول الله علیه السلام فرموده است: قرآن وفرائض را بیاموزید وبه دیگران بیا موزانید.

(۳) روی الدارمی عن عمر رضی الله تعالی عنه مرفوعا تعلموا الفرائض کما تعلموا القرآن.

**ترجمه**: رسول الله علیه السلام فرموده است: فرائض را اینقدر به اهتمام یاد کنید مانندیکه قرآن کریم را به اهتمام یاد می کنید.

(٤) وفی روایة عنه رضی الله تعالی عنه تعلموا الفرائض فانها من دینکم.

**ترجمه**: رسول الله علیه السلام فرموده است: علم فرائض را بخوانید زیرا این از دین

(۵) روی عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه مرفوعا من قراء القرآن فلیتعلم الفرائض.

**ترجمه :** روایت است از حضرت ابن مسعود رضی الله عنه که رسول الله علیه السلام برایم فرمود : کسیکه قرآن را خواند پس او باید فرائض را یاد بگیرد.

(۶) روی الدارمی فی باب الاقتداء بالعلماء عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه قال قال لی رسول الله ﷺ تعلموا العلم وعلموه الناس تعلموا الفرائض وعلموها الناس فانی امرؤ مقبوض والعلم سیقبض ویظهر الفتن حتی یختلف اثنان فی فریضة لا یجدان احدا یفصل بینهما۔

**ترجمه :** از حضرت ابن مسعود رضی الله تعالی عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم با من فرمود : علم را بیا موزید وبدیگران بیاموزانید هر آننه من رحلت کننده ام وعنقریب علم معدوم میگردد وفتنه های زیادی ظاهر میشود حتی دوتن در یک مسئله ترکه جنجال میکنند و بین آنها چنین عالمی نباشد تا بین هر دو فیصله کند.

(۷) عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه مرفوعا وان مثل العالم الذی لا یعلم الفرائض کمثل البرنس لا راس له (الی من جمع الفوائد)

**ترجمه :** از حضرت ابو هریرة رضی الله تعالی عنه روایت است که رسول الله علیه السلام فرمود : عالمیکه فرایض را نداند مانند کلاه بی سر می باشد یعنی علم بدون فرایض بی رونق می باشد وبی زینت بلکه بیکار می باشد.

## اهمیت تقسیم میراث طبق شریعت وخلاف آن وعیدات

(۱) ﴿وَءَاتُوا۟ ٱلْيَتَٰمَىٰٓ أَمْوَٰلَهُمْ ۖ وَلَا تَتَبَدَّلُوا۟ ٱلْخَبِيثَ بِٱلطَّيِّبِ ۖ وَلَا تَأْكُلُوٓا۟ أَمْوَٰلَهُمْ إِلَىٰٓ أَمْوَٰلِكُمْ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ۝٢﴾ (۴-۲)

**ترجمه :** وبدهید به یتیمان اموال ایشان وبدل مکنید ناپاکیزه را با پاکیزه ومخورید اموال ایشان بهم آورده باموال خویش هر آنینه این گناه بزرگیست.

(۲) ﴿وَٱبْتَلُوا۟ ٱلْيَتَٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُوا۟ ٱلنِّكَاحَ فَإِنْ ءَانَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَٱدْفَعُوٓا۟ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ ۖ وَلَا تَأْكُلُوهَآ إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا۟﴾ (۴-۶)

**ترجمه :** وامتحان کنید یتیمان را یعنی در ایام صباوت تا آنگاه که برسند به حد نکاح پس اگر دریافتید از ایشان حسن تدبیر پس برسانید بایشان اموال ایشان را ومخورید آن اموال را یعنی در صغر ایشان با اسراف وشتابی از ترس آنکه بزرگ شوند.

(۳) ﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ۝﴾ (٤-٧)

**توجمه** : مردها را حصه هست از آنچه بگذارند پدر ومادر وخويشاوندان، وزنان را نيز حصه هست از آنچه بگذارند پدر ومادر وخويشاوندان از آنچه كم باشد از مال يا بسيار باشد حصه مقرر كرده شده.

(٤) ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ۝﴾ (٤-١٠)

**توجمه** : هر آننه آنانكه ميخورند اموال يتيمان بظلم جز اين نيست كه ميخورند در شكم خويش آتش را ودر آيند بدوزخ ميروند.

(۵) ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾.

**توجمه** : خدا شما را حكم ميكند درحق اولاد شما كه مرد راهست مانند حصه دوزن. بعد از تفصيل احكام ميراث ميفرمايد :

(۶) ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ ۝﴾، (٤-١٣، ١٤)

**توجمه** : اين همه حدود مقرر كرده خداست وهر كه فرمانبرداری كند خدا ورسول او را داخل ميكند به بهشتهای كه ميرود در زير آن جوبها جاويدان در آنجا واينست كامیابی بزرگ وهر كه نافرمانی كند خدا ورسول او را وتجاوز ميكند از حدهای مقرر كرده او داخل ميكند او را در آتش جاويد و او راست عذاب رسوا كننده.

(۷) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ﴾، (٤-١٩)

**توجمه** : ای مؤمنان ! حلال نيست شما را آنكه با وراثت بگيريد زنانرا وايشان ناخوش باشند ومنع نكنيد ايشانرا (يعنی از نكاح كه بخواهند) تابدست آريد بعضی آنچه داده ايد ايشانرا ليكن وقتيكه بكنند كار بد وناشايسته را.

یعنی اگر زن نافرمان مرد وبد اخلاق بود پس شوهر را جائز است که بدون اخذ مال او را نگذارد بشرطیکه از مهر اضافه نباشد.

(۸) ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ ﴾ (۴-۲۹)

ترجمه: ای مومنان مخورید اموال خود را درمیان خویش بنا حق.

(۹) ﴿ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَٰلِىَ مِمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ ۚ وَٱلَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَٰنُكُمْ فَـَٔاتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدًا ﴾ (۴-۳۳)

**ترجمه**: ومقرر کردیم وارثان برای هر چیزی از آنچه گذاشته اند پدر ومادر وخویشاوندان وکسانیکه ایشانرا مربوط ساخته است عهد شما پس بدهید ایشانرا بهره ایشان هر آئنه خداهست برهمه چیز حاضر.

(۱۰) ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ ٱلْأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهْلِهَا ﴾ (۴-۵۸).

**ترجمه**: هر آئنه خدا میفرماید شما را که اداء کنید اماتنها بسوی اهل آن.

(۱۱) ﴿ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِى ٱلنِّسَآءِ ۖ قُلِ ٱللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِى ٱلْكِتَٰبِ فِى يَتَٰمَى ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِى لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ وَٱلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ ٱلْوِلْدَٰنِ وَأَن تَقُومُواْ لِلْيَتَٰمَىٰ بِٱلْقِسْطِ ۚ وَمَا تَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِهِۦ عَلِيمًا ﴾ . (۴-۱۲۷)

**ترجمه**: وطلب فتوی میکنند از تو در باب زنان بگو خدا فتوی میدهد شما را در باب زنان و آنچه خوانده میشود بر شما در کتاب (نازل شده است) در حق آن زنان یتیمه که نمی دهید ایشانرا آنچه فرض کرده شده است برای ایشان ورغبت می کنید که نکاح کنید با ایشان و( نازل شده است) در باب بیچارگان از کود کان و (حکم است) تاآنکه نظر به حال یتیمان کنید با انصاف وآنچه میکنید از نیکوئی هست خدا با آن دانا.

در آخر سوره نساء احکام میراث چنین ارشاد گردیده است:

(۱۲) ﴿ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّواْ ۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌۢ ﴾ (۴-۱۷۷).

**ترجمه**: بیان میکند خدا برای شما تا گمراه نشوید وخدا بر هر چیز داناست.

(۱۳) ﴿ وَلَا تَقْرَبُواْ مَالَ ٱلْيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُۥ ﴾ (۱۷-۳۴)

ترجمه : ونزدیک مشوید بمال یتیم مگر به خصلتی که وی نیک است تا آنکه

(۱۴) ﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ﴾ (۱۷-۳۴)

**ترجمه :** ونزدیک مشوید بمال یتیم مگر بطریقی که او نیک است تا آنکه برسد به قوت خود.

(۱۵) ﴿وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا ﴿۱۹﴾ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿۲۰﴾﴾.

**ترجمه :** ومیخورید مال میراث را خوردن بسیار ودوست میدارید مال را دوست داشتن بسیار.

بعد از آن ذکر حالات مهیب قیامت را بیان میکند تا بایاد داشتن آن از جرمها پرهیز کنید :

(۱۶) عن انس رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ من قطع میراث وارثه قطع الله میراثه (رواه ابن ماجه ورواه البیهقی فی شعب الایمان)

**ترجمه :** رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : کسی که حق وارث خویش را در تصرف خویش در آرد روز قیامت خداوند تعالی او را از حق بهشت او محروم میسازد.

(۱۷) عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ من کانت له مظلمة لاخیه من عرضه او شیء فلیتحلله منه الیوم قبل ان لایکون دینار والادرهم ان کان له عمل صالح اخذ منه بقدر مظلمته وان لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبه فحمل علیه (رواه البخاری)

**ترجمه :** رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : کسیکه بر حق برادرش ظلم کند پس امروز از او عفوه بخواهد قبل از روزیکه نه دینار باشد ونه درهم ، اگر نزد ظالم کدام مقدار عمل صالح باشد بقدر ظلم او از او میگیرد وبه مظلوم میدهد واگر نزد ظالم حسنات نباشد پس گهناهان مظلوم براو انداخته میشود.

(۱۸) عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه ان رسول الله ﷺ قال اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فینا من لادراهم له ولا متاع فقال ان المفلس من امتی من یأتی یوم القیمة بصلوة وصیام وزکوة ویأتی قد شتم هذا او قذف هذا واکل مال هذا او سفك دم هذا وضرب هذا فیعطی هذا من حسناته وهذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه ثم طرح فی النار (رواه مسلم)

**ترجمه :** رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : آیا میدانید مفلس کیست؟ صحابه

رضی الله عنهم عرض نمودند که مفلس نزد ماکسی است که درهم ومتاع نزد او نباشد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : در حقیقت مفلس در امت من کسی است که روز قیامت با نماز ها وروزه ها وزکوة وغیره عبادات بیاید اما کسی را دشنام زده باشد، بر کسی تهمت زده باشد، مال کسی را خورده باشد، کسی را لت کرده باشد، پس حسنات او به آن مظلومان داده میشود اگر حسنات او قبل از تکمیل حقوق آنها ختم شد پس گناهای مظلومان بدوش او انداخته میشود پس بالآخره در آتش دوزخ انداخته میشود.

(۱۹) عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ لتؤدن الحقوق الی اهلها یوم القیمة حتی یقاد للشاة الجلحاء من الشاة القرناء (رواه مسلم)

**ترجمه** : رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : روز قیامت حقوق مردم را هر آنته به آنها تسلیم میکنید تا آنکه انتقام گوسفند بی شاخ نیز از گوسفند شاخ دار گرفته میشود.

(۲۰) عن جابر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ اتقوا الظلم فان الظلم ظلمات یوم القیمة واتقوا الشح فان الشح اهلك من كان قبلكم حملهم علی ان سفكوا دماءهم واستحلوا محارمهم (رواه مسلم)-

**ترجمه** : رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : خود داری کنید از ظلم زیرا ظلم باعث ظلمت های روز محشر میگردد وخود داری کنید از حرص هر آنته حرص هلاک ساخت امت های سابق را ، حرص آنها را بر انگیخته ساخت بر ریختاندن خون وحلال پنداشتن محارم .

(۲۱) عن ابن عمر رضی الله تعالی عنه ان النبی ﷺ قال الظلم ظلمات یوم القیمة (رواه الشیخان)

**ترجمه** : رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : ظلم باعث ظلمت ها وآفات روز حشر میگردد .

(۲۲) عن ابی موسی رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ ان الله لیملی الظالم حتی اذا اخذه لم یفلته ثم قرء وكذلك اخذ ربك اذا اخذ القری وهی ظالمة -الایة (متفق علیه)

**ترجمه** : رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : هر آنته خداوند تعالی ظالم را مهلت میدهد تا آنکه وقتی او را گرفت پس باز نمیگذارد . بعد از آن آنحضرت علیه السلام این

آیت کریمه را تلاوت نمود : ((وكذالك اخذ ربك اذا اخذ القرى وهى ظالمة)) تا آخر آیه .

**ترجمه :** وگرفت پروردگارت اینچنین است وقتیکه اهل کدام قریه را گرفت درحالیکه آنها ظالم بودند هر آئنه گرفت پروردگارت بسیار سخت است .

(۲۳) عن عائشة رضى الله تعالى عنها قالت قال رسول الله ﷺ الدواوين ثلاثة ديوان لا يغفر الله الاشراك بالله يقول الله عزوجل ان الله لا يغفر ان يشرك به ـ وديوان لا يتركه الله ظلم العباد فيما بينهم حتى يقتص بعضهم من بعض وديوان لا يعبأ الله به ظلم العباد فيما بينهم وبين الله فذالك الى الله ان شاء عذبه وان شاء تجاوز عنه ـ (رواه البيهقى فى شعب الايمان)

**ترجمه :** : رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده عملنامه ها برسه نوع اند :

(۱) آنکه خداوند آن را نبخشد آن شرک است که در مورد آن خداوند تعالی میفرماید : (ان الله لا يغفر ان يشرك به).

(۲) مظالم بندها بر یکدیگر، خداوند تعالی بدون قصاص گرفتن یکی را از دیگر نمیبخشد.

(۳) کوتاهی در حقوق الله این در نزد خداوند تعالی آنقدر بزرگ نیست اگر بخواهد آنرا عذاب دهد واگر بخواهد آنرا بیامرزد بدون عذاب دادن .

(۲٤) عن علی رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله ﷺ اياك ودعوة المظلوم فانما يسئل الله تعالى حقه وان الله لا يمنع ذا حق حقه (رواه البيهقى فى شعب الايمان) :

**ترجمه :** رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود : از بد دعای مظلومان بترسید زیرا مظلوم از خداوند حق خویش را طلب میکند وخداوند تعالی از یک حقدار ، حق او را منع نمی کند .

(۲۵) عن سعيد بن زيد رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله ﷺ من اخذ شبرا من الارض ظلما فانه يطوقه يوم القيمة من سبع ارضين (رواه الشيخان)

**ترجمه :** رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود : کسیکه زمین کسی را ظلماً به مقدار یک بلست قبضه کرد ، روز قیامت تاهفت زمین بدور گردن او طوق میگردد.

(۲٦) عن ابى الحرة الرقاشى عن عمه رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله ﷺ الا لا تظلموا الا لا يحل مال امرء الا بطيب نفس منه (رواه البيهقى فى شعب الايمان والدار قطنى فى المجتبى)

ترجمه : رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : آگاه باشید ! ظلم نکنید ، آگاه باشید بدون رضایت کسی مال آن برایتان حلال نیست.

(۲۷) عن عمران بن حصین رضی الله تعالی عنه عن النبی انه قال من انتهب نهبة فلیس منا (رواه الترمذی)

**ترجمه :** رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : کسیکه چیزی را از کسی غصب نمود از مایان نیست.

(۲۸) عن سالم عن ابیه رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ من اخذ من الارض شیئاً بغیر حق خسف به یوم القیمة الی سبع ارضین (البخاری)

**ترجمه :** رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : کسیکه زمین کسی را غیر حق غصب نمود روز قیامت تا هفت زمین درآن عرق میگردد.

(۲۹) عن یعلی بن مرة رضی الله تعالی عنه قال سمعت رسول الله ﷺ یقول من اخذ ارضاً بغیر حقها کلف ان یحمل ترابها الی المحشر (رواه احمد)

**ترجمه :** رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : کسیکه زمین کسی را غیر حق مانع شد روز حشر خاک زن زمین بر او برداشته میشود.

(۳۰) وعنه رضی الله تعالی عنه قال سمعت رسول الله ﷺ یقول ایما رجل ظلم شبراً من الارض کلفه الله عزوجل ان یحفره حتی یبلغ آخر سبع ارضین ثم یطوقه الی یوم القیمة حتی یقضی بین الناس (رواه احمد)

**ترجمه :** رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : کسی که یک بلست زمین کسی را غیر حق وظلماً غصب کند خداوند تعالی او را مکلف میکند بر شکافتن وچقر کردن آن تا هفت طبق آن زمین باز طوق میکند او را آن زمین تا آخر قیامت یعنی تا وقت فیصله مردمان آن را در گردن او طوق میکند.

## تاکید بر رزق حلال و وعید بر حرام

در فوق وعیدات شدید در مورد حق تلفی بطور ظلم از روشنی قرآن وحدیث بیان شد. در اینجا چند آیتها واحادیث دیگر بیان میشود :

(۳۱) ﴿كُلُوا مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ﴾ (۲-۵۷)

**ترجمه** : بخورید حلال پاکیزه را از آنچه در زمین است.

(۳۲) ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُوا۟ مِمَّا فِى ٱلْأَرْضِ حَلَٰلًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا۟ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَٰنِ ۚ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴾ (۲-۱۶۸)

**ترجمه** : وپیروی نکنید گامهای شیطان را هر آننه او شما را دشمن آشکاراست.

(۳۳) ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُلُوا۟ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقْنَٰكُمْ وَٱشْكُرُوا۟ لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴾ (۲-۱۷۲)

**ترجمه** : ای مسلمانان ! بخورید از پاکیزه ها آنچه روزی دادیم شمارا وسپاس گوئید خدا را اگر هستید او را عبادت کنندگان.

(۳۴) ﴿ وَلَا تَأْكُلُوٓا۟ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ وَتُدْلُوا۟ بِهَآ إِلَى ٱلْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا۟ فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ بِٱلْإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ (۲-۱۸۸)

**ترجمه** : ومخورید اموال خویش را درمیان خویش بنا حق ومرسانید اموال خود را بحاکمان یعنی برشوت تا بخورید پاره‌ء از اموال مردمان با ستم درحالیکه میدانید.

(۳۵) ﴿ ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ ٱلرِّبَوٰا۟ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِى يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيْطَٰنُ مِنَ ٱلْمَسِّ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوٓا۟ إِنَّمَا ٱلْبَيْعُ مِثْلُ ٱلرِّبَوٰا۟ ۗ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلْبَيْعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰا۟ ۚ فَمَن جَآءَهُۥ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ ۖ وَمَنْ عَادَ فَأُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴾ (۲- ۲۷۵)

**ترجمه** : کسانیکه می خورند سود را بر نخیزند یعنی از گور مگر چنانچه بر می خیزند مثل کسیکه دیوانه ساخت او را شیطان بسبب آسیب رسانیدن این بسبب آنست که سود خوران گفتند جز این نیست که سوداگری مانند سودست وحلال کرده است خدا سوداگری وحرام ساخته سود را پس کسیکه آمد با وی پند از جانب پروردگار او پس باز ماند ازین کار پس او راست آنچه گذشت وکار او مفوض است بخدا وهرکه بازگشت به سود خواری پس آن گروه باشندگان دوزخ اند ، ایشان در آنجا جاویدان اند .

(۳۶) ﴿ يَمْحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰا۟ وَيُرْبِى ٱلصَّدَقَٰتِ ۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴾ (۲-۲۷۶)

**ترجمه** : نابود می سازد خدا برکت سود را وافزون می سازد برکت خیرات را وخدا دوست ندارد هر ناسپاس گنهکار را .

(۳۷) ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَذَرُوا۟ مَا بَقِىَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓا۟ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴾ فَإِن لَّ

﴿فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۖ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٩﴾﴾ (۲-۲۷۸-۲۷۹)

**ترجمه :** ای کسانیکه ایمان آوردید حذر کنید از خدا وترک کنید آنچه مانده است از سود اگر هستید از اهل ایمان پس اگر نکردید این کار را پس خبر دار باشید به جنگ از طرف خدا ورسول او واگر توبه کردید پس شما راست اصل مالهای شما . نه شما ستم کنید ونه بر شما ستم کرده میشود.

(۳۸) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٣٠﴾ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿١٣١﴾﴾ (۳-۱۳۰-۱۳۱)

**ترجمه** ای مومنان ! مخورید سود را دوچندان (یعنی با چند دفعه اضافه کردن) وبترسید از خدا تا باشد که رستگار شوید وپناه گیرید از آن آتش که آماده کرده شده است برای کافران .

(۳۹) ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا ﴿١٠٧﴾ يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ﴿١٠٨﴾﴾ (۴-۱۰۷-۱۰۸)

**ترجمه :** هر آئنه خدا دوست ندارد آنرا که باشد خیانت کننده گنهگار پنهان میکنند از مردمان وپنهان کرده نمیتواند از خدا و او با اینان است آنگاه که درشب مشوره میکنند آنچه خدا نمی پسندد از تدبیر وهست خدا به آنچه میکنند در گیرنده .

(۴۰) ﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ﴾ (۶-۱۵۲)

**ترجمه :** وتمام کنید پیمانه وترازو را با انصاف .

(۴۱) ﴿فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾ (۷-۸۵)

ترجمه : پس تمام کنید پیمانه وترازو را وناقص مدهید بمردمان اشیای ایشانرا.

(۴۲) ﴿كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ (۲-۸۷)

**ترجمه :** بخورید از پاکیزه های آنچه دادیم شمارا .

(۴۳) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۗ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ

اللّٰهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٤﴾ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ ﴿٣٥﴾ ﴾ . (۹-۳۴-۳۵)

**ترجمه:** ای مسلمانان هر آنـه بسیاری از دانشمندان اهل کتاب وزاهدان اهل کتاب میخورند اموال مردمان را بباطل وباز میدارند از راه خدا وآنانکه ذخیره میکنند زر ونقره را وخرج نمی نمایند آنرا در راه خدا پس بشارت ده این جماعت را بعذاب دردناک روزیکه گرم کرده شود بر آن مال در آتش دوزخ پس داغ کرده شود بآن پیشانی ایشان وپهلوی ایشانرا وپشت ایشانرا وگفته شود اینست آنچه ذخیره نهادید برای خود پس بچشید آنچه ذخیره میکردید.

(٤٤) ﴿ وَلَا تَنقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ ۚ إِنِّي أَرَاكُم بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ ﴾ (۱۱-۸٤)

**ترجمه:** وکم مکنید پیمانه وترازو را هر آنـه من می بینم شما را به آسودگی وهر آنـه میترسم بر شما از عذاب روز درگیرنده یعنی هلاک کننده.

(٤٥) ﴿ وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ۖ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ ﴾ (۱۱-۸۵)

**ترجمه:** وای قوم من ! پوره کنید پیمانه وترازو را با انصاف وکم مرسانید بمردمان چیزهای ایشانرا.

(٤٦) ﴿ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٣٥﴾ ﴾ (۱۷-۳۵)

**ترجمه:** وتمام کنید پیمانه را چون به پیمائید وسنجید بر ترازوئ راست این بهتر ست ونیکو ترست از جهت عاقبت.

(٤٧) ﴿ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي ۖ وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ ﴿٨١﴾ ﴾ (۲۰-۸۱)

**ترجمه:** گفتیم بخورید از لذائذ آنچه روزی دادیم شمارا واز حد مگذرید درباب آن روزی آنگاه ثابت میشود بر شما خشم من وهر که ثابت شود بر وی خشم من البته هلاک شد.

(٤٨) ﴿ يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا ۖ إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٥١﴾ ﴾ (۲۳-۵۱)

**ترجمه:** گفتیم ای پیغامبران ! بخورید از اطعمه پاکیزه وبکنید کار نیکو هر آنـه من

به آنچه میکنید دانا ام .
(۴۹) ﴿أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ۝﴾ (۲۶-۱۸۱)
**توجمه** : تمام پیمانید پیمانه را و مباشید از زیان دهندگان یعنی کم نکنید.
(۵۰) ﴿وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ۝﴾ . (۲۶-۱۸۲)
**توجمه** : به ترازوی راست ومستقیم وزن کنید .
(۵۱) ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾ (۲۶-۱۸۳).
**توجمه** : وکم ندهید بمردمان مال ایشانرا .
(۵۲) ﴿وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِندَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ۝﴾ (۳۰-۳۹)
**توجمه** : وآنچه داده باشید از سود تا بیفزائید در اموال مردمان پس وی نمی افزاید نزدیک خدا وآنچه داده باشید از صدقه طلب کنان رضای خدا پس این جماعه ایشانند دوچند کننده گان.
(۵۳) ﴿وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ۝ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ۝﴾ (۵۵-۷، ۸)
**توجمه** : وفرود آورد ترازو را به خاطریکه از حد تجاوز نکنید در ترازو
(۵۴) ﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ۝﴾ (۵۵-۹)
**توجمه** : وقائم دارید ترازو را با انصاف وزیان نکنید در ترازو .
(۵۵) ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ۝ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ۝ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ۝ أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ ۝ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۝﴾ .
(۸۳-۱ تا ۶)
**توجمه** : وهلاکت است حقوق مردم کاهندگان را آنانکه چون برای خود پیمانه میکنند تمام وپوره میگیرند وچون خواهند که به مردم پیمانه ویا وزن کنند پس تقصیر وکمی میکنند آیا نمی دانند آن جماعه که ایشان بر آنگیخته خواهند شد در روزی بزرگ روزیکه ایستاده میشوند مردمان پیش پروردگار عالمها .
(۵۶) ﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا

﴿وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (۴-۱۶۰، ۱۶۱)

**ترجمه** : پس بسبب ظلمی که بظهور آمد از یهود حرام ساختیم بر ایشان چیز های پاکیزه که حلال بود ایشانرا وبسبب باز داشتن ایشان مردمان بسیار را از راه خدا وگرفتن ایشان سود را وحال آنکه منع کرده شده اند از آن وخوردن ایشان اموال مردمان را بنا حق ومهیا کردیم برای کافران از ایشان ( یعنی مقران بر کفر) عذاب درد دهنده.

(۵۷) ﴿سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ﴾ (۵-۴۲)

**ترجمه** : ایشان شنوندگانند سخن دروغ را خورندگانند حرام یعنی رشوت را .

(۵۸) ﴿وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (۵-۶۲)

**ترجمه** : ومی بینی که بسیاری از ایشان سعی میکنند در گناه وتعدی وحرام خوردن خویش هر آئنه بد چیزیست که بعمل آوردند .

(۵۹) ﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾ (۵-۶۳)

**ترجمه** : چرا منع نمی کنند ایشانرا خدا پرستان ودانشمندان از دروغ گفتن ایشان وحرام خوردن ایشان هر آئنه بد چیزیست که میکنند.

(۶۰) عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله طیب لا یقبل الا طیبا وان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال (یایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا) ، وقال (یایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقنکم) ثم ذکر الرجل یطیل السفر اشعث اغبر یمد یدیه الی السماء یارب یارب ومطعمه حرام ومشربه حرام وملبسه حرام وغذی بالحرام فانی یستجاب لذلک (رواه مسلم)

**ترجمه** : رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : هر آئنه خداوند تعالی پاک است فقط پاک را قبول میکند وهر آئنه خداوند تعالی مؤمنان را مأمور ساخت بر چیزیکه انبیاء را بر آن مامور ساخته بود پس فرمود : ای پیغامبران ! بخورید از چیز های پاکیزه وعمل نیک کنید ، وفرمود : ای مومنان ! بخورید از چیزهای پاک که به شما عطا نموده ام ، پس یاد آوری نمود از چنین شخصی که سفر طولانی نماید مو پراگنده ، غبار آلود

دست هایش را بسوی آسمان دراز نموده میگوید : ای یارب ! یا رب ! در صورتیکه طعام او حرام باشد و نوشیدنی او حرام باشد ولباس او حرام باشد وغذای او حرام باشد پس دعای اوچگونه پذیرفته شود.

**تنبیه :** دعای مسافر قبول میشود وسفر طولانی اضافه متوقع قبولیت دعا می باشد نیز پراگنده مو وغبار آلودگی مظهر عجز وخاکساری اضطرار وشکستگی می باشد که سبب بزرگ قبولیت می باشد نیز دراز نمودن دست ها بسوی آسمان ویا رب ! یارب ! گفتن مظهر احتیاج می باشد ورحمت خداوندی را بجوش می آرد . خلاصه اینکه با وجود تمام وسائل قبولیت دعاء وتوقعات امانتها جهت پرهیز نکردن از حرام دعاء پذیرفته نمیشود پس اندک باید نفس خویش را مطالعه کنیم که چرا در این اوقات دعای مایان پذیرفته نمی شود ؟ خداوند تعالی هر مسلمان را توفیق دهد به خود داری از حرام (آمین) .

(۶۱) عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یاتی علی الناس زمان لایبالی المرء ما اخذ منه امن الحلال ام من الحرام (رواه البخاری) زاد رزین فاذا ذلک لا تجاب لهم دعوة (جمع الفوائد)

**ترجمه :** رسول الله علیه السلام فرمود : زمانه آمدنی است بر مردمان که مردمان باک ندارند که مال را از کجا بدست آورد ، آیا از حلال ویا از حرام ، رزین این الفاظ را نیز روایت نموده : پس در آن وقت دعای او پذیرفته نمیشود.

(۶۲) عن نعمان بن بشیر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الحلال بین والحرام بین و بینهما مشتبهات لایعلمهن کثیر من الناس فمن اتقی الشبهات استبرء لدینه وعرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام کالراعی یرعی حول الحمی یوشک ان یرتع فیه الا وان لکل ملک حمی الا وان حمی الله محارمه الا وان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد کله واذا فسدت فسد الجسد کله الا وهی القلب (رواه الشیخان)

**ترجمه :** رسول الله علیه السلام فرمود : که حلال ظاهر است وحرام نیز ظاهر است وبین هر دو مشتبهات اند که بسا افراد از آن در غفلت می باشند پس کسیکه ازین مشتبهات نجات یافت پس او دین وعزت خویش را نجات داد وکسیکه در این اشیاء مشتبه واقع شد او در حرام واقع شد مانندیکه کسی حیوانات را نزدیک چراگاه کسی می چراند بعید نیست که مبادا داخل آن چراگاه ممنوع گردند . آگاه باشید هر پادشاه

یک چراگاه مخصوص وعلاقه ممنوعه دارد ، آگاه باشید علاقه ممنوعه الهی اشیاء حرام کرده اوست ، آگاه شید هر آننه در جسد یک پاره گوشت است اگر درست باشد تمام جسم درست می باشد واگر آن خراب شود پس تمام جسد خراب میشود، آگاه باشید آن پاره قلب است.

(۶۳) عن الحسن بن علی رضی الله تعالیٰ عنه قال حفظت من رسول الله ﷺ دع ما یریبك الی ما لا یریبك (رواه احمد والترمذی والنسائی)

**ترجمه :** حضرت حسن بن علی رضی الله عنهما میفرماید این هدایت را از آنحضرت علیه السلام حفظ نمودم که چیز مشتبه را گذاشته غیر مشتبه را اختیار کنید.

**تنبیه :** وقتیکه آنحضرت علیه السلام آنقدر بر اجتناب از مشتبه تنبیه فرموده پس فکر کنید که اجتناب از حرام بکدام اندازه ضروری است، خداوند تعالی هر انسان را دانائی بدهد (آمین) .

(٦٤) عن عبد الله بن مسعود رضی الله تعالیٰ عنه عن رسول الله ﷺ قال لا یکسب عبد مالا من حرام فیتصدق منه فیقبل منه ولا ینفق منه فیبارك له فیه ولا یترکه خلف ظهره الا کان زاده الی النار ان الله لا یمحوا السیئ بالسیئ ولکن یمحو السیئ بالحسن ان الخبیث لا یمحو الخبیث (رواه احمد)

ترجمه : رسول الله علیه السلام فرمود : کسی که مال حرام راکمائی کند وآنرا صدقه کند آن صدقه او قبول نمیشود واگر آن مال حرام را در ضروریات خویش مصرف کند پس در آن برکت نمی باشد واگر مال حرام را از پشت گذاشته بمیرد پس فقط سامان دوزخ را از پشت گذاشته می میرد، پس فقط سامان دوزخ را از آن برایش تیار میکند هر آننه خداوند تعالی با صدقه مال حرام گناه را نریزاند بلکه با صدقه مال حلال خداوند تعالی گناه را میریزاند ، مال خبیث ، خبث را از مال دور نمیکند.

**تنبیه :** صدقه دادن از مال حرام بقصد ثواب ، فقهاء کرام کفر می پندارند.

(۶۵) عن جابر رضی الله تعالیٰ عنه قال قال رسول الله ﷺ لا یدخل الجنة لحم نبت من السحت وکل لحم نبت من السحت کانت النار اولیٰ به (رواه احمد والدارمی والبیهقی)

**ترجمه :** رسول الله علیه السلام میفرماید : آن پارچه گوشتیکه از حرام نماء کرد، داخل بهشت نمیگردد وآن پارچه گوشتیکه از حرام پیشدا شده مستحق آتش دوزخ است

(۶۶) عن عائشة رضی الله تعالی عنه قالت کان لابی بکر رضی الله تعالی عنه غلام یخرج له الخراج فکان ابوبکر رضی الله تعالی عنه یاکل من خراجه فجاء یوما بشئ فاکل منه ابوبکر فقال له الغلام تدری ما هذا فقال ابوبکر رضی الله تعالی عنه وما هو قال کنت تکهنت لانسان فی الجاهلیة وما احسن الکهانة الا انی خدعته فلقیتی فاعطانی بذالک فهذا الذی اکلت منه قالت فادخل ابوبکر رضی الله تعالی عنه یده فقاء کل شئ فی بطنه (رواه البخاری)۔

**ترجمه :** حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه یک غلام داشت که یک مقدار معین مال خویش را به او تسلیم میکرد حضرت ابوبکرصدیق رضی الله عنه از آن مال طعام میخورد پس روزی چیزی آورد که یک مقدار آن را ابوبکرصدیق رضی الله عنه تناول نمود پس غلام پرسید شمایان پرسان نکردید که این طعام از کجا بود ؟ ابوبکرصدیق رضی الله عنه پرسید : این طعام از کجا آمد ؟ غلام گفت در عصر جاهلیت فال کسی را دیده بودم در حالیکه فال کشیدن را نمی دانستم اما او را فریب دادم امروز آن شخص با من ملاقات نمود وآن مزد من را برایم تسلیم نمود و او آن بود که شمایان تناول کردید. حضرت ابوبکرصدیق رضی الله عنه دستش را در حلق نموده استفراغ نمود وهمه آن چیزی راکه در شکم او بود بیرو آورد.

(۶۷) عن ابی بکر رضی الله تعالی عنه ان رسول الله ﷺ قال لا یدخل الجنة جسد غذی بالحرام (رواه البیهقی فی شعب الایمان)

**ترجمه :** رسول الله علیه السلام فرمود : جسدی راکه با حرام تغذیه داده شود داخل بهشت نمیگردد.

(۶۸) عن ابن عمر رضی الله تعالی عنه قال من اشتری ثوبا بعشرة دراهم وفیه درهم حرام لم یقبل الله تعالی له صلوة مادام علیه ثم ادخل اصبعیه فی اذنیه وقال صمتا ان لم یکن النبی ﷺ سمعته یقوله (رواه احمد)

**ترجمه :** حضرت ابن عمر رضی الله عنه میفرماید : کسی که با قیمت ده درهم لباس خرید در صورتیکه یک درهم آن حرام بود تازمانیکه آن لباس برتن او باشد خداوند تعالی نماز او را نمی پذیرد پس دو انگشت خویش را داخل دوگوش کرد وفرمود اگر این فرمان را از آنحضرت علیه السلام نشنیده باشم هر دو گوشم کر شود.

(۶۹) ابوالطفیل رحمه الله رفعه من کسب مالا من حرام فاعتق ووصل منه رحمه کان ذلك اصرا للكبير بضعف (جمع الفوائد)

**ترجمه :** رسول الله علیه السلام فرمود : کسی که یک مقدار مال را از حرام کمائی کرد پس با آن غلام آزاد کرد، صله رحمی نمود، عوض ثواب گناهکار میشود.

قبلاً گفته شد که فقهاء کرام صدقه حرام را عوض ثواب کفر می پندارند.

(۷۰) میمونة بنت سعد رضی الله تعالی عنها قالت افتنا یارسول الله عن السرقة قال من اکلها وهو یعلم انها سرقة فقد شرك فی اثم سرقتها للكبير بخلف (جمع الفوائد)

**ترجمه :** حضرت میمونه بنت سعد رضی الله عنها عرض نمود که یارسول الله صلی الله علیه وسلم حکم سرقه را برای مایان بنمائید! رسول الله علیه السلام فرمود کسیکه میداند که این مال سرقت است واز آن بخورد هر آنئه او در جرم سرقت شریک شد.

**تنبیه :** ازین حدیث کسانی پند بگیرند که دیده ودانسته نزد کسانی طعام میخورند که عائدات آنها از حرام باشد ویا حق ایتام وارث را می خورند.

(۷۱) عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ المعدة حوض البدن والعروق الیها واردة فاذا صحت المعدة صدرت العروق بالصحة واذا فسدت المعدة صدرت العروق بالسقم (رواه البیهقی فی شعب الایمان)

**ترجمه :** رسول الله علیه السلام فرمود : معده حوض جسد است عروق جسد به آن جا میرسند تازمانیکه معده تندرست باشد پس عرق باتندرستی باز میگردند ووقتیکه معده فاسد شود پس عرق با بیماری ها باز میگردند ازین حدیث اگر که صحت جسمانی ومرض بیان میشود اما بلا شبه همین است حال مرض وصحت باطنی.

مثال شکم مانند حوضی است که بدور آن سبزه جات ومیوه های مختلف می باشد وتوسط جوی ها از آن حوض سیراب میشوند پس اگر آب حوض صاف باشد وقوت کامل نامیه داشته باشد پس این درخت ها خوب گل ومیوه میگیرد واگر آب حوض شور وترش باشد پس تخم درختان را میسوزاند . چنین است مثال غذای صالح که از شکم خون صالح تولد میکند وتوسط وریدها وشریان ها تاگوش وچشم غذا را میرساند در اعضای آن نمودار میسازد و میوه وگل خلق میشود یعنی مشغول عبادت ورضا جوئی

خداوند میگردد واگر درشکم طعام خبیث وحرام باشد پس از آن خون فاسد خلق میشود که توسط وریدها وشیریان ها تا اعضاء میرسد که در آن صلاحیت قدرتی یعنی استعداد آن را خاکستر میکند که چنین اعضاء را توفیق عبادت میسر نمیشود.

(۷۲) عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ اتیت لیلة اسری بی علی قوم بطونهم کالبیوت فیها الحیات تری من خارج بطونهم فقلت من هولاء یاجبرائیل قال هولاء اکلة الربا وفی روایة من امعائه (رواه احمد وابن ماجة)

**ترجمه :** رسول الله علیه السلام میفرماید : شب معراج برگروهی گذر نمودم که شکم های ایشان مانند مکانات (بزرگ بزرگ) بود وداخل آن مارها بود که از بیرون بنظر می رسید پرسیدم ای جبرائیل اینها که اند ؟ پاسخ داد که اینها سود خوران اند.

(۷۳) عن سمرة بن جندب رضی الله تعالی عنه عن النبی ﷺ قال فانطلقنا حتی اتینا علی نهر من دم فیه رجل قائم علی وسط النهر وعلی شط النهر رجل بین یدیه حجارة فاقبل الرجل الذی فی النهر فاذا اراد ان یخرج رمی الرجل بحجر فی فیه فرده حیث کان فجعل کلما جاء لیخرج رمی فی فیه بحجر فیرجع کما کان فقلت ما هذا قالا والذی فی النهر آکل الربا (رواه البخاری)

**ترجمه :** رسول الله علیه السلام میفرماید که : مایان (رسول الله علیه السلام جبرائیل ومیکائیل علیهماالسلام) پیش رفتیم تا آنکه برجوی خون گذر نمودیم در پائین آن جوی شخصی ایستاد بود وبرکناره آن شخص دوم که بدستش سنگ بود پس شخص داخل جوی بسوی شخص کناره جوی رخ میکرد ووقتیکه عزم بر آمدن از جوی را میکرد پس شخص بیرونی رویش را باسنگ می زد پس او را به همانجا مسترد میکرد . این چنین هر مرتبه وقتیکه شخص داخل نهر آب اراده بر آمدن را مینمود شخص کناره دریاب اورا با سنگ زده پس داخل دریاب میکرد پرسیدم این کیست ؟ گفت شخص داخل دریا سود خور است که سود می خورد .

(۷۴) عن جابر رضی الله تعالی عنه قال لعن رسول الله ﷺ آکل الربا وموکله وکاتبه وشاهدیه وقال هم سواء (رواه البخاری ومسلم ولفظه لمسلم)

**ترجمه :** نفرین فرمود رسول الله علیه السلام بر سود خورنده وسود دهنده وبرکاتب معامله سود وبرگواهان معامله سود وفرمود در جرم همهء اینها یکسان هستند .

(۷۵) عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله الربا سبعون جزء ایسرها ان ینکح الرجل امه (ابن ماجة والبیهقی)

**توجمه :** رسول الله علیه السلام فرمود : سود هفتاد جزء دارد ، جزء کوچک آن اینست که شخص با مادرش زنا کند .

(۷۶) عن عبدالله بن حنظلة غسیل الملئکة قال قال رسول الله ﷺ درهم ربوا یاکله الرجل وهو یعلم اشد من ستة وثلثین زنیة - (رواه احمد والدار قطنی)

**توجمه :** رسول الله علیه السلام میفرماید : یک درهم سود که انسان آنرا دانسته بخورد بدتر است از سی وشش مرتبه زنا .

وروی البیهقی فی شعب الایمان عن ابن عباس رضی الله عنهما وزاد وقال من نبت لحمه من السحت فالنار اولی به.

وبیهقی در شعب الایمان این روایت را از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده ودر آن این مضمون نیز آمده است که رسول الله علیه السلام فرمود : کسی که گوشت او از حرام نماء کند مستحق آتش می باشد.

## زهد از دنیا وترغیب آخرت

(۷۷) ﴿ زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِندَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ﴿١٤﴾ قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيْرٍ مِّن ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿١٥﴾ ﴾ (۳-۱٤-۱۵)

**توجمه :** آراسته کرده شده است برای مردمان محبت اشیاء مرغوب مانند زنان وفرزندان وخزانه ها جمع ساخته از زر وسیم واسپان نشان دار وچهار پایان وزراعت اینست متاع زندگانی دنیا وخداوند کریم، نزدیک اوست باز گشت نیک.

بگو ای محمد ﷺ آیا خبر دهم شما را بآنچه بهترست ازین مر متقیان را باشد نزدیک پروردگار ایشان بوستانها ، میرود از زیر آن جویها جاوید می باشند در آن

وباشند زنان پاکیزه وباشند خوشنودی از خدا وخدا خوب بیننده است بندگان خود را.

(۷۸) ﴿وَمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَآ إِلَّا مَتَٰعُ الْغُرُورِ﴾ (۳-۱۸۵)

**ترجمه**: ونیست زندگانی دنیا مگر متاع فریبنده.

(۷۹) ﴿لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَٰدِ ﴿١٩٦﴾ مَتَٰعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٩٧﴾﴾ (۳-۱۹۶-۱۹۷)

**ترجمه**: باید که نفریبد ترا آمد ورفت کافران در شهر ها این بهره مندی اندک است بعد از آن جای ایشان دوزخ می باشد ووی بد جائیست.

(۸۰) ﴿فَلْيُقَٰتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ﴾ (۴-۷۴)

**ترجمه**: پس باید که جنگ کنند در راه خدا آن مومنان که میفروشند زندگانی دنیا را بآخرت.

(۸۱) ﴿قُلْ مَتَٰعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ (۴-۷۷)

**ترجمه**: بگو بهره مندی دنیا اندک ست وآخرت بهترست کسی را که پرهیزگاری میکند وستم کرده نخواهید شد مقدار یک ریشه.

(۸۲) ﴿تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا فَعِندَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ﴾ (۴-۹۴)

**ترجمه**: می طلبید متاع زندگانی دنیا پس نزدیک خداست غنیمت های بسیار.

(۸۳) ﴿وَمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَآ إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٣٢﴾﴾ (۶-۳۲)

**ترجمه**: : ونیست زندگانی دنیا مگر بازی ولهو هر آئنه دار آخرت بهترست متقیان را آیا نمی دانید.

(۸۴) ﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَّا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾﴾ (۶-۷۰).

**ترجمه**: وبگذار کسانیرا که دین خود گرفتند بازی ولهو وفریفت ایشانرا زندگانی

دنیا وپند ده بقرآن برای احتیاط از آنکه به مهلکه گذاشته شود نفسی را بسبب آنچه کرده است، نیست اورا بجز خدا هیچ دوست ونه شفاعت کننده واگر عوض خود دهد هر فدیه ای (که تواند) گرفته نه میشود از وی آن جماعه آنانند که به مهلکه گذاشته شدند با وبال آنچه کردند ایشان راست آشامیدنی از آب جوشانیده وایشانرا ست عذاب درد دهنده بسبب آنکه کافر بودند.

(۸۵) ﴿ وَاعْلَمُوٓا أَنَّمَآ أَمْوَٰلُكُمْ وَأَوْلَٰدُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ ۝ ﴾ (۸-۲۸)

**ترجمه :** وبدانید که مالهای شما وفرزندان شما ازمایش است ویقیناً خدا نزد او اجر بزرگ است.

(۸۶) ﴿ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنْيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلْءَاخِرَةَ ﴾ (۸-۶۷)

**ترجمه :** میخواهید مال دنیا را وخدا میخواهد مصلحت آخرت را.

(۸۷) ﴿ قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ۝ ﴾ (۹-۲۴)

**ترجمه :** بگو اگر هستند پدران شما وپسران شما وبرادران شما وزنان شما و خویشاوندان شما وآن مالها که کسب کرده اید آنرا وتجارتی که میترسید ازبی رواجی آن ومنزلها که پسند میکنید آنها را دوست تر نزدیک شما از خدا و رسول او واز جهاد در راه خداوند پس منتظر باشید تا آنکه بیارد خدا امر خود را وخدا راه نمی نماید گروه فاسقان را.

(۸۸) ﴿ أَرَضِيتُم بِٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا مِنَ ٱلْءَاخِرَةِ ۚ فَمَا مَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا فِى ٱلْءَاخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴾ - (۹-۳۸)

**ترجمه :** آیا رضامند شدید بزندگانی دنیا عوض آخرت پس نیست متاع زندگانی دنیا در برابر آخرت مگر اندکی.

(۸۹) ﴿ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَٰلُهُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُهُمْ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَٰفِرُونَ ۝ ﴾ (۹-۵۵).

**ترجمه :** پس به شگفت نیارد ترا مال ایشان ونه فرزندان ایشان جز این نیست که

میخواهد خدا که عذاب کند ایشانرا به آنها درزندگانی دنیا وبر آید جان ایشان وایشان کافر باشند.

(۹۰) ﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ۝﴾ (۹-۸۵).

**ترجمه** : هرآئنه آنانکه ایمان ندارند ملاقات ما را وخوشنود شده اند بزندگانی دنیا وآرام گرفته اند به آن وآنکه ایشان از نشانهای بی خبر اند این جماعه جای ایشان آتش است بسبب آنچه عمل میکردند.

(۹۱) ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ۝ أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝﴾ (۱۰-۷، ۸)

**ترجمه:** کسانیکه امید ندارند ملاقات ما را وشادمان شدند بر زندگانی دنیا ومطمئن شدند برآن وکسانیکه غافل اند از آیاتهای ما این جماعه کسانی اند که بازگشت ایشان آتش است بسبب آنکه کرده اند.

(۹۲) ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝﴾ (۱۰-۲٤)

ترجمه : جز این نیست که وصف زندگانی دنیا مانند آبی است که فرود آوردمیش از آسمان پس درهم پیچید بسبب وی رونیدگی زمین از آنچه میخورند مردمان وچهار پایان تا وقتیکه درست آورد زمین پرانه خود را وآراسته شد. وگمان کردند ساکنان آن زمین که ایشان توانا اند بر (انتفاع از آن) ناگهان بیامد بر زمین فرمان ما در شب یا در روز پس گرداندیم آن را مثل زراعت بیخ بریده گویا نبود دیروز همچنین بیان میکنیم نشانه ها را برای گروهی که تأمل میکنند.

(۹۳) ﴿مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝﴾

**ترجمه** : هر که او خواسته باشد زندگانی دنیا وتجمل آن بتمام رسانیم بسوی این جماعت جزائی اعمال ایشان را در دنیا وایشان در اینجا نقصان داده نمیشوند این جماعت آنانند که نیست ایشانرا در آخرت مگر آتش وباطل شد (در آخرت) آنچه کرده بودند ونابود هست آنچه به عمل می آوردند.

(۹٤) ﴿ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ﴿٢٦﴾ ﴾ (۱۳-۲٦)

**ترجمه** : خدا کشاده میسازد روزی را برای هر که میخواهد وتنگ میکند وکافران شادمان شدند بزندگانی دنیا ونیست زندگانی دنیا نسبت به آخرت مگر متاع اندک.

(۹۵) ﴿ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾ ﴾ • (۱۵-۸۸)

**ترجمه** : باز مکن دو چشم خود را بسوی آنچه بهره مند ساخته ایم به آن جماعتها را از کافران واندوهناک مشو برایشان وپست بکن بازوئ خود را یعنی تواضع کن برای مسلمانان.

(۹٦) ﴿ وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۖ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ﴿٢٨﴾ ﴾ (۱۸-۲۸)

**ترجمه** : وبند کن خود را با آنانکه یاد میکنند پروردگار خود را بصبح وشام می جویند روی اورا و باید که نگذرد چشمهای تو از ایشان طلب کنان آرائش زندگانی دنیا را وفرمان مبر آنرا که غافل ساخته ایم دل او را از یاد خویش وپیروی کرده است خواهش خود را وهست کار او از حد گذشته.

(۹۷) ﴿ وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾ ﴾ (۱۸-٤۵)

**ترجمه** : وبیان کن برای ایشان داستان زندگانی دنیا که وی مانند آبی است که فرو فرستادم آن را از آسمان پس درهم پیچید بسبب وی رستنی زمین پس شد آخر کار درهم شکسته می پرانیدش بادها وهست خدا برهمه چیز توانا.

(۹۸) ﴿ٱلْمَالُ وَٱلْبَنُونَ زِينَةُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَٱلْبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ۝﴾ (۱۸-۴۶)

**ترجمه** : مال وفرزندان آرائش زندگانی دنیاست وحسنات پاینده شائسته بهتر اند نزدیک خدا از روی ثواب وخوب تر اند از جهت امید داشتن .

(۹۹) ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ۝ وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصْطَبِرْ عَلَيْهَا ۖ لَا نَسْـَٔلُكَ رِزْقًا ۖ نَّحْنُ نَرْزُقُكَ ۗ وَٱلْعَٰقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ ۝﴾ (۲۰-۱۳۱، ۱۳۲)

**ترجمه** : و باز نکن هر دوچشم خود را بسوی آنچه بهره مند ساخته ایم بآن جماعتها از ایشان از قسم آرائش زندگانی دنیا تا مبتلا کنیم ایشانرا در آن و روزی پروردگار تو بهتر وپاینده ترست و امر کن با اهل خود بنماز وشکیبائی کن بر اداء آن نمی طلبیم از تو روزی دادن . ما روزی میدهیم ترا وعاقبت خیر اهل تقوی راست .

(۱۰۰) ﴿وَمَآ أُوتِيتُم مِّن شَىْءٍ فَمَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتُهَا ۚ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝﴾ (۲۰-۶۰)

**ترجمه** : وهرچه داده شد شما را از هر نوعی پس بهره مندی دنیا وآرائش وی است وآنچه نزدیک خداست بهتر وپاینده ترست آیا نمی فهمید .

(۱۰۱) ﴿أَفَمَن وَعَدْنَٰهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَٰقِيهِ كَمَن مَّتَّعْنَٰهُ مَتَٰعَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ مِنَ ٱلْمُحْضَرِينَ ۝﴾ (۲۸-۶۱)

**ترجمه** : آیا کسیکه دادیم او را وعده نیک پس او دریابنده آنست مانند کسی که بهره مند ساختیم او را بمنفعت زندگانی دنیا باز وی روز قیامت از حاضر کرد گانست.

(۱۰۲) ﴿إِنَّ قَٰرُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ ۖ وَءَاتَيْنَٰهُ مِنَ ٱلْكُنُوزِ مَآ إِنَّ مَفَاتِحَهُۥ لَتَنُوٓأُ بِٱلْعُصْبَةِ أُو۟لِى ٱلْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُۥ قَوْمُهُۥ لَا تَفْرَحْ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْفَرِحِينَ ۝ وَٱبْتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلْءَاخِرَةَ ۖ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنْيَا ۖ وَأَحْسِن كَمَآ أَحْسَنَ ٱللَّهُ إِلَيْكَ ۖ وَلَا تَبْغِ ٱلْفَسَادَ فِى ٱلْأَرْضِ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْمُفْسِدِينَ ۝ قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِىٓ ۚ أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِۦ مِنَ ٱلْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا ۚ وَلَا يُسْـَٔلُ عَن ذُنُوبِهِمُ ٱلْمُجْرِمُونَ ۝

فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ ۖ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٩﴾ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ ﴿٨٠﴾ فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ ﴿٨١﴾ وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ ۖ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا ۖ وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٢﴾ (۲۸- ۷۶ تا ۸۲)

**توجمه :** (هرآئینه) قارون بود از قوم موسی پس ستم کرد بر ایشان و داده بودیم او را از گنجها آنقدر که کلیدهای او گرانی میکرد به جماعهء صاحبان قوت چون گفت به اوقوم او مناز (شاد مشو) (هرآئینه) الله دوست نمیدارد نزندگان (شادشوندگان) را. وطلب کن در آنچه داده است ترا الله سرای آخرت را و فراموش مکن حصهء خود را از دنیا .و نیکوئی کن چنانکه نیکوئی کرده الله به تو و مجوی فساد را در زمین (هر آئینه) الله دوست نمیدارد فساد کنندگان را . گفت (جز این نیست) داده شده بمن این مال بنا بر هنری (علمی) که نزد من است آیا ندانست این را که الله هلاک کرد پیش از وی چندین گروه را کسی را که او نیرومند تر بود از روی قوت و زیاده تر بودند از روی جمع کردن مال و پرسیده نمی شوند از گناهان خود گنهکاران . پس برآمد روبروی قوم خود در آرائش خود گفتند کسانیکه طلب میکردندزندگانی دنیا را ای کاش داده میشد مارا مانند آنچه داده شده قارون راهرآئینه اوصاحب نصیبهء بزرگ است. وگفتندکسانی که داده شده ایشان را فهم(علم) خرابی است شما را (وای برشما)ثواب خدا بهتراست برای کسی که یقین نمود وکردکارشایسته وتلقین کرده نخواهدشداین کلمه مگر به صبر کنندگان . پس فرو بردیم او را و سرای او را به زمین پس نبود برای او هیچ گروهی که نصرت دهند او را غیر خدا و نبود (قارون) از منع کنندگان عذاب . و بامداد کردند آنان که آرزو میکردند منزلت او را دیروز میگفتند ای عجب که الله میکشاید رزق را برای هرکه خواهد از بندگان خود وتنگ میسازد. اگر احسان نمیکرد خدا بر ما (هرآئینه) فرو میبرد ما را آیا نمیدانی که رستگار نمی شوند کافران .

(۱۰۳) ﴿وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾﴾ . (۲۹-٦٤)

**توجمه :** ونیست این زندگانی دنیا مگر بازی وبیهوده وهرآننه سرای آخرت هونست زندگانی اگر میدانستند .

(۱۰٤) ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ ﴿٣٣﴾﴾ (۳۱-۳۳)

**توجمه :** ای مردمان بترسید از پروردگار خویش وحذر کنید از روزیکه کفایت نکند هیچ پدر بجای پسر خویش ونه فرزندی کفایت کننده باشد بجای پدر خود چیزی را هر آننه وعده خدا راست است پس فریب ندهد شمارا زندگانی دنیا وفریب ندهد شما را در مقدمهء خدا شیطان فریبنده.

(۱۰۵) ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ (۳۳-۲۸-۲۹)

**توجمه :** ای پیغمبر بگو بزنان خود اگر خواسته باشید زندگانی دنیا وآرائش آن پس بیائید تا جامه دهم شمارا ورها کنم شما را رها کردن نیک واگر میخواهید خدا وپیغامبر را وسرای آخرت را پس هر آننه خدا آماده ساخته برای زنان نیکو کار از شما مزد بزرگ (در آخرت) .

(۱۰٦) ﴿يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣٩﴾﴾ (٤۰-۳۹)

**توجمه :** ای قوم من جز این نیست که این زندگانی دنیا اندک بهتر است وهر آننه آخرت هونست سرای همیشه ماندن.

(۱۰۷) ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ﴿٢٠﴾﴾ (٤۲-۲۰)

**توجمه** : هر که خواسته باشد کشت آخرت بیفزائیم برای او کشت او وهرکه خواسته باشد کشت دنیا بدهیم او را بعضی دنیا ونیست اورا در آخرت هیچ نصیب.

(۱۰۸) ﴿ وَلَوْلَآ أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِّن فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ۝ وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ ۝ وَزُخْرُفًا وَإِن كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِندَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ۝ ﴾ (۴۳-۳۳ تا ۳۵)

**توجمه** : واگر احتمال آن نه میبود که میشدند مردمان همه یک گروه البته می ساختیم برای کسی که نا معتقد است بخدا برای خانه های ایشان سقف ها از نقره ونردبانها نیز که بر آن بالا بر آیند وبرای خانه های ایشان دروازه ها نیز از نقره وتختها که بر آن تکیه زده بنشینند. ومی ساختیم تجمل بیسار ونیست همه این مگر اندک بهره مندی زندگانی دنیا وآخرت نزد پروردگار تو متقیان راست.

(۱۰۹) ﴿ إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ ۝ ﴾ (۴۷-۳۶)

**توجمه** : جز این نیست که زندگانی دنیا بازی است وبیهودگی است واگر ایمان آرید وپرهیزگاری کنید بدهد شما را مزد شما ونطلبد از شما مال شما را .

(۱۱۰) ﴿ اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ۝ ﴾ (۵۷-۲۰)

**توجمه** : بدانید که زندگانی دنیا بازی است وبیهودگی است وآرائش است وخودستائی است درمیان خویش واز یکدیگر زیادت طلبی است در مال وفرزندان مانند بارانی که بشگفت آورد زراعت کنندگانرا رستنی او باز خشک شود پس زرد به بینی آنرا باز درهم شکسته گردد ودر آخرت عذاب سخت است ونیز آمرزش است از جانب خدا وخوشنودیست ونیست زندگانی دنیا مگر بهره که باعث فریب می باشد .

(۱۱۱) ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ ﴾ (۶۳-۹)

**ترجمه** : ای مسلمانان مشغول نگرداند شما را اموال شما وفرزندان شما از یاد کردن خدا وهر که بکند این کار پس آن جماعه ایشانند زیان کاران.

(۱۱۲) ﴿إِنَّمَآ أَمْوَٰلُكُمْ وَأَوْلَٰدُكُمْ فِتْنَةٌ وَٱللَّهُ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾﴾ (٦٤-١٥)

**ترجمه** : جز این نیست که اموال شما واولاد شما امتحان است وخدا نزدیک اوست مزد بزرگ.

(۱۱۳) ﴿فَأَمَّا مَن طَغَىٰ ﴿٣٧﴾ وَءَاثَرَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿٣٨﴾ فَإِنَّ ٱلْجَحِيمَ هِىَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴿٣٩﴾ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِىَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴿٤١﴾﴾ (۷۹-۳۷ تا ٤۱)

**ترجمه** : اما کسی که از حد در گذشته باشد وبرگزیده باشد زندگانی این جهان را پس هر آئنه دوزخ همانست جای او و اما کسی که ترسیده باشد از ایستادن بحضور پروردگار خویش وباز داشته باشد نفس را ازشهوت پس هرآئنه بهشت همانست جای او.

(۱۱٤) ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَٱلْءَاخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ ﴿١٧﴾﴾ (۸۷ - ۱٦، ۱۷)

**ترجمه** : بلکه اختیار میکنید زندگانی این جهان را وآخرت بهترست وپاینده تراست.

(۱۱۵) ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾ ٱلَّذِى جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُۥ ﴿٢﴾ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُۥٓ أَخْلَدَهُۥ ﴿٣﴾ كَلَّا ۖ لَيُنۢبَذَنَّ فِى ٱلْحُطَمَةِ ﴿٤﴾ وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلْحُطَمَةُ ﴿٥﴾ نَارُ ٱللَّهِ ٱلْمُوقَدَةُ ﴿٦﴾ ٱلَّتِى تَطَّلِعُ عَلَى ٱلْأَفْـِٔدَةِ ﴿٧﴾ إِنَّهَا عَلَيْهِم مُّؤْصَدَةٌ ﴿٨﴾ فِى عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍۭ ﴿٩﴾﴾ (۱۰٤ - ۱ تا ۹)

**ترجمه** : وهلاکت است هر عیب کننده عیب گوینده را آنکه فراهم آورد مال را ونگاهداشت آنرا می پندارد که مال او زندگی جاوید دهدش نه نه البته انداخته خواهد شد بحطمه وچه چیز مطلع ساخت ترا که چیست حطمه؟ آتش خدای آفروخته شده که غالب میشود برد لها وهر آئنه آن آتش برایشان گماشته شده است بستونهای دراز در آورده شده است.

خداوند تعالی در مذمت بنی اسرائیل میفرماید :

(۱۱٦) ﴿أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشْتَرَوُا۟ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا بِٱلْءَاخِرَةِ ۖ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ ٱلْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٨٦﴾﴾ (۲-۸٦)

**ترجمه** : ایشان آن کسانند که خریدند زندگانی دنیا را عوض آخرت پس سبک کرده نمیشود از ایشان عذاب ونه ایشان یاری داده میشوند.

وخداوند تعالی در مذمت کفار می فرماید :

(۱۱۷) ﴿ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴾ (۷-۵۱)

**ترجمه** : آنانکه دین خود گرفته اند بازی ولهو را وفریب داد ایشانرا زندگانی دنیا پس امروز فراموش کنیم ایشانرا چنانچه ایشان فراموش کردند ملاقات این روز خویش را وچنانچه انکار می کردند از آیات ما.

(۱۱۸) عن المستورد بن شداد رضی الله تعالی عنه قال سمعت رسول الله ﷺ یقول والله ما الدنیا فی الآخرة الا مثل ما یجعل احدکم اصبعه فی الیم فلینظر بم یرجع (رواه مسلم)

**ترجمه** : رسول الله علیه السلام فرموده است : سوگند بر الله تعالی دنیا در مقابل آخرت چنین مثال دارد مانندیکه یکی از شما کلک خویش را داخل بحر نموده پس بیرون کند ، بنگرد که بکدام اندازه آب بالا میکند ؟

(۱۱۹) وعن جابر رضی الله تعالی عنه ان رسول الله ﷺ مر بجدی اسک میت قال ایکم یحب ان هذا له بدرهم فقالوا ما نحب انه لنا بشیء قال فوالله للدنیا اهون علی الله من هذا علیکم (رواه مسلم)

**ترجمه** : رسول الله علیه السلام بر جسد مرده کوچک گوش چوچه بره گذر نمود وفرمود : کدام یکی از شما این را عوض یک درهم پسند دارد ؟ صحابه کرام رضی الله عنهم عرض نمودن مجانی گرفتن آنرا نیز کسی از ما پسند نداره ، رسول الله علیه السلام فرمود : والله دنیا نزد الله تعالی ذلیل تر ازین است .

(۱۲۰) وعن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر (رواه مسلم)

**ترجمه** : رسول الله علیه السلام فرمود : دنیا محبس مؤمن وبهشت کافر است.

(۱۲۱) وعن عمرو بن عوف رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ فوالله لا الفقر اخشی علیکم ولکن اخشی علیکم ان تبسط علیکم الدنیا کما بسطت علی من کان قبلکم فتنافسوها کما تنافسوها وتهلککم کما اهلکتهم (متفق علیه)

**ترجمه** : رسول الله علیه السلام فرمودند : سوگند بر الله تعالی بنا بر خوف بر شما نترسم اما بیم دارم که مانند گذشتگان بر شما دنیا بسیار شود پس شما نیز مانند آنها در

آن رغبت کنید ومانند امت های سابق در هلاک بیفتید.

(۱۲۲) وعن سهل بن سعد رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ لو کانت الدنیا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقی کافرا منها شربة (رواه احمد والترمذی وابن ماجة)

**ترجمه** : رسول الله علیه السلام فرمود : اگر دنیا مانند مقدار پر پشه اهمیت میداشت نزد خداوند، پس جرعه ازآن به کافر نمی آشامید.

(۱۲۳) وعن ابی موسی رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ من احب دنیاه اضر بآخرته ومن احب آخرته اضر بدنیاه فآثروا ما یبقی علی ما یفنی .(رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان)

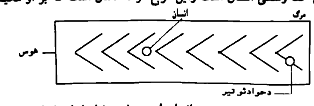
**ترجمه** : رسول الله علیه السلام فرمود : کسی که باد دنیا خویش محبت کرد او آخرت خویش را ناکارساخت وکسی که آخرت خویش را تیار کرد او دنیای خویش را ویران نمود پس شمایان باقی را بر فانی ترجیح بدهید.

(۱۲۴) وعن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ اصدق کلمة قالها الشاعر کلمة لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل-(متفق علیه)

**ترجمه** : رسول الله علیه السلام فرمود : در کلام شعراء صادق ترین آنها این قول حضرت لبید رضی الله عنه است : آگاه باش علاوه ازخداوند تعالی دیگر هرچیز باطل است .

(۱۲۵) وعن عبد الله رضی الله تعالی عنه قال خط النبی ﷺ خطا مربعا وخط خطا فی الوسط خارجا منه وخط خططا صغارا الی هذا الذی فی الوسط من جانبه الذی فی الوسط فقال هذا الانسان وهذا اجله محیط به وهذا الذی هو خارج امله وهذه الخطط الصغار الاعراض فان اخطاه هذا نهشه هذا وان اخطاه هذا نهشه هذا (رواه البخاری)

**ترجمه** : رسول الله علیه السلام یک خط مربع را کشید ویک خط در وسط آن چنین کشید که خارج بر آمد از مربع وخطوط کوتاه کوتاه در پهلوی خط وسطی کشید پس فرمود این خط وسطی انسان است واین مربع موت انسان است که بر او محیط است.




این خط خارج از مربع هوس انسان است واین خطوط کوتاه کوتاه حوادث است

پس اگر او از یک حادثه جان بسلامت برد حادثه دوم بر او آمدنی است واگر ازحادثه دوم نیز نجات یافت حادثه سوم اورا میگیرد.

(۱۲۶) وعن ابن عباس رضی الله تعالی عنه عن النبی ﷺ قال لوکان لابن آدم وادیان من مال لابتغی ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب (متفق علیه)

**ترجمه** : رسول الله علیه السلام فرمود : اگر نزد ابن آدم دو وادی مال باشد در جستجوی سوم آن میشود، شکم ابن آدم تنها با خاک گور پر میشود وخداوند تعالی متوجه کسی می باشد که بسوی خداوند توجه داشته باشد.

(۱۲۷) وعن ابن عمر رضی الله تعالی عنه وعنهم قال اخذ رسول الله ﷺ ببعض جسدی فقال کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل وعد نفسک من اصحب القبور (رواه البخاری)

**ترجمه** : حضرت ابن عمر رضی الله عنهما میفرماید : رسول الله علیه السلام من را گرفته فرمود : در دنیا مانند مسافر بلکه مانند راه رو باش وخویش را از اصحاب قبور محسوب دار.

(۱۲۸) وعن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما وعنهم ان رسول الله کان یهرق الماء فیتیمم بالتراب فاقول یارسول الله ان الماء منک قریب یقول ما یدرینی لعلی لا ابلغه (رواه فی شرح السنة وابن الجوزی فی کتاب الوفاء)

**ترجمه** : حضرت ابن عباس رضی الله عنه میفرماید : یکبار آنحضرت علیه السلام بعد از فراغت از استنجاء تیمم زد ، عرض نمودم یارسول الله علیه السلام ! آب نزدیک شماست . رسول الله علیه السلام فرمود : چه معلوم است آیا تا آب میرسم ویا نه .

(۱۲۹) عن انس رضی الله تعالی عنه ان النبی ﷺ قال هذا ابن آدم وهذا اجله و وضع یده عند قفاه ثم بسط فقال وثم امله. (رواه الترمذی)

**ترجمه** : حضرت انس رضی الله عنه میفرماید : رسول الله علیه السلام بر شانه اودست نهاد وفرمود : این موت ابن آدم است سپس آنحضرت علیه السلام دستش را دراز کشید وفرمود وهوس او تا آنجاست.

(۱۳۰) وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده رضی الله تعالی عنه ان النبی ﷺ قال اول صلاح هذه الامة الیقین والزهد واول فسادها البخل والامل- (رواه البیهقی فی شعب الایمان)

**ترجمه** : رسول الله علیه السلام فرمود : بنیاد صلاح این امت بر یقین بر آخرت وبی رغبتی از دنیا است وبنیاد فساد او بر بخل وهوس است.

(۱۳۱) ابن عمر رضی الله تعالی عنه رفعه ما ذئبان ضاریان فی حظیرة یأکلان ویفسدان بأضر فیها من حب الشرف وحب المال فی دین المرء المسلم (جمع الفوائد)

**ترجمه** : رسول الله علیه السلام فرمود : نیست دوگرگان خونخوار بر رمه گوسفندان مضر تر نسبت به ضرر مسلمان با حب جاه وحب مال دین خویش را.

(۱۳۲) انس رضی الله تعالی عنه دخلت علی سلمان فرأیته یبکی رثاً فقلت له فی ذلك فقال ان النبی ﷺ عهد الی ان یکون زادك کزاد الراکب (جمع الفوائد)

**ترجمه** : حضرت انس رضی الله عنه میفرماید که من نزد سلمان رضی الله عنه رفتم وخانه او را در حالت زار دیدم در آن مورد چیزی گفتم پس او فرمود که رسول الله علیه السلام برایم وصیت فرموده بود که می باید توشه تو مانند مسافر باشد.

(۱۳۳) عائشة رضی الله تعالی عنها رفعته ان کنت تریدین الاسراع واللحوق بی فلیکفك من الدنیا کزاد الراکب وایاك ومجالسة الاغنیاء ولا تستخلقی ثوباً حتی ترقعیه (جمع الفوائد)

**ترجمه** : حضرت عائشه رضی الله عنها میفرماید که رسول الله علیه السلام فرمود : اگر قربت من را می جوئی پس توشه دنیا برایت برابر مسافر کافی است وخود داری نما از نشستن در پهلوی اغنیاء وبدون پیوند نمودن کدام لباس را کهنه گفته مینداز.

## ریشهء تمام امراض

ارشاد آنحضرت علیه السلام است : (حب الدنیا راس کل خطیئة) محبت دنیا اساس هر نوع جرم وخطاء است. انسان در حرص وهوس عزت وجاه و جلال مال ودولت وعیش وعشرت دنیوی از آخرت غافل گردیده است. درحالیکه عزت حقیقی عزت آخرت است وشرف حقیقی شرف آخرت است که در نظر خداوند تعالی اهل دنیا وعزت دنیا هیچ شرف وحیثیت ندارد .

در حدیث شریف آمده است : خانمی از بنی اسرائیل پسرش را شیر میداد. ناگهان جوان زیبا از رویش باشان وشوکت وبر یک اسپ زیبا سوار تیر شد. با مشاهده نمودن این جوان. آن خانم دعاء کرد که پروردگارا ! پسر من را نیز مانند این جوان بگردان !

پسر را خداوند تعالی توانای نطق داد، پستان مادر راگذاشته و رو به جوان نموده وگفت خداوندا! هیچ گاه من را چنین مگردان، بعد از گفتن این جمله پس پرداخت به نوشیدن شیر ، چند لحظه بعد یک خانم سیاه پیش روی او میگذشت که بسیار خسته حال بود، با مشاهده نمودن این زن ، مادر آن طفل دعاء کرد که : خداوندا! پسر من را مانند چنین خانم مگردان! پس بچه پستان را گذاشته وگفت پروردگارا! من را مانند همین خانم بگردان! مادرش در فکر افتید که پسرم در چنین حالت به گفتار آمد وباز دعای نیک را رد کرد، و طلب گار دعاء بد شد ، از پسرش علت آن را پرسید پسر در جواب گفت که آن جوان اسپ سوار شخصی ظالم بود، واین خانم خسته حال نیک وپارسا بود، مردم میگویند که او سرقت نموده ومرتکب زناء شده در حالیکه او یک خانم پاک است .

از این واقعه دانسته میشود که نزد خداوند تعالی شخص با عزت کسی است که غافل نباشد از احکامات الهی ، ارشاد الهی است : (ان اکرمکم عند الله اتقکم) یعنی نزد پروردگار شخصی با عزت متقی تر وپرهیزگارتر شما است .

حضرتِ سهل بن سعد رضی الله عنه میفرماید : شخصی از نزدیک آنحضرت علیه السلام گذر نمود، رسول الله صلی الله علیه وسلم از شخصی نشسته نزدیک پرسید این شخصی را چه فکر میکنی ؟ او پاسخ داد که این رئیس قوم است، سوگند به الله اگر به کسی پیام نکاح بفرستد یا کسی را شفاعت کند پذیرفته میشود، باشنیدن این جمله آنحضرت علیه السلام ساکت شد ، چند لحظه بعد شخصی دیگری گذر نمود ، در مورد او رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن شخص پرسید که این شخصی را چه فکر میکنی؟ جواب داد که یارسول الله ﷺ این شخص یک فقیر است از فقراء مسلمین اگر به کسی پیام نکاح بفرستد و یا کسی را شفاعت کند پذیرفته نمیشود ویا چیزی بگوید کسی آماده‌ء شنیدن آن نمی باشد ، پس آنحضرت علیه السلام فرمود : اگر از مانند شخصی اول روی زمین پُر شود از همه‌ء آنها این شخص دوهم بهتر است .

خلاصه اینکه عزت حقیقی آن است که در نظر خالق باشد ، رسول الله ﷺ فرمود : بسا پراگنده موی وخسته حال که کسی آنرا در مجلس جا نمیدهد ، نزد خداوند تعالی آنقدر معزز و باقدر می باشد اگر به اعتماد خداوند تعالی سوگند کند، خداوند تعالی

حضرت زاهر رضی الله تعالی عنه باشندهء قریه بود ، وچندان صورت زیبا نیز نداشت اما با آنحضرت علیه السلام محبت میداشت :

نہ گوری سے مطلب نہ کالی سے مطلب پیا جس کو چاہے سہاگن وہی ہے

ترجمه شعر : صورت ظاهری را اعتباری نیست بلکه اعمال باطن را اعتبار است.

یک روز در بازار نشسته متاع خود را به فروش میرساند آنحضرت علیه السلام از طرف پشت با قدم آهسته تشریف آورد ، واو را وکوبید وقتیکه دانست که آقای نامدار وغمخوار مساکین و ناداران است، پس به قصد تبرک پشت خود را با سینهء مبارک آنحضرت علیه السلام چسپانید، بعد از آن رسول الله ﷺ فرمود : کیست که بخرد این غلام را ؟ باشنیدن این جمله این صحابی عرض کرد که یارسول الله ﷺ اگر چنین باشد پس من را با قیمت اندک می یابی، رسول الله ﷺ فرمود : اما تو نزد خداوند تعالی بیش قیمت هستی.

متاسفانه که مردم حقیقت عزت وتمول را نمیدانند،حضرت شاه ولی الله فرموده است:

دلی دارم جواهر خانهء عشق است تحویلش

که دارد زیرگردو میرسامانی که من دارم

زنگ مال ودولت بر دلها حمله نموده، از این جاست که از حقیقت در غلاف اند حضرت رومی رحمه الله میفرماید :

آئینت دانی چرا غماز نیست زانکه زنگار از رخش ممتاز نیست

رو تو زنگار از رُوخ او پاک کن بعد زین این نور را ادراک کن

حاصل میشود آن چیزی را که در قسمت او می باشد، پس چه دانشمندی است که بلا امتیاز منهمک میشود در طلب حلال وحرام دنیا و بر باد میکند آخرت را .

قال العارف الرومی رحمه الله :

گربریزی بحر را در کوزهء چند گنجد قسمت یک روزهء

کوزهء چشم حریصیان پر نشد تاصدف قانع نشد پر در نشد

پس ترجیح دادن رضای مخلوق را بر رضای خالق ونعمت وعیش وعشرت عارضی

دنیا را در مقابل نعمتهای غیر فانی آخرت به کدام اندازه کم ظرفی وکم همتی است.

قال العارف الرومی رحمه الله تعالی :

اسب همت سوئی آخر تاختی آدم مسجود را نشناختی

آخر آدم زاده ای ناخلف چند پنداری تو پستی راشرف

بازشر درداست آرد شیرنر کرگسان برمردگان بکشاده پر

عارف کامل حضرت مجذوب قدس سره میفرماید :

یہ عالم عیش عشرت کا یہ حالت کیف و مستی کی تخیّل کر بلند اپنا کہ یہ باتیں ہیں پستی کی

جہاں دراصل ویرانہ ہی گو صورت ہے بستی کی بس اتنی سی حقیقت ہی فریب خواب ہستی کی

**ترجمه اشعار :** این عالم عیش وعشرت کیفیت مستی را دارد که در تخیل تعمیر پنداشته میشود درحالیکه در اصل ویرانه است، گو یا به صورت تعمیر بس همین هست فریب خواب هستی.

این حقیقت است که بعد از پوشیدن چشم انسان مدهوش میگردد.

چه خوب گفته است :

لطف دنیا کے ہیں کے دن کیلئے کھو نہ جنت کے مزے انکے لئے

لی کیا اے دل تو بس مکہریوں سمجھ تونے نادان گل دیئے تنکے لئے

## علاج هر مرض

قرآن وحدیث علاج آن هوس ها را ذکر موت وهیبت های قیامت قرار داده است مثلیکه خداوند جل جلاله میفرماید : (**ان الانسان لربه لکنود**) یعنی انسان ناسپاس بزرگ پروردگارخود است (**وانه علی ذلک لشهید**) واو آنرا خوب میداند (**وانه لحب الخیر لشدید**) بنا بر آن نافرمانی هر آئنه انسان قوی ترست در محبت مال . (**افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور وحصل ما فی الصدور ان ربهم بهم یومئذ لخبیر**) در اینجا علاج آن مرض مهلک رامی نشان میدهد که روز حساب وکتاب آن را یاد بگیرید ، رسول الله علیه السلام میفرماید : (**اکثروا ذکر هاذم اللذات الموت**) یعنی مرگ را بکثرت یاد کنید که ختم کننده تمام لذت هاست ، ومیفرماید : (**کلی**

شاعر میگوید:

رہ کے دنیا میں بشر کو نہیں زیبا غفلت موت کا دھیان بھی لازم ہے کہ ہر آن رہے

جو بشر آتا ہے دنیا میں یہ کہتی ہے قضا میں بھی پیچھے چلی آتی ہوں ذرا دھیان رہے

ترجمه شعر: در دنیا غفلت زیبائی نمیکند با بشر، فکر موت ضروری است که هر لحظه آمدنی است وقتیکه بشر به دنیا آمد گفته میشد که قضا بدنبال او می باشد باید اندک فکر کرده شود.

چقدر خوب گفته حضرت مجذوب رحمه الله تعالی:

رنگ رلیوں پہ زمانے کی نہ جانا اے دل یہ خزاں ہے جو بانداز بہار آئی ہے

رنگ های گونا گون زمانه دانسته نمیشود ای دل این خزانه است بشکل بهار می آید جهت موت کسی، حمله کننده بر سهم وحصه یتیمان، بیوه ها وآوارگان وهمشیره های بی زبان باید فکر کند که بر این حمله کنندگان بر میراث دیگران نیز موت می آید و او را تحت زمین محصور می سازد وتقدیم میکند او را در حضور پروردگار علیم وخبیر برای حساب وکتاب.

قدم سوئے مرقد نظر سوئے دنیا کہاں جا رہا ہے کدھر دیکھتا ہے

تھا جو مشغولِ ہوس تعمیلِ فرمان چھوڑ کر

چل دیا وہ آج سب دنیا کے سامان چھوڑ کر

قدم بسوی مرقد ونظر بسوی دنیا کجا رونده است کجا را می بیند کسی که مشغول هوس بود بگو بگذار امروز او بمیرد وتمام دنیا را از پشت بگذارد.

اللّٰهم اجعل حبك احب الاشياء الی واجعل خشيتك اخوف الاشياء عندی واقطع عنی حاجات الدنيا بالشوق الی لقائك واذا اقررت اعين اهل الدنيا من دنياهم فاقرر عينی من عبادتك اللّٰهم اجعل آخرتی خيرا من اولای وصلی الله تعالی علی خير خلقه محمد وعلی آله وصحبه اجمعين آمين برحمتك يا ارحم الراحمين.

رشید احمد

غرّه صفر ۸۷ھ عشية الجمعة

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:
تعلموا الفرائض وعلموها الناس فإنها نصف العلم

# تسهیل المیراث

- در اختصار وجامعیت مانند (دریا درکوزه)
- بی مثال در کشف مشتبهات
- منفرد در بعض تحقیقات عمیقه
- شاهکار عظیم الشان طریق حدید
- اصول بیش بهای حساب

خلاصهء بحث :

تقریظ : : حضرت مولانا محمد اعزاز علی


- تقریظ ———— حضرت مولانا محمد اعزازعلی صاحب.
- ملاحظه ———— متعلق تقریظ
- خصوصیات تسهیل المیراث ————
- پیش لفظ ———— وجه تألیف
- مقدمه ———— تعریف، موضوع، غرض
- سبق اول ———— مراتب مستحقین
- سبق دوم ———— موانع ارث
- سبق سوم ———— اقسام رشته دار و وارثین
- سبق چهارم ———— ذوی الفروض واسهام آن
- سبق پنجم ———— عصبات
- سبق ششم ———— نسب اربع

- سبق هفتم ———— تصحیح المسئلة
- سبق هشتم ———— طریق ردّ
- سبق نهم ———— ذوی الارحام
- سبق دهم ———— مناسخه
- سبق یازدهم ———— تقسیم سهام ترکه بر وارثین
- سبق دوازدهم ———— تخارج
- سبق سیزدهم ———— خنثی کا حکم
- سبق چهاردهم ———— حمل کا حکم
- سبق پانزدهم ———— مفقود کا حکم
- ضمیمه اولی ———— طریقه جدید ومفید تخریج
- ضمیمه ثانیه ———— اصول بیش بهای حساب
- ضمیمه ثالثه ———— دو تحقیات منفرد


## تقریظ

از شیخ الادب والفقه حضرت مولانا محمد اعزاز علی صاحب قدس سره
محدث ومفتی اعظم دارالعلوم دیوبند

**حامدا ومصلیا ومسلما**

**امابعد** : من تصنیف بی نظیر رفیقم مولانا رشید اهمد لودهیانوی صاحب (کتات تسهیل المیراث ) را بادقت مطالعه کردم ، کتاب مذکور در تسهیل فهم وافادیت در تحقیق مسائل هیچ تقصیر نکرده بلکه اگر اهل علم متوجه شوند پس می فهمند که بعضی مسائل را خیلی دقیق بیان نموده که انسان را متحیر می سازد، افضل از آن یک خوبی آن اینست که در آن رطب ویابس را یکجا نکرده ، مسائل واحکام مسائل را کاملاً تحقیق نموده وبا اقوال محققه کتاب مذکور را مزین ومحلی گردانیده .

دعا میکنم که منعم حقیقی مصنف علام را توفیق عطا فرماید که چنین ذخائر علمی را در آئنده نیز در حضور اهل علم تقدیم نماید .**وماذالك على الله بعزيز**.

محمد اعزاز علی امروهوی، مراد آبادی

## ملاحظه

حضرت مؤلف دامت برکاتهم مخالف تقریظ نویسی مروج است برکتب، علت مفصل آن در سوانح حیات او (انوارالرشید) آمده است، معهذا علت تقریظ نویسی بر (تسهیل المیراث) از طرف استاذ محترم او قرار ذیل است :

(۱) این واقعه ابتدائی وبی تجربگی حضرت والاست که هنوز بر قباحت تقریظ مروج علم نداشت.

(۲) کتاب (تسهیل المیراث) تصنیف اول مؤلف دامت بیوضاتهم است که بعد از فراغت از دارالعلوم دیوبند متصل به تصنیف همین رساله پرداخت، از جانب دیگر علم الفرائض آن علم مشکل است که علماء بزرگ از درک آن قاصر اند تا آنکه از نام آن علم در خوف می باشند بناءً مصنف رحمه الله تعالی تصدیق استاد محترم خویش را ضروری پنداشت تا مبادا کدام نوع لغزش از او سر نزده باشد تا آنرا اصلاح کند ، این است دلیل فکر آخرت مصنف که در زمانه جوانی بدین طرف میلان داشت.

اما از تقریظ ثابت میشود که باوجود ابتدائیت علم وعمر ،جناب مفتی صاحب شهسوار علوم بود (وقتیکه د ابتداء چنین مقام داشت پس انتهاء او چه مقام خواهد باشد؟)

یہ جس کی ابتداء تھی انتہا اس کی کہاں ہوگی ؟

استاذ محترم بر کتاب او تقریظ رسمی ومروج نکرد بلکه همین کتاب مختصر را به قصد مطالعه چندین ماه نزد خود گرفت ویک یک لفظ را با دقت مطالعه کرده بعد از آن بر آن تقریظ نوشت، دراین تقریظ این امربالخصوص محیرالعقول است که شخصیت بزرگ یعنی مولانا محمد اعزاز علی صاحب این شاگرد کاملاً نو علم ونو آموز خویش را لقب داد بارفیق پس چنین اعزاز بزرگ وملقب ساختن با مصنف علام دلیل عظیمت او است .

## خصوصیات تسهیل المیراث

(۱) در اختصار وجامعیت نظیر ومثال ندارد.

(۲) درهر مسئله فقط مذهب مفتی به را ذکر نموده است .

(۳) کدام عباراتیکه در کتابهای عام میراث بود وموهم خلاف حقیقت بودند آنها را

واضح نموده در تسهیل المیراث یا طریقه بیان را بدل نموده وهم را دفع نموده. مثلاً در کتابهای عام اولاً تعریف عصبه بنفسه وچهار اقسام آن:

(۱) اصل میت (۲) جزء میت (۳) جزء اصل قریب میت (٤)جزء اصل بعید میت بیان میشود. با ترتیب فی الارث آن، بعد از اوعصبه بالغیر وبیان عصبه مع الغیر میشود.

که از آن وهم میشود که عصبه بالغیر وعصبه مع الغیر در ترتیب فی الإرث مؤخر است از عصبه بنفسه. مثلاً وقتیکه بنت وعم واخت وارث باشند، بسیار مردمان جهت عم اخت را محروم میکنند. در تسهیل المیراث بیان مذکور باین طریق شده است که در آن هیچ وقت خلاف حقیقت وهم نمی باشد، نیز بسیار مضامین مشتبه را توضیح نموده.

(٤) در ضمیمه اولی یک طریقه جدید ترین ومختصر را اضافه نموده که طریقه جدید ایجاد مصنف است که کاملاً جداست از طریقه مروج وخیلی ها سهل وآسان است، آن طریقه ومسائل طویل وعریض مناسخه که به مشکل ساعت ها را در بر میگرفت پس در این طریقه جدید در چند دقیقه حل میگردد. فالحمدالله علی ذالک.

(۵) در ضمیمه ثانیه اصول بیش بهای حساب تحریر گردیده است.

(۶) در ضمیمه ثالثه تحقیق منفرد وو مسائل اهم شده است که آن در دیگر کتب موجود نیست.

## پیشگفتار

### بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی له میراث السموات والارضین، والصلوة والسلام علی عباده الذین لم یرثوا ولم یورثوا من الدینین، خصوصاً علی افضلهم الذی جعل الفرائض نصف الدین، وعلی وارثیه من آله واصحابه ومن حذا حذوهم اجمعین. والله الموفق والمعین ومنه الاصابة والاجابة.

**اما بعد:** بنده سعود اختر الشهیر برشید احمد بن مولانا محمد سلیم لودیانوی رزقهماالله حبه عرض میکند که اهمیت وضرورت عام علم میراث بر کسی هم مخفی نیست، در دنیا شاذ ونادر کسی اینچنین باشد که او با این علم معرفت نداشته باشد. لذا کتب متعدد در مورد این علم قلم بند شده است که در چندین لغات به تصنیف رسیده اند، اما همه آنها بنا بر اختصار یا بنا بر اختلاف اقوال مخل فهم میگردد وبعضی ها بنا بر

طوالت مشکل بودند، لذا چنین رساله در کار بود که مختصر باشد ، اما قول مفتی به رانقل نموده باشد وخالی باشد از اختلاف اقوال ، شاید با برکت دعای مستفیدین در آخرت کدام صورت فلاح مایان برآید ، چنانچه با محسوس شد این ضرورت بر تالیف این رساله آغاز میکنیم .. والله الموفق والمعین ومنه الإصابة والإجابه .

## مقدمه

**تعریف علم فرائض «علم المیراث»** : این یک علم چند قواعد فقه است که بادانستن آن طریقه تقسیم ترکه بر ورثه واصول شرعی میت معلوم میگردد.

**موضوع** : تقسیم ترکه بر مستحقین

**غرض وغایت** : تعین مقدار معلوم شرعی ترکه وتعین مستحقین ترکه .

**وجه تسمیه** : فرایض جمع فریضه است که از فرض ماخوذ است که به معنای تقدیر وتعین می آید، چونکه در این علم حصه هائیکه برای ورثه بیان میشود تقدیر وتعین آنرا شرح نموده لذا آنرا علم فرائض گفته میشود .

## سبق اول

## مراتب مستحقین

(۱)اول باید از کل مال میت آن چیز ادای شود که با حق غیر تعلق دارد، مثلاً چیزی که نزد قرض خواه رهن باشد یا چیزی را که میت خریداری کرده باشد اما هنوز قیمت آنرا اداء نکرده باشد ونه بر آن قبضه کرده باشد بلکه هنوز در قبضه بائع ومالک می باشد ، قرض خواه قرض خویش را وبائع قیمت خویش از آن چیزها وصول کند واین بر تجهیز وتکفین نیز مقدم است .

در اکثر کتب تجهیز وتکفین را بر همه چیزها مقدم ساخته بدین مفهوم : مالی که بر آن حق غیر تعلق میگیرد خارج می باشد از ترکه پس در ترکه تجهیز وتکفین برهمه چیزها مقدم می باشد.

(۲) بعد ازآن تجهیز وتکفین ضروری بدون اسراف وتبذیر شود طبق وسط حال .

(۳) بعد از آن اداء گردد آن دیون وامانات که میت در صحت خویش بر آن اعتراف

کرده باشد ، ویادر مرض الموت اقرار کرده باشد اما مردم بر وجوب آن علم داشته باشند.

(۴) بعد از آن تادیه آن دیون وامانات ضروری است که بر آن در مرض الموت اعتراف نموده باشد وعلم مردم وشواهد بر آن نباشد.

مرض الموت حالتی را میگوید که اندیشه موت در آن غالب باشد ودر همین حالت بمیرد خواه از همین عارض بمیرد ویا از عارض دیگر ، وخواه این حالت بنا بر مرض باشد ویا بنا بر کدام حالت دیگر یعنی کسی در کشتی غرق شود.

چونکه سبب اکثراً مرض می باشد لذا آنرا مرض الموت میگویند واگر مهلک بودن مرض معلوم نباشد پس در صورتیکه مریض از بیرون رفتن برای مصالح خانه عاجز میگردد مرض الموت نامیده میشود . مثلاً عالم از رفتن به مسجد وتاجر از رفتن به تجارت عاجز بماند ، اگر مرض در کدام حالت توقف کند واز آن حد اضافه نشود ویک سال طول بکشد آنرا مرض الموت نمی گویند پس وقتیکه مرض شدت یافت ودر همین حالت مرد پس مرض الموت از وقت شدت مرض محسوب میگردد.

اگر قرض خواهان زیاد باشند وترکه آنها را تکافوء نمیکند پس کل ترکه بقدر سهام آنها تقسیم میگردد.

(۵) بعد از آن وصیت از ثلث مال متباقی اداء میگردد ، اگر میت در مرض الموت ویا قبل از آن با موت خویش چیزی را معلق ساخته باشد مثلاً گفته باشد که بعد از موت من فلان مسجد را تعمیر کنید ویا بگوید که : فدیه روزه ونماز های قضاء شده من را اداء کنید ، یا چیزی به ذمه میت واجب نباشد اما تبرعاً آنرا بر خویش لازم کند مثلاً قرض کسی را معاف کند یا چیز مخصوص را برای کسی مقرر کند یا به کسی هبه کند این همه اشیاء در وصیت محسوب میگردد واز ثلث مال تکمیل میگردد.

اگر میت مختلف وصیت ها بکند وهمه از ثلث مال تکمیل نمیشود پس کدام یکی از آنها که بسیار مهم باشد باید همان مقدم گردد ، یعنی فرایض مقدم گردد بر واجبات او وواجبات مقدم گردد بر نوافل او، لذا وصیت فدیه نماز روزه حج وزکوة مقدم می باشد بر وصیت قربانی چرا که قربانی واجب است نه فرض واگردرضروری وغیر ضروری بودن مساوی باشند مانند نماز، روزه وزکوة وحج یا بنای مسجد وبنای مدرسه پس چیزیکه بار

اول درحق آن وصیت شده باشد باید آن مقدم گردد ، این قاعده در حقوق الله نیز جاری میشود . واگر حقوق العباد غیر ضروری جمع شوند مثلاً وصیت کند در حصه زید وبکر پس ثلث باید بر هر دو تقسیم شود و موصی لهم خواه مذکر باشند ویا مؤنث یکسان می باشند در سهم .

البته اگر در حق یکی کم ودرحق دوم اضافه وصیت کند پس از ثلث مال مانند قرضوخواهان بقدر سهام تقسیم میگردد واگر حقوق الله وحقوق العباد یکجا شود پس بر عدد جمله حقوق ثلث مال را تقسیم کند. حصه حقوق العباد را به آنها بدهد وباقی در حصه های حقوق الله اگر حقوق همه اداء نگردد پس باید حصه های بسیار ضروری ویا حصه هائیکه اول ذکر کرده است پس آن مقدم میگردد وتمام حقوق الله بر همان یکی صرف میشود.

فقیر غیر معین در وصیت در حقوق الله داخل است، ووصیت در حصه شخص معین اگر فقیر باشد یا غنی در حقوق العباد داخل است . مثلاً کسی برای زید ، هنده ، بناء مسجد ، بناء مدرسه ، وفقیر غیر معین را وصیت کند. پس در صورت وصیت برای اینها باید ثلث مال به پنج حصه تقسیم گردد ، یک حصه به هنده وزید داده شود ، چهار حصه متباقی در حقوق الله صرف گردد ، بر همین سه حصه متباقی اگر همه حقوق اداء نگردد پس اول آنکه برایش وصیت شده باشد مقدم گردد.

بدون وصیت میت در عبادات واجبه اداء کردن از ثلث مال بر ورثه ضروری نیست وبین وصیت واقرار امانت وقرضی که به مردم معلوم نباشد وشاهد نیز بر آن نباشد این شرط است که باید موصی ومقر عاقال وبالغ باشند . اینچنین خاص در اقرار فی المرض ووصیت شرط است اینکه مقرله وموصی له وارث شرعی نباشند یعنی اقرار فی المرض ووصیت در حق چنین شخص جائز نیست که دروقت موت مقر وموصی وارث او باشند.

در وقت اقرار یا وصیت اگر وارث باشند یا نباشد آنرا اعتباری هیچ اعتبار نیست، البته برای عدم جواز اقرار فی المرض اگر که در وقت اقرار وارث بودن شرط نیست اما ضروری است که بوقت اقرار سبب ارث موجود باشد پس اگر کسی در موجودیت پسرش در حق برادرش اقرار نمود پس این پسر قبل از مقر فوت شد این اقرار باطل

است، زیرا این برادر در وقت موت مقر وارث گردیده وبوقت اقرار اگر که بنا بر موجودیت پسرش وارث نبود اما سبب ارث یعنی اخوت در وقت اقرار موجود بود واگر بعد از اقرار در مورد اجنبیه با او نکاح نمود این اقرار درست است زیرا اگر که این خانم در وقت موت مورث وارث است اما بوقت اقرار سبب ارث موجود نبود اگر بعد از وصیت نکاح نمود این وصیت درست نیست زیرا وصیت در حق هر وارث ناجائز است اگردر وقت وصیت سبب ارث موجود باشد ویا بعد از آن پیدا شود . قبل ازمرض الموت در حق وارث نیز اقرار جائز است واقرار وراثت در حق غیر واقرار امانت مستهلکه در حق وارث در مرض الموت نیز جائز است بشرطیکه بر امانت نهادن عام مردم اطلاع داشته باشند یا بر آن شواهد داشته باشد.

رجوع نمودن از اقرار درست نیست اگر که صراحتًا رجوع کند از وصیت ویافعل الدال علی الرجوع بکند رجوع درست است البته با انکار ازوصیت این وصیت باطل نمیشود . اگر موصی له، موصی را قتل نمود یا مقتول قبل از نفس دادن در مورد قاتل وصیت نمود این وصیت باطل است.

وصیت مومن در حق کافر ووصیت کافر در حق مسلم جواز دارد، خرچ نمودن اضافه از ثلث مال ووصیت ودیگر صورتهای اقرار در آنصورت ناجائز است وقتیکه همهء ورثه بر آن راضی نباشند واگر همه ورثه عاقل وبالغ باشند وبدان راضی باشند در آن حرجی نیست، قبل از موت مورث رضایت را اعتبار نیست.

واگر در وصیت ثلث مال مقصودش کم نمودن حصه ورثه ویا محروم ساختن آنها باشد پس این وصیت نافذ اما موصی گنهگار است .

واگر در مصرف غیر شرعی وصیت کند نافذ نیست.

اگر در مرض الموت چیزی را به کسی هبه نمود اگر که این در حکم وصیت باشد اما چونکه هنوز در مریض نفس باقی است تا آن وقت به صورت قطعی این مرض را مرض الموت گفته نمیشود، زیرا ممکن مریض تندرست شود لذا باید بالفعل این چیز را به موهوب له بدهد اما اگر در همین مرض مُرد ، حکم وصیت دارد، نیز در مرض اگر در حق وارث وصیت نمود فی الحال داده میشود، البته اگر در همین مرض فوت نمود پس

گرفته میشود.

(۶) بعد از آن بر ذوی الفروض طبق حصه های آنها تقسیم میگردد ، تعریف ذوی الفروض در سبق سوم وتفصیل آنها در سبق چهار می آید ان شاء الله تعالی .

(۷) **عصبات :** اگر ذوی الفروض نباشند یا بعد از سهم گیری آنها یک مقدار ازمال باقی بماند پس آن بر عصبات بالترتیب تقسیم میگردد، تعریف عصبات در سبق سوم وتفصیل آنها در سبق پنجم می آید ان شاء الله تعالی .

(۸) اگر عصبات نباشند پس علاوه از زوجین بر دیگر ذوی الفروض طبق حصص آنها رد میگردد ، طریقهء رد در سبق هشتم می آید ان شاء الله تعالی .

(۹) در غیر آن به ذوی الأرحام بالترتیب داده میشود ، تعریف ذوی الأرحام در سبق سوم وتفصیل آنها در سبق نهم می آید ان شاء الله تعالی .

(۱۰) مولی الموالات اگر ذوی الأرحام نیز نباشند به مولی الموالات داده میشود ، شخصی مجهول النسب وقتیکه بر یک شخصی دیگری بگوید که تو مولی یعنی کفیل وسردار من هستی ، اگر در موجودیت تو مردم پس تو مستحق ترکه من هستی واگر کدام جرم از من سرزد پس تو ضامن آن نیز هستی و آن شخص دوم اینرا بپذیرد پس اورا مولی الموالات گفته میشود، اگر آن شخصی مجهول النسب در حیات او بمیرد میراث او به مولی الموالات داده میشود.

اگر در شخص مجهول النسب جانبین باهم چنین اقرار نموده اند پس جانبین باهم مولی الموالات میشوند، میراث میرنده اول به شخصی دوهم داده میشود تا زمانیکه مولی الموالات کدام نوع ضمان را هنوز أداء نکرده باشد تا آن وقت مجهول النسب است حق رجوع را از این اقرار دارد، وبعد از تادیه زمان رجوع از این اقرار درست نیست.

(۱۱) بعد از آن مقرله بالنسب علی الغیر یعنی آن شخصی مجهول النسب که اورا میت در زمره ورثه خود داخل کند ، نسبت او با دیگران یکجا می باشد اما اگر اصحاب نسب بر آن اقرار نکردند ونه گواه موجود بود پس چنین شخصی را مقرله بالنسب علی الغیر گفته میشود وارث بودن او سه شرائط دارد :

(۱) اینکه مقر تا لحظه آخر بر اقرارش قائم باشد دارد آن رجوع نکند.

(۲) عمر مقرله تقاضای تصدیق قول مقر را بکند.

(۳) اگر عمر مقرله آنقدر باشد که از نفس خویش تعبیر کرده میتواند او نیز تصدیق مقر را بکند اگر که بعد از وفات مقر باشد واگر مقرله آنقدر صغیر باشد که از نفس تعبیر کرده نمیتواند پس تصدیق او ضروری نیست . مثلاً زید در مورد شخص مجهول النسب گفت که این شخصی برادرم ویا عمویم است وعمر آن شخص قابل آن بود که برادر ویا عموی او شده میتواند یعنی پانزده یا بیست سال صغیر باشد از پدر زید و از اقرار زید لازم میگردد که این شخص پسر پدر ویا جد زید هست اما هیچگاه پدر یا جد زید برآن اقرار نکرده بود ونه گواه موجود بود البته مقرله تصدیق زید را نموده بود در این صورت اقرار زید در حق نفسش درست است واین شخصی در زمره ورثه زید داخل میگردد اما ذوی الفروض یا عصبه شمرده نمیشود بلکه در صورت نبودن اقسام مذکوره وارث میگردد . واگر بعد از اقرار بر نسب علی الغیر رجوع نمود این رجوع او درست است ومقرله وارث او نمی گردد.

**تنبیه :** اگر غیر مثلاً پدر یا جد زید نیز اقرار نمود که این پسر من هست ویاگواه موجود بود ویا شخصاً مقر برداخل نمودن او در نسب خو اقرار نمود مثلاً گفت فلان شخص پسر من هست وعمر آن مجهول النسب تقاضای پسر بودن او را میکرد وتصدیق نمود مقر را پس این نسب ثابت میگردد واین شخص مانند ذوی الفروض وعصبه حقیقی میراث میبرد ، در این صورت بعد از اقرار رجوع درست نیست.

(۱۲) پس کسیکه وصیت نمود در حق او اضافه از ثلث مال.

(۱۳) اگر او نیز نباشد ویک مقدار پول از او بماند باید داخل بیت المال گردد در صورت نبودن بیت المال باید به زوجین یا ابن رضاعی ویا بنت رضاعی رد و یا به ذوی الفروض وذوی الأرحام معتق داده شود بشرطیکه اینها مستحقین بیت المال باشند در غیر آن در کار خیر دیگری به مصرف رسانیده شود.

# سبق دوم
# موانع ارث

مانع ارث ند بیشک چیــز چهار رق و قتل و اختلاف و دین و درا
چار هین لیکن بکفار ست خاص مختصر گفتم تو این را یا د دار

(۱) رق اگر کامل باشد مانند قن یا ناقص باشد مانند مدبر مکاتب ، ام ولد ، غلام، پس اینها شرعاً قابلیت مالکیت را ندارند، چیزیکه به قبضه او می آید پس آن ملکیت مولی می باشد لذا اگر کدام رشته دار غلام بمیرد، غلام وارث او نمی باشد زیرا اگر به او حصه داده شود حصه او ملکیت مولی میگردد که مستحق این مال نیست، وبر وفات غلام میراث او به وارثان او از این جهت نمی رسد که غلام مالک چیزی نیست چیزیکه در قبضه او است همه مملوک مولی است.

(۲) مراد از قتل آن قتل است که بناء بر آن فی نفسه قصاص یاکفاره واجب میگردد اگر چه بناء بر کدام مانع قصاص یا کفاره ساقط گردد، پس اگر پدر پسر خود را به قتل رساند، پدر وارث او نمی باشد اگر که بر او قصاص یا کفاره نیز لازم نمی گردد واگر مورث بر قاتل ناحق حمله نمود وبرای نجات دادن خویش بر مورث ضرب انداخت ومورث مُرد ویاصبی یا مجنون مورث را به قتل رساند اینها محروم نمیشوند زیرا فی نفسه بر آنها کفاره یا قصاص لازم نیست.

**فائده** : قتلیکه جهت آن قصاص یا کفاره واجب میگردد بر سه نوع است :

(۱) **عمد** : قتل نمودن قصداً باچیزیکه بناء بر جارحیت در اجزاء تفریق را پیدا میکند مثلاً شمشیر، سنگ تیز، چوب تیز، آتش وغیره موجب این قتل : قصاص ، اثم (گناه) وحرمان از میراث است .

(۲) **شبه بالعمد** : با چنین چیز قصداً قتل نمودن که جارح نباشد مثلاً از گلو گرفتن، عصا ، چوب ، اگر سنگ ویاچوب اینقدر کوچک باشد که عموماً انسان از آن نمی میبرد پس موجوب آن اثم (گناه) ، دیت وکفاره وحرمان است.

(۳) **خطا** : که سهواً قتل شود مثلاً کسی تیر را به سوی شکار بیاندازند که مفاجاةً بر کدام شخص اصابت کند ویا انسان را شکار فکر نموده به سوی او تیر بیاندازد پس

موجب این قتل دیت ، کفاره وحرمان است .

(۳) اگر یکی از وارثان ویا مورث ها مسلمان و دوهمی کافر باشد پس یکی وارث دیگری نمیگردد، کافر اگر نصرانی یا یهودی یا قادیانی ویا شیعه باشد حکم همه یکسان است، خواه مرتد به قتل رسانیده شود ویا بمیرد کمائی عصر اسلام او بر ورثه مسلمان او تقسیم میگردد وکمائی حالت ارتداد او در مصارف بیت المال مصرف میشود .

بعد از موت خانم مرتده همه مال او به ورثه مسلمان او داده میشود خواه کمائی زمانه اسلام او باشد ویا بعد از ارتداد او ، فرق بین مرد وزن مرتد این است که مرد واجب القتل است وقتیکه خون او در این حالت محفوظ نیست پس مال او به درجه اولی محفوظ نمی باشد بخلاف خانم مرتده، وقتیکه خون او محفوظ است پس مال او نیز محفوظ می باشد ، علت واجب القتل نگردیدن خانم مرتده این است که از او خوف حرب وغیره نیست لذا تا وقتیکه پس مسلمان نشود محکوم بر حبس میگردد ، مرتد مانندیکه وارث مسلمان نیست وارث کافر یا مرتد نیز نمی باشد ، البته در کدام منطقه که آنقدر مردم مرتد شوند که پادشاه وادار به مقابله آنها گردد در این صورت اینها وارث یک دیگر میگردند .

اگر کدام مسلمان در قید کفار افتید او را سه حالت است :

(۱) اگر او مسلمان باشد پس حال او در میراث مانند دیگر مسلمانان می باشد .

(۲) واگر بی دین شود پس حکم او مانند حکم مرتد است .

(۳) واگر دانسته نشود که آیا مرتد شده ویا مرده ویازنده هست پس این اسیر در حکم مفقود است، بیان مفقود در آخر رساله همرای تشریح می آید .

**فائده** : چونکه مسلمان بر کافر ولایت دارد لذا شهادت مسلمان نیز بر کافر پذیرفته میشود لهذا قیاس این است که مسلم وارث کافر میگردد اما خلاف قیاس بناء بر ورود حدیث او وارث کافر نمیگردد .

(٤) چهارم اختلاف دار مخصوص با کفار است پس اگر یک مسلمان در دارالاسلام ودیگر در دارالحرب باشد وارث یکدیگر میگردند ، البته اختلاف دار در حق کفار مانع عن الارث است ، اختلاف دار خواه حقیقتاً و حکماً هردو باشد، مثلاً حربی وذمی و یا تنها حکماً باشد مثلاً مستامن و ذمی ، این هر دو اگر که حقیقتاً در دارالاسلام اند اما بین آنها

حکماً اختلاف دار هست، زیرا مستامن اراده‌ء باز رفتن به دارالحرب دارد وذمی این فکر واراده ندار ، برقاتل ذمی قصاص واجب است وبر قاتل مستامن قصاص واجب نیست.

این چنین اگر دو حربی از دو دار مختلف در یک دار جمع شوند پس حقیقتاً اگر که دار واحد است اما حکماً مختلف است زیرا در اصل این هردو از دارین مختلفین است وهر یکی فکر رجوع را به دار خود دارد لذا وارث یک دیگر نمی باشد ، البته اگر تنها حقیقتاً اختلاف دار باشد و حکماً نباشد پس مانع ارث نمی گردد ، مثلاً مستامن وحربی ، اگر چه حقیقتاً در دارین مختلفین اند اما چونکه مستامن در فکر رجوع است به دارالحرب لذا حکماً اختلاف نیست پس بین آنها توارث جاری میگردد.

**تنبیه :** اختلاف دار وقتیکه می باشد که هر دار پادشاه مستقل داشته باشد وپادشاهان هر دو دار بین خود صلح نداشته باشند.

**فائده :** علاوه از چهار اسباب فوق الذکر معلوم نبودن وقت موت نیز یک سبب محرومیت میراث است، یعنی معلوم نیست که اول کدام آنها فوت میکنند و دوم کدام آنها مثلاً چند خویشاوندان یکجا در کشتی غرق شدند یا جهت انهدام خانه زیر بام شدند یا در آتش در گرفتند ودانسته نشد که اول کدام آنها و دوهم کدام آنها فوت کرد پس در اینجا پنداشته میشود که گویا همه‌ء آنها یکجا مرده اند ، نه این وارث اوست ونه آن شخص وارث این شخص است، بعد از آنها کدام وارثان که موجود باشند به آنها میراث داده میشود مثلاً زید سه پسر داشت : عمرو ، بکر وخالد ، بعداً خالد دو پسر داشت سلطان وحامد ، زید وپسرش خالد هر دو غرق شدند اما دانسته نشد که کدام شخص از ایشان اول مرده است، پس زید وخالد وارث یکدیگر نیستند، یعنی چنین نشود که مال زید به سه حصه تقسیم شود ، دو حصه به عمرو وبکر ویک حصه به خالد داده شود بعداً پس از موت خالد آن مال به هر دو پسر او یعنی سلطان وحامد داده شود ، بلکه خالد محروم میگردد، لذا از مال او به اولاد او از مال زید چیزی نمیرسد بلکه تمام مال به اولاد زید داده میشود ، یعنی به عمرو وبکر ، نیز چنین نمیشود که سدس مال خالد به پدر او یعنی به زید داده شود، و بعد از موت زید حصه او به پسرانش یعنی عمرو وبکر داده شود بلکه زید شخصاً محروم میگردد، لذا از مال خالد به پسران زید چیزی داده نمیشود بلکه

همه مال به پسران خالد یعنی حامد وسلطان داده میشود.

**تنبیه :** محروم ومحجوب لغة اگر که به یک معنی می آیند. اما اصطلاحاً بین هر دو فرق هست، محروم کسی را گویند که بنا بر کدام سبب از اسباب مذکوره محروم گردانیده شود ومحجوب کسی است که میراث او از جهت وجود وارث دیگر کم شود ویا از بین برود ، اول را حجب نقصان ودوم راحجب حرمان میگویند.

محروم کدام وارث را محجوب نمی سازد ، نه با حجب نقصان ونه با حجب حرمان ومحجوب با هر دو طریقه یعنی با حجب حرمان وحجب نقصان حاجب دیگر وارثان میگردد.

# سبق سوم

## اقسام وارثان

**ورثه بر سه نوع اند :** (۱) **ذوي الفروض :** آنکه سهم آنها از قرآن وحدیث ویا اجماع امت متعین گردیده باشد.

(۲) **عصبات :** علاوه از ذوی الفروض در دیگر رشته داران کسی که مذکر باشد وانتساب او بسوی میت توسط مذکر شده باشد.

(۳) **ذوي الارحام :** علاوه از ذوی الفروض که مؤنث باشد وانتساب او بسوی میت توسط مؤنث شده باشد.

**تنبیه :** در جائیکه لفظ وارث مطلق ذکر شود مراد از آن ذوی الفروض وعصبه می باشند ، ذوی الارحام راشامل نمیشود .

# سبق چهارم

## ذوي الفروض وسهام آنها

**سهام :**

شش بود فرض مقدر درکتاب حق عزیز [۱]

نصف وربع و ثمن باشدثلث وثلثان سدس نیز

---

[۱] - این اشعار از ((رساله میراث)) مطبوعه ملتان با یک اندازه ترمیم وتغیر نقل شده است .

در قرآن کریم شش سهام متعین است نصف ربع، ثمن ثلث، ثلثان، سدس، سه اول را طائفه اولی میگویند وسه آخر را طائفه اخری ، عدد بر دو گونه است مطلق ومضاف، مطلق را صحیح نیز میگویند ، مثلاً دو ، سه وغیره و مضاف را کسر نیز میگویند مثلاً نصف، ربع، ثمن وغیره ، هر کسر ضرورت دارد به عدد صحیح مثلاً نصف را ضرورت دو هست، تا وقتیکه چیزی بدو حصه تقسیم نشود نصف آن بدست نمی آید ، اینچنین ربع را ضرورت چهار است، کدام کسر که محتاج اقل عدد صحیح باشد آن عدد صحیح را مخرج آن کسر میگویند وآن کسر مضاف می باشد بسوی آن مخرج ، مثلاً ربع الاربعة وغیره ، ربع باوجودیکه از هشت و دوازده نیز بدست می آید اما عدد اقل که ربع از آن اخراج میشود چهاراست، که از اقل از آن ربع بدست نمی آید. لذا مخرج ربع چهار است.

پس در سهام مذکوره مخرج نصف دو ، ومخرج ربع ، چهار ومخرج ثمن ، هشت ومخرج ، ثلث وثلثان ، سه ومخرج ، سدس شش است.

اگر افراد طائفه اولی دربین خود و یا افراد طائفه ثانیه دربین خود یکجا شوند پس وقتیکه مخرج هر یک اکثر برآید آن را اعتبار می باشد ، پس وقتیکه نصف و ربع جمع شود ، مخرج آنها چهار می باشد ووقتیکه نصف وربع جمع شود ، مخرج آنها چهار می باشد ووقتیکه نصف وثمن جمع شود ، مخرج آن هشت می باشد ، ربع وثمن هیچگاه جمع نمیشوند ، اگر ثلث وثلثان جمع شود ، پس وقتیکه مخرج هر دو سه است لذا در وقت اجتماع نیز مخرج اینها سه می باشد ، اگر ثلث وسدس با ثلثان وسدس جمع شود مخرج آنها شش می باشد.

وقتیکه با فرد طائفه اولی ، نصف طائفه ثانیه یکجا شود خواه هر فرد آن جمع شده باشد پس مخرج آن شش می باشد واگر ربع جمع شود مخرج آن دوازده می آید و اگر ثمن جمع شود پس مخرج آن بیست وچهار می آید .

**تنبیه :** ثلث مابقی که تفسیر آن می آید اگر بانصف جمع شود مانند سابق مخرج آن شش می آید، البته اگر با ربع جمع شود مخرج آن دوازده نمیشود بلکه چهار می باشد وثلث مابقی وثمن هیچگاه جمع نمیشوند .

طریقه نویسیدن مسئله اینست که در قدم اول بنویسد (هوالحی الذی لایموت) و یا

بنویسد : (هوالباقی) ویا (بسم الله الرحمن الرحیم) بنویسد ، بعد از آن لفظ میت را کشاله و داز بنویسد وبه گوشه چپ آن اسم میت را وبر گوشهء راست آن لفظ مسئله را بنویسد وتحت آن میت همه ورثه او را بنویسد که در وقت وفات او حیات باشند ، اگر در ورثه زوج یا زوجه باشد در قدم اول اسم آنها را بنویسد وبعد از آن اسامی ورثهء متباقی را بنویسد. اگر چه پسان نوشتن زوج و زوجه نیز مسئله درست می اید لیکن تحریر کننده آن جاهل پنداشته میشود، اگر در ورثه کدام عصبه هم باشد باید در آخر همهء نویسیده شود ، بعد از آن بر حال ذوی الفروض دقت شود و تحت هر وارث سهم مقرر شده او مثلاً نصف ، ربع وغیره را بنویسد .

اگر عصبه باشند پس تحت آنها (ع) بنویسد واگر کدام وارث محروم بماند پس تحت او (م) بنویسد ، بعد از آن تحت ذوی الفروض مخرج سهام تحریر شده بالای لفظ (مسئله) بنویسد. ب و از آن مخرج سهم هر وارث را اخراج کنند و تحت همان وارث بنویسد ، اگر بعد از اعطای سهم همه ورثه کدام مقدار مال باقی بماند ، آن را تحت عصبه بنویسد ، بعد از آن در عبارت و الفاظ کاملاً تصریح نماید که بعد از مال فلان شخص در تقدیم حقوق مقدمه علی المیراث این مقدار سهام تیار شد و به فلان وارث این مقدار داده شد وبه فلان وارث این مقدار.

مسئله ۲٤.

میـــت

| زوجه | ام | بنت | عم | خال |
|---|---|---|---|---|
| ثمن | سدس | نصف | ع | م |
| ۳ | ٤ | ۱۲ | ۵ | |

**عول :** احیانا مجموعه اسهام داده شده به ورثه اضافه میشود از عدد اصل مسئله، اسم آن عول است، در آنجا بر مجموعه حصص اصل مسئله ، علامه (عـ) گذاشته میشود وبر فوق او تحریر میشود، بعداز آن که کدام عمل میشود با عدد عول میشود.

عول در لغت به معنی تنگی است طبقیکه در این صورت حصه ورثه کم میشود از اینجا آنرا عول گفته میشود ، عول ۲،۳،٤، و ۸ نمی آید ، عول ۶ تا به ۱۰ شفعاً ووتراً هر نوع می آید وعول ۱۲ تا به ۱۷ وتراً می آید شفعاً نمی آید وعول ۲٤ فقط ۲۷ می آید.

مسئله ۶ عــ ۷

| زوج | اختین عینیتین |
| --- | --- |
| نصف | ثلثان |
| ۳ | ٤ |

## ذوي الفروض

ده دو اصحاب فرائض پس بکن یاد ای فتا — چارهستند از رجال وهشت بشمار ازنسا
چاراول زوج واب هم جد واخ خیفی بود — هشت ثانی اخت خیفی علی وعینی بود
نیز بنت و بنت الابن و زوجه ومادر شمار — هشتمین جده صحیحه دیگری رانیست کار

مراد از جد ، جد صحیح است .

جد صحیح آن است که در نسبت او با میت واسطه مونث نباشد مثلاً پدر پدر با پدر پدر پدر وغیره .

جد فاسد آن است که نسبت او به سوی میت توسط مونث شده باشد مثلاً پدر مادر ، وپدر مادر پدر وغیره .

جده صحیحه آن است که نسبت او با میت توسط جد فاسده شده نباشد ، مثلاً مادر پدر ومادر مادر، ومادر مادر پدر .

جده فاسده آنست که نسبت او به سوی میت توسط جد فاسد شده باشد ، مثلاً مادر پدر مادر و مادر کلان پدر مادر ومادر مادر پدر مادر مادر.

اخوات بر سه قسم است : عینی، علی، خیفی.

**اعیانی :** آن اخوه واخوات اند که از جانب پدر ومادر باشند ، این لفظ ماخوذ شده است از عین که به معنی افضل است مثلیکه اخوه واخوات دو طرفه افضل تر است از اخوه واخوات یک طرفه لذا آنرا عینی میگویند.

**علاتی :** آن اخوة واخوات است که تنها از جانب پدر باشند ، این لفظ از (علّه) ([2]) ماخوذ است که به معنای اند راست زیرا وقتیکه پدر یکی و مادر جدا باشند پس هر دو

۲ - علة مأخوذ من العلل وهو الشرب بعد الشرب فان الزوج لما تزوج مرة بعد اخرى صار كأنه شرب مرة بعد اخرى.

مادرها بین خود اندر میشوند، از اینجا این اخوة را علاتی میگویند.

اخیافی: آن اخوة واخوات است که فقط از طرف مادر باشند این لفظ از (خیف) گرفته شده است که به معنای مختلف است، طوریکه در اینچنین خواهران وبرادران پدر مختلف می باشد ازهمین جهت اینها را اخیافی گفته میشود.

بعد از این با خود صاحب اخوة یعنی با برادر وهمشیره اطلاق این الفاظ میشود، یعنی برادر عینی، همشیره عینی وغیره گفته میشود، جمع اینها اعیانی، اعیانی، بنو الاعیان وعلات، علاتی، بنوالعلات و اخیاف، اخیافی بنوالاخیاف می آید.

بعد از این چونکه اعمام وعمات واخوال وخالات همشیره وبرادر پدر ومادر می باشند، لذا آنها را نیز اعیانی و اخیافی گفته میشود، پس برادر عینی پدر را عم عینی گفته میشود.

قال الشیخ احمد بن محمد بن علی المقری رحمه الله تعالی:

| | |
|---|---|
| ومن اردت تميز الاعيان | فهم الذين يضمهم ابوان |
| اخياف ام ليس يجمعهم اب | وبعكسه العلات يفترقان |

بنت الابن هر جائیکه می آید، عام می باشد، یعنی بنت الابن وبنت ابن الابن وغیره، وهمچنان ابن الابن، عام است یعنی ابن الابن وابن ابن الابن وغیره.

## احوال الاب

سدس آید مر پدر را با پسر و ابن پسر
سدس و تعصیب آیدش بادختر ودختر پسر
گر ازین دوقسم مذکورین نباشد هیچ کس
نیست زاصحاب فرائض عصبه محض است وبس

وقتیکه پسر یا نواسه میت موجود باشد باوجودیکه با او دختر یا دختر پسر موجود باشد پسر را سدس داده میشود، واگر پسر وابن پسر نباشد، تنها دختر ودختر پسر باشد پدر را سدس داده میشود وعصبه نیز هست.

حال مختصر عصبه این است:

| | |
|---|---|
| عصبه آن باشد که او دارد دوحال | گر بود تنها بگیرد کل مال |
| وربودبادی کسی صاحب نصیب | هرچه زو ماند بگیرد ای حبیب |

تفصیل کامل این درسبق پنجم می آید ان شاء الله تعالی.

## احوال الجد

جد چون پدرست میدان جز سقوط ام اب
ردّ ام هم سـوئی ثلث مابقی ای پر ادب
جد محروم ست ای دلدار ازمیراث خویش
باپدراقرب که ازوی هست درتنسیب پیش

بین اب وجد در دو مسائل فرق است :

۱ - ام الاب جهت موجودیت اب محروم میگردد وبا جده محروم نمیگردد.

۲ - در موجودیت آب در کدام صورتهای که به اُم ثلث مابقی میرسد در آن صورتها اگر اب نباشد بلکه جد باشد به اوثلث کل مال داده میشود .

تفصیل کامل ثلث مابقی در حالات ام می آید . انشاء الله تعالی.

## احوال الاخوة والاخوات الاخیافیة

در فرائض هست مر اولاد مادر را سه حال
مریکی راسدس وثلث ازبهراکثر ای کمال
سـاقط ند ایشـان بـولد و بـاپـدر باجد نیز
قسمتی یکسـانسـت در اولاد ام ای پرتمیز

اولاد عام است مذکر باشد یا مؤنث اینچنین لفظ ولد در هرجائیکه می آید پس مذکر ومؤنث ولد الابن، ولد ابن الابن وهکذا همه را شامل می باشد ، البته ولد النسبت را شامل نمیشود .

**قالَ الشاعر :**

بنونا بنو ابنائنا وبناتنا بنوهن ابناء الرجال الاباعد

## احوال الزوج والزوجة

پس بدانکه نصـف شـوهر را بیاید بی ولد
ربع باشـد بـی تفاوت گر ولد باوی بود
با ولد ثمن است زن را ربع باشد بی ولد
واحدی باشدکه اکثرنیست فرق ای ذی خرد

زوجه اگر دو یا اضافه از آن باشند پس هر یکی را جدا گانه ربع یا ثمن داده نمیشود بلکه یک ربع یا ثمن بر همه مساوی تقسیم میشود.

## احوال البنات

در فرائض مر بنات صلب راسه حال دان

مریکی را نصف وثلثان بهراکثرپی گمان

عصبه بالغیـرمی گردند ایشان باپسر [۳]

پس پسـررا حصـهء دوزن بده ای پرهنر

## احوال بنات الابن

چون بنات صلب میدان در تمامی حالها | مر بنـات ابـن را اندر همـه احـوالها

لیک احوال ست چندین نیز شانر ازاندست | از بنات صلب میت کان همه لیست لها

سدس با یک بنت صلبی مربنات ابن راست | باپسرمحجوب دان رستی ز قیل وقالها

با دو بنت این حکم باشد لیک با ابن پسر | عصبه میگردان تو شانرا اندر ینجا کلها

بنات الابن وبنات ابن الابن وغیره را شش حال است . در سه حال مانند بنات است یعنی در صورتیکه بنات نباشند :

(۱) یک بنت الابن را نصف .

(۲) دو یا زیات از آن را ثلثان .

(۳) اگر با آنها ابن الابن نیز موجود باشد . پس اگر همرای اینها برادر باشد و یا ابن العم پس اینها را عصبه میگرداند وبین اینها للذکر مثل حظه الانثیین تقسیم میگردد، بشرطیکه این ابن الابن متحاذی اینها باشد (یعنی با اینها برابر باشد) .

وسه حال مخصوص است با بنات الابن :

(۱) در موجودیت یک دختر بنت الابن اگر یک باشد و یا زیاد به اوسدس داده میشود البته با محاذی بودن ابن الابن عصبه میگردد ودربین خود طبق قانون للذکر مثل حظه الانثیین تقسیم کنند.

---

۳ - تعریف عصبه بالغیر را در سبق پنجم دیده شود .

(۲) جهت ابن محروم میگردد.

(۳) با دو و یا زیات از دو بنات ساقط میگردد اما اگر با آن ابن الابن محاذی یا اسفل باشد او را عصبه میگرداند ومیراث را بین خود طبق قانون للذکر مثل حظه الانثیین تقسیم کند .

خلاصه اینکه وقتیکه بنات الابن صاحب فرض باشند پس با ابن محاذی عصبه میگردند وبا اسفل نمیگردد واگر جهت بنات محروم گردند پس جهت محاذی واسفل هردو عصبه میگردد . وعالی در هر حالت سفلیات را حاجب می باشد ، نیز جهت بنت الابن عالیه وقتیکه سفلیات عصبه نباشند محروم میگردند البته اگر بنت نباشد پس بنت الابن که از همه عالیه باشد آن در حکم بنت می باشد وسفلی از آن در حکم بنت الابن می باشند وسفلی از آن اگر عصبه نباشد محروم میگردد.

خلاصه اینکه اجتماع ابن الابن وبنت الابن راسه حالت است :

(۱) ابن الابن اگر عالی باشد بهر صورت حاجب می باشد بنت الابن را .

(۲) ابن الابن محاذی بهر صورت بنت الابن را عصبه میگرداند.

(۳) اگر ابن الابن اسفل باشد در آن این تفصیل است که بنت الابن اگر صاحب فرض باشد او را عصبه نمیگرداند واگر محروم باشد عصبه میگرداند.

مسئله

میــ

| | | |
|---|---|---|
| بنت الابن | الابن | الابن |
| نصف | \| | \| |
| بنت الابن ——سدس—— | بنت ابن | ابن |
| بنت ابن | بنت ابن | بنت ابن |
| ع | ع | ع |
| | \| | \| |
| | بنت ابن | ابن ابن |
| | ع | ع |
| | | \| |
| | | بنت ابن |
| | | م |

در درجه اول یک بنت الابن را نصف ودر درجه دوم دو بنات الابن را سدس داده

میشود و در درجه سوم سه بنات الابن را ودر چهارم درجه یک بنت الابن در همین درجه جهت ابن الابن عصبه میگردد لذا مال متباقی للذکر مثل حظ الانثیین بر آنها تقسیم میشود ، بنت الابن درجه پنجم محروم میشود.

## احوال الاخوات العینیة

| | |
|---|---|
| خواهران عینی میت رابود احوال پنج | نصف گر باشد یکی ثلثان اگرباشد گنج |
| با برادر عینی وهم دختر و دختر پسر | عصبه گردان جمله را اسهام شان نیکوبسنج |

در شعر اول دو حال مذکور ست : (۱) یکی را نصف. (۲) دو یا زیاد را ثلثان
شعر دوم نیز متضمن دوحال ست :

(۱) جهت برادر عینی عصبه بالغیر میگردد ومال متباقی للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم میگردد.

(۲) جهت دختر و دختر پسر عصبه مع الغیر میگردد اما خود دختر ودختر پسر عصبه نمیگردد بلکه ذوی الفروض می مانند.

فرق بین عصبه بالغیر وعصبه مع الغیر در سبق پنجم می آید. ان شاء الله تعالی.
حال پنجم در آخر احوال اخوات علیه است زیرا آنها نیز در آن شریک است.

## احوال الاخوات العلیة

خواهران علیه را حالات جمله هفت هست
نصف مریک راست ثلثان هرچه زاید بریکست
سدس ایشان راست بایک خواهر عینی فقط
در بود دو باید از میراث شانراشست دست
لیک میدان گراخ علی بایشان هم بود
عصبه هریک میشود ازداغ محرومی برست
در بود ملحق بایشان دختر دختر پسر
عصبه میگردند زان کلیه کان شارع ببست
باپسر و ابن پسر هم با پدر بالاتفاق
نیز با جد نزد نعمان غیر را اینجا شک است
هست ساقط اخوة و اخوات اعیان هم علی
نیز علی با اخ عینی بدان یکسونشست

جهت اخ علاتی اخوات علاتی عصبه بالغیر میگردند ومال متباقی بین آنها للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم میشود.

جهت بنت وبنت الابن عصبه مع الغیر میگردد اما بنت وبنت الابن شخصاً عصبه نمیگردند . وقتیکه با بنت وبنت الابن اخت اعیانی واخت علاتی هردو جمع شوند ، پس هر دو عصبه میگردند مگر در صورت موجودیت عصبه قوی ، عصبه ضعیف محروم میگردند که تفصیل آن ان شاء الله در سبق پنجم می آید . از اینجا اخت علاتی را محروم میگرداند ، اینچنین اخ علاتی نیز محروم میگرداند.

## احوال الجدة

سدس آید جده راپدری بـود یا مـادری یا که اکثرلیک بعدی شد بقربی یان بری

جـمله جـده گشت ساقط باوجود ام بدان جده ابوی گشت ساقط باپدردان همچنان

هر شخص تا چهار پشت امکان سی (۳۰) جده دارد ، که (١٤) آن صحیحه و (١٧) آن فاسد می باشند ، نقشه قرار ذیل است :

### نقشه چهارده (۱۴)جدات صحیحه

| شماره پشت | جدات صحیحه ابوی | | | | جدات صحیحه امری |
|---|---|---|---|---|---|
| پشت اول | مادر پدر (۱) | در پشت اول فقط دوجده صحیحه میتواند باشد | | | مادر کلان (۲) |
| پشت دوم | مادر جد (۳) | مادرمادر جد (٤) | در این پشت سه عدد میتواند شود | | مادر جده کلان (۵) |
| پشت سوم | مادر پدر جد (۶) | مادر مادر جد (۷) | مادر مادر جده (۸) | در این چهار | مادر مادر مادر مادر (۹) |
| پشت چهارم | مادر جد الجد(۱۰) | مادرجده جد(۱۱) | مادرجده مادری(۱۲) | مادرجده مادر جد (۱۳) | مادرجده جده(١٤) |

اگر میت چندین جدات داشته باشد ودر قرب وبعد آن فرق باشد مثلاً یکی از پشت اول و دوهم از پشت دوهم باشد پس بناء بر قربیت، شخص قریب بعید را محروم میسازد

اگر چه قربی شخصاً نیز محروم باشد مثلاً در موجودیت مادر مادر ومادر کلان پدر جهت موجودیت مادر کلان پدر، مادر ماد محروم میگردد اگر که جهت موجودیت پدر مادر پدر نیز محروم می باشد است.

واگر همهء جدات در یک درجه قرار داشته باشند سدس بر همه مساوی تقسیم میشود اگر که یک جهت صاحب قرابتین ودوهم صاحب قرابت واحده باشد مثلاً نواسه بچه گی با نواسه دختری نکاح کند واز آنها زید تولد شود ، پس هنده جده صاحب قرابتین زید میشود زیرا او مادر کلان پدر زید ومادر کلان مادر زید میباشد ، خانم دیگر صالحه است که مادر کلان پدر زید هست وبا زید فقط همین علاقه دارد ، در این صورت بعد از موت زید سدس بر صالحه وهنده مساوی تقسیم میشود ، نه چنین که هنده را دو حصه وصالحه را یک حصه داده شود. بر خلاف مواقع دیگر که در آنجا از قرابت دوجانبه حصه دوجانبه بدست می آید مثلاً کسی با کدام خانم ازدواج نمود که زوج او شد و ابن العم او نیز بود پس بناء بر زوجیت حصه مقرر خویش را نیز میگیرد واگر کدام عصبه مقدم از او موجود نباشد پس بعد از ذوی الفروض مال متباقی را نیز همین زوج میگیرد . زیرا که ابن العم عصبه است بناء بر موجودیت جد ، ام الاب وام الام وغیره محروم نمیگردند زیرا در اینها واسطه جد نیست البته ام الجد محروم میگردد.

| مسئله | | زید |
| --- | --- | --- |
| میـ | | |
| اب | | ام |
| ام | اب | ام |
| ام | | ام |
| صالحه | | هنده |

## احوال الام

| | |
| --- | --- |
| در فرائض گر ببینی هست مادر راسه حال | سدس باولد ست وولدالابن بی ازقیل وقال |
| مثل مذکورست گرباشد دوئی ازاخت واخ | عینی وعلی وخیفی بست ویک باشد مثال |
| ثلث مابقی ست بعد ازفرض زوجه زوج هم | گر بایشان هم پدر ماند زمیت در مآل |
| ثلث از کل ست چون نبود ازین مذکورکل | ضبط احوال فرائض شد بفضل ذی الجلال |

مادر را سه حالت است :(۱) سدس . (۲) ثلث مابقی . (۳) ثلث الکل

پس این سه حالت بالترتیب معتبر است، یعنی در قدم اول آن صورتها معتبر است که مادر را سدس میرسد . اگر چنین صورت به نظر نه رسید بعد از آن صورتی معتبر تسن که در آن بر مادر ثلث مابقی میرسد واگر در این هم کدام صورت نبود به مادر ثلث کل مال میرسد . مثلاً یک میت دختر، مادر ، پدر وشوهر را وارث گذاشت ، مادر را سدس داده میشود . شوهر را ربع سهم داده میشود وبعد از آن ثلث باقی داده نمیشود.

اگر دو یا زیات از دو برادران وهمشیره های میت موجود باشند اگر چه شخصاً محروم باشند باز هم به از جهت آنان به مادر سدس میرسد.

**تمت احوال اصحاب الفروض بحمدالله**

## سبق پنجم

### عصبات

عصبات جمع عصبه است که به معنائی عضله می آید ، اصطلاحًا عصبه کسی است که در گوشت وپوست شریک باشند که جهت عیب دار شدن آن خانواده عیب دار میشود ، در شریعت اولاد از پدر می باشد از همین جهت است که خانواده خانم عصبه اولاد نمی باشد زیرا اولاد از شوهر می باشد .

وارث اصلی عصبه است لذا پسر در شریعت عصبه است و از ذوی الفروض نیست بعد از ذوی الفروض حق عصبه می باشد ، اگر کسی از ذوی الفروض هیچ کسی موجود نباشد ویا از آنها چیزی بماند همه به عصبه داده میشود.

عصبه بر دوگونه است : (۱) عصبه نسبی (۲) عصبه سببی

عصبه سببی معتق است. خواه مذکر باشد یا مؤنث ، این عصبه مؤخر می باشد از عصبه نسبی ، اگرمعتق نیز نباشد پس عصبه بنفسه [۴] وارث آن می باشد بعد از آن سببی وهکذا ، ذوی الفروض وعصبه بالغیر ومع الغیر وذوی الارحام معتق هیچ حقد ندارند.

اگر کسی مالک ذی رحم محرم خود بگردد پس آن غلام خود به خود آزاد میگردد

---

۴ - تفسیر عصبه بنفسه ، عصبه بالغیر ومع الغیر در بحثهای آینده می آید ان شاء الله تعالی .

اگر چه مالک قصد آزاد نمودن آن را نه کرده باشد ، مستحق میراث این غلام در صورت عدم موجودیت عصبه نسبی همین مالک می باشد . اگر دو یا زیاد از دو تن غلام مشترک را آزاد کردند هر یکی را طبق حصه او میراث میرسد :

عصبه نسبی بر سه گونه است : (۱) عصبه بنفسه (۲) عصبه بالغیر (۳) عصبه مع الغیر

**عصبه بنفسه** : آنست که مذکر باشد وانتساب او نیز بسوی میت توسط مذکر شده باشد.

**عصبه بالغیر** : آن زنان ذوی الفروض است که با معیت برادرانش عصبه میگردد وآن برادران نیز عصبه بنفسه می باشند لذا بین آنها تقسیم للذکر مثل حظ الانثیین میشود، مانند بودن بنت با ابن وبودن بنت الابن با ابن الابن واخت اعیانی با اخ اعیانی وبودن اخت علاتی با اخ علاتی .

زنانیکه ذوی الفروض نیستند با برادران خویش عصبه نمیگردند پس عمه با عم عصبه نمیگردد.

**عصبه مع الغیر** : آن خانم های ذوی الفروض اند که جهت دیگر خانم های ذوی الفروض عصبه میگردند ،عصبه گردانندگان باید ذوی الفروض باشند مانند اخت عینیه واخت علیه جهت بنت وبنت الابن.

در جائیکه مطلق لفظ عصبه تحریر شده باشد مراد از آن عصبه بنفسه می باشد وفی الواقع همین عصبه می باشند ، عصبه مع الغیر وبالغیر در اصل ذوی الفروض اند لذا در جائیکه از تعریف عصبه پرسیده شود تعریف عصبه بنفسه میشود.

عصبهء نسبی با اعتبار استحقاق بر چهار نوع اند :

(۱) **جزء میت** : ابن وابن الابن وهکذا وبنت وبنت الابن وهکذا وقتیکه ازجهت ابن یا ابن الابن عصبه گردیده باشد .

(۲) **اصل میت** : اب واب الاب وهکذا .

(۳) **جزء اصل قریب میت** : اخ عینی وعلاتی واولاد ذکور آنها وان سفلوا واخت عینی وعلاتی وقتیکه جهت اخ یا بنت عصبه گردد.

(٤) **جزء اصل بعید میت** : عم عینی وعلاتی وعم الاب وعم الجد وان علوا و اولادهم الذکران وان سفلوا .

این چهار اقسام بالترتیب وارث می باشند ، یعنی مقدم از همه قسم اول است، و بعداً قسم ثانی و بعداً قسم ثالث وبعداً قسم رابع.

باز در هر قسم ازجهت قریب ، بعید محروم میگردد مانند ابن الاخ الاعیانی ازجهت اخ علاتی وعم الاب جهت ابن العم محرو میگردد ، باز جهت قوی ضعیف محروم میگردد مانند عصبه شدن اخ علاتی جهت اخ اعیانی واخت اعیانی جهت دختر یا دختر پسر پس اخ علاتی وتمام عصبات قسم چهارم محروم میگردند.

## التمرین

مسئله =۶

| زوج | ام | اب |
|---|---|---|
| ۳ | ۱ | ۲ |

مسئله = ۶ عـــ ۸

| زوج | ام | ام الام | اختین عینتین |
|---|---|---|---|
| ۳ | ۱ | م | ٤ |

مسئله =۶ عـــ ۹

| زوج | اختین عینتین | اختین خیفتین |
|---|---|---|
| ۳ | ٤ | ۲ |

مسئله = ٤

| زوجه | ام | اب |
|---|---|---|
| ۱ | ۱ | ۲ |

مسئله =۶عـــ ۱۰

| زوج | ام الام | اختین عینیتین | اختین خیفیتین |
|---|---|---|---|
| ۳ | ۱ | ٤ | ۲ |

مسئله = ۲

| بنت | اخت عینیه |
|---|---|
| ۱ | ۱ |

مسئله = ۳

| بنتین | اخت عینیه | عم |
|---|---|---|
| ۲ | ۱ | م |

مسئله = ۱۲

| زوج | بنت | اب | ام الاب |
|---|---|---|---|
| ۳ | ۶ | ۳ | م |

مسئله =٤

| زوج | بنت | اخت عینیه | اخ علی |
|---|---|---|---|
| ۱ | ۲ | ۱ | م |

مسئله = ۹

| خمس اخوات عینیه | اخ عینی | اخ عینی | ابن قاتل |
|---|---|---|---|
| ۵ | ۲ | ۲ | م |

مسئله = ۵

میـــ

| اخت عینیه | اخ عینی | اخ عینی |
| --- | --- | --- |
| ۱ | ۲ | ۲ |

مسئله = ۱۲ عـــ ۱۵

میـــ

| زوج | بنت | بنت | ام | اب الاب |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| ۳ | ۴ | ۴ | ۲ | ۲ |

مسئله = ۲۴

میـــ

| زوجه | بنتین | ام الام | ابن الاخ العینی |
| --- | --- | --- | --- |
| ۳ | ۱۶ | ۴ | ۱ |

مسئله = ۸

میـــ

| زوجه | بنت | ابن | ابن | ابن |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۲ | ۲ |

مسئله = ۲۴ عـــ ۲۷

میـــ

| زوجه | بنتین | اب | ام |
| --- | --- | --- | --- |
| ۳ | ۱۶ | ۴ | ۴ |

مسئله -۶

میـــ

| ام | بنت | اب | اخ خیفی |
| --- | --- | --- | --- |
| ۱ | ۳ | ۲ | م |

مسئله = ۷

میـــ

| اخت علیه | اخت علیه | اخت علیه | اخ علی | اخ علی |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| ۱ | ۱ | ۱ | ۲ | ۲ |

مسئله = ۱۲ عـ ۱۷

یـــ

| زوجه | ام | ابن قاتل | اخت عینیه | اخت عینیه | اخت خیفیه | اخت خیفیه |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| ۳ | ۲ | م | ۴ | ۴ | ۲ | ۲ |

# سبق ششم

## نسبتهای چهارگانه

| | |
|---|---|
| اسوة دو عدد تماثل شد | عدّ کم بیش را تداخل شد |
| شدتباین چون عادشدواحد | گوتوافق چون ثالثی زاید |

(۱) **تماثل**: وقتیکه دو یا زیاد اعداد دربین خود مساوی باشند.

عاد اعظم آنها نیز با آنها مساوی می باشد که در این اعداد متساوی هر یکی را یکبار تقسیم میکند.

عدد بزرگتر که بر دو یا زیاده اعداد از آن کاملاً تقسیم شود آنرا عاد اعظم یا مقسوم علیه مشترک اعظم میگویند .

در این اعداد هر یکی از آن بعد از تقسیم نمودن او بر عاد اعظم ، کدام جوابیکه از آن به دست آمد پس او را وفق آن عدد گفته میشود. مثلاً بین چهار وچهار نسبت تماثل است عاد اعظم آن نیزچهار است که هردورا کاملاً تقسیم میکندووفق هرکدام یکی است.

(۲) **تداخل** : وقتیکه دوعدد متساوی نباشد بلکه کم وبیش باشد وعدد کوچک بزرگ را کاملاً تقسیم کند . عاد اعظم آن با عدد کوچک مساوی می باشد که عدد کوچک را یکبارگی وعدد بزرگ را دو ویا زیاد از دو بار تقسیم میکند مثلاً بین سه وشش تداخل است عاد اعظم آنها سه است وفق سه یک و وفق شش دو است .

(۳) **توافق** : عدد کوچک بزرگ را کاملاً تقسیم نمیکند مگر آنکه عدد سوم در وسط آنها هر یکی را کاملاً تقسیم کند که عاد اعظم آنها باشد مثلاً بین هشت و دوازده توافق است عاد اعظم آنها چهار است که هر دو را کاملاً تقسیم میکند وفق هشت دو ووفق دوازده سه است .

در توافق طریقه معلوم نمودن عاد اعظم اعداد بزرگ را عنقریب می آید .

(٤) **تباثن** : نه عدد کوچک عدد بزرگ را کاملاً تقسیم میکند ونه کدام عدد سوم هر دو را کاملاً تقسیم میکند . عاد اعظم آنها یکی باشد مثلاً بین سه وهفت تباثن است علاوه از یک هیچ عدد دیگر هر دو را کاملاً تقسیم نمیکند لذا وفق آنها نیز نمی برآید.

**اشکال**: بر تعریف توافق (آن دو اعدادی را که عدد سوم کاملاً آنرا تقسیم کند) یک اعتراض لازم می آید وآن اینکه در صورت یک بودن عاد اعظم نیز باید نسبت توافق باشد زیرا این هر عدد را کاملاً تقسیم میکند.

**جواب**: یک هیچ عدد نیست ودر توافق عدد بودن عاد اعظم ضروری است.

**عدد**: آنست که مجموعه طرفین او دو برابر او باشد.

**فائده**: این چهار نسبت تنها در اعداد است، از همین جهت سوال نسبت یک همرای یک و یا همرای کدام عدد دیگر پیدا نمیشود البته در این هر دو صورت چونکه وفق نمی برآید لذا آن در حکم تباین است.

## طریقه معلوم نمودن عاد اعظم در توافق

از تقسیم نمودن عدد بزرگ بر عدد قلیل که کدام عدد باقی ماند، عدد متباقی بر آن عدد کوچک مقسوم علیه تقسیم کنید، باز آن مقسوم علیه جدید را بر دیگر متباقی تقسیم کنید، اینچنین عمل را جاری کنید تا آنکه هیچ باقی نماند، مقسوم علیه آخری عاد اعظم است.

اگر این عاد اعظم یک باشد پس نسبت تباین است واگر کدام عدد دیگر باشد پس نسبت توافق است.

**مثال**: عاد اعظم (۳۸٤) و (۱۲۹۶)اینچنین پیدا میکنیم:

۳۸٤ ) ۱۲۹۶ ( ۳
۱۱۵۲
۱٤٤ ) ۳۸٤ ( ۲
۲۸۸
۹۶ ) ۱٤٤ ( ۱
۹۶
٤۸ ) ۹۶ ( ۲
۹۶
۰۰

عاد اعظم مطلوب(٤۸)هست

برای اخراج عاد اعظم اضافه از دو ، اول عاد اعظم دو را اخراج کنید، بعد از آن عاد اعظم همان وعاد اعظم عدد سوم را اخراج کنید ، اینچنین عمل را ادامه دهید، عاد اعظم آخری جواب او می باشد .

# سبق هفتم

## تصحیح المسئله

اگر سهام بر ورثه منکسر باشد برای دفع آن یک طریقه است که آنرا تصحیح المسئلة میگویند .

طریقه آن اینست که اگر کسر تنها در یک طائفه باشد پس نسبت بین روس وسهام همین طائفه را معلوم کنید ، اگر تماثل یا تداخل باشد وسهام اضافه باشد از رؤس پس نیازمندی به تصحیح نیست .

در تداخل اگر سهام کم شود از رؤس ویا اگر توافق باشد پس وفق رؤس را واگر تباثن باشد پس کل رؤس را در اصل مسئله واگر عول باشد پس در عول ودر سهم هر وارث ضرب کنید ، حاصل از ضرب اصل مسئله یا عول تصحیح المسئله است، با آن مسئله علامت (عـــ) را بر فوق آن بنویسید .

مسئله = ۶ عـــ ۳۰

میـــ

| اب | ام | خمس بنات |
|---|---|---|
| ۱/۵ | ۱/۵ | ۴/۱۰ |

مسئله = ۶ عـــ ۱۸

میـــ

| اب | ام | ست بنات |
|---|---|---|
| ۱/۳ | ۱/۳ | ۳/۱۲ |

مسئله = ۶ عـــ ۷ عـ ۱۴

میـــ

| زوج | ثمانی اخوات علیه |
|---|---|
| ۳/۶ | ۸/۴ |

اگر کسر در دو یا طائفه زیاد ازآن باشد در قدم اول نسبت سهام و رؤس هر طائفه

را معلوم کنید. اگر تداخل باشد وسهام کم از رؤس باشد یا توافق باشد پس وفق رؤس را واگر تبائن باشد پس کل رؤس را محفوظ دارید. بعد ازآن اعدادیکه از طائفه اول محفوظ شده است و عدد ورؤس طائفه ثانیه که محفوظ شده است، نسبت این هردو را در بین خود ببینید ، اگر تبائن باشد یکی را در دیگری ضرب کنید ، اگر توافق بود پس وفق یکی در کل دوهم را ضرب کنید ، واگر تداخل بود پس اکثر را بگیرید ، باز این حاصل ضرب با ماخوذ رؤس طائفه ثالثه عدد محفوظ شده نسبت را ببینید ، پس اینچنین عمل جاری کنید تا آنکه همه طائفه ها تکمیل شود ، بعد از آن همان آخری حاصل ضرب یا مأخوذ را در اصل مسئله یا در عول ودر سهم هر وارث ضرب کنید، حاصل آنرا تصحیح المسئله میگوید :

مسئله = ۶ عـــ ۱۸

میـــــ

| ثلاث بنات | ثلاث جدات | ثلاث اعمام |
|---|---|---|
| ۴/۱۲ | ۱/۳ | ۱/۳ |

مسئله = ۱۲ عـــ ۱۴۴

میـــــ

| اربع زوجات | ثلاث جدات | اثنا عشر عما |
|---|---|---|
| ۳/۳۶ | ۲/۲۴ | ۷/۸۴ |

مسئله = ۲۴ عـــ ۵۰۴۰

میـــــ

| زوجتین | ست جدات | عشـر بنات | سبعة اعمام |
|---|---|---|---|
| ۳/۶۳۰ | ۴/۸۴۰ | ۱۶/۳۳۶۰ | ۱/۲۱۰ |

مسئله = ۲۴ عـــ ۴۳۲۰

میـــــ

| اربع زوجات | ثمانی عشر بنات | خمس عشرة جدة | ستة اعمام |
|---|---|---|---|
| ۳/۵۴۰ | ۱۶/۲۸۸۰ | ۴/۷۲۰ | ۱/۱۸۰ |

مسئله = ۳ عـــ ۴۵
میـــــ

| بنت | بنت | بنت |
|---|---|---|
| با خرید پدر (۳۰)درهم مصرف نمود | با خرید پدر (۲۰) درهم مصرف کرد | هیچ چیز مصرف نکرد |
| ۱۹ | ۱۶ | ۱۰ |

## سبق هشتم

### طریق ردّ

اگر بعد از حصه گرفتن هر یک از ذوی الفروض یک مقدار مال اضافه شود وکدام عصبه هم موجود نبود، مال متباقی تسلیم عصبه نسبی میشود، یعنی علاوه از زوجین بر دیگر ذوی الفروض طبق سهام آنان تقسیم میشود. از همین علت ذوی الفروض نسبی را من یرد علیهم گفته میشود ، به زوجین از آن چیزی داده نمیشود ، لذا آنها را من لایرد علیهم میگویند .

طریقه رد نمودن اینست که اگر در مسئله من لایرد علیهم نباشد ومن یرد علیهم جنس واحد باشند بعد از رد از رؤس آنها و از جنس مختلف از سهام آنها مسئله ساخته میشود، و آنرا با اصل مسئله باعلامه (لعـــ) تیار کرده وبر فوق اونبویسید .

مسئله =۳ لعـــ ٤
میـــــ

| اربع بنات | جده | اخت اخیافی |
|---|---|---|
| ۲/٤ | ۱ | ۱ |

مسئله =۶ لعـــ ۲
میـــــ

| اخت اخیافی | ام |
|---|---|
| ۱ | ۲ |

مسئله =۶ لعـــ ۳
میـــــ

| اخت اعیانی | اختین اخیافیتین |
|---|---|
| ۳ | ۲ |

مسئله =۶ لعـــ ۵
میـــــ

| بنت | بنت الابن |
|---|---|
| ۳ | ۱ |

مسئله =۶ لعـــ ٤
میـــــ

مسئله =۶ لعـــ ۵

مسئله =۶ لعـــ ۵

میـــــــــ

| اخت اعیانی | اخت علاتی | اخت اخیافی |
| --- | --- | --- |
| ۳ | ۱ | ۱ |

میـــــــــ

| اختین اعیانی | اختین علاتی | اخت اخیافی |
| --- | --- | --- |
| ٤ | م | ۱ |

اگر در مسئله من لایرد علیهم نیز باشند در قدم اول فقط مسئله من لایرد علیهم از مخرج اقل آنها اخراج کنید ، از آن به من لایرد علیهم حصه بدهید، ومتباقی را محفوظ بمانید ، بعد از آن تنها مسئله من یرد علیهم را اخراج کنید گویا که من لایرد علیهم با آنها نیستند، ودر من یرد علیهم هر یکی را ازمسئله آنها حصه بدهید وطبق طریقه فوق بر آنها رد کنید ، یعنی مسئله را از رؤس یا سهام آنها تیار کنید ، بعد ازآن پس از مسئله من یرد علیهم بعد الرد از مسئله من لایرد علیهم درباقی نسبت را ببینید .

اگر تماثل باشد پس مسئله من لایرد علیه برحال خود می ماند .

واگر تبائن باشد کل مسئله من یرد علیهم را واگر تداخل باشد پس موافق آن در کل مسئله من لایرد علیهم وبر آن سهم من یرد علیهم که از مسئله خود او را داده شده ، ضرب کنید، دراینجا توافق شده نمیتواند .

بعد از ضرب درمسئله من لایرد علیه که هرچیز حاصل شد پس آن مخرج بعد الرد است ، در من یرد علیهم هر یکی را که از مسئله خود سهم داده شده است آنرا در کل مابقی مسئله من لایرد علیه ویا در وفق آن ضرب کنید.

مسئله =۱۲ لعـــ ٤

میـــــــــ

| زوج | ثلاث بنات |
| --- | --- |
| ۳/۱ | ۸/۳ |

مسئله =۱۲ لعـــ ۱۶

میـــــــــ

| زوجه | اربع اخوات اعیانی |
| --- | --- |
| ۳/٤ | ۸/۱۲ |

مسئله =۱۲ لعـــ ۸

میـــــــــ

| زوج | ست بنات |
| --- | --- |
| ۳/۲ | ۸/۶ |

مسئله =۱۲ لعـــ ٤ لعـ ٤۸

میـــــــــ

| زوجه | اربع جدات | ست اخوات اخیافی |
| --- | --- | --- |
| ۳ | ۲ | ٤ |
| ۱ | ۱ | ۲ |
| ۱۲ | ۱۲ | ۲٤ |

مسئله =۲٤ لعـــ ٤۰ عـــ ۱٤٤۰

میـــــــــ

| اربع زوجات | تسع بنات | ست جدات |
| --- | --- | --- |
| ۳ | ۱۶ | ٤ |
| ۵ | ۲۸ | ۷ |
| ۱۸ | ۱۰۰۸ | ۲۵۲ |

# سبق نهم

## ذوی الارحام

ذوی الارحام نیز باعتبار استحقاق مانند عصبات نسبیه چهار اقسام دارد ودر صورت نبودن عصبات ومن یرد علیهم اینها بالترتیب وارث می باشند یعنی قسم اول مقدم از همه وبعداً ثانی وبعداً ثالث و وبعداً رابع مستحق می باشند.

(۱) **جزء میت** : اولاد البنات واولاد بنات الابن وان سفلوا .

(۲) **اصل میت** : الاجداد والجدات الفاسدة .

(۳) **جزء اصل قریب میت** : اولادالاخوات وبنات الاخوة وبنوالاخوة لام واولادهم .

(٤) **جزء اصل بعید میت** : اعمام اخیافی ، عمات، اخوال وخالات، بنات الاعمام، وکل هؤلاء للابوین وابوی الابوین، واولاد این همه .

واگر از ذوی الارحام مختلف از یک قسم جمع شوند پس طریق تقسیم هر قسم در ما بین خود جداست .

**قسم اول** : جهت قریب، بعید محروم میگردد مانندیکه بنت البنت جهت بنت الابن بعداًجهت ولد الوارث[5] ولدغیرالوارث محروم میگردد مانند جهت بنت الابن محرومیت ابن بنت البنت .

مسئله = ٤

میـ

| - | | |
|---|---|---|
| بنت | بنت | بنت |
| بنت | بنت | بنت |
| بنت | ابن | بنت |

بعدازاین اصول آن ذوی الارحام که تامیت وسائط دارد ، پس آن را دیده شود که آیا در ذکورة وانوثة آنها اختلاف هست یا خیر؟ اگر اختلاف نباشد پس بر ذوی الارحام موجود للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم میگردد واگراختلاف ذکورة وانوثت بود پس از جانب میت که اول اختلاف کدام کسانی بود درآنجا للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم گردد .

در این تقسیم وصف از اصول وعدد آن فروع معتبر می باشد که ازهمه آخر هستند مثلاً اگر در اصول یک ابن باشد ودر آخر یک ابن ویک بنت یا دو بنت یا دو ابن باشند پس آن ابن که در اصول است قائم مقام دو ابن گردانیده میشود ، اینچنین اگر در اصول یک بنت

---

۵ - مراد از وارث ذوی الفریض ویا عصبه است .

باشد ودر آخر یک ابن ویک بنت یا دو بنت یا دو ابن باشند پس آن بنت که در اصول است دو بنت فرض میشود ، بعد از آن ذکور واناث را جدا جدا طائفه بگرداند وفروع هر طائفه را تا آخر دیده شود اگر در ذکورة وانوثت اختلاف نبود، پس حصهء آن به فروع آخری داده شود و اگر اختلاف بود پس للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم شود ، ذکور واناث را جدا جدا طائفه کند ومانند مثال مذکور عمل کند الی ان ینتهی الی آخر الفروع .

مسئله - ۷ ۲۸

میـــــــــــــ

| | | |
|---|---|---|
| بنت | بنت | بنت |
| بنت | بنت | ابن ۴ |
| ۳ | | |
| بنت ۲ | ابن ۲ | بنت |
| ابنی ۲ | بنت ۲ | بنتی ۴ |
| | | ۱۲ |

مسئله = ۱۵ ۶۰

میـــــــــــــ

بنت بنت بنت بنت بنت بنت بنت بنت
۹

بنت بنت بنت بنت بنت بنت   بنت بنت بنت
بنت بنت بنت بنت بنت بنت   ابن ابن ابن
۱۸   ۱۸

بنت بنت بنت   ابن ابن ابن   بنت بنت ابن
۶   ۱۲   ۳ ۳

بنت بنت ابن بنت بنت ابن   بنت بنت بنت
۳ ۳ ۶ ۶

بنت ابن بنت ابن بنت بنت   بنت ابن بنت
۱ ۲ ۳ ٤ ۲۰ ۶   ۶ ۳ ۹

ابن ابن ابن
۶

بنت بنت بنت
بنت بنت ابن
۳ ۳

بنت بنت بنت

بنت ابن بنت
۱ ۲

بنت بنت بنت
۱/۴ ۲/۸ ۳/۱۲

**قسم دوم:** جهت قریب، بعید محروم میگردد مانندیکه جهت اب الام ، اب ام الام محروم میگردد، در اینجا جهت مدلی بالوارث[۶] ، مدلی بغیر الوارث محروم نمیشود ، پس جهت اب ام الام ، اب اب الام محروم نمیگردد، بعد ازآن مانند مثل اول[۷] ، عمل نموده شود اما در اینجا عدد بطن آخر را اعتبار نیست، بلکه عدد آن بطن معتبر است که بر آن ازجهت اختلاف ذکورة وانوثة تقسیم میگردد .

مسئله عـ ۹ عـ ۲۷

میـ

ام ۱/۳ — اب ۲

ام — اب ۲/۶ — اب ۲/۶/۱۸

اب ۱/۳ — ام ۲ — اب ٤

**قسم سوم :** جهت قریب، بعید محروم میگرد مانند جهت بنت الاخ، بنت ابن الاخ محروم میگردد، باز جهت ولد الوارث ، ولد غیر الوارث محروم میگردد، مانند بنت ابن الاخ که ابن بنت الاخ را محروم میسازد .

پس اگر همه اصول اخیافی باشند در آخری فروع بر مذکر ومؤنث علی السویه تقسیم میگردد واگر همه اصول اعیانی یا همه علاتی باشند پس با اعتبار اختلاف ذکورت وانوثت مانند قسم اول عمل نموده شود واگر مختلف باشند پس در قدم اول بر اصول تقسیم گردد ، یعنی در برادران وخواهران اعیانی علاتی و اخیافی ، ذوی الفروض را حصه‌ء آن مقرر شود وباقی عصبات را داده شود، واگر عصبه نبود وضرورت به رد افتید پس رد شود، در وقت دادن حصه ذوی الفروض نیز وصف از اصول وعدد فروع آخری همه معتبر می باشد ، بعد از آن اعیانی، علاتی، اخیافی هر یکی را جدا جدا طائفه گردانیده شود، وحصه‌ء اخیافی را بر آخری فروع آن علی السویه تقسیم شود ودر اعیانی وعلاتی مثل قسم اول عمل نماید .

---

۶ - من الادلاء وهو ارسال الدلو فی البئر ثم استعمل فی کل شیء یمکن فیه ولو بطریق المجاز لمن یدلی الی المیت یرسل قرابته الیه لیخلص والباء فیه للالصاق فالقرابة مشترکة بین المدلی والواسطة.

۷ - تحقیق ان سخن را در آخر این رساله ضمیمه ثالثه دیده شود .

مسئله = ۳ تـ ۹

میـ

| برادر اعیانی | خواهر اعیانی | | برادر علاتی | خواهر علاتی | | برادر اخیافی | خواهر اخیافی | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | ۲ | | م | م | | | ۱/۳ | |
| ۳ | ۶ | ۳ | | | | | | |
| بنت | ابن | بنت | بنت | بنت | ابن | ابن | بنت | بن |
| ۱ | ۲ | ۳ | م | م | م | ۱ | ۱ | ۱ |

مسئله = ۶ عـــ ۳۰

میـ

| اعیانی خور | اخیافی خور | | علاتی ورور | | علاتی خور |
|---|---|---|---|---|---|
| ۳ | | ۲ | | | ۱ |
| ۱۵ | ۱۰ | بنتی | ۴ | ۵ | ۱ |
| ابن | | ۱۴ | | | ابن |
| ۱۵ | | | | | ۱ |

مسئله = ۶ لعـ ۴ عـــ ۲

میـ

| اعیانی خور | اخیافی خور | |
|---|---|---|
| ۳ | ۱ | |
| ۹ | ابن | بنت |
| بنت | ۲ | ۱ |
| ۹ | | |

**قسم چهارم :** جهت قریب، بعید محروم میگردد مانند محروم شدن بنت العم ازجهة عمه ومحروم شدن عمة الاب از جهة بنت العم .

پس اگر اصول تنها در جانب ام یا جانب اب باشد ، پس ازجهت قوی، ضعیف محروم میگردد یعنی علاتی واخیافی ازجهت اعیانی واخیافی ازجهت علاتی محروم میگردد .

باز از جهت ولد الوارث، ولد غیر الوارث محروم میگردد، مثلاً جهت بنت العم، ابن العم ثم مثل القسم الاول دراخیافی نیز للذکر مثل حظ الأنثیین تقسیم میگردد .

واگر از هر دو طرف موجود باشد پس از جانب اول ام را ثلث و از جانب اب را ثلثان داده میشود ، و هر دو را جدا جدا طائفه گردانیده شود، در هر طائفه ازجهت قوی ضعیف محروم میگردد . پس ازجهت ولد الوارث ولد غیر الوارث محروم میگردد.

ازجهت قوی بودن یک طائفه یا جهت ولد الوارث ، شخص ضعیف طائفه دوهم یا

ولد غیرالوارث محروم میگردد .

بعد از آن در هر دو طائفه مثل قسم اول عمل نمائید .

اگر عمه وخاله وغیره میت نباشد پس عمه وخاله پدر ومادر میت قائم مقام عمه وخاله او باشند واگر عمه وخاله پدر باعمه وخاله مادر جمع شود پس جانب اب را ثلثان وجانب ام را ثلث داده میشود، وجدا جدا طائفه گردانیده شود، پس به هر طائفه حصهء آن داده شود که طائفه جانب عمه را ثلثان وجانب خاله را ثلث داده شود و جدا جدا طائفه گردانیده شود وباز در هر طائفه مثل قسم او عمل اجرا شود .

مسئله = ۳ ءـ ۲۱ ءـ ۱۰۵

میـ

| عمه اعیانی | عم اعیانی | عم اعیانی | عم اعیانی | خاله علاتی | خاله علاتی | خال علاتی | خال اخیافی |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | ۲/۱۴ ۷۰ | | ۳۰ | ۱/۷ | ۴ | م |
| ابن ابنی م | ابن بنتی ۲۸ | ابن بنتی ۲۸ | ابن بنت ۱۴ | بنت/۳ بنت ۳ | ابن ۱۲ | بنت — ابنی ۴/۲۰/۱۲/۳۲ | بنت ابن م |

مسئله = ۳ لـ ۱۲ لـ ۳۶

میـ

| عمه علاتی | عمه علاتی | عم علاتی | خاله علاتی | خاله عینی | خاله عینی | خال عینی |
|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۲ | ۲/۸ | ۱۲ | م | ۲ | ۱/۴ | ۲ |
| بنت ۴ ابن ۴ | ابن ۸ — بنت — بنتی ۲۰ | بنت ابن م | بنت ۲ بنتی ۲ | | ابن ۴ — بنت — ابنی ۲/۶ ۴/۱۰ | |

## سبق دهم

## مناسخه

مناسخه این را گفته میشود که قبل از تسلیم شدن وارث حصه خود را میراث تیار شود وآنرا به سوی ورثهء منسوخ ومنقول شود، یعنی قبل از تقسیم میراث کسی از ورثه میت بمیرد ویا بعد از آن کدام شخص از ورثه میت اول یا میت ثانی بمیرد ویا این چنین عدهء زیاتی از ورثه یکی بعد دیگری قبل از تقسیم ترکه بمیرند .

میت اول که از او سلسله تقسیم آغاز میشود او را مورث اعلی میگویند.

طریقه وتخریج مناسخه این است که در قدم اول مسئله مورث اعلی را اخراج کند چنین لفظ میت را کشاله ودراز رسم کند، بر فوق آن (مورث اعلی) و اسم او را بنویسد وتحت آن وارثین وقت وفات او یعنی که در وقت وفات او حیات بودند همرای اسامی آنها بنویسید، زیراکه با فقط تحریر نمودن ام یا زوجه یا ابن وغیره در مسئله شماره دوم وسوم وقتیکه نام وارث این رشته را می نویسید پس اشتباه می آید .

پس تحت آن یک مقدار فاصله را خالی بگذارید ویک خط بکشید برای آن میت که بعد از مورث اعلی وقبل از دیگران فوت شده و فوق او ثانی و اسم آن میت را بنویسید وتحت آن اسامی کسانی را نوشته کنید که در وقت وفات او حیات بودند .

اینچنین اندک اندک فاصله بمانید و بالترتیب برای هر میت خط بکشید وبر فوق او درجه ثالث او، درجه رابع وغیره و اسم او و در تحت اسامی ورثه وقت حیات او را بنویسید ، در قدم اول مسئله مورث اعلی را اخراج کنید با وجوه عول ورد وتصحیح وغیره سابق ، پس ازآن کسانیکه از ورثه او فوت شده اند، تحت اسم وسهام آنها علامت قبر را بنویسید، وآن سهام که از میت اول به میت ثانی رسیده است آنرا (مافی الید) گفته میشود، آن عدد مافی الید را فوق خط میت ثانی طرف راست همرای نام او این علامه را (معــ) بنویسیدوفوق آن تحریر نمائید.

بعد ازآن مسئله میت ثانی را مثل سابق اخراج کنید پس نسبت مسئله ثانی را با مافی الید معلوم کنید ، اگر تماثل بود پس مسئله میت اول برحال خود می باشد ، و اگر تداخل و یا توافق بود پس وفق مسئله ثانیه را واگر تباثن بود پس کل او را در کل مسئله

اولی و از ورثه میت اول در سهم هر یکی از او ضرب کنید، حاصل از مسئله اولی مخرج هر دو مسئله می باشد . آنرا بر فوق مسئله اولی خط کشید ه تحریر نمائید .

بعد ازآن در ورثه میت ثانی سهام هر یکی را در وفق مافی الید یا درکل ضرب کنید ، بعد از آن اسم میت ثالث که در هرجای در ورثه باشد بر آن مع سهام علامت قبر را رسم کنید واز هر جائیکه با او سهام داده شده باشد آن همه را جمع کنید وبر خط میت ثالث علامت مافی الید را رسم کنید و بر فوق آن بنویسید، بعداً مسئله آنرا اخراج کنید ونسبت آنرا با مافی الید ببینید . اگر تماثل باشد پس مخرج اول بر حال خود می باشد در غیر آن وفق مسئله ثالثه یا کل آن در مخرج اول وسهام ورثه میت اول وثانی ضرب کنید وسهام ورثه میت ثالث را در وفق یاکل مافی الید ضرب کنید بعداً همین عمل را در میت رابع وخامس وغیره ادامه دهید . الیٰ آخر الصورة المسؤلة عنها-

بعد از تکمیل مسئله کلمه (الاحیاء) را کشاله ودراز بنویسید و بر فوق آن (المبلغ) بنویسید و بر فوق آن عدد مخرج آخر را بنویسد وتحت (الاحیاء) نامهای ورثه موجوده را بنویسید وتحت هر یکی از آنها سهامیکه از کدام جای برای او داده شده است آنرا جمع کنید وبنویسید . بعد ازآن بدستور سابق در عبارت نیز تصریح سهام هریکی را بکنید.

**فائده :** هر جائیکه در مناسخه این صورت پیش آید که وارث کدام میت همان وارث مورث می باشد وبامیت در ترکه شریک باشند زائد از آن کدام وارث نباشد ازین حیثیت یا از حیثیت دیگری ، در این صورت جهت اختصار عمل ازین مورث در گذر میشود وبه خاطر اختصار عمل او العدم پنداشته میشود وتحت نام او نیز (کالعدم) تحریر میشود، البته در این دو شرط است :

(۱) در صورت کل عدم بودن که سهم کدام وارثان زیاد میشود بعینه همان وارث میت ثانی می باشد، که نه ازاو کم می باشد ونه زیاد .

(۲) مناسبت در سهام مسئله ثانیه همان می باشد کدام مناسبت که در سهام مسئله اولی بود.

**تنبیه :** اگر در مسئله من لا یرد علیه نیز موجود باشند وقبل از کالعدم نمودن صورت عول بود، وبعد از آن ضرورت افتید به رد . پس کالعدم نمودن درست نیست. اگر که در سهام مسئله ثانیه مناسبت همان باشد که در مسئله اولی بود زیرا در این صورت از

جهت کالعدم شدن در زیات سهام تناسب نمی باشد.

**مثال کالعدم نمودن :** کسی زوجه وچار ابن را وارث گذاشت بعداً زوجه فوت شد او نیز همین چار ابن را وارث گذاشت، در این صورت زوجه از ابتداء کالعدم قرار داده میشود و نیازی نیست بدین تطویل که مورث اعلی زوجه وچهار ابن را از پشت گذاشت بعداً زوجه فوت شد و او چهار ابن را از پشت گذاشت بلکه از ابتداء مال وجائداد آن میت را بر چهار ابن تقسیم میشود، این مثال آن بود که از یک حیثیت وارث باشد از جائیکه پسران اوست پسران این زوجه نیز اند.

مثال وارث حیثیت دوم اینست که کسی فقط چار ابن را از پشت گذاشت وبعداً فقط یک ابن همین سه برادران را وارث گذاشت پس این ابن کالعدم قرار داده میشود گویا که ورثه متباقی ازمیت اول با حیثیت ابن واز میت دوم با حیثیت برادر حصه گرفتند.

۱۲۸
۳۲

مسئله - ۱۲ لـ ۱۲ مورث اعلی حلیمه

میـــــــ

| زوج | بنت | ام |
|---|---|---|
| زید | زینب | هنده |
| ۳ | ۲ | ۲ |
| ۴ | ۹ | ۳ |
| | | ۲ |

مـ۴ـنله ثانیه زید مصـ۴

میـــــــ

| زوجه | ام | اب |
|---|---|---|
| فاطمه | کلثوم | مسعود |
| ۱ | ۱ | ۲ |
| ۲ | ۲ | ۴ |
| ۸ | ۸ | ۱۲ |

مـ۲ـنله ثالثه زینب مصـ۹

میـــــــ

| ام‌الام | ابن | ابن | بنت |
|---|---|---|---|
| هنده | سلطان | حامد | ساره |
| ۱ | ۲ | ۲ | ۱ |
| ۳ | ۲ | ۲ | ۳ |
| | ۲۴ | ۲۴ | ۱۲ |

مـ۲ـنله لـ ۴ رابعه هنده مصـ۹

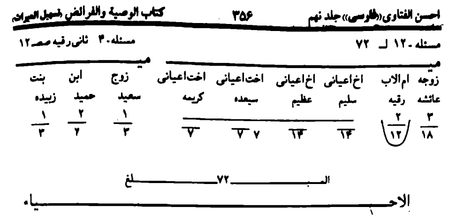
میـــــــ

| زوج | اخ اعیانی | اخ اعیانی |
|---|---|---|
| محمود | ولید | خالد |
| ۲ | ۱ | ۱ |
| ۱۸ | ۹ | ۹ |

المبـــــــ۱۲۸ـــــــلغ

الاحـــــــیاء.

| فاطمه | کلثوم | مسعود | سلطان | حامد | ساره | محمود | ولید | خالد |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۸ | ۸ | ۱۲ | ۲۴ | ۲۴ | ۱۲ | ۱۸ | ۹ | ۹ |




## سبق یازدهم

### تقسیم سهام ترکه بر اورثان

نسبت مخرج عدد را با ترکه مشاهده کنید اگر تماثل باشد ظاهر ست که ضرورت کدام عمل نیست، و اگر تداخل یا توافق باشد پس وفق عدد ترکه را واگر تباین باشد پس کل عدد آنرا در سهم هر وارث ضرب کنید حاصل ضرب را بر کل یا وفق مخرج تقسیم کنید.

اگر معلوم نمودن فیصدی حصه میخواهید پس عدد ترکه = ۱۰۰ فرض کنید و عمل مذکور را ادامه دهید.

مسئله ۳: ۱۵/۱۲۰ مورث اعلی ابراهیم
میـــت
زوجه ابن بنت
صفیه عبدالله عاجزه
کالعدم ۲ ۱/۵

مسئله ۵: ثانی عبدالله مصـ ۲
میـــت
ابن ابن بنت
زاهد عابد هاجره
۲/۳/۸ ۲/۴/۸/۳۲ ۱/۲/۴/۱۲

مسئله ۲: ثالث عاجزه صحـ ۵
میـــت
ابن الاخ ابن الاخ بنت الاخ
زاهد عابد هاجره
۱/۵ ۱/۵/۲۰ م

مسئلہ ۴ رابع زاہد صہ ۱۳

میـــت

| زوجہ | اخت اعیانی | اخ علاتی |
|---|---|---|
| عظیمہ | ہاجرہ | عابد |
| ۱/۱۳ | ۲/۲۲ | ۱/۱۳ |

المبـــ ۱۲۰ ـــلغ

الاحیـــــاء

| | عابد | ہاجرہ | عظیمہ |
|---|---|---|---|
| | ۲۵ | ۴۲ | ۱۳ |
| فیصدہ - | ۵۴ ۱/۲ | ۳۵ | ۱۰ ۵/۲ |

مسئلہ ۸ : عـ ۸۰ / ۴۸۰ / ۱۹۲۰ مورث اعلیٰ زید

میـــت

| زوجہ | زوجہ | ابن | بنت | بنت | بنت |
|---|---|---|---|---|---|
| کریمہ | عزیزہ | عبداللہ | ہاجرہ | خدیجہ | عظیمہ |
| ۵ | (۵) | ۲۸ | ۱۴ | ۱۴ | ۱۴ |
| ۳۰ | | ۱۲۸ | ۸۴ | ۸۴ | (۸۴) |
| (۱۲۰) | | ۲۷۲ | ۳۳۲ | ۳۳۲ | |

مسئلہ ۲ ثانی عزیزہ صہ ۵

میـــت

| ابن | ابن | بنت | بنت |
|---|---|---|---|
| حمید | ولید | خدیجہ | عظیمہ |
| ۲ | ۲ | ۱ | ۱ |
| ۱۰ | ۱۰ | ۵ | (۵) |
| ۴۰ | ۴۰ | ۲۰ | |

مسئلہ ۴ ثالث عظیمہ صہ ۸۹

میـــت

| زوج | بنت | اخت اعیانی | اخت علاتی | اخ علاتی |
|---|---|---|---|---|
| احمد | فاطمہ | خدیجہ | ہاجرہ | عبداللہ |
| ۱/۸۹ | ۲/۱۷۸ | ۱/۸۹ | م | م |

مسئلہ ۲ عـ ۴ رابع کریمہ صہ ۱۲۰

میـــت

| بنت | ابن العم | ابن العم |
|---|---|---|
| ہاجرہ | عزیز | سعید |
| ۲/۶۰ | ۱/۳۰ | ۱/۳۰ |

المبـــ ۱۹۲۰ ـــلغ

الاحـــــیاء

| | عبداللہ | ہاجرہ | خدیجہ | حمید | ولید | احمد | فاطمہ | عزیز | سعید |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | ۲۷۲ | ۳۹۲ | ۴۴۵ | ۴۰ | ۴۰ | ۸۹ | ۱۷۸ | ۳۰ | ۳۰ |
| فیصد - ۳۵ | ۲۰ ۵/۸ | ۲۳ ۱۷/۹۲ | ۲ ۱/۱۲ | ۲ ۱/۱۲ | ۴ ۲۱/۹۲ | ۹ ۱۳/۴۸ | ۱ ۹/۱۲ | ۱ ۹/۱۲ |

مسئله ۱۲ عـ ۱۳ لـ ۶۵

| | زوجه | ام | خمس اخوات اعیانی |
|---|---|---|---|
| | ۱۵ | ۱۰ | ۴۰ |
| فیصد - | ۲۳ ۱/۱۳ | ۵ ۵/۱۳ | ۲۱ ۷/۱۳ |

مسئله ۲۴ لـ ۱۹۲

| | زوجه | ام | ابن | ابن | ابن | بنت | بنت |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | ۲۴ | ۳۲ | ۳۴ | ۳۴ | ۳۴ | ۱۷ | ۱۷ |
| فیصد- | ۱۲ ۱/۲ | ۱۲ ۲/۳ | ۱۷ ۱۷/۲۴ | ۱۷ ۱۷/۲۴ | ۱۷ ۱۷/۲۴ | ۸ ۴۱/۴۸ | ۸ ۴۱/۴۸ |

# سبق دوازدهم

## تخارج

اگر کدام وارث در ترکه بر کدام چیز معین صلح نمود مثلاً گفت که فلان چیز یا این مقدار پول از من باشد یا مهر متوفی که بدوش من است آنرا نگیرید در متباقی ترکه حق ندارم این را تخارج میگوید که جواز دارد، اینچنین صلح جائز است .

صلح مطلق را به بیع ، اجاره ابراء وغیره عقود بر هر یکی که ممکن باشد حمل میشود وباید سعی تصحیح آن شود، اگر به یک عقد هم حمل نشد صلح جائز نیست وتخارج بر بیع محمول میگردد ، لذا اگر بدل صلح عرض بود یعنی علاوه از مکیل وموزون ، طلاء ونقره چیزی دیگری بود، بهر صورت صلح جائز است .

اگر از طلا با نقره یا بالعکس یا از هر دو (طلاء ونقره) بر هردو ویا از طلاء، نقره وعرض بر هر دو صلح نمود پس احضار ترکه وبر آن قبضه نمودن در مجلس شرط است، خواه بدل حصه مصالح صلح کم باشد یا زیاد.

اگر از هردو فقط با طلاء ویا فقط با نقره صلح نمود پس علاوه از شرط مذکور این نیز شرط است که بدل صلح از جنس خود از حصه مصالح اضافه باشد.

اینچنین اگر بدل صلح مکیل یا موزون باشد پس صورتهای ربوا ناجائز است، اگر بر میت دین محیط بالترکه باشد پس صلح جواز ندارد اگر محیط نباشد باید قبل از تادیه دین صلح نشود و اگر شود جواز دارد.

اگر میت بر مردم دین داشته باشد پس جائز نیست برای کدام وارث که بر چیزی صلح کند وحصه دین خود را با دیگران بسپارد زیرا که قرض خواه بدون از مقروض کسی دیگر را در عوض یک چیز مالک گردانیدن چیزی جواز ندارد.

اگر چنین ضرورت آمد پس تدبیر چنین است که باقی ورثه را یک مشت خرما در مصالحت در حصه برابر دین او بر ثمن بفروش.برساند بعداً مصالح آن ثمن را حواله مقروض کند تا که دیگر ورثه از آن مقروض وصول کنند.

بعد از صلح طریقه تقسیم ترکه متباقی اینست که مصالح اول را در ورثه دیگر داخل کند و مسئله را اخراج کند بوجوه سابقه عول رد تصحیح وغیره بعداً سهم مصالح را از کل مسئله تفریق کند، وباقی مسئله را این (صـــ) نشانه تحریر نماید وفوق آن بنویسد وبر نامها واسهام مصالح (ص) را احاطه کند.

مسئله ۶، صـ ۳

میـ

| زوج | ام | عم |
|---|---|---|
| ص۳ | ۲ | ۱ |
| فیصد - | ۶۶ ۲/۳ | ۳۳ ۱/۳ |

مسئله ۸ لـــ ۳۲ صـ ۲۵

میـ

| زوجه | ابن | ابن | ابن | ابن |
|---|---|---|---|---|
| ۴ | ص۷ | ۷ | ۷ | ۷ |
| فیصد - ۱۶ | | ۲۸ | ۲۸ | ۲۸ |

# سبق سیزدهم

## حکم خنثی

تا حدیکه ممکن باشد باید خنثی در تمام احکامات مانند مرد یا زن شمرده شود اگر علامت مرد در او اضافه بود مثلاً ریش کند یا از پیشاب گاه مرد بول کند یا خانم را حامله کند پس مرد شمرده میشود واگر علامت زن در او ظاهر شد مثلاً خود او حمل بگیرد یا پستان کند ویا بر او حیض آید ویا از پیشاب گاه زن بول کند، پس زن شمرده میشود، اگر از هر دو مقام بول کند . پس از کدام مقام که اول بول میکند همانرا اعتبار داده میشود، اما اگر هردو کاملاً برابر باشد و حالت چنین مشتبه شود که هیچ فرق نمیشود وبا هیچ صورت ترجیح دادن مرد یازن ممکن نباشد پس او را خنثی مشکل میگویند ، در میراث حکم او اسؤالحالین است یعنی در صورت مرد یا زن شمردن در کدام تقدیر که محروم میگردد یا در کدام تقدیر که او را کم حصه داده میشود پس همان تقدیر را اعتبار داده میشود .

مسئله : ٤

میـ

| زوجه | ابن الاخ العینی | ولدالاخ العینی | خنثی مشکل |
|---|---|---|---|
| ۱ | ۳ | م | |
| فیصد : ۲۵ | ۷۵ | | |

مسئله : ٤

میـ

| ابن | بنت | خنثی مشکل |
|---|---|---|
| ۲ | ۱ | ۱ |
| فیصد : ۵۰ | ۲۵ | ۲۵ |

# سبق چهاردهم

## حکم حمل

**حمل دو صورت دارد :**

(۱) از مورث باشد یعنی زوجه او حامله باشد .

(۲) از غیر مورث باشد مثلاً والده مورث حامله باشد.

## حمل مورث

سه صورت است :

(۱) فقط معتده موت : در وارث گردیدن حمل او این شرط است که خانم اعتراف نکرده باشد بر انقضاء عدت ودر داخل دوسال از موت مورث تولد شده باشد اگر بر انقضاء عدت اعتراف نموده باشد پس علاوه ازشرط مذکور ، شرط دیگر اینست که در داخل شش ماه تولد باشد از وقت اقرار .

(۲) معتده موت ومعتده رجعیه : در این شرط است که اعتراف نکرده باشد بر انقضاء عدت ودر داخل دوسال از موت مورث تولد شده باشد اگر چندین سال بعد از وقوع طلاق باشد پنداشته میشود که در دوران عدت صحبت نموده ورجوع نموده از طلاق وعدت خانم جوان سه حیض است که آنرا مدتی متعین نیست.

اگر اعتراف کند بر انقضاء عدت پس علاوه از مذکور دیگر شرط اینست که در داخل شش ماه از وقت اقرار تولد شده باشد.

(۳) معتده موت ومعتده بائنه : اعتراف انقضاء عدت نکرده باشد پس در داخل دوسال از وقت بینونت تولد شده باشد اگر اعتراف نموده باشد بر انقضاء عدت این شرط نیز می باشد که در داخل شش ماه از وقت اعتراف تولد شده باشد .

## حمل غیر مورث

آنرا چهار صورت است :

(۱) غیر معتده : پیدا شدن آن در داخل شش ماه از موت مورث شرط است. البته اگر در وقت موت مورث عموماً حمل ظاهر شده باشد یا بر آن شاهد موجود باشد در آن شرط مذکور نیست. در صورت پیدا شدن شش ماه بعد از موت مورث نیز وارث میگردد بشرطیکه در اکثر مدت حمل یعنی در وقت علوق در داخل دوسال تولد شود .

اگر ظهور حمل عموما بنظر نرسد و نه بر آن شاهد باشد اما بعضی وارثان در وقت موت مورث اعتراف نموده باشند بر جوود حمل وعدد مقرین کم باشد از نصاب شهادت پس این حمل تنها در حق مقرین وارث میگردد.

(۲) معتده رجعیه : اعتراف نکرد بر انقضاء عدت پس در شش ماه از موت مورث ودر دوسال از وقت طلاق در مدت زیاد آنها تولد شود . اگر اعتراف کند بر انقضاء عدت

پس شرط است که در داخل شش ماه از وقت اقرار تولد شده باشد.

(۳) معتده بائنه: اقرار نکرده باشد بر انقضاء عدت در داخل دوسال از وقت بینونت تولد شد ، اگر اعتراف نمود بر انقضای عدت پس شرط است که در داخل شش ماه از وقت اقرار تول شده باشد.

(٤) معتده موت: حکم آن بعینه مانند حکم معتده بائنه است:

علاوه از شرایط مذکوره این نیز شرط است در وارث شدن حمل که اکثر از شکم مادر زنده بیرون آید ،اعتبار خروج اکثراگر ولد درست بر آمد خروج از سینه می باشد در غیر آن خروج از ناف پس اگر مرده تولد شد یا قبل از خروج اکثر بمیرد وارث نیست، این شرط در آنصورت است که ولد خود بخود بر آید واگر با جنایت اخراج گردد وارث پس است.

در تقسیم ترکه افضل تر این است که انتظار کشیده شود تا ولادت حمل تا وارث شدن ونشدن مرد یا زن بودن آن ظاهر گردد ، اما در صورت عدم انتظار چنین تقسیم شود که سهم حمل را در صورت ذکورة وانوثت جدا جدا کشیده شود، علاوه از حمل بکدام ورثه که سهم کم برسد به آنهاداده شود ومال متباقی تاولادت ولد امانت نهاده شود

احتمال تولد اضافه از یک ولد از حمل نیز می باشد پس بهتر این است که از ورثه تضمین گرفته شود.

اگر بعد از تولد ولد حقدار کل مال امانت باشد فبها در غیر آن حصه کم ورثه پس تکمیل گردد، اما اقل واکثر بودن سهام بعد از متحد بودن مخرج معلوم میشود اگر مخرج مختلف باشد اکثر واقل بودن سهام ظاهر نمیشود، مثلاً کسی از نُه سه ودیگر از چهار دو گرفت در این صورت ظاهراً گیرنده سه زیاد گرفته اما در حقیقت سهم گیرنده دوسهم اضافه راگرفته است زیرا دو نصف چهار وسه ثلث نُه است لذا در هر دو صورت ذکورة وانوثت معلوم کردن اقل واکثر ضروری است تا مخرج هر دو مسائل متحد گردد.

طریقه متحد نمودن مخرج اینست که اگر بین هر دو مسائل تداخل یا توافق باشد پس وفق هر مسئله واگر تباین باشد پس کل در کل مسئله دوهم ضرب شود، سهام هر مسئله در وفق یاکل مسئله دوهم ضرب داده شود مخرج متحد میگردد اینچنین اقل واکثر معلوم شود.

مسئله ۲۴ لـ ۷۲ باعتبار ذکورة ۷۲ × ۳ - ۲۱۲
میـ

| زوجه | ام | اب | بنت | حمل |
|---|---|---|---|---|
| ۹ | ۱۲ | ۱۲ | ۱۳ | ۲۶ |
| ۲۷ | ۳۲ | ۳۲ | ۳۹ | ۷۸ |

مسئله ۲۴ ء ۲۷ باعتبار انوثة ۲۷ × ۸ - ۲۱۲
میـ

| زوجه | ام | اب | بنت | حمل |
|---|---|---|---|---|
| ۳ | ٤ | ٤ | ۸ | ۸ |
| ۲۴ | ۳۲ | ۳۲ | ۲۴ | ۲۴ |

زوجه را (۲٤) هر یکی از اب و ام را ( ۳۲ ) وبنت را ( ۳۹ ) داده میشود، متباقي (۸۹ ) را برای حمل محفوظ میماند، اگر پسر تولد شود زوجه را ( ۳) وهر یک از اب وام را ( ٤ ) داده میشود ومتباقی ( ۷۸ ) را به او داده میشود. واگر دختر تولد شد پس از هشتاد ونه (۸۹) حصه ، بیست وپنج (۲۵ ) حصه را به بنت پس حصه او ( ٦٤ ) گردد ومتباقی ٦٤ را برای دختر نومولود داده شود .

واگر بچه مرده تولد شد پس زوجه را ( ۳ ) و هر یک از اب وام را ( ٤ ) وبنت را (۶۹ ) داده شود تاکه حصه آن نصف یعنی (۱۰۸) را تکمیل کند ومتباقی (۹) را برای اب جهت عصبه بودن آن داده شود .

**تنبیه :** اگر در ورثهء صغیر یا حمل موجود باشد پس برای مادر برادر کاکا وغیره او را تقسیم کردن ترکه ویا در مال صغیر حق تجارت و یا در زمین او حق زراعت نیست البته برای حفاظت مال صغیر بیع منقول برای حفاظت وبرای خریداری طعام ولباس صغیر جواز دارد بشرطیکه صغیر در پرورش او باشد . اختیار تقسیم ترکه ، و تجارت در مال منقول صغیر و زراعت زمین او تنها برای ولی یعنی پدر او و یا وصی پدر و بعد از آن برای جد و وصی جد و بعد از آن برای حاکم مسلمان است، اگر او هم موجود نبود پس متولی او باید موی سفیدان قریه تعین شوند .

اختیار فروختن زمین صغیر را به جزء چند صورت مخصوص ولی نیز ندارد.

## سبق پانزدهم

## حکم مفقود

مفقود غائبی را میگوید که حال مرگ وحیات او معلوم نباشد، مفقودیت او میعادی ندارد اما مدار او بر این است که امید معلوم نمودن نشانهء او منقطع گردد . وقتیکه عمر مفقود (۹۰) سال بگردد پس حکم میشود بر وفات او ومال او بر ورثه موجوده او تقسیم میگردد .

در مال غیر از روزیکه مفقود است از همان وقت میت متصور میشود یعنی اگر کسی بعد از مفقودیت او بمیرد این مفقود وارث او نیست اگر که هنوز عمر مفقود به ۹۰ سال نه رسیده باشد اما چونکه در مال غیر حکم وفات او بعد از ۹۰ سال ظاهر گردد قبل از آن احتمال پیدا شدن ووارث بودن او باشد از این جهت از مال این میت حصه مفقود امانت نهاده میشود . اگر بازگشت، برایش داده میشود در غیر آن بعد از ۹۰ سال آن میتیکه مال او امانت داشته شده بود به ورثه او داده میشود آنهائیکه در وقت انتقال او حیات بودند . ورثه موجوده را اعتبار نیست ونه ورثهٔ مفقود در آن حق دارد>

### تنبیهات

(۱) وقتیکه عمر مفقود به ۹۰ سال برسد پس مقصد میت قرار دادن او این نیست که بعد از این حکم اگر او زنده باشد ویا با خبر معتبرحیات او توثیق شود باز هم میت متصور میشود بلکه مال او پس به او تسلیم میگردد.

(۲) در مال غائب علاوه از قاضی کسی دیگر حق تصرف را ندارد لذا در صورت مفقود . قاضی باید برای تقسیم ترکه وتصرف در حصهء آن کسی را تعین کند .

طریقه اخراج مسئله مفقود همان است مثلیکه طریقه حمل بود. یعنی در زنده داشتن ومرده داشتن مفقود بر هر دو تقدیر مسئله را اخراج کند یا متحد ساختن مخرج هر دو، علاوه از مفقود دیگر ورثه را اقل بدهد ومسئله که باقی ماند آنرا برای مفقود امانت نهد اگر مفقود باز گشت و مستحق کل امانت شد پس فبها واگر مستحق بعضی گردد یا باز نگردد پس کسانیکه جهت او به آنها اقل داده شده است باید حصه آنها تکمیل گردد.

مسئله ۲ ع ۸ / ۵۲ به‌اعتبار حیوة

میـ

| زوج | اختین اعیانی | اخ اعیانی مفقود |
|---|---|---|
| ۴ | ۲ | ۲ |
| ۲۸ | ۱۴ | ۱۴ |

مسئله ۲ عـ۷ / ۵۲ به‌اعتبار وفاة

میـ

| زوج | اختین اعیانیتین | اخ اعیانی مفقود |
|---|---|---|
| ۳ | ۴ | |
| ۲۴ | ۳۲ | |

زوج را (۲۴) واختین را (۱٤) داده شود وباقی (۱۸) برای مفقود امانت گذاشته شود، اگر مفقود آمد پس از (۱۸) با زوج (٤) داده شود وباقی (۱٤) با او داده شود . اگر پس نیامد پس همه مال یعنی (۱۸) حصه با اختین داده شود واسهام مجموعه آنها (۳۲) شود .

**فائده** : وقتیکه در مناسخه صورت حمل یا مفقود آید در آنجا یکی از دو صورت تحریر میشود ، اما اول باید هر دو صورت جداگانه حل گردد، در صورتیکه به ورثه متباقی کم میرسد آن را در سلسله مناسخه داخل گردد .

در آخر رواج احکام غرقی، حرقی هدمی واسیر ومرتد است، اما این هر سه مضمون بقدر ضرورت در موانع ارث گذشته است لذا نیازمندی به بحث مستقل آنها نیست .فقط

وهذا اول ماتیسر لی جمعه وتالیفه فی عنفوان الشباب، ورقمته به قدحی الناضب فی نهزات الفرصة من خدمة الطلاب، فالمامول ممن طالعه او علمه، او استفادیه وتعلمه، ان لاینسانی فی دعواته، واطیب ساعاته، والمسؤل من الله تعالی ان ینفع به الطالبین، ویجعله لی ذخرا الیوم الدین، سبحان ربک رب العزة عما یصفون، وسلام علی المرسلین، والحمد لله رب العلمین، وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وعلی آله وصحبه اجمعین، آمین برحمتك یا ارحم الراحمین

زیر قلم العبد رشید احمد

۲۶ / ربیع الآخر ۱۳۶۶ هیوم الخمیس

## ضمیمهء اولی

دراینجا یک طریقهء جدید ومفیدترین مسئله تخریج را نوشته میکنم که ایجاد خود بنده است، در آن عول ، رد وغیره همه بطریقه جدید حل شده است ، بعد از مهارت در این مسئله ، مسائل طولانی مناسخه با سهولت در وقت مختصر حل میگردد ، این طریقه نسبت با طریقه مروجه بسیار آسان ومختصر است .

گردانیده شود. و از آن به هر وارث سهم او داده شود. در این طریق احتیاج می آید به حساب کسور ، لذا چند طریقه های سهل وضروری آن تحریر میشود :

در اصطلاح عربی عدد فوق خط را کسر و تحت آن را مخرج کسر گفته میشود. مثلاً در دو بر سه ۳/۲ عدد دو کسر است وسه مخرج آن است، ومقصدش این است که مقسوم باید سه حصه شود و دو حصه از آن گرفته شود .

(۱) **جمع :** مخرج همه کسور باید متحد اخراج کنید و طریقه آن اینست که نسبت دو مخارج در بین خود معلوم کنید ، اگر تباثن باشد کل یک مخرج در کل دوم ضرب کنید، و اگر توافق باشد پس وفق یکی را در کل دوم ضرب کنید. واگر تداخل باشد پس اکثر آن را بگیرید و اگر تماثل باشد یکی از آن هر دو بگیرید .

بعد ازآن نسبت آن حاصل ضرب با مخرج سوم ببینید در کل یا وفق آن ضرب کنید ، باز نسبت حاصل ضرب دوم با مخرج چهارم ببینید اینچنین عمل را دوام دهید تا آنکه همه مخارج از بین برود.

بر حاصل ضرب آخری خط بکشیده وتحت آن بنویسید، بعداً این حاصل ضرب آخیری را بر اصل مخرج هر کسر تقسیم کنید ، حاصل تقسیم را در هر کسر ضرب کنید، حاصل ضرب را فوق خط مذکور بنویسد مخرج همه کسور متحد میگردد.

پس این کسور جدید که از ضرب هر کسر بدست آمده و بر فوق خط تحریر شده است، مجموعه آن را بر مخرج متحد تقسیم کنید ، وعدد صحیح را بدست آرید. اگر بعد از تقسیم چیزی باقی ماند آن مخرج کسر می باشد .

اگر بین آن کسر ومخرج او تباثن باشد پس هر دو را برحال خود بگذارد واگر تداخل یا توافق باشد عوض هر دو وفق آنها نهاده شود ، بدین طریق اعداد کوچک میگردد ودرحساب سهولت می آید .

$$\frac{۲}{۳} + \frac{۵}{۶} + \frac{۷}{۹} + \frac{۳}{۵}$$

حاصل جمع : $۲\,\frac{۷۹}{۹۰}$ = (۵٤ رحمه الله ۷۰ رحمه الله ۷۵ رحمه الله ۶۰) / (۹۰ مخرج متحد)

(۲) **تفریق**: در اینجا نیز بطریق مذکور مخرج همه کسور متحد گردانید وتفریق کنید اگر بین کسر متباقی ومخرج آن تداخل یا توافق بود پس عوض آن وفق آن بگیرید و عدد را کوچک سازید، مانندیکه در جمع گذشت.

اگر کسور مفروق اضافه بودند از کسور مفروق منه و با مفروق منه عدد صحیح نیز بود پس یک یعدد از اعداد صحیح بگیرید و او را با مخرج ضرب کنید، واز جنس کسور بگردانید وبا کسور نزدیک جمع وتفریق کنید.

$$\frac{۳}{۴} - \frac{۱}{۳}$$

$$\frac{۹ - ۴}{۱۲} = \frac{۵}{۱۲}$$ حاصل تفریق.

(۳) **ضرب کسر در عدد صحیح**:

مخرج را بر عدد صحیح تقسیم کنید وقتیکه حاصل تقسیم ازکسرکم شود پس کسر را بر آن تقسیم کنید و عدد صحیح را بدست آرید. اگر کسر کاملاً بر عدد صحیح تقسیم نشود پس کسر را در عدد صحیح ضرب کنید وحاصل ضرب را بر مخرج تقسیم کنید وحاصل ضرب به دست بیاورید اگربعد از تقسیم چیزی بماند پس آن مخرج همان کسر می باشد، بعد از آن اعداد آن کسر ومخرج او با طریق مذکور کوچک کنید.

حاصل ضرب: $\frac{۱}{۴} = ۲ - \frac{۹}{۴} = ۳ \frac{۳}{۴}$ رضی الله عنهما

(٤) **تقسیم کسر بر عدد صحیح**:

اگر بر مقسوم علیه درست تقسیم نشود پس مخرج را در مقسوم علیه ضرب دهید مخرج وکسر هر دو را بطریق مذکور کوچک سازید.

حاصل تقسیم: $\frac{۴}{۵} \div ۶ = \frac{۴}{۳۰} = \frac{۲}{۱۵}$

(۵) اگر عدد صحیح در مقدار مقسوم کم باشد از مقسوم علیه یا در تقسیم بر مقسوم علیه چیزی باقی بماند پس کل مقسوم یا باقی آن را کسر ومقسوم علیه آنرا مخرج آن بگردانید پس بطریق مذکور کسر ومخرج آنرا کوچک گردانید .

حاصل تقسیم: $\frac{۳}{۴} = \frac{۶}{۸} = ۸ + ۶$ حاصل تقسیم: $۲\frac{۲}{۳} = ۳ + ۸$

(۶) اگر با عدد صحیح مقسوم کسور نیز باشند وعدد صحیح بر مقسوم علیه تقسیم نگردد یا بعد ازتقسیم چیزی باقی بماند، آن مقسوم را در مخرج عدد صحیح ضرب دهید از جنس کسور بگردانید وبا کسورنزدیک جمع کنید ومقسوم علیه را با طریق مذکور تقسیم کنید .

حاصل تقسیم: $\frac{۱۱}{۱۲} = ۳ + \frac{۱۱}{۴} = ۲\frac{۳}{۴}$

مسئله : ۱۰۰ — مورث اعلی

میـــــــ

| زوجه | زوجه | ابن | بنت | بنت | بنت |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| کریمه | عزیزه | عبدالله | هاجره | خدیجه | عظیمه |
| $۲\frac{۱}{۴}$ | $۲\frac{۱}{۴}$ | ۳۵ | $۱۷\frac{۱}{۲}$ | $۱۷\frac{۱}{۲}$ | $۱۷\frac{۱}{۲}$ |

ثانی عزیزه مصـ

میـــــــ

| ابن | ابن | بنت | بنت |
| --- | --- | --- | --- |
| حمید | ولید | خدیجه | عظیمه |
| $۲\frac{۱}{۱۲}$ | $۲\frac{۱}{۱۲}$ | $۱\frac{۱}{۲۴}$ | $۱\frac{۱}{۲۴}$ |

ثالث عظیمه مصـ $۱۸\frac{۱۳}{۲۴}$

میـــــــ

| زوج | بنت | اخت اعیانی |
| --- | --- | --- |
| احمد | فاطمه | خدیجه |
| $۴\frac{۲۱}{۹۲}$ | $۹\frac{۱۳}{۴۸}$ | $۴\frac{۲۱}{۹۲}$ |

رابع کریمه مصـ $۲\frac{۱}{۴}$

میـــــــ

| بنت | ابن العم | ابن العم |
| --- | --- | --- |
| هاجره | عزیز | سعید |
| $۲\frac{۱}{۸}$ | $۱\frac{۹}{۱۲}$ | $۱\frac{۹}{۱۲}$ |

المبلغ ۱۰۰

الاحیاء

| عبدالله | هاجره | خدیجه | حمید | ولید | احمد | فاطمه | عزیز | سعید |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۳۵ | ۲۰ ۵/۸ | ۲۳ ۱۷/۹۲ | ۲ ۱/۱۲ | ۲ ۱/۱۲ | ۴ ۲۱/۹۲ | ۹ ۱۳/۴۸ | ۱ ۹/۱۲ | ۱ ۹/۱۲ |

## عول

۱/۲ + ۱/۴

سهام ورثه بطور کسور یعنی یکی بر دو جمع یکی بر چهار بنویسید وباز آنرا جمع کنید مافی الید را تقسیم بر مجموعه کنید ، حاصل تقسیم را در سهام هر وارث ضرب کنید .

مسئله : ۱۰۰

میت

| زوج | ام | اخت اعیانی | اخت اعیانی |
|---|---|---|---|
| ۳۷ ۱/۲ | ۱۲ ۱/۲ | ۲۵ | ۲۵ |

## رد

**آنرا چهار صورت است :**

(۱) اگر در مسئله من لایرد علیهم نباشد ومن یرد علیهم از جنس واحد باشند پس کل مال به رؤس من یرد علیهم علی السویه تقسیم میگردد.

(۲) اگر من لایرد علیهم در مسئله نباشند ومن یرد علیهم از جنس مختلف باشند پس مانند عول عمل میشود.

(۳) اگر من یرد علیه نیز در مسئله موجود باشد ومن یرد علیهم از جنس واحد باشند پس برای من لایرد علیهم حصه مقرره آنها داده میشود ومتباقی بر من یرد علیهم بطریقه عول تقسیم میگردد.

(٤) یعنی متباقی از من لا یرد علیه بر مجموعه سهام من یرد علیهم تقسیم کنید

وحاصل تقسیم را از من یرد علیهم در سهام هر یکی آنها ضرب دهید .

مسئله : ۱۰۰

می

| بنت | بنت | بنت | بنت |
|---|---|---|---|
| ۲۵ | ۲۵ | ۲۵ | ۲۵ |

مسئله : ۱۰۰

می

| بنت | بنت الابن |
|---|---|
| ۷۵ــ۰ | ۲۵ــ۰ |

مسئله : ۱۰۰

می

| زوج | بنت | بنت | بنت | بنت |
|---|---|---|---|---|
| ۲۵ | ۱۸ $\frac{۳}{۴}$ | ۱۸ $\frac{۳}{۴}$ | ۱۸ $\frac{۳}{۴}$ | ۱۸ $\frac{۳}{۴}$ |

مسئله : ۱۰۰

می

| زوج | بنت | جده |
|---|---|---|
| ۲۵ | ۵۶ $\frac{۱}{۴}$ | ۱۸ $\frac{۳}{۴}$ |

رشید احمد

۲۴/جمادی الاولی ۱۴۰۷ه یوم الخمیس

## ضمیمه ثانیه

معلوم نمودن نسب اربع بر این موقوف است که آیا عدد بزرگ بر عدد کوچک و یا هر دو عدد را بر عدد سوم تقسیم میشود یا نه؟ لذا در اینجا چند اصول تحریر میشود که توسط آن قابلیت تقسیم هر عدد را علی الفور معلوم میشود که بر کدام عدد تقسیم میشود خواه آن عدد هرقدر بزرگ باشد .

(۱) عددیکه ابتداء آن جفت یا صفر باشد آن عدد بلا شبهه بردو تقسیم میشود.

(۲) در درجات عدد علاوه از سه (۳) شش (۶) و نُه (۹) وقتیکه مجموعه متباقی بر سه تقسیم شود پس آن عدد متباقی بر سه تقسیم میشود اگر بعد از تقسیم نمودن مجموعه برسه کدام چیز باقی بماند پس وقتیکه همه عدد بر سه تقسیم شود نیز همان مقدار باقی میماند.

(۳) در ابتدای کدام عدد که دو صفر باشد یا دو عدد اول آن قابل تقسیم بر چهار باشد، پس همه آن عدد بر چهار صحیح تقسیم میگردد . اینچنین اگر در ابتداء کدام دو

صفر باشد و یا دو عدد اول آن بر ۲۵ تقسیم شود پس کل عدد نیز بر ۲۵ تقسیم میگردد.

(٤) در ابتداء کدام عدد که صفر یا پنج باشد آن عدد بر پنج صحیح تقسیم میگردد.

(۵) عددیکه بر عددین متباینین تقسیم شود پس آن عدد بر حاصل ضرب هر دو نیز تقسیم میگردد مثلاً عددیکه بر دو وسه صحیح تقسیم شود بر شش نیز صحیح تقسیم میشود وآنکه بر سه و چهار صحیح تقسیم شود بر دوازده نیز صحیح تقسیم میشود وآنکه بر سه وپنج صحیح تقسیم شود آن عدد بر پانزده نیز صحیح تقسیم میشود، وآنکه بر دو ونُه صحیح تقسیم شود پس آن عدد بر هژده نیز صحیح تقسیم میشود وقس علی هذا .

(۶) در ابتداء کدام عددیکه سه صفر باشد یا سه درجات آن بر هشت صحیح تقسیم شود پس کل عدد آن نیز بر هشت صحیح تقسیم میگردد، این چنین در ابتداء کدام عدد که سه صفر باشد و یا سه عدد اول آن بر ۱۲۵ صحیح تقسیم شود پس آن کل عدد نیز بر ۱۲۵ صحیح تقسیم میگردد.

(۷) در درجات عدد بدون از نُه (۹) اگر مجموعه باقی بر نُه صحیح تقسیم میشد پس آن کل عدد نیز بر نُه صحیح تقسیم میگردد وبعد از تقسیم مجموعه بر نُه و اگر از تقسیم کدام عدد بر نُه چیزی باقی بماند پس بعد از تقسیم کل عدد بر نُه نیز همان عدد باقی میماند .

(۸) در ابتداء عدديک یک صفر باشد بر ده (۱۰) واگر دو صفر باشد بر صد واگر سه صفر باشد بر هزار صحیح تقسیم میگردد وقس علی هذا .

(۹) از درجات عدد فرد (طاق) یعنی یکم ، سوم ، پنجم (یکن، دهن، صدن ، ده هزارن) وغیره را جمع کنید و درجات زوج (جفت) یعنی دوم ، چهارم ششم ودهم ، هزار صد هزار وغیره) را جدا جمع کنید اگر هر دو مجموعه آن مساوی باشد یا بین هر دو آنقدر تفاضل باشد که بر یازده کاملاً صحیح تقسیم میگردد پس این کل عدد نیز بر یازده صحیح تقسیم میگردد .

(۱۰) در ابتداء کدام عدد اگر چهار صفر باشد یا درجه اول (اول عدد) آن بر شانزده تقسیم گردد آن کل عدد نیز بر شانزده تقسیم میشود.

(۱۱) اگر بعد از تقسیم کدام عدد اگر حاصل تقسیم آن بر مقسوم علیه اول یا بر کدام عدد دیگر صحیح تقسیم شود پس حاصل ضرب هر دو مقسوم علیه مقسوم اول را تقسیم میکنند.

(۱۲) عددی که بر عدد بزرگ تقسیم میشد آن بر اعداد متداخله آن نیز تقسیم میگردد مثلاً آن عددیکه برشش صحیح تقسیم میشود آن بر سه ودو نیز تقسیم میگردد.

(۱۳) عددیکه بر عدد کوچک تقسیم نشود براضعاف آن نیز تقسم نمیشود مثلاً آن عدد که بر دو تقسیم نشود بر چهار وشش نیز تقسیم نمیشود.

(۱٤) در ابتداء عدد اقل اگر جفت باشد پس او بر چنین عدد اکثر تقسیم نمیشود که در ابتداء آن تاق باشد.

(۱۵) در ابتداء کدام عدد اقل که پنج بیاید بر اینچنین عد آن عدد اکثر صحیح تقسیم نمیشود که در ابتداء آن پنج یا صفر نباشد.

(۱۶) اگر در ابتداء عدد اقل صفر باشد بر آن چنین اکثر عدد تقسیم نمیشود که در ابتداء آن صفر نباشد.

(۱۷) وقتیکه یک عدد را در کدام عدد ضرب کردن و بر دیگر تقسیم کردن مطلوب باشد، پس اگر در وفق مضروب فیه ضرب و بروفق مقسوم علیه تقسیم گردد همان جواب بدست می آید ، در این سهولت واختصار است.

رشید احمد

۱۴/ذي القعده سنه ۸٦هجري يوم خميس

## ضمیمه ثالثه

خداوند تعالی از مدت طویل از بنده خدمت تدریس علم الفرائض وتدبر وتفکر در مباحث آن ودر تشریح، تعبیر وخوب تحریر آن خدمت گرفته است. در این مدت طویل وازمنه مختلفه دو اشکال بزرگ قرارذیل وحل آن در ذهن بنده آمده که بخاطر بسیار تثبیت وتوثیق آن این اشکالات را با دیگر علماء نیز فرستادیم جواب آنها نیز مطابق جواب من بود ، اگرچه این مباحث قدیمی است لیکن در اینجا با اینها آن تواریخ تحریر شده است که دربارهء اینها حاصل تحریرات مختلفه در یک تحریر ترتیب شد.

ترتیب کننده احسن الفتاوی طبع قدیم این مباحث را بشکل سوال وجواب شائع کرده است، وبعضی ناشرین نیز آنرا در تسهیل الفرائض به شکل سوال وجواب در ضمیمه

تسهیل المیراث تحریر نمودند وشائع کردند .
در حقیقت این اشکالات از جانب غیر نیست۔

**رشید احمد**
**۳۰/ذي القعده ۱۴۱۳ هجري**

## اشکال اول

آیا سلسله عصبات بر عم الجد خاتمه می یابد ویا پیش نی میرود ؟ اگر بر عم الجد خاتمه نیابد پس صورت ذوی الارحام واصناف متاخر از آن در توریث چه می باشد ؟ زیرا اگر سلسله بر عصبات خاتمه نیابد پس هر شخص یک مقدار عصبه در دنیا دارد که در یک درجه با او در جد او شریک باشد حتی تا آدم علیه السلام .

اینچنین ختم کردن فقهاء کرام رحمهم الله سلسلهء عصبات را بر عم الجد و باذکر نکردن بعد از آن بر این دلالت میکند که بعد از آن سلسله نیست ودر عم الجد عمومًا (وان علا) نه در عام کتب مذکورست ونه درايةً در اینجا عموم گرفتن آن درست است، زیرا اگر در جد عموم مراد باشد پس بعد از جزء الاب کدام درجهء دیگر اخراج نمودن مناسب نیست، عم الاب وعم الجد نیز در آن داخل است، در حالیکه فقهاء هر دو مراتب را مستقل ذکر نموده اند که ازآن ظاهر میگردد که در جد عموم گرفتن درست نیست وسلسله عصبات بر عم الجد خاتمه می یابد .

**حل** : سلسله عصبات بر عم الجد خاتمه نمی یابد در بزازیه آمده است : (**وهکذا عمومة الاجداد وان علوا واولادهم الذکران وان سفلوا**) ودر حاشیه معین الاحکام در لسان الحکام نیز تصریح وان علو موجود است، علت تصریح نکردن آن در دیگر کتب این است : وقتیکه در مراتب اول بار با بر عموم تصریح شد . پس در هر مرتبه نیازمندی به آن نیست بلکه علی سبیل المقاسه بر فهم مخاطب گذاشته شده وبعضی مصنفین احتیاطا آنرا تکرارًا ذکر نموده اند .

چونکه مدار ثبوت ورثه بر نسب می باشد پس اگر کسی سلسله نسب خویش همرای از آباء واجداد همرای اسامی آنها ثابت کند تا کدام جد میت پس او وارث میگردد والا فلا . محض شرکت فی النسب طور مبهم کافی نیست زیرا در حالت ابهام معلوم نمودن قرب

وبعد عصبات محال است، وبدون لحاظ قرب وبعد بر تمامی دنیا تقسیم میراث محال است ، وقول مستلزم امر محال را قول باطل است، پس بر توریث ذوی الارحام واصناف متاخره هیچ اعتراض وارد نمیشود.

در عمومة الأجداد ، عموم (وان علوا) در کتب فوق صراحةً مذکور است.

حضرات فقهاء کرام بعد از جزء الجد ، عم الاب وعم الجد را مستقل ذکر نموده است علت آن اینست که درتوریث عصبات سه قسم ترتیب ملحوظ است : اول ترتیب فی الجهة بعداً ترتیب فی الدرجة سوم ترتیب فی القوة والضعف. در مرتبه جزء الجد وهم نموده میشود که عم وعم الاب وعم الجد یک صنف اند ومتساوی فی الجهة اند جهت ، برای دفع این وهم لفظ (ثم عم الاب ثم عم الجد) اضافه شد تا اختلاف جهت وعلیحده بودن هر صنف ظاهر گردد ، لذا در وجود ابن و ابن العم ، عم الاب محروم میشود زیرا که در جهت متاخر است اگر همه یک جهت پنداشته شود سخن بر عکس میگردد زیرا بعد از اتحاد صنف اقرب فی الدرجه مقدم می باشد وعم الاب بدین لحاظ اقرب است.

خلاصه اینکه مقصد فقهاء کرام با این اضافه ختم نمودن سلسله عصبات نبود، بلکه مقصد آنها ظاهر نمودن صنف مستقل ومختلف الجهة اولاد ذکور اب هر درجه بود در مراتب غیر محصوره با ذکر دو یا سه مراتب ذکر کردن ومراد گرفتن عموم وشمول وباقی را علی سبیل المقایسه با ذهن مخاطب ماندن بالعموم شائع ومشهور است. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۴/رجب ۱۳۷۵ هجری

## اشکال ثانی

آیا در صنف دوم ذوی الارحام در وقت تقسیم نمودن بر اختلاف اعلی مانند صنف اول عدد بطن آخر معتبر است یا خیر ؟

بنا بر تعارض ادله تامدتی در آن مشوش بودم لذا اولاً ادله متعارضه را نقل میکند از عبارات ذیل دانسته میشود که عدد بطن آخر غیر معتبر است :

(۱) قال في الشريفية في بيان اولاد القسم الرابع وذالك لان الشئ انما يتعدد حكما اذا كان يتصور ثبوته حقيقة ومن المبين امكان التعدد في الاولاد من الجانبين والصفات فيثبت التعدد فيهم حكما بتعدد الفروع اما الاب والام فلا يتصور فيهما التعدد حقيقة فكذا لايثبت التعدد حكما في القرابات المنشعبة منهما۔

(۲) وقتيكه در قسم رابع عمة الاب وخالة الاب وعمة الام وخالة الام جمع شود پس او جانب اب را ثلثان وجانب ام را ثلث داده شود، باز در هر طائفه جانب عمه را ثلثان وجانب خاله را ثلث داده شود در آن با كثرت وقلت فروع هيچ فرق نمى آيد. وقتيكه در ثلث وثلثان عمه وخاله در عدد فروع آنها هيچ فرق نيامد، پس در قسم دوم در ابوين اب در ثلث وثلثان در عدد بطن آخرى بطريق اولى فرقى نمى آيد از عبارات ذيل دانسته مى شود كه در وقت تقسيم بر بطن اول اگر كه عدد بطن آخرى معتبر نيست بهر كيف جانب اب را ثلثان وجانب ام را ثلث داده ميشود اما بطن ثانى و بر ما بعد آن در وقت تقسيم عدد بطن آخرى معتبر است.

(۱) در همه كتب آمده است (ثم مثل الصنف الاول).

(۲) در همه كتب آمده است كه بايد بر اختلاف اعلى تقسيم شود ، ذكور واناث را جدا جدا طائفه گردانيده شود ، لفظ (ذكور واناث) با صيغه جمع در آن وقت صحيح است كه عدد فروع معتبر باشد.

(۳) اگر عدد بطن آخر معتبر نباشد پس در بيا قسم دوم در همه كتب كه كدام تفصيل آمده است پس آن بى فائده مى ماند در تمام كتب كه كدام عبارت طويل موجود است عوض آن فقط اينقدر عبارت كافيست :

وان استوت منازلهم وليس فيهم من يدلى بوارث او كان كلهم يدلون بوارث واتفقت صفة من يدلون بهم فالقسمة حينئذ على ابدانهم وان اختلفت صفة من يدلون بهم يقسم المال على اول بطن اختلف كما في الصنف الاول۔

يعنى وقتيكه اتحاد قرابت در اتحاد صفن واختلاف قرابت در اختلاف صفت داخل باشد پس ذكر جدا گانه آن در كتب عامه بى فائده است، با ذكر جداگانه مقصد اينست كه مراد از اختلاف قرابت ، اختلاف در بطن اول است ، در آن به شكل ثلث وثلثان

تقسیم میگردد واز اختلاف صفت ، اختلاف در بطن ثانی ودر مابعد آن مراد است، که در وقت تقسیم عدد بطن آخر معتبر است، اگر در آن نیز عدد بطن آخری را اعتبار ندهیم بلکه طریقه ثلث وثلثان باشد پس چرا اختلاف صفت واختلاف قرابت را جدا جدا ذکر نموده اند ؟

**حل** : بعد از تحقیق درست بنظر می رسد که عدد بطن آخر را اعتبار نیست ، دلائلیکه خلاف آن معلوم میشود ، جوابهای آن چنین ذکر میشود :

(۱) تشبیه با صنف اول در جمله امور نیست بلکه تنها در تقسیم اختلاف اعلی تشبیه است .

(۲) چونکه در قسم اول (ذکور واناث) به صیغه جمع مذکور اند ، لذا در قسم ثانی مسامحة بلا تبدیل وتغیر صیغه جمع را آورده است .

(۳) چونکه اتحاد قرابت داخل است در اتحاد صنف لذا در تمام کتب در اینجا تفصیل مندرج محض تطویل لاطائل است، منشاء این مسامحه اینست که در اولاد قسم رابع این تفصیل ضروری است کسی جهت همین اشتباه آن تفصیل را در اینجا نیز ذکر نمود ، باز همین طورمسلسل نقل شد و در همه کتب نشر یافت . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۲/ذي القعدة سنه ۱۳۷۶ هجري

## تمّت بالخير

«جلد نهم به پایان رسید»

وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وعلی آله واصحابه وسلم اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

# فهرست مضامین

موضوع | صفحه

عرض مرتب جلد نهم (اردو) احسن الفتاوی ............ ۳
مسائل شتی ............ ٤
حضرت حسین رضی الله تعالی عنه چرا بغاوت نمود از یزید؟ ............ ٤
آیا باسه بار تلاوت سورة اخلاص ثواب ختم قرآن حاصل می شود؟ ............ ٤
فضیلت سورة اخلاص و رفع یک اشتباه ............ ۵
سیلی زدن موسی علیه السلام ملک الموت را ............ ۸
به زنده نیز ایصال ثواب میشود ............ ۸
در فرائض نیز ایصال ثواب نموده میشود ............ ۹
در فرائض نیز ایصال ثواب نموده میشود ............ ۹
حکم سامان تبدیل شده در سامان وارد شده ............ ۹
سلام دادن سنت مؤکد است ............ ۱۰
جواب سلام لاسپیکر ............ ۱۰
اسماع جواب سلام ............ ۱۱
اگر دو نفر بیک وقت سلام دادند ؟ ............ ۱۱
جواب سلام با اشاره ............ ۱۲
سلام دادن در وقت دخول خانه یا مسجد خالی ............ ۱۲
بر نا بالغ جواب سلام واجب نیست ............ ۱۲
جواب سلام نابالغ واجب نیست ............ ۱۳
حکم ابلاغ سلام ............ ۱۳
ختنه (سنت) نمودن دختران مستحب است ............ ۱٤
سوال مثل بالا ............ ۱٤
یا فتن طلاء در مکان متروکه هندو ............ ۱۶
انجام دادن کارهای خانه برخانم واجب است ............ ۱۷

اطاعت کدام احکامات شوهر بر خانم لازم است ........ ۱۷
امهات المومنین رضی الله تعالی عنهن چرا از مردم روی میگرفتند ........ ۱۸
طریقه عفوه نمودن جرم نافرمانی والدین ........ ۱۸
حکم تصور شیخ ........ ۱۹
روز قیامت با انتساب بسوی پدر به هر شخص ندا کرده میشود ........ ۱۹
روایت واقعه اجرای حد زنا بر پسر حضرت عمر رضی الله عنه موضوعی است ........ ۲۰
حکم تبر کات مسجد شاهی لاهور ........ ۲۱
روح نمی میرد ........ ۲۱
مخالفت ازمعاهده ووعده ........ ۲۲
حق کافر چگونه ادا ء میگردد ........ ۲۲
غیبت و دروغ فسق است ........ ۲۲
اوراق قطع شده جلد سازی نیز قابل احترام است ........ ۲۳
کفاره افتیدن قرآن از دست ........ ۲۳
مقام ارواح حیوانات ........ ۲۴
اطاعت امیر ........ ۲۴
استعمال (علیه الصلوٰة والسلام) ، ( رضی الله تعالی عنه) و (رحمه الله تعالی) ........ ۲۵
خانم از افراد نامحرم خانه چگونه پرده کند ؟ ........ ۲۶
پوشیدن لباس پیوند شده ........ ۲۶
رسیدن تا مهتاب خلاف شریعت نیست ........ ۲۷
انتساب نمودن عجله کاری بسوی شیطان ........ ۲۷
تاریخ ولادت رسول الله صلی الله علیه وسلم ........ ۲۸
مقصد از (۱۲منه) چیست ؟ ........ ۲۸
عوض بیع نوت بعد از سقوط مالیت آن ........ ۲۸
حکم کسب حرام ........ ۲۹
آیا تمبان سنت است ویا لنگ ........ ۲۹
کدام رشته داران حقدار صله رحمی می باشند ........ ۳۰

وعیدن درحق خانم نافرمان ............ ۳۱
خانمیکه چند شوهر گرفته باشد در بهشت باکدام آنان می باشد ............ ۳۱
دوشیزگان باکره وخانم های مطلقات درنکاح چه کسی خواهد باشند ............ ۳۲
حقیقت تصرف جنات وشیاطین ............ ۳۳
فضیلت حضرت حسین رضی الله تعالی عنه ............ ۳۵
تعداد درست اولاد آنحضرت علیه الصلوٰة و السلام ............ ۳۶
عطسه زدن دروقت طعام ............ ۳۷
هیئت نشستن برای طعام ............ ۳۷
ثبوت دوشمله ............ ۳۸
در وقت سفر لعاب دهن را در دهن زوجه واولاد دادن ............ ۳۸
پوشیدن رسول الله علیه السلام چادر سیاه را ............ ۳۸
دستار سیاه ............ ۳۸
حکم نافرمانی والدین ............ ۳۹
بین والدین اطاعت والد مقدم است ............ ٤۰
سوال مثل بالا ............ ٤۰
اضافه ازیک مشت قطع نمودن ریش افضل است ............ ٤۱
به نیت دعوت درخریداری حیوان ایفاء لا زم نیست ............ ٤۱
همه امت بر عصمت انبیاء علیهم السلام اجماع دارند ............ ٤۲
بین استخاره و استشاره تعارض نیست ............ ٤۳
در اسماء الحسنی کدام اسماء مختص بالله تعالی اند ............ ٤٤
امامت بی ختنه جواز دارد ............ ٤۵
حکم ختنه بالغ و نو مسلم ............ ٤۵
در وقت حرکت باید اول قدم راست بالاشود ............ ٤۷
آداب طعام ............ ٤۷
آداب نوشیدن ............ ٤۹
مقصد این قول امام صاحب (اذاصح الحدیث فهو مذهبی) : ............ ۵۰

خینه نمودن برای خانم مستحب است ........ ۵۱
تلاوت قرآن افضل تراست از استماع آن ........ ۵۲
خانه جداگانه برای خانم ........ ۵۳
ثواب نوافل مختلف با اختلاف مواقع مختلف میگردد ........ ۵۳
شرکت نمودن با مهمان در طعام ........ ۵٤
طریقه اداء نمودن حقوق مالی ........ ۵٤
باتوبه حقوق العباد عفوه نمی شود ........ ۵۵
حکم زنیکه او را خواهر گفته شود ........ ۵۶
صورت مصرف نمودن پول درکتب تجارتی به شکل صدقه ........ ۵۶
طریقه سرمه نمودن ........ ۵۶
دعویٰ مصافحه با رسول الله صلی الله علیه وسلم ........ ۵۷
سه مرتبه تکرار دعاء ........ ۵۷
حکم فروشنده گوشت حرام ........ ۵۸
تکرار درمعانقه ........ ۵۸
طریقه نشستن برای قضاء حاجت ........ ۵۹
حکم عاجز از حلق عانه ........ ۶۰
دفن نمودن مو و ناخن ........ ۶۰
حجامت نکردن درعشر ذی الحجه ........ ۶۰
پیش ازطعام شوئیدن دست مستحب است ........ ۶۰
اگر زمین یک شخص با شخص دوم یکجا شود؟ ........ ۶۱
ترتیب درگرفتن ناخن کدام اصل وثبوت ندارد ........ ۶۲
حکم درختیکه به همسایه ضرر میدهد ........ ۶۳
تاریخ وفات رسول‌الله صلی الله وعلیه وسلم ........ ۶٤
حدیث حضرت عائشه رضی الله تعالی عنه ........ ۶۶
دروقت مصافحه انگشت ابهامه را گرفتن ........ ۶۷
حکم تصویر ویدیونی ........ ۶۷

نمک خوردن قبل از طعام ........ ۶۹
تلاوت قرآن کریم، نزدیک مردمان مشغول ........ ۷۰
مدت ختم قرآنکریم ........ ۷۱
حیثیت وحدود شرعی تبلیغ ........ ۷۳
دو اقسام تبلیغ فرض ........ ۷٤
ازاله یک اشتباه ........ ۷۵
درحصه باز داشتن از گناه هر شخص حق سزا دادن راندارد به مجرم ........ ۷۵
اهمیت نهی عن المنکر و وعیدات بر ترک آن ........ ۷۶
مداهنت پرستی علماء متدینان این عصر وتکاسل درمقابل گناهان ........ ۷۸
عذاب محبت داشتن با فاسقان ........ ۷۹
چطور باید خود را اصلاح کنیم ؟ ........ ۸۱
حفظ حدود الله درنهی عن المنکر ........ ۸۲
مواجه شدن با مصائب درنهی عن المنکر ........ ۸۳
طریقه درست ومؤثر نهی عن المنکر ........ ۸۵
تبلیغ فرض کفایه ........ ۸۶
شعبه های مختلف دین ........ ۸۸
خطرات پیش آمده کار کنان دینی ........ ۸۹
علامات اخلاص ........ ۹۰
علامه اول اخلاص وقبول ........ ۹۰
یک واقعه سبق آموز ........ ۹۲
رسوائی آخرت بزرگتر است از رسوائی دنیا ........ ۹٤
مثال ناز کنند گان بر اعمال خویش ........ ۹۵
سارق اعمال صالح ........ ۹۵
مثال دوم فخرکنندگان بر اعمال صالح ........ ۹۶
واقعه مولانا شبیرعلی صاحب رحمه الله تعالی ........ ۹۶
خیانت درنعمت های الهی ........ ۹۷

علامت دوم اخلاص و قبول کثرت دعاء واستغفار ........ ۹۸
ترمامیترحقیقت گفتن کلمه (لاحول ولا قوة الا بالله) ........ ۹۸
علامت ایمان ........ ۱۰۰
معامله خداوند با آنحضرت ﷺ ........ ۱۰۰
فضل خداوند بر ترک کنندگان گناه ........ ۱۰۲
بعد ازنیکی نیزباید درخوف باشیم ........ ۱۰۳
حالات خائفین از الله تعالٰی جل جلاله ........ ۱۰٤
حقیقت استغفار ........ ۱۰۶
خوف آخرت اهل الله ........ ۱۰۷
ازاله یک شبهه ........ ۱۰۷
علامه سوم اخلاص وقبول عوض تبلیغ با مردم در خلوت بسیار دل دادن ........ ۱۰۹
علامت چهارم اخلاص وقبول ........ ۱۱۰
خدمات دینی طبق قوانین شرع باشد ........ ۱۱۰
قوانین شریعت برای کارهای دینی ........ ۱۱۱
قانون اول : بخاطر کدام مصلحت ارتکاب اندک گناه نیز جواز ندارد ........ ۱۱۱
یک نظریه خطاء اهل تبلیغ ........ ۱۱۱
سه سخن با اهل تبلیغ ........ ۱۱۳
مثال اشتراک کنندگان گناه جهت تبلیغ ........ ۱۱٤
واقعه یک پیر صاحب ........ ۱۱٤
عقیده خطاء اهل مدارس ........ ۱۱٤
حالات عمل کنند گان بخاطر رضاء خداوند ........ ۱۱٤
نظریه خطاء اهل سیاست ........ ۱۱۵
استدلال غلط وجواب آن ........ ۱۱۶
آنحضرت ﷺ در مقابل حکم الهی تمام مصلحت ها را فدا نموده بود ........ ۱۱۶
قانون دوم : وقتیکه گناه را دیدید پس منع نمودن آن فرض است ........ ۱۱۸
اصلاح یک فکر فاسد ........ ۱۱۹

قانون سوم : تبلیغ در صورت قتال نیز فرض است ..... ۱۲۰
وعیدات درمورد ترک تبلیغ در صورت قتال فی سبیل الله ..... ۱۲۰
قانون : حقیرپنداشتن عمل کنندگان در دیگر شعبه های دین جواز ندارد ..... ۱۲۲
معمول یک دعای مهم ..... ۱۲۳
قانون پنجم : فکر اصلاح خود واهل وعیال خود نسبت به دیگران بسیار مهم است ..... ۱۲٤
قانون ششم : مقدم داشتن طلب کنندگان بر دیگران ..... ۱۲۶
قانون هفتم : پابند بودن کثرت ذکر وفکر ..... ۱۲۷
خلاصه بیان ..... ۱۲۸
قوانین شریعت ..... ۱۲۸
دعاء ..... ۱۲۸
جماعت تبلیغ و ثواب چهل ونه ملیارد ..... ۱۲۹
سوال مثل بالا ..... ۱۳۶
الحاق ..... ۱٤۲
سازش کمپیو تری خلاف قرآن کریم ..... ٤۵
دوپهلوی سازش ..... ٤۷
مفاسد تجزیه کمپیوتری قرآن کریم ..... ۱٤۸
ابطال اعجاز بودن قرآن توسط عدد نزده (۱۹) ..... ۱٤۹
حقیقت حساب جمل ..... ۱۵۰
فریب کاریهای ظاهر بانی تحریک ..... ۱۵۱
پیشنهاد آخر ..... ۱۵۲
مجالس ذکر ..... ۱۵۳
مجالس ذکر ..... ۱۵٤
الاحکام المستفادة ..... ۱۷۲
عوارض استحباب جهر ..... ۱۷۲
حلقات ذکر ..... ۱۷۳
البدع والحوادث ..... ۱۷٤

هداية المرتاب فی فريضة الحجاب ............ ۱۷۶
پرده شرعی ............ ۱۷۶
فرضيت پرده ............ ۱۷۷
اجماع ائمه اربعه ............ ۱۸٤
خوف فتنه را علت پرده گرفتن الحاد است ............ ۱۸۵
فرضيت پرده چهره از پرتو قرآن وحديث ............ ۱۸۷
دلائل ملحدين ............ ۱۹٤
جوابات ............ ۲۰۱
حقيقت ............ ۲۰٤
المقالة البيضاء فی العمامة السوداء ............ ۲۰۵
حكم العمامة السوداء ............ ۲۰۶
الحاصل ............ ۲۱۲
كتاب الوصية والفرائض ............ ۲۱٤
منكوحه بلاخلوت صحيحه وارث ميگردد ............ ۲۱٤
منكوحه به نكاح فاسد وارث نميگردد ............ ۲۱٤
با اسقاط وارث حق او ساقط نميگردد ............ ۲۱٤
سوال مثل بالا ............ ۲۱۵
ميراث نگرفتن همشيره از برادر ............ ۲۱۷
باگرفتن عوض ترک نمودن حصه ميراث ............ ۲۱۸
بين مسلمانان پاكستان وهندوستان توارث جاری ميشود ............ ۲۱۹
شش ماه بعد ازموت كسی مادرش اولاد آورد كه از مدت يک ونيم سال مطلقه رجعيه بود پس اين بچه وارث ميگردد ............ ۲۲۱
برای وراثت حمل غير مورث تا شش ماه بعد از موت مورث تولد آن شرط است ............ ۲۲۲
حمل غير مورث شش ماه بعد از موت مورث تولد شد اما ورثه بوقت موت مقر وجود حمل بودند پس اين حمل وارث ميگردد ............ ۲۲۲
تنها يک وارث از تركه منافع ميگرفت ............ ۲۲۳

با وجود طول مدت حق وراثت ساقط نمیگردد ............ ۲۲٤
در صورت موجودیت دختر، همشیره اخیافی محروم میگردد ............ ۲۲۶
وصیت نمودن در حق مرتد باطل است ............ ۲۲۶
مقصد عبارت ((وسهم الدور ساقط)) ............ ۲۲۷
حکم الوصیة بالسکنی ............ ۲۲۷
وصیت فدیه قضای نماز و روزه ............ ۲۲۸
در وصیت ثلث مال را اعتبار است ............ ۲۲۹
وصیت در حق اقارب ............ ۲۲۹
وصیت تابه ثلث شده میتواند ............ ۲۳۰
اگر دو وصی را یکی بعد از دیگر تعین نمود هر دو باید با توافق نظر کارنند ............ ۲۳۰
وصیت در حق وارث جواز ندارد ............ ۲۳۱
رجوع از وصیت جواز دارد ............ ۲۳۲
برای صحت وصیت بلوغ ورثه شرط نیست ............ ۲۳۳
وصیت کرایه ............ ۲۳۳
اصلاح یک ظلم بزرگ ............ ۲۳٤
در مرض الموت در حق وارث هبه جواز ندارد ............ ۲۳٤
ملتوی نمودن ترکه تاوضع حمل افضل تر است ............ ۲۳۶
در پس انداز شخصی وراثت جاری میگردد ............ ۲۳۷
حکم پول تقاعد ............ ۲۳۷
اگر بیوه با شوهر دیگر نکاح کرد حق وراثت اوساقط نمیگردد ............ ۲۳۸
دادن حصهء میراث در حیات خود با بعضی وارثان ............ ۲۳۸
حکم امانت لاوارث ............ ۲۳۹
محروم ساختن اولاد ............ ۲٤۰
وراثت در نکاح فاسد وباطل ............ ۲٤۰
در دوران شش ماه بعد از نکاح ، ولد تولد شده وارث نمیگردد ............ ۲٤۰
باعاق نمودن کسی محروم میراث نمیگردد ............ ۲٤۱

پول داده شده از طرف حکومت بعد از وفات مامور ........ ۲۴۲
حکم میراث مفقود ........ ۲۴۳
حکم اختلاط مال حرام در میراث ........ ۲۴۴
تقسیم میراث در حیات ........ ۲۴۵
اقرار دین بعضی ورثه بر میت ........ ۲۴۶
بین شخص مسلمان وشخص ذکری میراث جاری نمیشود ........ ۲۴۶
صدقه وخیرات قبل از تقسم ترکه ........ ۲۴۶
جواب یک اشکال بر کلاله ........ ۲۴۷
وصی یا وارث مصارف کفن ودفن را از ترکه گرفته میتواند ........ ۲۴۸
مصارف تجهیز وتکفین زوجه بر زوج است ........ ۲۴۹
اگر اجنبی انتظام کفن ودفن کسی را نمود آنرا از ترکه گرفته نیمتواند ........ ۲۵۰
اگر وصی یا وارث ازمال خویش قرض را اداء نمود آنرا از ترکه گرفته میتواند ........ ۲۵۰
خرید وفروخت والد اشیاء منقوله پس صغیر خود را ........ ۲۵۰
خرید وفروخت وصی اشیاء منقوله یتیم را ........ ۲۵۱
خرید وفروخت وصی یا والد زمین صغیر را ........ ۲۵۳
علاوه از والد تصرف نمودن برای دیگر اوصیاء از رشته داران در مال صغیر ........ ۲۵۵
تصرف نمودن وصی اب در مال اولاد بالغ ........ ۲۵۷
طریقه ایجاب وقبول واداء ثمن در بیع وشراء اب ووصی برای صغیر ........ ۲۵۸
تعریف مرض الموت ........ ۲۵۹
استعمال املاک مریض، در مرض الموت ........ ۲۶۱
الحکمة الغراء فی عدم توریث الانبیاء علیهم السلام ........ ۲۶۲
حکمت جاری نشدن توارث در اموال انبیاء کرام علیهم السلام ........ ۲۶۲
جواب دلائل شیعه ها متعلق ارث انبیاء علیهم السلام ........ ۲۶۴
اهمیت تقسیم و راثت مطابق شریعت ........ ۲۶۷
پیشگفتار ........ ۲۶۷
یک پیشنهاد ضروری ........ ۲۶۹

هدایت ............ ۲۶۹
خطاء ها در تقسیم میراث ............ ۲۷۳
اهمیت وفضیلت علم میراث ............ ۲۷۸
اهمیت تقسیم میراث طبق شریعت وخلاف آن وعیدات ............ ۲۷۹
تاکید بر رزق حلال و وعید بر حرام ............ ۲۸۵
زهد از دنیا وترغیب آخرت ............ ۲۹۶
ریشهء تمام امراض ............ ۳۰۹
علاج هر مرض ............ ۳۱۲
تسهیل المیراث ............ ۳۱٤
تقریظ ............ ۳۱۵
ملاحظه ............ ۳۱۶
خصوصیات تسهیل المیراث ............ ۳۱۶
پیشگفتار ............ ۳۱۷
مقدمه ............ ۳۱۸
سبق اول : مراتب مستحقین ............ ۳۱۸
سبق دوم : موانع ارث ............ ۳۲٤
سبق سوم : اقسام وارثان ............ ۳۲۷
سبق چهارم : ذوی الفروض وسهام آنها ............ ۳۲۷
تنبیه ............ ۳۲۸
ذوی الفروض ............ ۳۳۰
احوال الاب ............ ۳۳۱
احوال الجد ............ ۳۳۲
احوال الاخوة والاخوات الاخیافیة ............ ۳۳۲
احوال الزوج والزوجة ............ ۳۳۲
احوال البنات ............ ۳۳۳
احوال بنات الابن ............ ۳۳۳

احوال الاخوات العينية ............ ۳۳۵
احوال الاخوات العلية ............ ۳۳۵
احوال الجدة ............ ۳۳۶
احوال الام ............ ۳۳۷
سبق پنجم : عصبات ............ ۳۳۸
سبق ششم : نسبتهای چهارگانه ............ ۳۴۲
طریقه معلوم نمودن عاد اعظم در توافق ............ ۳۴۳
سبق هفتم : تصحيح المسئله ............ ۳۴۴
سبق هشتم : طريق ردّ ............ ۳۴۶
سبق نهم : ذوی الارحام ............ ۳۴۸
سبق دهم : مناسخه ............ ۳۵۳
سبق یازدهم : تقسیم سهام ترکه بر اورثان ............ ۳۵۶
سبق دوازدهم : تخارج ............ ۳۵۸
سبق سیزدهم : حکم خنثی - سبق چهاردهم : حکم حمل ............ ۳۶۰
حمل مورث ............ ۳۶۰
حمل غیر مورث ............ ۳۶۱
سبق پانزدهم : حکم مفقود ............ ۳۶۴
ضمیمهء اولی ............ ۳۶۵
عول -- رد ............ ۳۶۹
ضمیمه ثانیه ............ ۳۷۰
ضمیمه ثالثه ............ ۳۷۲
اشکال اول ............ ۳۷۳
اشکال ثانی ............ ۳۷٤

**تم فهرس الكتاب بعون الملك الوهاب**

**وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد وعلى آله واصحابه وسلم اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين**

